بعون صانع ملک و ملکوت و فضل خلاق زمین و زمان

افسانۂ منصور و حسنی
رسالۂ جیت

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ بطبع معنون شد

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خدای را که در خلقت انسان دقائق حکمت اولی پاینده است و حمد بی حد و ثنای بی قیاس
مر پادشاهی را که نعم و احسان او در حق ایشان بیرون از حد بیان است گواه بر کمال قدرت او طبایع
اصول و امزجه صور را کافی است و دلیل بر حکمت و رافت او احوال امزجه ابدان است قادری که از کمال خاصیت
و ... [illegible] ... دیگر ... صحت مرض را با اسباب مقرر و مقدر داشت و از فضل
... [illegible] ... انسان اند
... [illegible] ... ایشان ... و الکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین
و تحفه تحیات و صلوات فراوان مر آنکه ... او اسباب قانون نجات اشارات او ذخیره اغراض
... [illegible] ... جامع معنی و حاوی
... [illegible] ... لولاک لما خلقت الافلاک ... خاتم ... و ما ارسلناک الا رحمة
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... عالم حکیم ... و اثر ... کرمنا
بنی آدم ... [illegible] ...
امر ... و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ... این کمال و ... [illegible] ...

صحت بدن که سبب اقبال و موضوع کمالست میسر نمی شود پس بر هر شخص لازمست که محافظت صحت
حاصله و استرداد زائله آن کوشد از سعادت دارین کمال نشئتین محروم نماند و چون مزاج انسان بنا بر
اختلاف فصول ازمان و تغیر و تبدل ماکول و مشروب فی کل الاوان بیک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج
از امور دینوی و اخروی باز می ماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت
تعبیه فرموده و در هر ادویه فوائد نامحصوره درج کرده هر دردی را دوائی آفریده و باستعمال آن
امر فرموده چنانچه در اخبار وارد است که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات بدوائی فرمود
باز ندا کردند که ای موسی میخواهی که ابطال حکمت الهی و منع اطبا را از خلق پوشیده داری بعد از ان موسی
علیه السلام است خود را معرفت دوائیه دلالت فرمود بدان امر کرده و نیز از حضرت رسالت صلوة الله علیه
و آله نقل است که فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علمای بدان را که اعلا مرتبه و اسنا درجه است
مقدم داشته زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوفست بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم
ابدان بنا برین مقدمه حکماء دهر و علماء عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند و در بیان ادویه
مفرده و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند چون اضعف عباد الله و احوج الناس منصور بن محمد بن یوسف بن
احمد بن الیاس بقیة الناس احسن الله عواقبه ارحم غفر له و لوالدیه در بین علم و مطالعه کتب این قسم استعمال
و اشتغال نموده و بحکم هذا العلم بسن افواه الرجال در فوائد و غرر فرائد از السنه استادان این فن می ربود
و متوجه شد با تفحص فکر و تحمل ذلک و تورع ناظر و تعرفه باطن و ظاهر تا مختصری جامع که در هر باب اشارتی و
رفته باشد و متجو نافع که سفینه خاص علم و مطلوب طوائف انام گردد و تالیف کند بعد از استخاره من لدن علیم
دران شروع نموده و آنرا در قید کتابت کشیده و بکفایه مجاهدیه موسوم گردانید دم دیباچه آنرا مزین
کرد با لقاب همایون حضرت سکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد
ظلم و بدعت آیات انکه اند و بفلک الکون غرض دوران اوست آیت اقبال و نصرت و اما در
شأن اوست کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست عقل کل طفل دبیرستان ابجد خوان اوست
جام جم عکسی ز فیض خاطر رخشان اوست گوی دولت از قضا اندر خم چوگان اوست السلطان الاعظم

الاعدل الاکرم فخار سلاطین العرب والعجم المبعوث فی عالم الملکوت بغوث الامم المؤید من السماء
المنصور علی الاعداء داعی بلاد الشرق والغرب والی ممالک الفلک والنصب ظل الله تعالی
فی الارض مالک ازمّة البسط والقبض مجاهد السلطنة والدین سلطان زین العابدین نظم ستاره جبین هیبت
زحل سهیل مکان ماه شهاب مریخ و سها ناوک هلال کمان بزرگ همت و قدر و بلند افسر و تخت ما بخجسته
رایت و رای و گزیده نام و نشان که لا زال فی عرصة الممالک مرفوع اللوا خلد الله ملکه و سلطانه مظفر
علی الاعداء که خورشید رافتش بر مشارق و مغارب عالم درخشان است و سایهٔ همای همتش بر جنوب و شمال
جهان تابان و کوس دولتش بر کنگرهٔ قصر سعادت و رفعتش جهة و صفت اقلیم نواخته و صیت معدلت و آوازهٔ
همتش در اطراف و اکناف ربع مسکون انداخته و جناب سلطنت مآبش با شواغل جهانداری و دواعی
کامگاری پیوسته اوقات شریف بتربیت اصحاب فضل و تقویت ارباب عقل و اعلام معالم دین و احیای
قوانین سید المرسلین و تمهید قواعد دین و تشیید مبانی یقین و افاضت سجال نوال و اشاعت آیات
افضال مصروف گردانیده لا جرم السنهٔ ادانی و اقاصی و ناطقهٔ مطیع و عاصی بثنای فلک این جاه و دعای
صالح این درگاه جاری گشته و امداد فتح و نصرت و اعداد بخت و دولت لحظه فلحظه از حضرت صمدیت فائض
شده بنده نیز دست در فتراک سعادت زده این بضاعت مزجات را وسیلهٔ ترقیات ساخته متوجه بارگاه
کیوان رفعت شد تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناه که صراف بازار خبرت و نقاد ارباب فطنت
است مشرف گشته بشرف قبول اختصاص گرداند و مامول از کمال عاطفت اصحاب بینش آنکه چون بر سهو و زلل
دلشان و خلل این مقالت بل عبارت اطلاع افتد اشارت رود تا بقلم صلاح مزین فرموده برین
کمینه مواخذه نفرمایند و ذیل اغماض بر زلال اقدام اقلام ارزانی فرمایند فانی للخطایا معترف و بالتقصیر
و عیون اللئام عن المعایب مفتوحة و السنتهم عن المساوی مخفوضة والله ولی التوفیق و منه الهدایة
والتحقیق وصلی الله علی محمد و آله الطیبین و اصحابه الطاهرین فهرست این کتاب مبنی بر دو فن است
فن اول در دو قسم طب یعنی نظری و عملی قسم اول مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقاله اول در اسباب مادی
مشتمل بر چهار باب باب اول در ارکان باب دوم در امزاج باب سوم در اخلاط

باب هفدهم در امراض رحم باب هیجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بیستم
در اوجاع نقرس و دوالی و داء الفیل و عرق النسا و مفاصل مقاله سوم در حمیات مشتمل بر سه باب
باب اول در حمی یوم باب دوم در حمی دق باب سوم در حمیات عفنیه مقاله چهارم در امراض که ظاهر
بدن حادث شود و معالجات او مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام باب دوم در بثور
باب سوم در جراحات و قروح و آبله باب چهارم در کسر و خلع و مانند آن باب پنجم در [illegible]
و امراض جلد باب ششم در امراض که به مو تعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق به [illegible] دارد مقاله پنجم در
زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج شان باب دوم
در گزیدن حشرات و دیگر جانوران باب سوم در [illegible] باب چهارم در دفع هوام و [illegible]
حشرات و این آخر فن اول است والله اعلم فن دوم [illegible] مشتمل بر دو مقاله مقاله اول
در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب [illegible]
باب سوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم در توابل
باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دوم در ادویه مرکبه مشتمل بر [illegible] باب باب اول در کیفیت ترکیب
ادویه و بیان [illegible] تریاق باب دوم در [illegible] باب سوم در معجونات و بیان قوت هر یک
باب چهارم در معاجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات باب ششم در حبوب [illegible]
باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص [illegible] باب نهم در [illegible] باب دهم در
ایارجات باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات باب دوازدهم در [illegible] باب سیزدهم
در [illegible] و [illegible] باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در سعوطات و [illegible]
باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه [illegible] باب هیجدهم در [illegible]
باب نوزدهم در [illegible] و [illegible] باب بیستم در [illegible] فن اول [illegible]
و عملی چون [illegible] است [illegible]
این علم [illegible] طب علمیست که بدو احوال بدن انسانی [illegible]

علم باستقامت مزاج و احوال بدن انسان تا تأثیر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند حال حصول
و استرداد آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم است از برای آنکه اگر مفید اعتقاد است با موری چند که مجرد
از بیان کیفیت عمل آن را نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار است و امزجه که نه است و اگر مفید اعتقاد است با موری
چند با بیان کیفیت عمل آن را عملی گویند چنانکه تصرف در اورام مثلا باعتبار زمان و وقت از جهت ردع و تحلیل
چنانچه گفته شود پس این علم منقسم بدو قسم میشود نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از علم ماهیت
او سبب بصیرتی شدن است بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم میشود از غیر آن و علما را عادت بدان
جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت شعور بدان حاصل شود پس
از جهت موضوع هر یک از این دو قسم اینجا مذکور میشود و معلوم شد که موضوع هر علمی آن است که بحث
کنند از عوارض ذاتی او در آن علم پس هر چیز که بحث از کنند از آن جهت که منسوب بصحت است
خواه صحت او را او باشد یا توقف الصحة علیه آن چیز موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این
علم بدن انسان است از جهت صحت و مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این
امور میکند از آن جهت که منسوب اند بصحت که غایت مطلب این علم است و موضوعات قسم عملی تصرف است
اسباب سته ضروری و تدبیر آن و احوال و معالجه باد و میه و هر یک از این اسباب چنانچه طبیب بدان گفته شد
انشاء الله تعالی چون اصل عمل علم است و قول بی علم کلام مهمل است شروع کنیم در قسم نظری طلبا متوکلا علی الحکیم
قسم نظری مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله مقدمه در بیان مقصود بالذات این علم محافظت صحت حاصله و استرداد
[illegible] معرفت شی بعد از علم بآن شی بود و علم باسباب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد
و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت
سبب مطلق و معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب در عرف عام آن چیز را گویند که بدان توصل
کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکما است آنست که توقف علیه الشی بود اعم از آنکه توقف
ماهیت بود یا از برای وجود این سبب بر چهار قسم است زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج بود اگر داخل بود
بالقوة آن را سبب مادی گویند چون چوب نسبت با سریر یا داخل بود بالفعل آن را سبب صوری گویند چون

[illegible]

صورت سر مربع باشد یا مسدس و اگر خارج باشد از سبب گر موجد او هست آنرا اسباب فاعلی گویند چون
نجار و اگر ایجاد از برای آنست آنرا اسباب غائی گویند چون جلوس بر سریر چون این معنی در ذهن مقرر گشت بدانکه
اسباب مادی صحت اسباب ست که صحت در ان مقرر میشود و این مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است
ارکان باشد و اگر مرکب است یا غلیظ بود و آن اعضا ست یا لطیف و آن ارواح است و یا متوسط و آن
اخلاط است و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج است و قوی که بعد از وحادث شود و التیام اعضا
که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابی است که بر وجه شناخت
و اعتدال وارد گردد حافظ موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر در جمیع زمان محتاج الیه
بود و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا سته ضروری گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند
گویند و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند انسان و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند
صناعات و عادات خوانند و اگر محتاج الیه باشد و ارادات خارجی و اسباب غائی صحت سلامتی افعال
است که از قوی حاصل شود یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بر وجه اعتدال بود و سبب غائی
در ذهن مقدم بود و در وجود موخر چنانکه اول در اسباب مادی صحت چون این اسباب چهار است
این مقاله منقسم میشود به چهار باب باب اول در ارکان آنرا اصول عناصر اسطقسات گویند و آن جسمهای
چند بسیط است که اجزای اولی بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهار است زیرا که یا متوجه مرکز است
یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت او یا طالب جهت آنچه طالب غایت محیط بود و آتش است طبع او گرم
و خشک و محل بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کره آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فائده او در مرکبات
انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصرین بارد و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و آنچه متوجه جهت محیط
است نه غایت آن هوا است و طبع او گرم و تر بود و فائده آن در مرکبات تخفیف و تخلخل است و محل او زیر کره آتش
و آنچه متوجه جهت مرکز است آب است و طبع او سرد و تر است و فائده او در مرکبات سهولت قبول اشکال و تر کردن است
و محل او زیر کره هوا است و آنچه طالب غایت مرکز بود خاک است و طبع او سرد و خشک است و فائده او در مرکبات
حفظ اشکال و هیات و استمساک بود باب دوم در ارواح در معرفت اطبا روح جسمی

لطیف بخاریست که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطهٔ شرائین باعضا
منتشر گردد و اعضا را بدو حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود آنرا روح حیوانی
گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیتی دیگر پذیرد و بواسطهٔ آن محل او را
امتزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و مراد بدین روح نفس
ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد بروح نفس است و این روح مفید حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر بکبد
رسد او را کیفیتی دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و از تغذیه و تنمیه و تولید حاصل
گردد پس سه قوت و سه روح شد و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح است که در هر محلی مظهری از آثاری و صدور
پیدا شود و بحسب ظاهر قول اطبا آنست که هر یک باستقلال روحی اند والله تعالی اعلم باب سوم
در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن میشود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میگردد او را چهار استحاله لاحق میشود
و هر یکی را از آن هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر تمیز میشود و خلاصه جهت تغذیه محفوظ میماند و
فضله بطریقی از آن دفع میشود هضم اول از آن زمان است که دهن او را مضغ میکند تا در معده قرار گیرد و
مشابه کشک [illegible] میشود آنرا کیلوس میگویند و لطیف آن بطریق ماساریقا که عروق چند شعریست میان کبد و معده
[illegible] بکبد میرسد و ثفل آن بطریق امعاء دفع میشود و آنرا براز گویند هضم دوم در کبد است و آنرا کیموس گویند و آن
عبارتست از استحالهٔ کیلوس باخلاط اربعه و فضلهٔ که ثانیه است بطریق کلیه و مثانه مندفع گردد
و آنرا بول گویند هضم سوم در عروق است و آن عبارتست از استحالهٔ اخلاط باعضا بحسب مزاج فقط
هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحالهٔ رطوبت بماده که مشابه اعضا شود باعتبار
هیئت و صورت هر چند منتهی میشود بالفعل و هر یک از اعضا در قوام تمام رسد و فضلهٔ این هضم هر دو
مثل عرق و وسخ مندفع گردد پس محل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی است که عبارت از اخلاط اربع است
و محل هضم سوم ایجاد رطوبت ثانیه است از ماده معمول خود است و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول
آنچه فضول باشد بدن را بآن احتیاج نیست و اگر اخراج نکند متعفن میشود و آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد
و آنچه غیر فضول است چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجود است جهت سقایت اعضا

که مجاور آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه مستحیل شود بجوهر عضو بحسب مزاج سوم آنکه بجوهر او ملتصق شود [illegible] انعقاد
هست چهارم آنکه التیام و التصاق عضو بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط طبیعی [illegible] هست که [illegible]
اول بدان تحلیل شود و آن چهار است زیرا که آنچه نضج تمام یافته است آنچه از [illegible] بود صفرا است و آنچه [illegible]
شود سودا است و آنچه متوسط شود خون و آنچه نضج تمام نیافته باشد بلغم و هر یک ازین اخلاط چهارگانه
طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین طبع او گرم و تر بود و تغذیه تمام بدن [illegible]
تنها یا با [illegible] از اخلاط دیگر و غیر طبیعی آن [illegible] بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب [illegible]
[illegible] یا سوداویه یا بلغمیه مائل بود اما بلغم طبیعی رنگ او سفید طعم او مائل بشیرینی طبع او سرد و تر بود فائده
او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا تحلیل بخون گردد و غذا [illegible] بدن شود
و [illegible] با خون در جمیع عروق جاریست فائده دیگر آنکه طبیعت [illegible] کند
[illegible] با خون ممتزج گشت غذای دماغ شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار قوام پنج است زیرا که اگر [illegible] القوام
[illegible] رقیق [illegible] آبی گویند و یا غلیظ بود و این غلیظ اگر در [illegible] مانده باشد زجاجی گویند و اگر
[illegible] گویند و اگر مختلف القوام باشد اگر اختلاف او محسوس [illegible] مخاطی بود
[illegible] بود و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار است عفص [illegible] و تند [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] صفرای طبیعی لون او احمر ناصع طبع او گرم و خشک است [illegible]
[illegible] تفتیح [illegible] تلطیف اخلاط [illegible]
[illegible] غیر طبیعی [illegible]
در نفس خود [illegible] شده باشد اگر [illegible] گویند و اگر در معده محترق شده باشد کراثی گویند
کراثی [illegible] زنگاری گویند و آن [illegible] باشد آنچه [illegible] باشد [illegible]
خون باشد [illegible] و اگر بلغم رقیق [illegible] گویند و اگر بلغم غلیظ [illegible] گویند و اگر سودا [illegible]
[illegible] اما سودای طبیعی [illegible] خون [illegible] و طبع او
[illegible] با خون [illegible] تغذیه [illegible] اعضا

[illegible marginal notes]

شکل با عظام و منتهی بطحال رود و جهت تنبیه و دو غده غدد ابعد و رشد و غیر طبیعی هر عضوی که باشد متفرق شود و اگر

سده ای طبیعی بود او را باید پیش مرد بسود آورد گویند باب چهارم در اعضا مشتمل بر مقدمه و فصول مقدمه در تعریف عضو و

تقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه اعضا عبارتست از اجسامی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و از ایشان

مرا آنست که اول عضوی که متکون میشود دل است و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند جگر و بعضی دیگر ناف

که چون ... آنست که ... پیدا شود و چهار نقطه پدید آید یکی در محل دل و یکی

در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی ... گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه

عضو یا معطی مطلق بود چون دل بدینسبب یعنی یا قابل مطلق بود چون لحم یا معطی و قابل همچون کبد

و یا نه معطی و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرئوس یا نه رئیس

بود و نه مرئوس و نه خادم رئیس و رئیس بحسب بقای شخص سه است دل و دماغ و جگر و بحسب نوع این

سه و انثیین که بدان مخصوص است زیرا که اگر بسیار قوی است که محتاج الیه است در بقای شخص یا نوع

چون دل و دماغ و کبد و انثیین آنرا رئیس گویند و اگر ممد و متمم فعل عضوی است آنرا خادم رئیس گویند و این

خادم یا معین بود چون ریه قلب را و معده کبد را و ماساریقا آلات غذا را و شبکیه دماغ را و آلات تنفس

و اوعیه منی انثیین را و یا مودی بود چون شرائین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و اوعیه

انثیین را و اگر نه بسیار قوت و نه ممد او بود و اگر قابل فعل رئیس بود آنرا مرئوس گویند چون لحم و اگر قابل

نباشد نه رئیس و نه مرئوس و نه خادم چون لحم غیر حساس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود آنرا اعضای

متشابهة الاجزا گویند یا مرکب بود آنرا اعضای آلی خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته شود ان شاء الله تعالی فصل اول

در اعضای مفرده اقسام آن ده است اول عظم است و آن اساس بدن و عماد حرکات بود و اقسام آن بر سبیل

اجمال یاد کرده شود با آنکه مخلوق است از ... عظم چهار ... سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دوم ... سقف که آنرا قحف ...

... مرکب است از چهار ... عظام ... و جفنه و ... و گوش است بیکدیگر متصل شده و مفاصل آنرا

... دو عظم مرکب است و در میان الف ... که او را ... و قسم ... از دو عظم و ...

و دو ... مرکب است از فوق و دو ... جهت قطع اشیا و دو ناب جهت کسر ... و ... پنج ضرس جهت طحن

[illegible]

در اسفل مثل این بود و عنق مرکب است از هفت عظم که آنها را فقرات عنق گویند و بعد از آن دوازده فقرات
ظهر و بیست و چهار ضلع که از طرفین در آن مرکوز است و بعد از آن فقرات قطن که آن پنج فقره است و بعد از آن فقرات عجز و بعد
از آن سه فقرات عصعص است ترقوه دو عظم است و بعد از آن سینه هفت عظم که آن را قص گویند و در آخر آن عظمی غضروفی
که آن را عظم خنجری گویند و شانه دو عظم است از طرفین بهم متصل و آن چهار جزو است و ... عظم ... و ... عظم ... کتف
طرف وحشی از آن ... گویند ... و جزو اسفل آن ... ورک ... مرکب است از کتف و عضد که متصل به ید است
و بعد از ساعد که مولف است از دو عظم که اعلی آن را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از آن هشت عظم است که در دو
صف نهاده اند که آنها را رسغ گویند و بعد از آن چهار عظم است که آنها را مشط کف گویند و پنج انگشت هر یکی را سه
عظم و پای مرکب است از عظم فخذ که بزرگترین عظام است و در حق ورک مرکوز و متصل به ساق است و
مولف از دو عظم که آنها را قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم رکبه که آن را ... خوانند و قدم هم مرکب است
از کعب و عقب و عظم زورقی و ... که آنها را ... گویند و چهار ... مشط ... و پنج ... هر یکی
سه عظم است الا ابهام که دو عظم است ... عظم ... که ...
... آید از آنجا که بیرون می آید عدد استخوان بوجه صحیح ...
دوم از اعضای مفرده غضروف است و آن جسمی است شبیه بعظم اما از وی نرم تر است و فائده او
... عظمی ... بود و تدریج ترکیب اعضای صلبه با لینه ...
... عظم ... باشد سوم عصب است و این جسمی است ... در انفصال ...
در انفصال و فائده بالذات افادت حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا
و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حس
و حرکت اعضای ... بدان حاصلست و نوعی از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج است و ... حس
و حرکت اعضائی که دون عنق است بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن عضوی است ...
... و تر و رباط با هم ... گشته و ... و خلل آن ... لحم ...
اعضا است بواسطه تشنج و انبساط ... عضل ... مرکب است اما ...

که منشاء جوهر عصب ست و باطراف عصب اعضا متصل ست جهت تحریک عضلات شم رباطست و آن
جسمیست شبیه بعصب با لی حس ست و فایده او ربط کردن عظمی بعظمی یا عضوی بدیگر بود و او را عصب نیز گویند هم شریانست
و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیف عصب بود و از بطن ایسر قلب رسته و در حرکت انبساط و انقباض تابع اوست
و فایده او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرائین دو طبقه ست الا شریان وریدی که یک طبقه ست شبیه بورید
هشتم وریدست و آن عروق ساکنه ست که از محدب جگر رسته و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه
و تنمیه از آن حاصل میشود و مجموع اورده یک طبقه بود الا ورید شریانی که دو طبقه ست و برید میرود نهم غشاست
و آن جسمی ست عصبانی از لیفات منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا در شدید و توثیق و نیز اتک
آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضاء عدیم الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی
متکون شوند و چون منفصل گردند التیام نپذیرند مگر بعضی از آن در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود
مثل لحم و شحم از خون متکون میشوند چون منفصل گردند التیام پذیرند دهم لحم ست و آن عضویست از دم
طبعی متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و محشو گرداند و عاقد او حرارت بود و بعضی بدین اقسام شحم و سمین
و شعر و ظفر ضم کرده اند و از مفرده شمرده اند و در آن نظرست زیرا که شحم و سمین مثل لحم اند و شعر و ظفر از
زواید فضلات اند و جلد مرکب ست نه مفردست و بیان هر یک گفته شود اما شحم جسمی ست ابیض که از
ماده آبی دم و با اعضاء عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او
برودت ست و سمین منشاء لحم و از دم و دسم متولد شود و او مرکب ست از لحم و شحم و شعر جسمی ست از
بخار دخانی متولد شود و طبیعت بحسب فعل آن دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون
حاجب و در بعضی زینت و وقایه را همچون موی سر و شعره و ظفر جسمی ست غضروفی عدیم الحس از متصل ست
بسلامیات انامل و فایده آن از حک و لقط و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایای
عصب و خلل آن بلحم محشو شده همچون غشا بود در جمیع بدن و فایده آن حفظ شکل و هیئت و افاده حس
و ادراک محسوسات بود فصل دوم در اعضاء مرکبه اولا اعضاء آلی از آن جهت گویند که بعضی آلات حیات
و نفس و بعضی آلات حلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند اما اعضاء حیات و

[illegible]

تنفس قلب و ریه و حجاب است قلب اشرف اعضا رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف است
از لحم صلب و اصناف لیفات و غشاء غلیظ بران محتوی که آنرا غلاف قلب گویند و شکل او صنوبریست
و قاعده او از بالاست و آن غضروفیست با رباطات و شیء صغیر بود و محل دل میان سینه است و مایل
بطرف چپ و او را دو بطن است بطن ایمن محاذی کبد است و در و خون بیشتر از روح است و از کبد
و ریدی بدان متصل است چنانچه بیاید بطن ایسر بزرگتر است و در و روح بیشتر از خون بود
و آنرا شغاف قلب گویند و از دو شریان طالع شده است یکی شریان وریدی که به ریه میرود و جهت جذب
نسیم از و در بیاید بطن لطیف باشد و دیگر شریان بزرگ است که اصل جمیع شرائین بود و آنرا
بهار دی گویند و میان این دو بطن منفذی است بچون حفره باریک لطیف دمی که از بطن ایمن به بطن
الیسر رود و آنرا دهلیز خوانند از طرفین قلب قریب بقاعده او دو موضع و محل دم خوانند و از موضع
دخول نسیم رود و زائده است که آنرا اذن القلب خوانند در حالت انقباض قلب منتشر شوند و در
حالت انبساط کشیده شوند و این هر دو مجذب دم و نسیم میکنند و بقلب میرسانند حجاب عضو لیفی است
در جوهر لحم و غشاء و عصب حساس و متحرک و میرید است در انقباض و انبساط و حاجز است میان آلات غذا
و آلات تنفس و ریه مخلوق است از لحم رخو متخلخل و از شعب شریان و ورید شریانی و شعب قصبه ریه و
غشاء و آلتی هست که بیاید و او بدو شق شده است شق طرف ایمن به سه قسم منقسم شده است و
شق طرف الیسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده و فایده او ترویح قلب است بواسطه جذب نسیم
و اعانت آن بکیفیتی مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی از او و سیما حیاتست آلات حلق اما حلق
عبارتست از مجرای که آن مری و قصبه ریه است و ذکر مری در اعضای غذا کرده شود و قصبه
عضو نیست مزاج آن بشکل مولف از غضاریف و غشاء بران کشیده و او را قدام مری نهاده
است و فایده آن تنفس است که عبارتست از جذب نسیم و دفع بخار بود و بالای او حنجره است و آن
عضوی غضروفی است که آلت تمام صوت و تنفس بود و او مرکب است از سه غضروف یکی از
طرف قدام که آنرا درقی و ترسی گویند و دیگری از طرف خلف که مایل مری باشد آنرا لا اسم گویند و یکی را لا اسم است

و یکی را لهی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بر آن می افتد تا چیزی در قصبهٔ ریه نرود و انفتاح و انغلاق حنجره
بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمی هست شبیه بلسان مزمار که از انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان حاصل
شود و لهات عضویست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و فایدهٔ او تصفیهٔ هوا بود از دخان و غبار و مدد
صوت باشد و لوزتین دو عضواند از لحم غددی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند و فایدهٔ آن منع
هواست از آنکه دفعةً نفوذ کند با آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی دماغ عضو رئیس و محل روح
نفسانی بود و او مرکب است از مخ و اورده و شرائین و غشای رقیق که ملاقی نفس اوست و غشای
صلب که همچون ظهارهٔ این غشاست و مماس قحف است و شکل دماغ مثلثی مخروط بود قاعدهٔ او مقدم
راس است و زاویهٔ او مؤخر است زیرا که منبت اعصاب حس مقدم راس او و مؤخر دماغ منشأ اعصاب
بود زیرا که محل اعصاب حرکت است و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر قسمت میشود و آنرا
بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم است و در زیر بطن اوسط تجویفی هست که آنرا معصره گویند فضلات
دماغی آنجا جمع می شود و یک فرد می آید و غشایست که حامل جوهر دماغ است مانند ... و مضمون
بر هم افتاده و از آن صورت ... کرمی پیدا شده و بواسطهٔ حرکت انبساط و انقباض شرائین آن ... است
نخاع مشابه جوهر دماغ است و خلیفهٔ اوست و او را غشاست ... بماند دماغ ... و غشاست ... محکم
... رسیده چشم از اعضای شریفه است و مرکب است از سه رطوبت و هفت طبقه و ... اعصاب
و شرائین و اورده متفرق شده قطعه کرده ... تعالی بلطف خویش ... طبقه ... سه طبقه
صلب و مشیمیه و شبکیه زجاجی و پس جلیدیه پس عنکبوتیه ... طبقه اول را که ... هوا
بود ملتحمه گویند و جوهر آن لحم و سمین است و متصل ... طبقهٔ دوم ... از
ملتحمه است و طبقهٔ سوم را که بعد قرنیه است عنبیه گویند و لون آن مختلف است ...
و در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد از این طبقه رطوبت بیضیه است آن رطوبتی ...
بعد از وست آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشا ...
بود و آن جسمیست مانند جلیدیه بغایت شفاف ... مستدیر ...

باطن او مخروط است تا در ثقبه عصبیه مجوفه که جسم الابصار بدان بود مرکوز گردد و بعد از آن رطوبت
زجاجی است که شبیه بآبگینه گداخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی بود و طبقه ششم را مشیمیه
گویند و او هم چون غشائیست که بر جمیع محتوی شده است و طبقه هفتم را صلبیه گویند و آن غشای غلیظ است که ملاقی
عظم عین بود و بحقیقت ابصار برطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات متعلقات اویند چه رطوبت بیضی حافظ
اوست تا بواسطه او منبسط نشود و فقره جلیدیه منطبع نگردد که موجب ضرر او شود و زجاجی مغذی اوست و
طبقات از قدام و خلف بمنزله وقایت او فتبارک الله احسن الخالقین و گوش عضوی عصبی فیست هوای متموج
در وی مجتمع میگردد و در ثقبه عظم حجری نفوذ میکند و چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش است و
قوه سامعه در وست ادراک اصوات حاصل میگردد و انف بدانکه منخرین چون ببالای بینی رسند به دو تجویف
منقسم میشوند قسمی باقصای فم منتهی شود جهت نفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بمصفات است
منتهی گردد جهت دفع فضلات دماغ و تا ادراک روایح کند بدان و عصبه که شبیه بدو سر پستان اند و ادراک روایح
بدیشان حاصل شود و اما اعضاء آلات غذا اول مجری دهن است که فائده آن ظاهر است و بدان
جهت سحق و طحن دندان موجود زبان مؤلف از لحم ابیض و شرائین و اورده و اعصاب است و در اصل
او قطعه لحم غددی است جهت انسکاب لعاب با مطعوم مختلط گردد و زبان در اساعت و ازدراد و تقلیب
مضغ و ممد فم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود و لب مخلوقست از عصب و لحم و عضل و شریان و ورید
و فائده او ستر دهن است و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم و مری مرکب است از لحم و غشا و دو
طبقه است متصل به نهایت فم و بدایت معده و چون برابر عظم حجری رسد فراخ تر گردد و آنرا فم
معده گویند و حس او بغایت بود و معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهت حس و خارج آن لحمانی
جهت مدد هضم و تکون حرارة و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا نهایت او که نزدیک ناف است و بشکل
کدو می باشد و غذا در وی مستحیل بکیلوس شود و امعا مخلوقست از اغشیه و اورده و شرائین و لیفات
عصبانی و امعا شش قسم است اول اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بواب نیز گویند زیرا که در
وقت هضم منغلق بود و چون هضم تام شود مفتوح گردد دوم را صائم گویند و آن بعد از بواب

است و عروق ماساریقا از وی غذای لطیف جذب کند و صفرا از زهره بدو منصب شود و سوم را دقاق
گویند و او بعد از صائم بود و در وی لیفات بسیار باشد و این هر سه را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور
گویند و او همچون کیسی است که مدخل و مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را امعاء مستقیم
گویند و او آخر همه است به مقعد متصل است ثرب از شعب عصب آورده و شرائین منسج بود در طول وی
و شحم بران منسج شده و بسبب برودت محل منجمد گشته و از جمیع جوانب همچو پرده حاصل شود و گرد معده
برآید برای تکوین حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس است و جوهر آن لحمانی بود و عصب و غشا
ذو الحس متصل او شده و محل او طرف ایمن است و محدب او برباطات قویه باضلاع مربوط است و مقعر او مماس
طرف ایمن از قعر معده است و آنچه زاید است مثل پنج اصبع بر معده محتوی است از مقعر کبد عروقی رسته
است که آنرا باب گویند و بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا
ماساریقا گویند از معده و بعضی از امعا لطیف غذا جذب کند و در شعب داخل جمع گردانند تا نضج یابد و اخلاط
از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته که آنرا اجوف گویند و بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده
جهت جذب دم و آنچه از وی خارج شده است اصل آورده است و بدو قسم شود قسمی صاعد شود با عالی
بدن منشعب گردد و قسمی با سافل گردد و با سفل بدن متفرق شود مراره عضوی عصبانی است همچو کیسه
و محل آن [illegible] صفرا از وی رگی بیرون می آید و بدو قسم شود قسمی بامعاء صائم
متصل شود جهت رسانیدن صفرا و قسمی بقعر معده متصل است جهت [illegible] صفرا طحال عضوی
لحمانی است مستطیل بشکل زبان و محل او جانب ایسر است و محدب او مماس اضلاع و مقعر آن مماس قعر معده
و عروق و شرائین و غشای غلیظ حساس بران محتوی شده و او مانند نیمه دایره است و کلیه دو است
و برباطات قویه بطرفین صلب مربوط است و کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فائده ایشان آنست که فضله
کبد با ایشان میرود و مائیتی که در آن باشد جهت غذا خود جذب کند و باقی بمثانه ریزد مثانه
کیسی است بالای شکل مؤلف از لیفات و دو طبقه است بول در وی مجتمع میگردد و بثقل مندفع میگردد و
او را عنقی است که بول بدان از وی دفع شود اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم است انثیین

مرکب است از لحم سفید غددی و در وی شاخهای بسیار است از اورده و شرائین و اعصاب گرد آن بر آمده اند و لیفات بسیار
دران پیدا شده و غشا بر وی کشیده و منی از فوهات این عروق بانثیین میریزد و در وی جمع میشود و نضج می یابد
باعث جوهر انثیین سفید میگردد و همچنانکه در پستان دم طمث شیر میشود و منی از فضله هضم رابع متولد میشود
و بانثیین آید تا آنرا صلاحیت تولید استعداد آن حاصل شود و انثیین رجال بزرگ و ظاهر است و در نساء کوچک و انثیین نساء
و در باطن فرج پنهان بود و قضیب مرکب است از اعصاب و شرائین و اورده و تخلل آن لحم نیست و شاده است و در وی مجری
بول و منی و ودی است و از اعظم عانه رسته است و اصل او رباطی مجوف بود و نفوذ او آنست که تجاویف او پر ریح ممتلی
شود و شرائین او پر روح و اورده او پر دم حس شهوه او بغایت بود تا انسان از مجامعت متلذذ شود و موجب بقای نوع بود و فائده
العیال ماده رحم است بسته بر خویش و رحم عضو عصبیست مخلوق از لیفات عصبانی و در وی بطنیست و همچون قضیب مقلوب است
و موضع او ورای مثانه و قدام معاء مستقیم بود و فوهات عروق بدو متصل شده است جهت دفع فضله طمث و تغذیه جنین
است محاذی فم فرج برای خروج طمث و جنین از او و وصول منی بدو و در رحم غشائیست رقیق که ازاله بکارت از آن
کنند و رحم در حالت علوق منضم میشود و در حالت ولادت فراخ میگردد و فضله طمث در حال آبستن غذای جنین میشود
و در حالت رضاع تحلیل بشیر میگردد و رحم را شوق بجذب منی است از آنجهت در وقت مجامعت مائل میشود بطلب منی
و منفعت رحم آنست که منی در وی قرار گیرد و جنین از وی متولد شود کیفیت تولید جنین بدانکه منی مرد و زن اگر
باهم در رحم متحد گردد و از جمیع سوء المزاج خالی باشد و رحم صحیح و نقی بود و از آفات خارجی و اسباب
مادی هیچ مانعی نباشد تا از قوه عاقده که در منی مرد است و از قوه منعقده که در منی زن است دران امتزاجی
پیدا شود و چهار نقطه مانند حباب در وی پیدا بود یکی در محل دل و یکی در محل دماغ و یکی در محل جگر و یکی
محتوی شود و حافظ حرارت غریزی و واسطه اعضا بود و فوهات عروق بدو متصل شود
تا از ان مجری غذا بجگر طفل رساند و این را حالت اولی گویند و بهفته تمام شود و بعد از ان
ظهور نقطهای سرخ دران پیدا شود و شاخهای عروق پیدا آید و لیکن جنین خون طمث جاری گردد
و این را حالت ثانیه گویند و بچهار روز تمام شود و بعد از ان منعقد شود و آن را حالت ثالثه گویند و بشش روز تمام شود
و بعد از ان مضغه گردد و بعضی اعضا از هم متمیز شود و ... از هم جدائی و ... بیشتر گردد ... آن شود که

از ... الله تعالی و تقدیس روح حیوانی بدو فائض شود آنرا حالت رابعه گویند بدوازده روز تمام شود و بعد از آن ذکوری و اناثی
ظاهر شود و اعضاء اصلی تمام شود آنرا حالت خامسه گویند به یک هفته تمام شود و بعد از آن اعضا تمام خلقت شود و عروق و مجاری و
... پیوند و این را حالت سادسه گویند در پنج روز تمام شود در این حالت اگر ذکور بود مدت قصر و در اناث مدت اطول
... خلقت ... روز تا چهل روز تمام شود و در اناث ... یا پنجاه روز و بعد از آن ... باید ... اقل ... تحویل
... ایام تمامی خلقت حرکت شود و در ... ضعف با حرکت ... آید مثلا اگر ... روز تمام شود ... روز حرکت شود
... روز که هفت ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد که بماند اگر ... روز تمام شود ... حرکت کند و ... روز
و چهل روز که مدت هشت ماه باشد بوجود آید و نماند و دلیل گفته اند که هولود در ماه هفتم ... اضطراب آید حرکت کند و اگر ... المزاج و قوی الحال
باشد خرق اغشیه کند و باذن باری تعالی عز اسمه بیرون آید و اگر ضعیف بود و قوت خرق و خروج ندارد و از آن حرکت متالم گردد و اگر
... باید تا بماه هشتم ... از آن ... شود و قوت گیرد در ماه نهم بوجود آید و بماند اگر ... ضعیف ... بماه هشتم برآید و این
حرکت و خستگی او زائل نشود و زیاده شود و هوای خارج نسبت با ... هلاک شود و اگر ... تمام شود در ماه نهم
بوجود آید و باقی بماند اگر چنین واقع شود والله اعلم. مقاله دوم در اسباب صوری صحت و آن دو باب است
باب اول در مزاج و آن کیفیتی ملموسه که از امتزاج ارکان حادث شود بواسطهٔ فعل و انفعال میان صور
... متضاده ارکان واقع شود ... که بعلت حدت و صورت ... یکدیگر ... شود و کیفیتی متوسطه حاصل شود که آنرا
گویند و آن کیفیت یا در حاق وسط افتاده باشد چنانکه هیچ طرف از کیفیات مایل نباشد آنرا معتدل حقیقی گویند زیرا که
حقیقت اعتدال این باشد معتدل ... نیز ... آنکه ... باشد ... کیفیات ...
مایل بود یا بدو طرف و آنچه بیک طرف مایل بود چهار قسم است احر ... یا ابرد یا ایبس یا ارطب یا بدو طرف مایل بود و آن
... قسم است احر ایبس احر ارطب - ابرد ایبس - ابرد ارطب - و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که
... اعتدال حقیقی ندارد این کیفیت ملموسه که بدین ... قسم آمده است بحسب اعتدال و عدم اعتدال اعتبار قسمت
عقلی است اما اعتدالی که ... اطبا است و پیش ایشان معتبر است آنست که ... ارکان ... از این کیفیت ... نسبت
... اولی ... شود ... که در ... عدل در قسمت و نسبت و این اعتدال ... تعادل ... شده
در قسمت عقلی بلکه از عدل در قسمت مشتق است و این اعتدال باعتبار عارض شود زیرا که اعتدال

صورت عقلی ... باعتبار ... نه باعتبار وجود ... خارج ... که معتدل بالحقیقه ... آنست که ... کیفیات متضاده ... متساوی باشد و این را طبابت معتدل بالحقیقه ...

بحسب نوع بود مثل اعتدال انسان یا بحسب صنف بود مثل رومی و ترکی و هندی یا بحسب شخص انسان یا بحسب عضو
جلد هر یکی با این بقیاس یا داخل بود یا خارج پس باعتبار ثمانیه منقسم شود اما علما را اختلاف هست که اعتدال اصناف کدام صنف
شیخ الرئیس بر آنست که سکان خط استوا اعدل اصنافند زیرا که شب و روز آنجا یکسان است و همچنین کیفیت هر یکی از آن هیچ یک بر دیگر منکسر میشود
پس اعدل بقاع بود و نیز محاذی سمت الراس اند اما امام رازی بر آنست که سکان اقلیم رابع اعدلند برای آنکه اوسط اقالیم است
و تولد و تناسل آنجا بیشتر است و اعتدال بحسب شخص اعدل شخص بود از اعدل صنف و بحسب عضو گفته شود ترتیب اجزا الاعضا آنکه گفته
چیزیست در بدن روح است پس قلب پس منی پس دماغ پس گوشت پس لحم پس عضل پس طحال پس کلیه پس شرائین پس اورده
پس جلد و سر و بین آن بلغم است پس شحم پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا
پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس سمین پس جلد و اطباء آن بلغم است پس دم پس سمین پس شحم پس [illegible]
پس نخاع پس [illegible] پس [illegible] پس [illegible] پس طحال پس کلیه پس عضل [illegible] آن شریست پس عظم پس غضروف
پس رباط پس وتر پس غشا پس شرائین پس اورده پس عصب پس حرکت پس قلب پس عصب پس جلد و این ترتیب [illegible]
تقدیر جلد اعدل اعضا باشد اعدل از جلد کف و اعدل کف جلد سبابه اعدل انگشت جلد انمله سبابه والله اعلم باب دوم در قوی
و افعال قوت در عرف اطبا سبب افعال [illegible] میشود اگر با شعور است قوت نفسانی و اگر بی شعور است یا مختص بحیوان بود آن
قوت حیوانی باشد یا مختص بحیوان باشد و آن قوة طبیعی بود که در نباتات نیز موجود است اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود
و مرکب او روح حیوانی است و بواسطه شرائین بجمیع بدن میرسد و این قوتیست که قلب و شرائین را تحریک با انبساط و انقباض
میکند تا روح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین اعتبارش فاعله گویند و چون از عوارض نفسانی
متاثر شود آنرا منفعله گویند و قوة نفسانی از دماغ منبعث میشود و بواسطه اعصاب در جمیع بدن
منتشر میگردد و افادت حس و حرکت کند باذن باری تعالی و این را قوت بدو قسم
منقسم مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرکه ظاهری و آن را حواس
ظاهره گویند و این پنج است اول قوة باصره و آن قوتیست که موجود است در تقاطع عصبی که آن
دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین می آیند و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل
میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک ایشان یکی

و این قوت بواسطهٔ روح لطیف که در عصبهٔ مجوفه است برطوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند
دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطهٔ روح جاری میگردد در عصبه که شبیه بحلمتی الثدیست که از مقدم دماغ رسته است
تا ادراک رایحهٔ مشمومات کند سوم قوت ذائقه است و آن قوتیست که بواسطهٔ عصبه که در زبان منفرش است و بتوسط
لعاب ادراک طعوم میکند چهارم قوت سامعه است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ منفرش است
موجود است تا بواسطهٔ وصول هوا ادراک اصوات کند پنجم قوت لامسه است و آن قوتیست که موجود است
در لیفات و شظایای اعصاب که در جمیع بدن منتشر است تا بدن بواسطهٔ او بملاقات اجسام از کیفیات
آن متاثر میشود قسم دوم مدرکه باطنی است و آن را حواس باطنه گویند و آن هم پنج قوت است اول
حس مشترک و آن قوتیست که هر چه بحواس ظاهره مدرک میشود بسوی او میرسد و از این جهت حس مشترک گویند
و محل او مقدم بطن اول دماغ است دوم خیال است و او را خزانهٔ حس مشترک گویند زیرا که هر چه دریابد او نگاه دارد
و محل او مؤخر این بطن است سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صورتها که در خیال موجود است
و این تصرف به ترکیب بود همچو تصور انسان دو سر و تفصیل بود همچو تصور انسان بی سر و متفکره نیز گویند چون آلت
عقل باشد و محل او اول بطن اوسط است چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که
بمحسوسات متعلق است مثل صداقت و عداوت و محل او هم بطن اوسط دماغ است پنجم حافظه است و آن قوتی بود
که معانی متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشد نگاه دارد و او را ذاکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزها که فراموش شده
را یاد آورد و همچون خزانهٔ متخیله و متوهمه است و محل او بطن مؤخر دماغ است اما محرکه بر دو قسم است باعثه و فاعله
باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث شود بتحریک جهت دفع ضرری و این منفعت و مضرت هم
از آنست که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود دوم فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطهٔ او
عضل متشنج و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد
و قوت طبعی در جگر است و مرکب او روح طبعی است و آن منقسم باشد برای بقای نوع یا شخص
یا نفاذ ... باشد اما منقسمه که او متصرف او است از برای بقای شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه
قوتیست که در غذا تصرف کند تا او را مشابه جوهر بدن گرداند و متصل و ملصق با عضا کند و نامیه

قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری
رعایت نمائی که نوع مزاج او مقتضی آنست برسد و مخدومه که منصرف ست برای بقای نوع هم دو قسمست مولده
و مصوره مولده آنست که از خون صالح و رطوبت ثانیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسانی کند و مصوره
آنست که باذن خالق تعالی غیر اسماء اعضا را شکل و مصور گرداند و تجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه
چهار است اول جاذبه است و آن قوتیست که در اعضا موجودست تا آنچه مناسب عضو باشد جذب
کند دوم ماسکه است و آن قوتیست که آن مجذوب را نگاه دارد تا هاضمه در وی عمل کند سوم هاضمه است و آن
قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا آن سازد که غاذیه آنرا تصرف کند چهارم دافعه است و آن
قوتیست که آنچه تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد منفع گرداند و کیفیات اربعه خادم
این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم است زیرا که این افعال حرکات است و آن بی حرارت نبود اما برودت
بالعرض خادم ماسکه است جهة استمساک و خادم دافعه نیز باشد جهة تخلیل یبس که ممد دفع بود و یبوست
بالعرض خادم ماسکه است جهة قبض و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهة تقویت روح که حامل قوت طبیعیه است بالعرض خادم هاضمه است
جهة تحلیل فضلات و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و خود غاذیه و نامیه خادمان مولده اند والعلم عند الله تعالی مقاله سوم در
اسباب و علل و آن مشتمل است بر مقدمه و دو باب اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف
اطبا اسباب اول گویند و منقسم است بسه قسم بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اول او موجود شود و پس از وی
حالتی از احوال بدن حادث گردد و سبب ... را سبب گویند یا او موجود شود و پس از وی حالتی
از احوال موجود و لازم آید و آنرا حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی از احوال بدن را
سبب است بادی و سابق و واصل برای آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر
بدنی بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا و آنرا خارجی گویند یا همچو غضب و فرح و آنرا نفسانی
گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو
امتلا که اولا حاصل شود و سبب عفونت شود و آنرا سابق گویند و اگر بی واسطه سبب حالتی شود آنرا
واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچو تبرید آب

سرد باستعمال آن و بالعرض بود همچنین آب سرد بحقن حرارت و سردی از اسباب خالی نیست که لقلقی
و تباعد از و ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری شی و اگر ممکن است غیر ضروری و این قسم یا منافی طبیعت بود همچو غرق
و قتل و تفرق اتصال یا منافی نبود همچون لقلقی با آفتاب و استحمام پس شروع کنم در بیان اسباب ضروری

باب اول در بیان اسباب ضروری و او را از آن سبب اسباب ضروری گویند که مادام انسان
در حیوة باشد از آن لابد بود و اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت
صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس میشود اعراض نفسانی است و اگر وارد ارواح
میشود هواست و اگر وارد اعضا میگردد اگر این عوارض بالذات است اکول و مشروب و اگر بالعرض است
استفراغ و احتباس است و اگر وارد ارواح و عضو هر دو میگردد و اگر بلا شعور باشد خواب و بیداری و اگر
باشعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود فصل اول در هوا بدانکه هوای که محیط است
با بدان محتاج الیه است از جهت ترویح و تعدیل روح باستنشاق آن و دفع فضلات دخانی از وی و هوا چون
باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارة روح میسوزد و دخان میگردد پس بیرون
می آید بهترین هوا آنست که صافی بود و با بخارات ردیه نیامیخته باشد از مواضع اجامی خنادق و مقابر و بقول ردیه
مثل پیاز و کرنب و چغندر و کرنب از معادن ردیه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مفسده مثل انجیر و جوز و بید انجیر و دور بود
و در میان سقف و دیوار محبوس نباشد که وقتیکه هوا را فساد عام پیدا شود موجب وبا گردد و مقرر باید که در آن وقت
هوای محبوس بهتر از هوای کشاده بود و تغیرات که هوا را عارض شود طبیعی بود یا غیر طبیعی غیر طبیعی یا منافی طبیعی بود یا منافی
اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه فصول مع انتقالات آن لاحق شود و پیش منجمان هر فصل عبارت از تغیرات شمس است در بعض
از افلاک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان
تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آن زمانست که هوا معتدل بود
در حرارت و برودت و در اشجار شگوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که در صفت مثل
ربیع بود و تغیر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود
و صیف آن زمانست که گرما غالب کند و شاید که فصول طبیبان با فصول منجمان موافق بود یا نشاید که تقدم

و تا خر کند اما هوای ربیع چون بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی بناست
مزاج ربیع و موجب کثرة خون بود و اخلاطی که در بدن بود بواسطهٔ سرما در زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید
و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود
باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد و اگر حرارت بافراط نباشد موجب کثرة خون و
حمرت وجه و شدت اشتها شود و اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی
بود و بهترین صیف آنست که هوای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود
اما هوای خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک باشد و او را بدترین فصول نهاده اند از آن جهت
که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تزاید اخلاط و نحافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی
و حمیات عفنیه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و بامداد و شبانگاه بغایت سرد نباشد
و پیشین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف
و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت
افعال بود و اما امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب اسهال
و استرخای اعصاب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار
آید و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی بود و لاحق هوا شود بواسطه امور سماوی بود یا ارضی
که بدان سبب فصول بطبیعت خود نماند چنانکه مثلا ربیع بهوای شتا گذرد و یا صیف بطریق ربیع
و بالعکس اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات کواکب و کثرة دراری فوق الارض و انکشاف
و عدم آن بود و اما امور ارضی شش است اول آنکه بواسطهٔ عرض بلد بود و اگر بلد قریب بود بمحاذات
احد المنقلبین یعنی نقطهٔ صیفی و شتوی در جنوب و شمال آن بلد در غایت سخونت بود و اگر از این محاذات دور بود
اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد و الا بارد بود دوم آنکه بواسطهٔ وضع بلد باشد اگر صعد بود یعنی مرتفع باشد
بارد بود و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطهٔ مجاورت جبال بود و این بدو وجه باشد یکی آنکه
جبل موجب زیادتی و توفیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت و بالعکس این واقع شود بحسب

بر رودت گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی از آن شود موجبات آن گفته میشود پس تغیر بسبب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم آنکه بواسطهٔ مجاورت دریا بود و آن بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر مشرقی بود ترطیب فقط و اگر مغربی بود تغلیظ پنجم آنکه بواسطهٔ هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهار است شمالی و آن بارد یابس است و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوا فاسد کند الا اعصاب و اعضا عصبانی را مضر بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام و شوران اخلاط و ارخا قوه و ثقل حواس و صداع و حمیات بود و بهترین او آن باشد که در روز آید و صبا معتدل است در غایت لطافت و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود و بهترین او آن باشد که اول روز آید و دبور نسبت با صبا ارطب بود و اغلظ و بهترین او آنست که در آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی از آن ریاح در و اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطهٔ تربت بود و هوای بلاد صخری سرد و خشک بود و از عفونت دور باشد و هوای بلاد سبخی و رملی گرم و خشک بود و طینی برطوبت مایل بود و صحیح و سلیم باشد و غرقی عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب طبیعت آن معدن بود و بباید دانست که بهترین اوضاع بلاد اعتدال است از ارتفاع و انخفاض و بهترین مهاب هبوب شمال و صبا بود و خانه باید که صحن او از دو ریح گشاده بود و جنوب و دبور بسته باشد و این در موضع باشد که اعتدال بقاع بود و الا تحصیل که بعکس این باعتدال اقرب بود اما تغیرات غیر طبیعی که منافی طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن چنان باشد که هوا در بساطت خود نماند بسبب اجزای بالی و بخاری و دخانی که مجاورت آن با آن مختلط گردد چنانکه در خنادق و مقابر و جیف قتلی با هوا ممتزج گردد و هوا را متعفن گرداند و موجب وبا گردد و چنین در خریف و آخر تابستان حادث گردد و فساد و با بهتر بیست یکی آنکه هوا موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطهٔ آنکه هوای وبا رطوبت متعفن سازد و فساد آن بجمیع بدن سرایت کند دوم آنکه بسبب آنکه حیوان استنشاق آن کند و چون فساد هوا در نباتات و حیوانات اثر کند هر آینه انسان و دیگر حیوانات را از تناول ما بسازند و فساد آن ادویه متصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و

وچون این صورت متمادی شود موجب هلاک گردد وقسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب
فساد نبض و نفس باشد و این تغیر یا موافق مزاج فصل باشد چنانکه گرمای تابستان در موضعی معین بحدی
زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف مزاج فصل بود چون زمهریر که در تابستان پیدا شود و نه موجب فساد
هوا گردد **فصل دوم در حرکات نفسانی** که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح
بود و این حرکات یا بجهت خارج بود یا بجهت داخل اگر بجهت خارج بود دفعةً حرکت کند چون غضب و
اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت داخل بود اگر دفعةً بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن و غم و اگر از دو
جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس بخارج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم و فرق میان غم و هم
آنست که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده باشد و غم در مکروهی گویند که واقع شده باشد
و این عوارض تابع سوء مزاج بود و سوء مزاج نیز تابع این عوارض باشد و تصورات نفسانی نیز موجب
تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت صورتی که در خیال مجامع آید نطفه این
صورت متشکل شود و از تصور حموضات و مشاهدهٔ آن کندی دندان پیدا میشود **فصل سوم**
در حرکت و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای
غذا و خفت بدن و انفتاح مسام و جودت هضم و اشتها و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون
موجب ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت است و آن حرکت ارادی بود که انسان مضطر گردد به تنفس
عظیم متواتر و بعضی از آن شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و دویدن و کشتی بستن و کشتی گرفتن و بعضی خاص
است بعضوی مثل قرائت بلند اعضای صدر را و آواز بلند گوش را و نظر به اشیای دقیق چشم را و اعتدال
در جمیع موجب صحت بدن و افراط در آن مضر بود و تدبیر آن در حفظ الصحت گفته شود **فصل چهارم در خواب**
و بیداری خواب بمنزله سکون است و در وی حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نضج و هضم چیزهایی که آنرا
استعداد آن باشد که منهضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلص بدن از فضلات و قوت نفسانی را سست و
کند گرداند بسبب انعقاد بخارات و افراط در وی موجب تبرید بدن و تبلید نفس و سستی و جمود و ضعف
اعضای عصبانی بود و اشتها ببرد و رنگ روی تباه کند و از خواب روز بیشتر

این افعال صادر شود و بیداری مشابه حرکت است و موجب انسداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و صداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان هضم بود از آن امراض سوداوی تولد کند

فصل پنجم در ماکول و مشروب و آن دو قسم است قسم اول در ماکول بدانکه هر چیز که وارد بدن میگردد و در میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود و آن از شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند تغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند بکیفیت حس و مشابه او شود و غذائیت بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوای غذائی نیز گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند و سم مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر کند و فساد بدن کند اگر چه بار باشد به تحلیل روح و اگر بارد بود با جماد موجب هلاک شود و ماکول را بوجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر آن نتیجه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آن دوا گویند و اگر بماده فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود ذوالخاصیة و آن ذوالخاصیة اگر کمی موافق طبیعت بود تریاق و اگر مفرد و موافق بود دفاد زهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اگر بکیفیت و صورت بود دوا ذوالخاصیة و اگر بماده و صورت بود غذای ذوالخاصیة و اگر اثر آن بماده کیفیت و صورت بود آنرا غذا ــــ دوای ذوالخاصیة گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف و کثیف و معتدل و هر یک از این بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و از این مجموع بجنس الکیموس و ردی الکیموس و معتدل الکیموس مجموع بیست و هفت قسم بود حاصل ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب و در وی دو بحث است اول آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را بدرقه و منفذی باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در وی پدید آید و در مجاری نفوذ کند و آن چیزیکه از وی این فائده حاصل شود آب باشد و آنرا فواید دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفای لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تلطیف حرارت و منع عفونت و آب غذا نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب و قوی

و شهوه شود و بهترین انهار آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد و منبع آن دور بود و از بلندی
سخت بشیب شود و تیز رود و در فرود سرد و گرم شود و زود کدر و صافی گردد و باد شمال و باد صبا بدان وزد و آفتاب بدان
تابد و سرچشمه در روی مشرق باشد زود سرد و گرم شود و موجب ثقل معده نشود و یکبار که بیاشامند تشنگی
بنشاند و مجموع این صفات در آب نیل موجود است و آب باران لطیف است خصوصاً که در تابستان
از ابر و رعد آید اما از جهت کثرت رطوبت و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن بطبخ است و آب
کاریز ثقیل بود و آب چاه از آن اثقل و مضر بود و آب سنگی و آجامی مضر بود و آب سنگی اگرچه سپیدی
بود تقویت اشتها کند و شبی منع سیلان و نفث دم کند و نوشادری مطلق مسهل بود و نفطی و ذهبی تقویت
معده و دل و اشتها کند و بورقی و ملحی هزال و خشکی آرد و کبریتی تلیین طبع و تنقیه جلد کند و آب گرم محرک و مفسد
معده و فاسد ... او بود و قولنج ... تا کشاید طبیعت نرم کند و آب سرد مقوی معده و مهیج شهوه و مسکن عطش بود
و آب برف مهیج اعصاب عصبانی را مضر بود بحث دوم در شراب اگرچه کلام مجید بر منع و تحریم
آن نازل گشته است و مباشرت آن از جمله کبایر است و احادیث در حرمت آن وارد شده
اما چون طبیب در معالجات فقها بدان محتاج میشود چنانکه در شرع شریف نیز بر آن نص
رخصت فرموده اند اکثر خلایق در آن شروع نمایند و بدلیل و منافع للناس طالب منفعت اند
و او را مضرات بسیار است بنا بر این مقدمه بعضی از انواع آن بیان ... الوان و طعم و رایحه و قوام
شروع میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتدای ظهور ... تا شش ماه حکم نو دارد و تا سه سال
متوسط گویند و بعد از آن سال حکم کهنه دارد و شراب نو ... و ... کند ... محرور
اوقات ... باشد اما کهنه ... سال ... کند و ... کند و لطیف و تقطیع
اخلاط کند و امراض بارده و بلغمی را مفید بود و حواس را تقویت کند و متوسط در جمیع احکام متوسط بود و اما بحسب
لون بهترین لون شراب احمر ناصع است ... و آنچه زرد بود ... غذا باشد ... کند
و ... و ... بود اما ... طعم شراب
شیرین ... بود و ... زیرا ... شراب

تلخ حار باشد زود نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و تنقیه آلات
را مفید بود و حامض دیر هضم کند و دماغ را مضر بود اما باعتبار رایحه شراب حاد طیب الرایحه تقویت
و تنشیط کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب الرایحه سریع باشد و عدیم الرایحه دیر هضم کند و مسلق
نبایت باشد و موجب فسادها بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ دیر گذرد و دیر گذرد و سده آورد و رقیق و صافی
از هر نوع که باشد تنک بود و سکر و خمار آن زود زایل شود بخلاف غلیظ اما نبیذ جگر و معده را مفید
بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آید و شتابی گرم تر و سمن باشد و مسلی خاد منقطع بود و زود نفوذ کند و اورا
آورد و بیخ جمال را مفید بود اما صداع و تپ آورد و ضرر با معده و خلط اخلاط بود و ریاح و سودا ازان
تولد کند اما تسمین بدن کند و آنچه از حبوب مثل زرت و امثال آن سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف
بود و دران منفعتی نباشد و موجب ضرر بها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب فرشته گوید که هیچ مفردی
و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در وست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما نفسی که نفسانیست
سرور و نشاط و موجب ازالت افکار فاسده و ترغیب شجاعت و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء ظن و سوء
خلق و جودت ذهن و ذکا و صفای خاطر بود و آنچه بدنی بود تحسین لون و سرافت و اشراق آن و انتعاش حرارت
غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحالت بلغم با
خون و کسر ... و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت
او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخلوقات و انفع ملکوتات مستمیز الشان ... را نادر است
و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوت طعام و جماع و ... اشتغال ...
غفلت و سبب نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و شکل و ثقل حواس غیر ازان تواند کرد فصل
در احتباس و استفراغ بدانکه اعتدال در استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت است و افراط در استفراغ
موجب ... تخفیف و ضعف ... و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات و ...
طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغ معتاده جماع و حمام است ...
شرع ... اما جماع فضیلت که صحت و قوة جمیع اعضا ...

قوت متخیله و باعث شهوانیست و تسخیر که تدبیر فضلات میکند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و
روح و نسیم بدان عضو میکند و قوت طبیعی که تولید ماده منی و احالت آن و دفع آن می کند و انثیان
خود مخصوص باین فعلست بنابراین باید که درین اعضا نوعی از امراض نباشد و جمیع افعال
که بهر یک متعلق هست بنهج طبعی بی آفت صادر شود و چهار قسم است ازین موجب ضعف این قوت
بود و جماع چون بحسب اعتدال و آن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب انتعاش حرارت غریزی
و تفریح و تقویت اشتها و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع امتلا و ثقل بدن و کلال
حواس کند و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و افراط در آن موجب ضعف قوی و ذبول بدن
و امراض بارده شود و اعضای عصبانی را مضر بود و اما حمام فعل طبعی آن تسخین هست بواسطه هوا و ترطیب
کند بواسطه آب و استعمال حمام و انفعال بدن از آن بحسب بیوت و آنکه سه مرتبه دارد و بیت اول
سرد و مرطب بود بیت دوم مسخن و مرطب بود بیت سوم مسخن و مجفف بود استعمال حمام اگر باعتدال بود
موجب نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تغذیه و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت
غذا و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استحمام موجب تحلیل
و ضعف قوی و عدم شهوة جماع و انصباب مواد باعضاء ضعیفه گردد و استحمام باب سرد موجب تبرید
و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان و محروری مزاج باشد
باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری و آن
پنج است اسنان و اجناس و عادات و صناعات و ارادات خارجی اسنان ازان جمله است که او را تاثیر در احوال
بدن بسیار است چنانچه بعضی از اشخاص بسنی ضعیف مریض باشند و چون انتقال کنند بسنی دیگر قوی و صحیح گردند و بالعکس
چنانکه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد و سرد مزاج بالعکس
این بود و درجات سن چهار است اول سن نما آن را سن حداثت گویند ابتدا از آن سن
طفولیت است و آن زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد از آن سن صبی
و آن بعد از نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا بود و بعد از آن سن ترعرع و بعد

ازان سن طلامیه وآنرا مراهق گویند واین قوت بلوغ باشد وبعد ازان سن فتی تا قریب بسی سال که
مبدا سن شباب است دوم سن وقوف وآنرا سن شباب گویند وبعد از انقضاء سن نمو باشد تا قریب
چهل سال وحرارت ورطوبت در صبی وشباب برای افلاطون وجالینوس در کمیت متساوی باشد
اما در صبی بواسطه کثرت رطوبت شدید نباشد ودر شباب بسبب قلت رطوبت شدیده وحاده
باشد چنانچه هیزم خشک وتر را علیحده مشتعل گردانی در نار این متفاوت در کیفیت ومتساوی در کمیت باشد
سوم سن کهولت بود وآن از انقضاء سن وقوف تا قریب شصت سال بود ودرین سن حرارت در نقصان
ویبوست در تزاید بود چهارم سن شیخوخت وآن از انقضاء سن کهولت تا آخر عمر بود ودرین سن یبوست
غالب بود وبرودت بسبب رطوبت غریبه واین مجموع که گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب
مواضع وبلدان متفاوت گردد چنانچه گویند در حبشه وزنگبار اشان تا سی وچهل سال منقضی شود اما اختلاف مزاج
ذکور بحرارت ویبوست مائل بود ومزاج اناث به برودت ورطوبت مائل باشد واین نیز باعتبار
اغلب بود نه آنکه کل واحد از ذکور نسبت با کل واحد از اناث چنین بود اما صناعات بسبب قسمی ازان موجب
امری شود مثل آنکه صناعتی که مجاور وسباحت بود همچون قصارت موجب ترطیب شود وصناعتی
که مجاور آتش بود همچو حدادی موجب تسخین وتجفیف وافراط آن وران بسبب کثرت تحلیل موجب تبرید بود
وصناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد همچو کارهی وطباخی اما عادات ازان جمله است که ترک آن تغییر
مزاج بود ومراعات او حافظ صحت ومستقیم سازنده مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی
کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود اگر یکی ازان دفعه باز آید موجب ضرر وتغیر مزاج شود پس
بتدریج ازان باز آید وازین جهت گفته‌اند العادة طبیعة خامسة اما واردات خارجی مثل غذاءات و
طلیه وکاوات ومشمومات که هم حافظ صحت وهم مغیر مزاج باشد وتغیری که از مشمومات حاصل شود
زود گران نمی شود وآنچه طیب است بواسطه مناسبت با روح موجب تقویت نفوس ومقوی روح وحافظ صحت بود
وآنچه کریه بود بالعکس واز آنجمله نفخ آفتاب است که موجب تحلیل رطوبات واستسقا بود
یسع بارد را مفید افتد همچنین اندفشان در یک گرم وامراض رطوبی را نافع

بود و استفراغ در زیبت تشنج و اعیا و اسفید است و مثل رش آب بر روی که انعاش قوت و ازاله
کرب و نهیب بیشتر خصوص که با گلاب بود **فصل دوم** در تعداد اسباب عوارض بدنی
بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی همچون ریاضت و حرکت و ملاقات
مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بسبب داخل بود خواه بسبب خارج و تکاثف مسام و عفونت اخلاط
و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات داخلی و خارجی و فجاجت
اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب برطوبت استعمال مرطبات
نبود و کثرت اکل بی جودت هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات و اسباب یبوست استعمال محللات
مفرط و مجففات بود بسبب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل مثل تناول مرطبات مولدات
اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم و روغن و اطلیه مملسه و هوا نرم و اسباب خشونت ملاقات
محللات و مجففات با فراط و قابضات خارجی و داخلی و اسباب استفراغ قوت دافعه و
ضعف ماسکه و رقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس قوت ماسکه و
ضعف دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر و اسباب فساد شکل قصور
قوت مصوره یا رداءت منی بود در اصل خلقت یا رداءت تقمیط یا سرعت حرکت طفل بود و قت خروج
یا ضربه یا سقطه و مثل آن و اسباب سده سد و شی چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام
منفذ یا انطباق مجری بواسطه غشاء غلفی یا بسبب مجری و اسباب اتساع مجری ضعف ماسکه یا
یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا ضربه و اسباب زیادتی مقدار عضو کثرت ماده و شدت قوت
جاذبه یا [illegible] و اسباب نقصان مقدار عضو در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود و
بعد از [illegible] از اسباب خارجی مثل قطع و اکل و اسباب فساد وضع مفارقت عضوی
[illegible] یا [illegible] [illegible] [illegible] تشنج یا استرخاء
یا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

عفونه یا انفجار ورمی بود وازخارج مثل قطع سیف وکشیدن ریسمان وسوختن باتش بود واسباب
قرحه جراحتی بود که منفتح گردد یا ورمی که منفجر شود یا بثره که متاکل شود واسباب ورم امتلا از اخلاط
یا از ماده ریحی یا بالای وقوت عضو دافع وضعف عضو قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید
بود واسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیله که از رطوبتی مرضیه پیدا شود یا امری خارج باشد
مثل ضربه وسقطه اسباب وجع که عبارت از احساس وادراک منافی بود ومن حیث هو منافی
یا سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال وچون اوجاع مختلف ومتعدد است واسباب آن نیز متعدد
ومختلف گردد واوجاع مشهوره پانزده است اول حکاک وسبب آن خلطی حریف یا مالح بود دوم
خشن وسبب آن خلط خشن بود سوم ناخس وسبب آن مادهٔ تیز بود یا ریحی که مدد غشا بود وازجهة
عرض چهارم ممدد وسبب آن خلطی یا ریحی بود که مدد عصب یا عضل باشد از جهت طول پنجم
ضاغط وسبب آن ماده ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم منفسخ وسبب آن ماده
ریحی بود که میان عضل وغشا او حادث شود هفتم مکسر وسبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و
غشا او محتبس شود هشتم رخو وسبب آن ماده بود که مدد لحم وعضل باشد نهم ثاقب
وسبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات اعضا واقع شود دهم مسلی وسبب آن همین سبب
ثاقب وفرق میان او وثاقب آنست که مادهٔ ثاقب را نفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضوی را سوراخ
میکند وماده مسلی دران موضع محتبس بود یازدهم خدریست وسبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ
روح نفسانی دوازدهم ضربانی وسبب آن ورمی بود حار در عضوی حساس سیزدهم اعیا
وسبب آن یا تعب بود وآنرا اعیاء تعبی گویند یا خلطی ممدد بود وآنرا اعیاء تمددی گویند یا خلطی لاذع
وآنرا اعیاء قروحی گویند یا سبب ریحی باشد آنرا اعیاء ریحی گویند چهاردهم لاذع وسبب آن
خلط حار بود پانزدهم ثقیل وسبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از
غشا متعلق است یا غشا گرد او در آمده بواسطه انجذاب غشا حساس ثقل کند یا سبب
ورمی بود که در اعضا حساس واقع شود وحس عضوی باطل کند چون سرطان که

باشد و اسباب سکون وجع قطع سبب موجع بود بمحللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب هم از مسکنات وجع بود و تخفیف مسکن وجع قطع سبب است و اسباب تخمه امتلاء از هر دو بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات یا توفیر رطوبت فضلی و موانع تحلیل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه یا شدت ماسکه یا تضییق مجاری و اسباب ضعف انواع است زیرا که این سبب یا در جرم عضو شود یا در روح یا در قوت و اگر در عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق الاتصال بود و اگر در روح شود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت استفراغ و اگر در قوت شود مانع بکثیر صدور فعل از آن قوت بود و اگر اعتبار اسباب بعید کنند فساد هوا و یا اکل و ما یشرب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات غیر طبیعی یا یبس بود ضعف همچو رعشه یا یبس یا بسبب تشنج بود همچو فواق یا یبس یا فضول سوداوی تیز همچو نافض یا بسبب بلدغ همچو قشعریره یا ریحی که طلب خروج بود همچو اختلاج

مقاله چهارم در احوال و اعراض و علامات این مقاله مشتمل بر دو باب است

باب اول در احوال و اعراض

بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالت است صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن جمیع افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که بواسطهٔ آن بموجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت و نه حد مرض بر و صادر شود زیرا که ثالثه حالتی است که افعال مطلق سلیم نیست و مطلق غیر سلیم هم نیست چون شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی واحد بنسبت شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع شوند در شخصی اما در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن کهولت مریض بعکس این اما احوال پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و در میان ایشان واسطه نیست و تقدیر سه واسطه در وجه یکی او گفته است عقلی نیست اما مرض هیئتی بود غیر طبیعی بواسطهٔ مرض سبب آفتی شود و تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد همچون صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که عرض سبب مرض شود همچون وجع قولنج که سبب غشی شود و باشد که عرضی هم سبب و هم مرض باشد چنانچه وجع و امثال که مرض قولنج است

باشد و چون مستحکم شود بنفسه مرضی باشد و بسبب الصداع عرق شود و بواسطه اقتضاء حرکت عنیفه
چون حمی دقیه که عرض قصریست و بسبب ضعف معده می شود بنفس خود مرضی باشد و بدانکه مرض
یا مفرد بود یا مرکب و مفرد سه جنس ست جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم ست
که خارج بود از اعتدال و این سوء المزاج ساذج بود یا مادی جنس دوم امراض ترکیب ست و آن
چهار قسم ست امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار ست اول مرض تشکل و آن
که تشکل عضو از مجری طبعی متغیر شود چنانچه که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم
امراض مجاری آنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ
نفس ست یا منسد گردد مثل انسداد عرق کبد و غیره سوم امراض تجاویف آنکه بزرگ شود همچو کیس
انثیین یا کوچک گردد همچو صغر معده یا خالی شود همچو خالی تجاویف قلب و شرح مهلک و یا ممتلی شوند
شود همچون صرع و سکته چهارم امراض سطح ست همچون ملاست معده و خشونت قصبه ریه امراض مقدار
زیادتی عضوی خاص بود همچون عظم لسان یا داء الفیل و زیادتی عام بود همچون سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچون صغر لسان
یا عام بود همچون هزال مفرط اما مرض عدد زیادتی عدد طبعی بود همچون اصبع زائده یا غیر طبعی همچون سلع یا نقصان بود
همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از موضع خود بانخلاع و غیر خلع جنس سوم
از امراض مفرده تفرق اتصال ست و اسم این مرض بحسب موضع مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد
باشد خدش و سلخ گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر متقادم و متقیح شده باشد قرحه گویند
اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود مشدع گویند و کسر اگر بطول بود و تفرق در غضروف
اگر بعرض بود فسخ گویند اگر بطول بود تفتت و در عصب شق و شدخ گویند و در عروق
بتر و شق خوانند اما مرض مرکب آنست که اجتماع امراض حادث شود همچون سل که از حمی
دق و قرحه ریه مرکب ست و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و
داء الثعلب یا بحسب محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض همچون صرع و بدانکه مرض
اصلی باشد و شرکت باشد آنچه اول حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن گردد

بشرکت بود و این که بشرکت بود یا بواسطهٔ مجاورت باشد یا بواسطهٔ آنکه از عضوی ماده بطرف [illegible]
بود یا آنکه میان دو عضو خادم و مخدوم بود چون عصب و دماغ یا سبب از فصل او بود چون حجاب
دریه یا محاذی عضو ماؤف بود چون دماغ معده را یا عصب بواو عضو بود چون بقبل قلب را
و چون گوش دماغ را و ارپیکبه را بدانکه اوقات دانسته در مرضی که بسلامت منتهی شود چهار است
ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط ابتدا مرض را زمان ابتدا گویند مادام که در تزاید بود و زمان تزاید و
چون واقف باشد که نه زاید شود و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان پذیرد زمان انحطاط باب
دوم در علامات و دلائل مشتمل بر مقدمه و هشت فصل مقدمه بدانکه علامت آنست که بدان
استدلال کنند بر احوال بدن که از قوی صادر شود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض
کند همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچون نبض منشاری
که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامت امتلا یا علامت لازم مرض
بود چون حمی حاره و ضیق النفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون یا ملمس
یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موقوف بر معرفت تشریح است و استدلال از آن
بچند چیز کنند اول افعال اگرچه بر جوهر عضو طبیعی بود و آفتی بوی رسد دلیل بود بر مبدا افعال که قوی است و آفت
قوی دلیل آفت آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی حسی بر حال دماغ و دلالت
نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعا دوم شکل مرض چنانچه وجع در طرف ایمن دلیل
ورم کبد بود و در طرف ایسر دلیل ورم طحال بود سوم شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی شکل بر آنکه ورم در عضله بسیار است چهارم
استفراغ همچو بول و براز که در جای خود یاد کرده آید چون استدلال انواع است در هشت فصل یاد کرده شود ان شاء الله تعالی
فصل اول در علامات مزاج بدانکه علامات و امارات مزاج و بیست اول ملمس معتدل آن دلیل معتدل
مزاج بود و دلیل آن یکی بینی از کیفیات ارکانه دلیل آن کیفیت باشد دوم سمن و سمن لحمی دلالت حرارت و
رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت و هزال از لحم دلیل بر برودت و یبوست و از شحم دلیل
حرارت و یبوست سوم لون است بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت دلیل حرارت

بدانکه علامت در صناعت طب چیزیست که استدلال کرده شود از وی بر حالتی از حالات بدن چون صحت یا مرض یا حالت متوسط و در عرف اطبا علامت و دلیل [illegible]

وصفرت دلیل صفرا و کبودت دلیل سودا چهارم موی است کثرت سواد و جودت آن دلیل بر حرارت
مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و سهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق و سینه
و عظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل برودت ششم کیفیت انفعالات است سرعت انفعال
کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود هفتم افعال طبعی است از افعال آنچه کامل بود دلیل اعتدال
بود و آنچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه است و کثرت نوم دلیل رطوبت
بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی است طیش و جرأت و حدت ذهن
و کثرت کلام و سرعت انفعال دلیل حرارت بود و ضد آن بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود دهم
فضول بدن و فضله است شدت رایحه و صبغ آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت
بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست فصل دوم در علامات امتلاء یعنی زیادتی کمیت اخلاط و غلبه اخلاط
صالحه بود و علامت امتلاء اجمالاً ثقل اعضا و کسل و ضعف و اشتها و انتفاخ عروق و امتلاء نبض و انصباغ و غلظ
قاروره و کلال بصر بود اما مفصلاً علامت غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نعاس و کدورت و بلادت حواس
و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و ظهور بثور و رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان
و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت غلبه بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت
عطش و ضعف هضم و حموضت جشا و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما و چیزهای سفید بود و علامت
غلبه صفرا صفرت لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی
صفرا و قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامت غلبه سودا تیرگی و خشکی بدن بود و غلیظ و سواد خون و
شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود فصل سوم در نبض
و آن حرکتی است از اوعیه روح که عبارت از قلب و شرایین باشد و هر نبضه مرکب است از انبساطی و سکونی و
انقباضی و سکونی و تقسیم نبض به بسیط و مرکب خوب است و منقسم به ده جنس است و اجناس نبض ده است جنس اول مأخوذ است از
مقدار انبساط و اقسام بسیط او نه است اول طویل است و او آنست که در حال حرکت اجزا او در طول محسوس شود و
و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد دوم قصیر او در مقابل طویل بود

سوم معتدل در قصیر و طویل بود چهارم عریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض محسوس
شود و سبب آن خلو عروق و رطوبت آلت باشد پنجم ضیق است و او در مقابل عریض
بود ششم معتدل در عریض و ضیق هفتم شاهق و او آنست که اجزاء او در عمق محسوس شود و
سبب آن شدت حاجت و مطاوعت آلت بود هشتم منخفض است و او در مقابل شاهق بود
نهم معتدل در شاهق و منخفض و از ازدواج این نه بسیط هفت قسم حاصل شود اما آنچه
مشهور است و اسمی دارد شش است اول عظیم آن نبضی طویل و عریض و عمیق بود دوم صغیر
آن در مقابل عظیم بود سوم معتدل در عظیم و صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در
عرض و شهوق زائد بود پنجم دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم معتدل در غلیظ و دقیق بود
جنس دوم ماخوذ است از زمان حرکت و این سه قسم است اول سریع و او آنست که زمان
حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطیء و در مقابل سریع
بود سوم معتدل در سرعت و بطؤ جنس سوم ماخوذ است از زمان سکون و آن هم
سه قسم بود اول متواتر و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و
ضعف قوت بود دوم متفاوت و آن در مقابل متواتر است سوم معتدل در تواتر و تفاوت
جنس چهارم ماخوذ است از قوام آلت و آن سه قسم است اول صلب و او آنست
که انگشت باعتماد تمام حرکت انبساط او مندفع نشود و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم لین
و او در مقابل صلب است سوم معتدل در صلابت و لین جنس پنجم ماخوذ است از لمس
آلت و آن سه قسم است اول حار و سبب آن اسباب سخنه بود دوم بارد و او در مقابل حار بود سوم
معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذ است از امتلا و خلو و آن سه قسم است اول
ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی زائد از حد اعتدال
محسوس شود و سبب آن امتلا بود دوم خالی و او در مقابل ممتلی بود سوم معتدل
در خلو و امتلا جنس هفتم ماخوذ است از کیفیت قرع و آن سه قسم است اول قوی و او آنست که از انبساط او بر انگشت

کوید و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شرب و فرح معتدل دوم ضعیف او در مقابل
قوی بود سوم معتدل در قوت و ضعف جنس ششم یا خود است از استوا و اختلاف آن دو
قسم است اول مستوی بیت و عبارت ازان باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات
متساوی بود دوم مختلف او در مقابل مستوی بود و این مختلف بر دو قسم است منتظم و غیر منتظم
مختلف منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد یعنی در چند دور که گذرد بران یک اختلاف باشد
و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دوری اختلافی ظاهر شود
جنس نهم یا خود است از حال وزن و آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن باشد جید الوزن آنست که بر
مجرای طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود و ردی الوزن سه قسم است اول
متغیر الوزن و آن نبضی باشد که از وزنی که لایق سن صاحب نبض بتجاوز کرده باشد چنانکه وزن نبض صبی مثلاً
همچون وزن نبض شباب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لایق سن صاحب او بود
قاصر باشد چنانکه وزن نبض شباب مثلا همچو نبض وزن صبی باشد سوم خارج الوزن و آن نبضی بود که وزن او
مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و باید دانست که در حرکات نبض طبیعی موسیقاری موجود است
زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل میگردد تمام میشود نسبت
ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود چنانکه در ازمنه
آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند و الا غیر منتظم و از انواع نبض که او را نامی نهاده اند و مشهوره
اول غزالی ست و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطوء چنانچه اول بطی باشد پس ثانی
بسرعت زائل بود و بتدریج هر بار سریع تر بود و نسبت بحرکت غزال دوم موجی و آن نبضی باشد مختلف
در عظم و صغر و شهوق و عرض و امتلا بطریق موج آب محسوس شود سوم دودی و آن نبضی
بود همچو موجی الا در اعراض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی بود و او ضعیف تر
از دودی بود پنجم منشاری و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت
و لین و شهوق و انخفاض چنانکه بعضی از اجزاء او شاهق بود و بعضی منخفض ششم

ذنب الفار و او آنست که نبض متحرک شود و بتدریج ضعیف و صغیر شود باز بدرجه اول عود کند و بدین
وتیره ضعیف شود هفتم مسلّی و او همچو ذنب الفار است الا آنکه عود بدرجه اول بتدریج
بود چنانکه بتدریج ضعیف شده و ذنب الفار دفعه عود کند هشتم ذو الفترة و او آنست که در زمانی که
توقع سکون باشد متحرک گردد نهم واقع در وسط و او آنست که در زمانی که توقع حرکت باشد بسکون گراید دهم
مرتعش و او آنست که حرکت او همچون رعشه بود یازدهم ملتوی و او آنست که همچو ریسمانی پیچیده محسوس
شود دوازدهم مطرقی که ذو القرعتین نیز گویند و او آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباضی او محسوس
نشود و شبیه بحرکت مطرقه سیزدهم مرتعد و او آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود و این مجموع
دلالت بسوء حال مریض کند **فصل چهارم در نبض** اسنان و اجناس و فصول و اغراض اما نبض
باعتبار اجناس نبض ذکور اعظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض جبال عظیم و سریع و متواتر بود باعتبار اسنان
نبض صبیان بلین مایل بود و در نبض شبان مایل بعظم و قوت و وزن لائق بصبیان و او آنست که در صبیان زمان
انقباض از انبساط متساوی باشد و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی زائد بود و نبض کهول
بصغر و بطوء مایل بود و وزن لائق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط اکثر بود با... و نبض مشایخ
صغیر و بطئی و متفاوت بود و وزن لائق بدیشان آنست که زمان انبساط بیشتر از زمان انقباض بود و اما باعتبار
فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف مختلف و ضعیف و در شتا بطئی و متفاوت
و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود و اما باعتبار نوم و یقظه در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری
اگر بطبیعت خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاءة یا بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و با
کم رعشه بود و اما باعتبار ریاضت اگر بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد
نبض در عظم و قوت ناقص شود و در سرعت و تواتر زائد اگر با فراط بود نبض دودی و نملی شود و اما
باعتبار استحمام باب گرم بود و با اعتدال باشد و بحد تحلیل نرسد نبض سریع و قوی گردد و اگر
بتحلیل رسد صغیر و متفاوت و اگر تحلیل با فراط بود سریع و متواتر باشد و استحمام و شراب نبض را
در قوت زائد کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط بود ضعیف و بطئی و صغیر و متفاوت بود و اما باعتبار

[illegible] ۱۲

عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم بطی و متفاوت
بود و در سرور و غم صغیر و بطی و ضعیف و متفاوت بود و در فزع سریع مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع
در ابتدا سے وجع عظیم و سریع باشد و اگر تمادی شود صغیر و متواتر شود و پس دودی و نملی بود و اما
نبض در ورم اگر ورم حار بود نبض منشاری و صلب و مرتعش بود و در انتہا در سرعت و تواتر افزاید
و در ورم بارد نبض بطی و متفاوت بود و در ورم لین موجی و در ورم صلب منشاری بود واللہ اعلم
بحقیقۃ الامور **فصل پنجم در قارورہ** و آنرا تفسرہ نیز گویند و استدلال بدان باعتبار استقراء صفت
جنس بود جنس اول لونست و طبقات آن پنج باشد اول صفرت است و مراتب آن شش است
اول تبنی و او دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی و او دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر و او دلیل
حرارت بود چہارم نارنجی و او دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری و او تابدار نارنجی بود ششم زعفرانی
و او دلیل حرارت مفرطہ باشد جنس دوم حمرت است و مراتب او چہار است اول اصہب و او دلیل
غلبہ دم باشد دوم وردی و حمرت او زیادہ از اصہب بود سوم احمر قانے بود چہارم احمر اقتم و او در حمرت
بکمال بود و مجموع دلیل غلبہ خون باشد جنس سوم خضرت و مراتب او پنج است اول فستقی و آن
دلیل برودت بود دوم آسمانجونی و آن دلیل برودتی سخت باشد سیوم نیلنجی و آن دلیل
برودت بافراط بود و این ہر دو در صبیان و مشائخ دلیل تشنج و فالج بود چہارم کراثی و آن دلیل احتراق
اخلاط بود پنجم زنگاری و او دلالت کند بر احتراق شدید و دلیل ہلاک بود جنس چہارم اسود است و مراتب
او چہار بود اول اسودی کہ ماخوذ از زعفرانی باشد یعنی زعفرانی کہ بسیار تیز بود و دلالت کند بر یرقان
و تکاثف صفرا دوم اسودیکہ از احمر اقتم بسیار تیز بود دلیل غلبہ خون و احتراق آن باشد سیوم
اسودیکہ از خضرت حاصل شود و آن دلیل سودا صرف باشد چہارم اسودیکہ از بیاض ماخوذ باشد و آن
دلالت بر احتراق بلغم کند و بول اسود فی الجملہ دلیل حرقت مواد یا فوت حرارت غریزی بود
و بغایت بد باشد خصوص در مشائخ و نساء و ابتداء حمیات اما اگر انتہا و لیچیزی سیاہ مثل ارکاسہ
واکشش یا سوبیہ بود آنرا اعتباری نباشد جنس پنجم بیاض و آن دو قسم است اول رقیق شفاف بہ ہشت

وآن دلیل برودت بود و نوعی دیگر سخت از نضج دوم ابیض حقیقی و آن اصناف است اگر مخاطی
بود دلیل غلبه بلغم باشد و اگر بآن وسوبی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد
واین در اواخر دق باشد و فقاعی با مده دلیل قروح آلات بول باشد و فقاعی
بی مده دلیل حصاة یا سوداء خام بود و در صباحی بی رسوب نیز بد باشد و اگر مشابه
منی بود دلیل بحران امراض بلغمی بود و آنچه مشابه باشد و شیر بود در امراض حاده دلیل
هلاک بود و از الوان بول یکی آنست که مشابه حنا اسحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبه
دم باشد و دیگر آنست که مشابه لون زیت باشد و آن دلیل بد بود خصوص که گسستن باشد
جنس دوم از دلائل قوام بول باشد و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند
بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلت بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج
بود و باشد که دلیل نضج سوداء غلیظ یا انفجار اورام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بسبب نضج
کم شود نیک باشد و اگر متفاوت گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سوم معتدل در غلظ
و رقت و آن دلیل نضج تمام و حسن حال بود جنس سوم رائحه بول است و آن شش قسم است اول
عدم الرائحه و آن دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت غریزی بود دوم گسستن و آن
دلیل تعفن مجاری بول با اخلاط عفنه بود سوم حامض الرائحه و آن در مرض حاده دلیل موت حرارت
غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از سوداء یا برودة حادثه شده باشد چهارم حلو الرائحه
و آن دلیل غلبه دم باشد پنجم خبیث الرائحه و آن دلیل فساد عفن بود ششم نسیم الرائحه و آن بغایت
ناک باشد و آن دلیل فساد رطوبات بود جنس چهارم زبد قاروره است و ماده زبد رطوبتی
لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در جوهر بول بود و سواد و کثرت زبد دلیل یرقان بود و کبر آن دلیل لزوجت
اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت بود جنس پنجم قلت و کثرت بول است و آن اگر کمتر از آن باشد
که می باید نسبت با شرب دلیل مقدمه استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر از آن باشد که می باید دلیل
استفراغ رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت است آن غیر رقت و غلظت بود بول کدر دلالت کند

بر استیلای طبیعت و نضج اخلاط یا بر سقوط قوت و منافی و دلالت بر عدم نضج کند جنس هفتم رسوب است
و رسوب جوهری باشد که از مائیه غلیظ جدا بود و از و تمیز شود خواه مترسب شود و خواه معلق باشد و استدلال
بدو از چند وجه کنند اول جوهر او و آن یا طبیعی بود یا غیر طبیعی و اما طبیعی سفید باشد یا زرد متصل الاجزا
و متخلخل و مائل به نتن در اسفل بود و چون تحریک کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود در اسفل
نشود و دلالت کند بر هضم طبیعی و نضج تام اما غیر طبیعی یازده قسم است و هر یکی را اسمی است اول
خراطی و آن چیزی صفائح بود کبار باشد یا صغار باشد اما کبار آنچه سرخ بود از قروح کلیه باشد
و اگر با نتن بود دلیل خراشیده شدن اعضای بول بود و اگر کمد بود یا شبیه بفلوس ماهی بد بود
و آنچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود و اما صغار اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه
بود یا ذوبان اعضا و اگر سرخ بود کرسنی گویند از کبد یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم شعیری و سویقی
نیز گویند و از نخالی خردتر بود اگر سفید باشد دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه
باشد دلیل احتراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه بچیز گوشت باشد و سبب آن سبب کرسنگی
بود چهارم وهمی او همچون چیزی باشد دلالت کند بر ذوبان شحم یا پنجم [illegible] و آن دلیل
انفجار ورمی یا قرحه بود ششم مخاطی و آن دلیل از اخلاط خامی بود هفتم شعری و آن چیزی باریک مانند موی
باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت غریبه باشد هشتم نقطه‌های خمیر و آن از ضعف
معده است یا امعا یا از تناول لبنیات نهم رملی و آن دلیل حصاة است و رمل بود اگر سرخ بود
در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دهم رمادی او همچو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا سده
که بطول لبث منعقد شده باشد اگر با مائیه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد یازدهم علقی شبیه بخون
بسته باشد اگر با مائیه ممتزج باشد دلیل ضعف کبد و الا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان
رسوب و آن سه قسم است اول غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده باشد و دلالت کند بر قلت نضج و کثرت
ریح دوم معلق و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سوم راسب اگر طبیعی بود نیک باشد
و اگر غیر طبیعی بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سیوم استدلال از وضع رسوب بود ملاست و استوا

رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت و پراگندگی آن از ضعف
هضم و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از کمیت شدت مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت
بر آن کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر تمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند از مثانه و مائل او ست
پنجم استدلال از زمان رسوب اگر بظهور رسوب باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این باشد
و میباید دانست که بول زنان سفید و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان آبستن صافی بود و در وسط آن چیزی
همچون پنبه منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مائل به رقت بود و در انتهای مائل بحمرت
و بول نفساء مائل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و بول شبان مائل بناری و معتدل
القوام بود و بول کهول به بیاض مائل بود و بول مشایخ سفید و رقیق باشد فصل ششم
در براز و استدلال بدان از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زائد بود باز فضل طعام دلیل
کثرت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و اگر کمتر از آن باشد بسبب ضعف دافعه بود یا احتباس کی در معاء
قولون یا عور حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط لزجه
کند و در تپ حاد دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت بر سده یا ضعف مجاری
یا سوء هضم یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نانضیج باشد از تحلل حرارت
یا یبس اغذیه یا طول مکث بود و اگر با رطوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت
مرار بود سوم استدلال از لون براز لون براز طبیعی آنست که نارنجی بود و شدت آن
دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم باشد و بیاض آن غلبه
بلغم و سده مجاری مراره باشد و بیم یرقان بود و اگر بوی ریم از آن آید دلیل
انفجار قیح بود و خضرت آن از مرار زنجاری یا کراثی باشد و باقی دیگر الوان براز همچو الوان بول
بود چهارم استدلال از هیئات آن هیئت طبیعی او آنست که علی بود و ... منتفخ بود و همچو
زبل گاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت تقاضا کند
و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند

چهارم استدلال به هیئت براز و این از دو وجه [illegible] ۱۲

و بطی الخروج باشد از ضعف یا ضیق یا فقط یا برد اسعا یا تناول قابض بود ششم استدلال
از رسوب اگر رقیق آن ترابد باشد از آنچه پیشتر دست از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باید همچو
اعتبار روایح بول بود هفتم استدلال از زبد آن و زبد دلالت بر غلیان با کثرت ریاح کند
و بیاز طبیعی آنست که متشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظت و از قوام خالی بود و بیشتر
و عدیم الرسوب نباشد و سهل الخروج بود و غیر لازع فصل هفتم در بحران بدانکه بحران عبارتست
از تغیر عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و
مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت است
دشمن را که مرض است بشکند و بروی غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و این بحران
موجب صحت بود و نیز دیگر اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند بلکه محتاج باشد
بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود و بغلبه
و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آنرا بحران تام ردی گویند بغایت بد باشد و اگر دشمن
غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام مسخر گرداند آنرا بحران ناقص ردی گویند
و بدانکه انتهای مرض یا بحران باشد یا تحلیل ماده بتدریج بی وقوع بحران یا انتقال ماده از عضوی بعضوی
و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس بعضو رئیس
نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روز باحوری واقع شود و بحران بدفع ماده
باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت واقع شود و بحران مذموم بعکس این باشد همچنانکه
در روز جنگ و مصاف از طرفین تهیه اسباب جدال مشغول میباشند و امور هائله مثل صیحه و عجاج و صوت
و نفیر می باشد در روز بحران نیز امور هائله مثل اضطراب و سوء حال مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد
یعنی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند و هر یکی را ازین علامتی هست که دلالت کند برآنکه طبیعت
کدام جهت دفع ماده کند اما علامات قی ضیق النفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن
و تاریکی چشم بود و علامات اسهال ثقل بدن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات

و حدافت صمم و طنین گوش و اشتعال سر و سرخی روی و خارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مثانه
و غلیظ و کثرت بول و علامات عرق نبض موجی و پیداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار
واقع شود ماده رقیق مع کند و از جهت بحران که بدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و هر بحرانی که ابتداء
مرض واقع شود مهلک باشد و در وقت تزاید ناقص بود و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران نباشد
و در روزهای بحران طریقه آنست که مریض را هیچ چیز تحریک نکنند و روزهای بحران آنکه ایام باحوری
گفته شد اول آن چهارم روز مرض است و باشد که در امراض حاده تقدیم کند و در سوم واقع شود و بحران جید
و در روز چهارم منذر باشد به بحران هفتم و در ... منذر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد باشد
و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و در روز هفتم روز بحران است و این روز بحران جید قوی واقع شود
و روز نهم منذر است به بحران یازدهم و اگر روز دهم بحران واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع
شود و اگر شود بد باشد روز یازدهم روز بحران است و منذر است به بحران در چهاردهم و در دوازدهم
بحران بد باشد و در سیزدهم همچو روز هشتم بود و روز چهاردهم روز بحران است و درین روز بحران قوی
و جید بسیار است بود و بحران در پانزدهم بد باشد و روز هفدهم روز بحران است و منذر است به بحران
بیستم و اگر به شانزدهم و نوزدهم بحسب نادر بحران واقع شود بد باشد و روز بیستم و بیست یکم روز بحران است
اما بیستم اقوی باشد روز بیست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران قوی واقع شود
و روز بیست و هفتم روز بحران است و بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و بحرانی
که بعد از آن واقع شود آنرا قوتی نباشد روز سی و هفتم روز بحران است و بعد از آن
روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران نباشد اما بقول بعضی در شصتم
و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود **فصل هشتم در علامات ردیه**
و محموده در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و سحنه و اشتها و
سلامت عقل و ذهن و حلق و انتفاع بمعالجات و در حمیات ظهور ... بر لب و بینی و بحران
جید ... خواب شب اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی محمود علامات

تنگ باشد و علامات ردیه خلاف این بود و چشم در گو افتادن و گشاده ماندن دهان و تنفس پیاپی
و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دائما در نظر یک جا می داشتن و بسیار
انگشت در بینی کردن و پیچیده شدن لب و به پشت باز افتادن و روی از هردو هم گردانیدن
و دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت بگفتار و بسیار گفتن و کم گوئی و
اضطراب در غیر روزهای بحران و بر لحظه برخاستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از هفتم و رعاف
مفرط و پلی ظهور خفت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده بهم سودن دندان
و برودت اطراف با حرارت تب و سبات و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان
و ظهور عدسه سیاه یا بنفشی و رعاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بدست و تنگی نفس
و حدوث خناق در غیر ایام بحران و طلب جای تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان
گفتن با سکون و وقار و سیاه و تیره شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی
و گوش و بول رقیق ابیض در سرسام و اختلاط عقل و برودت ظاهر با حرارت باطن و گشاده ماندن
چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزدیک مرگ وجع ساکن شود و تغیری که سببی ظاهر آن
نیست آن باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ باشد
و علامات نکس ساکن شدن تب بود بی وقوع بحران و ضعف و عدم اشتها و غثیان و حبس نفس و فساد
هضم و خواب بسیار و تشنج روی و سستی چشم و صبغ بول و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت
اختلاج و احتلام در اول مرض بود والله اعلم خاتمه فی الانذار بالحوادث والانتقال
من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد که کسی را تغیری عادت شود و در عادات طبیعی مثل شهوت
طعام و جماع و براز و بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دم بواسیر و طمث
منذر بمرض باشد و خفقان دائم منذر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار منذر به صرع
و سکته و اختلاج بسیار به تشنج و خدر شدن اعضا به فالج و اختلاج وجه به لقوه و ثقل
و کلال بدن با کثرت عرق به سکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع به نفث دم

از روشنی متنفر باشد بسیار مانند و غم و حزن بی سبب و کثرت فکر بارد منذر بود بمالیخولیا
و سرخی روی با کبودت و غلظ منذر باشد بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع
و شقیقه بنزول آب در چشم و انتشار و ثقل شده و در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل گرده
و علل کلیه و سقوط اشتها و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکة المقعد بی سبب گرده
عند و باشد منذر بود به بواسیر و حدوث قوبا بسیار به برص اسود و بهق ابیض منذر باشد به برص ...
ملت و زنان حامل باسقاط و سخت شدن و برآمدن عروق ساق بدوالی و داء الفیل و کثرت زکام منذر ...
السل ... عرق و بول ... بحمیات عفنه و حرقت بول بقرحه مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان
که اگر حمیات حاده حکم عارض شود همچنین ربو باسهال صفراوی زائل گردد و اسهال صفراوی ... زائل شود
و استسقا باسهال مائی ... تشنج رطب بحمی ... به بواسیر اسهال ... اختلاط ...
زائل گردد و همچنین داء الثعلب و ورد گرده و دیگر اعضا بدوالی و داء الفیل زائل شود قسم دوم
در طب عملی مشتمل بر پنج بحث البحث الاول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل بر دو باب باب اول
در حفظ صحت و این باب مشتمل است بر ده فصل فصل اول در تدبیر حبالی و مولود بدانکه هرگاه
که علامات آبستنی ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و قی و اسهال و فزع و اصوات هائله و ریاضت
و تعب ... احتراز کنند تا چهار ماه بگذرد و بعد از آن اگر چیزی ازینها بسبب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون ماه نهم
رسد ... احتراز ضروری دارند و سکنجبین ... بتلطیف غذا و اسقاط شهوت گل کنند اما مولود باید که در غایت اعتدال
بود بزاید و چون جدا شود ناف او را از بالای سه چهار انگشت قطع کنند و خرقه ... بالایند
و بدان بندند و مولود را به آب گرم و نمک بشویند چنانکه آب به بینی و دهن او نرسد و اگر پای آن
آب بساق درشت ... باشد بهتر بود و بعد ازان به آب فاتر ... بشویند و انگشت
عسل در دهن او نهند و در قماط پیچیده هر عضوی بجای خود نهند و برفق ببندند و در خانه
تاریک بپرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و پیش از دو روز با آب فاتر
بشویند اما ارضاع بدانکه شیر مادر نسبت بطفل مناسب تر می افتد اما اگر مادر

صحیح المزاج باشد ولیکن تا چهل روز شیر با ور ندهند بلکه کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد
و اگر خواهند که دایه بگیرند اختیار زنی کنند که خوش شکل و نیکو خلق که بقوت بود و سال او میان بیست و
پنج و سی و پنج بود و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر
پسر بهتر از دختر است چنانکه گفته شد چهل روز از وضع حمل او گذشته باشد و غذاهای معتدل لطیف
تناول کند و دو بار از پستان راند که بدوشد پس در دهن طفل نهد و از حرکت سفر و ریاضت
اجتناب کند و با وی مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین ساده یا بزوری
و صعتر و نانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیه غلیظ مثل هریسه و شیربرنج تناول
کنند و اگر شیر بسیار بود چنانچه موجب فساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان به زیره
و عدس و سرکه نمایند و اگر امر خارجی عارض شود شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زائل شود
مدت رضاع دو سال است چون نزدیک فطام باشد آب با پنیر دهند و بتدریج معتاد طعام گردانند
و [illegible] بیرون دادن در شیر و عسل آغشته میدهند و چون اثر آمدن ثنایا را اظهار شود روغن
بابونه و عسل در لثه او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار
خاید دهن او را بعسل و نمک بشویند و قطع بیخ مهک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن
زبان او را می‌مالند و در امراضی که او را عارض شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضعه
[illegible] بسیار عارض میشود ذکر میکند اما [illegible] و استطلاق شکم او را [illegible] و انیسون و ورق
گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه از ان مستانه شود و زرده تخم مرغ نیمبرشت
بدهند و پست [illegible] سفید ست و اگر [illegible] شود [illegible] بایه [illegible]
[illegible] دهند و در احتباس شیاف از عسل و پوده‌نه و سرگین موش استعمال کنند
و روغن زیت در شکم بمالند و در ضیق النفس بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب
گرم [illegible] تا با [illegible] کام طفل را گرم دارند و اندک عسل بدهند و سعی کنند که تا قی کند
یا آنکه انگشت یا پر مرغ چرب کرده بحلق او فرو برند چنانچه او قی باور شود و استعمال صمغ عربی و کتیرا

فطام بالکسر از شیر باز کردن کودک را صراح

با روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش حضض و صعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش
چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بعسل و شب یمانی و زعفران آلوده کرده در گوش
نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی پوست بیرون پسته بدهند و معده را بجالینا
طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم تر ریزند و روغن زیت بر شکم بمالند
و در قلاع که عبارت از بثرها بود که در دهن حادث شود و از آن هرچه سیاه باشد قتال
بود باید که دهن را بماء العسل بشویند و بنفشه و کشنیز بسایند و بر آن افشانند و سماق و گلنار و پوست انار
نیز مفید بود و اگر عطسه متواتر کند علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد و اگر علامات
ورم نباشد بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف وران موضع ورم حادث شود
شنگال و علک البطم در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر دو بینی دل
شود عروق اصفر و خون سیاوشان و انزروت و مر و اشنه بسایند و بر آن افشانند و در اضطراب
و بیخوابی او روغن خشخاش در سر بمالند یا پوست خشخاش و کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند
و شراب خشخاش بدهند یا لعوق کنند و در فواق جوز بسایند و شکر بدهند و در ورم
حلق بلبین شیاف کنند و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره خواب بزرگ بلوط
و با عسل بدهند و در ریح ام الصبیان که عبارت از هیئت تشنج بصرع است صعتر و جند بیدستر و کمون
و عود صلیب بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت بلوط و گلسرخ و سورد و گلنار
و پوست انار و شب یمانی بجوشانند و در آن آب نشانند یا آن آب بر کوی یا پارچه بآن تر کرده بر آن
جای نهند یا آب ورق بارتنگ بر مقعد بمالند و در تضعیف که از سیاه و کمون و سپندان با روغن گاو
بدهند و آجر گرم کنند و مقعد بر آن اندازند و بر آن نشانند یا زرده تخم مرغ ناپخته بر مقعد
نهند و بر آن نشانند یا تخم آن زرده بمقعد او بسند و دیگر آنکه مساس خرد و در لواء
مقعد را بسن و عروق و شکر بدهند و شیاف او بمقعد زرد آلود داشته
یا برگ آن استعمال نمایند و دیگر آنکه در شکم پیدا شود دانه فستقین و روغن زیره گاو تخم حنظل بر شکم طلا کنند

و چون طفل را از شیر باز گیرند که ابتدا را بالمعهٔ لطیف لین کنند تا قوت بگیرد و نگاه دارند و از خوف و غضب
و اخلاق بد و غم و بی‌خوابی نگاهدارند و چون وقت دویدن و بازی کردن پدید آید بگذارند تا بلعب مشغول
شود چه آن ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود بمودب سپارند و در آسایش دادن تدریج کم کنند
و ریاضت می‌افزایند بجهت آنکه از کار و شغل ملول نشود چه خیر الامور اوسطها رعایت کنند تا باخلاق حمیده بالیده شود

فصل دوم در تدبیر فصول

در فصل ربیع مواد که در زمستان بسته باشند در حرکت آید
و منبسط گردد و تدبیر آنست که آنرا کم کنند بتقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن بقی یا فصد یا اسهال کنند
بحسب عادات و غلبهٔ اخلاط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و کثرت اکل لحوم غلاظ و شیرینی احتراز
باید کرد و اشربه مثل شراب حماض لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین اختصار کنند و از اغذیه سکباج سماق و انار و امثال
آن مناسب باشد و در فصل تابستان با آسایش و رفاهیت مشغول باید بود و در استعمال قریب بآب روان
که از بخار و دخان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه و خواب روز و کثرت جماع و اکل و شرب شراب صرف و
مسخنات اجتناب نمایند و حمام که بغایت گرم نباشد روند و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه سرد و مرطب باشد خورند و از جامه‌های کتان
پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل خریف از سرما بامداد و از گرما میانهٔ روز خود را نگاه دارند و از خواب روز و جماع و کثرت
اکل و شرب شراب و اکل فواکه و استحمام بآب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف استفراغ بقی
نباید کرد و در وسطش استفراغ بمسهل و در فصل زمستان جامه‌ها پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضات و کثرت
اغذیه و لحوم و شراب در این فصل مفید بود و در وقت استحمام استعمال مسخنات باید کرد و اگر وبا پدید آید یا بیم بیماری وبا باشد
بالعوذ بالله منها که هوا از مجرای طبیعی بگردد و تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبت کنند بتقلیل غذا و استعمال مجففات و اصلاح
هوای مسکن کنند با چیزهای طیب مثل سیب و بهی و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک و بخورات مثل عود و عنبر و صندل
و سندروس و فلفل و لادن و اشنه و سعد و اذخر و ابهل و پوست انار و مورد و آبنوس و زعفران دود باید که خانه را بسرکه و
گلاب و سرکه یا انگوره جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کم خورند [illegible] و جماع و حجامت
و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در [illegible] ساکن نشوند و قطعاً [illegible] راه ندهند و از اشربه
شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و اغذیه [illegible] کنند و آب سرد [illegible]

بخورند و گل ارمنی با شراب و بر دیگر بعضی آورده اند که سفید بود و تریاق فاروق و مثرودیطوس پیش از غلبه
و با سفید بود و صبر و مر و زعفران بکوبند و با عسل قرص سازند باید از آن یک درم بخورند **فصل سوم در**
تدبیر ماکول و مشروب و در وی دو بحث است بحث اول در ماکول حافظ صحت را لازم است که اغذیه یکند مانند
گوشت و شراب و حلوا و ریحانی و عقد[؟] اقتصار نمایند زیرا که بهترین غذا آنست که از وی خون نیک حاصل شود و لذیذ
بود چون نان گندم خمیر رسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه آنچه قریب بغذا باشد انگور است و انجیر و رطب
و امثال آن ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد ان شاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن زمان باشد که اشتها صادق
بود و بعد از ریاضت باشد ولی اشتها چیزی نباید خورد و اشتها را بچیزی دفع نباید کرد و از او خالی و تطویل زمان کل
اجتناب باید نمود و اندک اشتها باقی مانده ترک طعام کنند و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع لذیذ باشد و جمع
میان الوان اطعمه نکنند که موجب تحیر طبیعت شود و یک غذا غیر عادت نباید کرد و عادت بحموضات ضعف
و نحافت آرد و اعصاب را مضر بود و غذا اندک موجب کسالت باشد و اشتها ببرد و شیرینی و چربی اشتها باطل کند
و بدن را گرم گرداند و غذا مالح بزال خشونت آورد و چشم را مضر بود و دفع سفرت[؟] حلو و دسم بحامض کنند و بالعکس
و از آن تنقیه بمالح و حریف و بالعکس و عادت باختیار دائم مزاج را ضعیف کند و در زمستان غذا باید خورد که بحرارت
مائل بود و بالفعل حار باشد و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذا معتدل مناسب و مناسب مزاج معتدل
اغذیه معتدله بود و مثل قلیه کدو و کشک جو و حموضات غیر باشد مثل تمر هندی و نارنج و غیره باشد و صفراوی مزاج را اسردی
که قاطع رطوبات بود مناسب تر بود و بمجففات ترش و مثل حموضات و بلغمی مزاج را مسخن و ملطف مثل گوشت گنجشک
و کبک و تیهو یا دارچینی و زیره و سوداوی مزاج را مرطب معتدل و حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین
نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت و در روزی یک نوبت اتفاق افتد و آب در میان غذا و عقب غذا تا توانند
نخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوب است اما حرکت
عنیفه نباید کرد و شراب و تشنیج بر سر غذا هضم تشنه[؟] مضر بود و هم سده بود و در عقب غذا که بر وبائه[؟] غالب بود در ریاضت
مناسب باشد و غذا غلیظ بر لطیف مقدم باید داشت و صاحب معده ناری را اغذیه لطیفه نباید خورد و
صاحب سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف متراضی که او را

اغذیه غلیظ اکثر الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک باید خورد
و مطلقاً از تخمه احتراز باید نمود و اگر امتلا محسوس شود و [illegible] باشد قی باید کرد و الا تلیین طبیعت
ضروری بود و مبرودین را گوارش کمون و شهریاران [illegible] را اطریفل [illegible] موافق بود و اگر [illegible] ازین بیشتر
نکنند خواب باید کرد و شبانه روزی امساک باید نمود و بعد از آن حمام و اصلاح اغذیه حاره [illegible] کنند و اصلاح
بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظ بعسل [illegible] و ادویه [illegible] باید [illegible]
ترب و پیاز بسکه و همچنین دفع مضرت هر چیزی بدان چیز که [illegible] ضد او بود و جمع میان لبنیات و حموضات [illegible]
[illegible] و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و ماست [illegible] نخورند [illegible] و اما [illegible]
و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با شیر یا [illegible] با [illegible] یا ماست با هم جمع کنند [illegible]
که بر چوب خروع کرده باشند و ماهی که پوشیده باشند [illegible] و ماست [illegible]
نمایند خصوص که در ان نخته باشند [illegible] و هم [illegible] اما آب بعد از ان خورند که [illegible] شروع [illegible]
و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هرگاه که غذا [illegible] باید خورد خصوص که در میان غذا آب
خوردن عادت کرده باشند و آب ناشتا نباید خورد اما [illegible] جوان و محرور المزاج را از ان منع نباید کرد
اما و عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل فواکه خصوص خربزه و در اثنای خواب مطلق آب نخورند
خصوص که آب سرد و اگر [illegible] کرده [illegible] بعادت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان آب
[illegible] آب چاه مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک [illegible] صافی کنند و آب [illegible]
و کدر را اصلاح بشیر یا شراب کنند و آب [illegible] سکنجبین و آب [illegible]
چرب و شیرین و تریاق همه آبها را مخالف [illegible] خصوص که [illegible] شراب را [illegible]
گفته که بهترین شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از ان [illegible]
کنند و چند روز بنهند فاسد نشود [illegible] تا ۱۲ ده سال و بقول افلاطون تا ۱۸ هجده سال [illegible] شراب [illegible]
و مشایخ سوداوی مزاج را شراب احمر یا اصفر [illegible] مناسب باشد و محرور المزاج و جوان را ابیض [illegible]
ممزوج با آب و یا گلاب ممزوج کرده باشند یا عرق [illegible] از شراب [illegible]

کرد و معمول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد بارده بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حاره بالعکس و در بهار
صرف و اندک باید خورد و در خریف کهنه و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذا اگر کم و بیش بخورند غذای
که مناسب آنست مزورۀ ترشک و سماق و انار و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج بود و در میان غذا و عقب آن پیش از
شروع در هضم نباید خورد و اگر بدان اعانت هضم بر آن معتاد باشند اندکی شاید خورد و با دوام که سهر و نشاط در تن پیدا باشد
و ذهن سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرت شراب نفعی نبود و بعد انقطاع او این بود که تا بلند که طلوع صبح نشود و چون خواب غلبه کند
و غثیان پیدا شود و مانع و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد قی باید کردن و ترک شرب و بخواب
مشغول شدن و بر شراب اندک قی نباید کرد و تشرب بکاسهای کوچک مناسب تر بود و پیاپی نخورند و بیکدفعه خوردن
مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند او را غذا اندک باید خورد و در غذای او باید که چیزی
از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی خواهد که زود مست شود عود و زعفران و بنج بو داده نیم کوفته در شراب کنند
اما نقل در شراب حکما آنرا منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد محروری مزاج را سیب و به و امرود و انار
و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت
حرارت بود قرص کافور حصرم داده اند و سرد مزاج را نقل بگوارش مصطکی و عود و زعفران و گلقند و فندق و پسته و جوز
مناسب بود و مرطوبی مزاج را نخود برشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده نمک سود ساخته و یابس مزاج را الفواکه
و مرطبات نقل باید کردن و در میان شراب غذا نباید خورد و تشرب در مجلس فراخ و روشن و در بستانها و در کنار
جویها خورند با صدقا و احبا و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد نشینند و آداب صحبت آنست که تزیین بدن کنند
بآنکه اندام را از وسخ پاک کنند و جامه های لطیف پاک پوشند و ناخن بچینند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش
بکار دارند و در مجلس چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و تفت و بینی پاک کردن احتراز نمایند و اگر غثیان شود از مجلس
دور شوند و چون قی کنند با مجلس معاودت نمایند و کلمات لطیف و حکایات ظریف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و
حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم برآید از و متفرق شوند و اگر جماعت مست شوند و یکی هنوز مست نشده
باشد خود را مست نماید و در مجلس مزامیر و یا صبیان طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و
خوش طبع و خوش آواز باشد و خلق و الوقت و تمیز بود و در مستی افراط نباید نمود و در مستی مجامعت

نکنند که موجب ضعف اعصاب بود اما بر شراب اندک و در خمار مجامعت مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت
یا سه نوبت بیش تشرب نباید کرد و قبل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل یا زیادتی
حرارت مزاج یا از تشرب پیاپی یا تناول مبخرات و یا مجففات مثل زعفران و جوزبوا و قرنفل و بطوء سکر از قلت اینها بود
و تناول مسومات و حلواهای عسل چرب کرده و بیخ کبر و کشنیز و سماق و زیره و دوغ و آب سرد با سرکه از آنجمله است که دیر
آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاسنی و تخم کاهو و گل سرخ و تخم خیار
هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حب سازند بمقدار نخودی پیش از شرب یکی از آن بخورند دیر مست شوند و بعد از شراب
با عرق گاوزبان تفریح زیادت کند و با گلاب امینه مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی بجهت گرمی را و جگر
گرم را مناسب بود اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و تهیج افعال
نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غثیان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد
و خمار از امتلاء و کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب شرابهای مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار است
که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند یا ملین طبیعت کنند و مشمومات بارده و مقویه بویند و آب برف و یخ
در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مفید باشد و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از استمرار به
شراب زرشک و ریباس و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه مزورات و اسفیدباجات رقیق گویند اگر دو سه کاسه
شراب جهت تنقید و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه اعشی گفته است شعر وکاس شربت علی لذة ٭ واخری تداویت منها بها
مجنون بنی عامر در عشق لیلی این بیت گفته شعر تداویت من لیلی بلیلی من الهوی ٭ کما یتداوی شارب الخمر بالخمر و از بهترین
معالجات خمار بنا بر آنکه اگر کسی خواهد که از مستی بهوش آید دلک اطراف و پاشویه کند و آب برف بپاشند و بر روی زنند و سرکه
و گلاب و صندل و کافور ببویند و آب بصل و غوره و دوغ و سکنجبین و انار ترش و امثال آن با برف مناسب بود و آب کشنیز و
خیار و کدو و عرق طلع و شاهچینی بر پیشانی و سر البیدن مفید بود و آنچه رائحه شراب کم کند کشنیز در دهان و عود هندی و دارچینی و قرنفل
و کبابه و ... و حب المسک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود **فصل چهارم** در تدبیر خواب و بیداری و بهترین خواب
آنست که مستغرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا
در معده هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم خواب کنند پس اول بطرف راست خسپند تا غذا

در تعب معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بطرف چپ گردد تا کبد بکلیتها به معده متصل گردد و بواسطه تسخیر او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا که بیابد سهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و به شکم خفتن مدد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضرر باشد مثل نزله و سل و درد پشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و ضعیف گرداند و از آب و آواز آسیا که نزدیک نباشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آرد **فصل پنجم** در تدبیر استفراغ و احتباس بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز و نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضلهٔ لیلی و نهاری منفتح گردد پس اگر طبیعت حبس واقع شود مثل اسفید باجها یا حریره یا اسفاناخ و حلیم گندم و حسو و امثال آن طبیع را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید کرد و اگر احتیاج افتد بشیافها و حقنهای نرم مدد و مهند خصوص مشایخ را که قوی ایشان ضعیف باشند محتاج مدد بود و اگر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود بسبب امتلا از اخلاط یا غذا یا مناول اغذیهٔ مختلفه بود و سعی باید کرد که زائل شود مثل سماق و زرشک و قلیه بسبب بخورند و حبس کنند و خیر الامور رعایت کنند و باقی علاج اسهال و حبس طبیعت در باب خود گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل ششم** در تدبیر جماع بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در تنگی بود که معتدل بود و بدن ممتلی بود و جماع در خلو معده مضر از آن بود که در امتلا معده باشد باید که آنگاه شروع کنند که شهوت و شوق بحد کمال باشد نه آنکه به تکلف و بقصد و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجایز و کریه اللقا و کسی که از او نفرت باشد و با حائض و صغیره نباید کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب امراض عصب و ضعف بصر شود و در عقب خوف و غضب و فرح و غم مفرط و اسهال و قی و حجامت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج باشد یا قلب و معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع محبوب موجب نشاط بود و نقصان ضعف نیارد با وجود استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که زن بر پشت خوابیده و بدترین هیئات آن عکس این بود زیرا که منی تمام استفراغ نشود و شاید که منی زن با حلیل مرد فرو رود و موجب تقطیر و ورم و قرحه گردد و پهلو خفتن هم نشاید و بپای ایستاده ضعف آورد و باید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعل آن است و رطوبت که منفعل است پس اگر هر دو بنقصان باشند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن آسان بود و آنچه بواسطهٔ پیری باشد تدبیر آن تعذر ان کند پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال سبب تقویت این امر باشد و باید که همت این فعل از کار نه مشغول و نسیان بود چنانچه در نظام با تخیلات فاسده او تمام بود چنانکه

خفتن او بر قفا بر پشت سبب کشند فضول دماغ را بسوی نخاع

بشعر بر اقتشام و علالت قدر آنکس که با او جماع کند در نفس متاثر گردد و با او هم کند که او را بسته اند و فرط محبت و
تعشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن رفع تخیلات شود و مطالعه کتبی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق بدان
دارد و استماع کلام نسا و نظر در سفاد حیوانات موجب هیجان این قوت بود و چون صاحب این قسم در باب جنس غذا آنچه
بدین قدر اکتفا کرده شد **فصل هفتم** در تدبیر حمام بهترین حمام آنست که هوای آن خوب باشد و مکان او فراخ
و آب آن خوش و بنای آن قدیم و سنگین گرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آن گاه باشد که غذا منهضم شده باشد
و بتدریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کنند پس خانه دوم پس در خانه سوم تا آنچه پیش بیرد
نشینند و اگر مرطوبی مزاج باشد اول بنشینند و آب بر خود بریزند تا هوای حمام در وی اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کنند
و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد و پس بنشینند و استعمال آب بیشتر از هوا کنند و بتدریج از حمام بیرون باید آمد و رعایت
پشت باید کرد تا هوای اثر نکند و کسیکه او را ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته بود بحمام نباید رفت و در عقب حمام
غذا خوردن فربه گرداند و در عقب غذا استحمام همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف
آورد و مضر رطوبی مزاج را همچنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت اکثر کنند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال
بآب سرد جوان محروری مزاج را و در تابستان مناسب بود و صبی و شیخ را و کسی را که صاحب اسهال باشد
بآب سرد نشستن مضر بود و اغتسال بآب کبریتی تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زائل کند و رعشه
و فالج و تشنج رطب را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود **فصل هشتم** در تدبیر
حرکت و سکون بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود تا هضم باشد و در هضم انحدار و وقت ریاضت
آن زمان باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا منهضم گشته نه در وقت آن غذا نیامده باشد و وقتیکه هوا معتدل
بود استعمال باید کرد و در ریاضت به امتلا مضر بود و تا حمرت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید آید
باشد بر ریاضت مفید بود و چون تغیر در لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و بر خلو معده بود از
جماع مضر بود و ابدان ضعیفه را ریاضت نباید کرد و اعضا را همچنین ریاضت نباید و مثل کسیکه
او را دوالی بود و ریاضت باید کرد که پاها را در آن حرکت نباید داد و علی هذا و ریاضت بعضی قوی
صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد مثل سنگ گرفتن و اسب دوانیدن و پیاده رفتن

دشناوری کردن و تیر انداختن و دولاب برگرفتن و گوی زدن و نیزه بازی و شمشیر بازی کردن و بعضی لطیف و نرم
باشد و مناسب ناقهان و ابدان ضعیفه بود و همچون سوار شدن و آهسته رفتن و در زورق نشستن و این ریاضت
به نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه بعضو خاص بود همچون افکار که ریاضت دماغ است و استماع اصوات حاده
والحان لذیذه که ریاضت گوش بود و نظر در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود و ریاضت آلات کلام و تنفس بقرائت بود
بآواز ثقیل حاده و ابتدا بثقیل باید کرد و بتدریج بحاده بجا رسانیدن و دلک نیز نوعی از ریاضت است و در آن تاثیر تمام هست
و دلک سخت بدان را قوی گرداند و دلک نرم خشکی زایل کند و دلک بسیار هزال آرد و دلک بخرقهای نرم یا دست نرم
حبس حرارت کند و پیش از ریاضت و بعد از آن دلک عظیم مناسب بود و بعد از دلک اعضا را باید کشید و دلک اعضا را باید کرد
و با سافل قطع باید کرد و بعکس این نشاید و چون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف باید کرد و اگر غذا بسیار غلیظ باشد
ریاضت نیز قوی باید کرد و در تابستان استعمال او کمتر باید کرد و در زمستان بعکس و صبیان را از ریاضت لطیفه قلیله مناسب بود
و شبان را ریاضت قویه غیر طویله و کهول و مشایخ را لطیفه و طویله معتدله مفید بود **فصل نهم در تدبیر مشایخ** بدانکه در سن
شیخوخت برودت و یبوست غالب شود و تدبیر ایشان بمسخنات و مرطبات کنند و دلک و ریاضت و استحمام معتدل مناسب
ایشان بود و تقلیل غذا کنند اگرچه بدفعات خورند و اجتناب از اغذیه سوداوی و بلغمی کنند و استعمال طیبها مثل عنبر و لادن
و غالیه و دهن بر دهن نرگس یا یاسمین و زنبق مناسب باشد و از اغذیه آبگوشت چرب و حلیم گندم و شیر و عسل خورند
و از میوها انجیر و مویز و رطب و از شرابها شراب کهنه متوسط و غیر مفرح و از بقول کرفس و گندنا و سیر و پیاز باید که طبیعت
ایشان محتبس نباشد و الا تلیین کنند بآب کرنب و لبلاب و شیرخشت و دانه و کشک جو و مرق مرغ با کرنب
و سلق و اگر درم علت البلغم باشکر بخورند طبع نرم کند و انجیر خشک و ربا العسل مع شاهنیزه بخورند همچنین بود
و اگر احتیاج افتد حقنهای سهل نرم بکار برند و ایشان را فصد مضر بود مگر آنکه بدان محتاج شوند و در زمستان تناول
اطریفل کبیر و نوشدارو و دوا قدح الحیوة و قرص مسک و عود و عنبر و امثال آن کنند **فصل دهم در تدبیر مسافر**
کسیکه بسفر خواهد رفت باید که اگر بدن ممتلی بود و تنقیه آن کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و بجوع و عطش و
سهر و پیاده رفتن و امثال آن که در سفر بآن احتیاج افتد عادت کند که در سفر برفق سیر باید کرد و از آنجمله که تشنگی آرد حذر نماید و دفع
تشنگی با تخم توزک کند و یا سرکه و آب آمیخته و اگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد و سینه

را بلعاب بالنگو و تخم توزک طلا کنند و اگر خواهد که رنگ روی متغیر نشود لعاب تکو بر روی مالند و تخم توزک و شراب
حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در صفتی که سموم باشد دهن را به بندند و پیاز یا دوغ یا بخورند و پیاز یا خود داشتن مفید بود و اگر
کسی را سموم زند اطراف را با آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر سر مالند و اطعمه بارده خورند و
تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نماند اندک مضمضه کنند و توزک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب نباشد شیر و دوغ مناسب بود
و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را پوشیده دارند و بامداد ان طعامی که در ان شیر باشد
بخورند پس سوار شوند و با آتش عادت کنند اگر سرما یابند و پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش روند و شیر و جوز بخورند
و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد بگیرد و حلتیت با طلی شراب بخورند و اطراف را بروغن زیت و یاسمین
و سوسن و بان چرب کنند و پاهای در آب شلغم نهند و یا در آبی که در و انجیر و بابونه و شبت پخته باشند و از آتش دور نشینند و
بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ ملک بگردد و ازرق نزند و علاج آن در باب خود گفته شود و مضرت
آبهای مختلف بطبخ و تقطیر زائل شود و پیاز و سیر که با غیر محلل و سیر و کاهو بجهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود
و آب شور را سکنجبین اصلاح کنند و آب شبی را انجیر پاک و نرم و آب غلیظ را سیر و اسپرک و اگر ممکن باشد آب باید به صفا و ارند
یا آبهای مختلف بیامیزند یا گل مملکت خود نگهدارد و با آب می آمیزند و صافی کنند بغایت نیک باشد و کسی که در کشتی نشیند
اگر او را غثیان حادث شود قی منع نکنند و قی کردن مفید بود و اما اگر قی بحد افراط رسد مثل سیب و بهی و انار شیرین و شراب
انبها منع کنند و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و خشخاش نیز از وامعات قی بود و سر ارنج بنی را با اسفیداج مالیدن مفید بود

باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر نه فصل

فصل اول در بیان آنکه معالجات بر سه نوع است تدبیر غذا و علاج بدوا و عمل ید

اما تدبیر آنست که در اسباب سته ضروری تصرف کنند بروجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت و کمیت همچو حکم
ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا را از انجمله ست که او را حکمی
چند خاص ست مثل آنکه در بحران و در وقت نوبت تب از آن منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل هضم غذا از دفع مرض باز نماند و وقتیکه بدن
محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود تقلیل در کمیت و تکثیر در کیفیت آن کنند یعنی غذا را باید مقدار اندک و قوت بسیار یا بواسطه کثرت
غذا تقویت و تنمیت حاصل شود و بقلت مقدار آن هضم عاجز نیاید و وقتیکه اشتها قوی باشد و هضم بقوت بود لیکن بدن از اخلاط
ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی غذا اندک و کیفیت کم باشد و از ان غذای بسیار حاصل

نشود تا موجب زیادتی اخلاط نشود و در کمیت بسیار بود تا معده و قوای بدان مشغول شوند و وقتیکه اشتها نباشد
و معده ضعیف و اخلاط بسیار باشند تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و بباید دانست که غذا اگرچه ممد قوتست مرض را
نیز مدد دهد پس در امراض آنقدر که ازان بد بود بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود اما در امراض
حاده که در ان زمان بیکباره تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدو اشیاء قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف
باشد بمعرفت کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوای او بارده استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه
بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف بمعرفت کیفیت و درجه دوا و بتقدیر
وزن آن توان کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوف است بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل و صناعت
و عادت و تبدیل سن آنرا نکنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج
اصلی صحیح معلوم باشد بحدس باید که بچه مقدار ازان مزاج تغیر یافته تا تعیین درجه دوا کنند و چون خلقت عضو معلوم شود بدانکه مصمت
یا مجوف سخیف است یا کثیف باید دانست که در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و سخیف ادویه ضعیفه و معرفت
وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را بادویه قویه علاج کند و قریب را بالعکس و دیگر آنکه بداند که بادویه چه باید
آمیخت تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران بادویه قلب و مدرات بادویه اعضاء بول ممزوج کنند دیگر آنکه داند که دوا بکدام
جهت بعضو رساند چنانچه در اسهال سفلی بحقنه و در اسهال علیا بمسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد
و در جذب ماده که هنوز تمام نریخته باشد چهار چیز رعایت باید کرد اول مراعات مخالفت چنانکه از یمین بیسار
و از فوق باسفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث محجمه بر پستان نهند و جذب کنند سوم
مراعات محاذات چنانچه در علل کبد باسلیق ایمن کشایند و در علل طحال باسلیق ایسر چهارم مراعات تبعد کنند
یعنی عضویکه ماده ازان جذب میکنند بسیار دور و یکه عضویکه بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام ریخته باشد اگر ممکن شود باشد
از نفس عضو جذب باید کرد و یا عضو یکه قریب بوی باشد نقل باید کرد و شرط او آنست که از اشرف بعضو خسیس نقل باید کرد نه بعکس این
و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاضت تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال نکنند و مواد او دفعة ازان مستفرغ نگردانند
و ادویه او را از مقویات خالی نگذارند دوم آنکه مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضو یکه فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود
مثل معده در ان ادویه قویه استعمال نکنند و این باشد که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه

که آنرا برودت شدیده باشد بکار ندارند سوم آنکه مراعات حس عضو کنند چنانچه در اعضا ذوکیته [illegible] استعمال ادویه

لذاعه وادویه شدیده التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض هم فید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده باشد شدید

آنرا بادویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد بادویه ضعیف و اما اعراض لازمه خود ظاهر است که هر مزاج و سن را چگونه

علاج باید کرد و عادت را نیز مرعی باید داشت قانون سوم در استعمال ادویه باعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدا ادویه استعمال

[illegible] عادت کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که با خطر باشد

در ابتدا استفراغ ماده کنند و [illegible] نضج کنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل الاعتبار باشد [illegible] باشد که قوت [illegible]

ساقط شود اول نضج و بعد از آن استفراغ کنند چون مرض ام با هم جمع شوند اول تسکین وجع باید کرد اما سهل [illegible]

. و [illegible] عبارت از تکافوء است و کی که در اخ [illegible] و خیالات او شان [illegible] و الله اعلم [illegible] باید [illegible] مختلف

علی سبیل الاجمال بیان شده و در فصل گفته آید **فصل اول** در اسباب سوء المزاج بدانکه سوء المزاج ساذج را علاجه

تعدیل مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج گرم را با شیاء بارد و لیکن اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد از آن اگر

سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند و تسخین مزاج بارد در ابتدا اسهل باشد و در انتها چون مستحکم شود مشکل و در [illegible] بالعکس این بود

و اگر ماده مستحکم نشده باشد یا که در ابتدا ظهور بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج و باید دانست که استفراغ وقتی کنند که ده شرط بود

اول امتلاء دوم قوت بدن سوم مزاج حار رطب چهارم سخت معتدل پنجم سخافت تهم بلد معتدل در حرارت و برودت

ششم عادت استفراغ هفتم عدم اعراض لازمه یعنی سنه قریب العهد نباشد هشتم سن شیخوخت و طفولیت نباشد

نهم آنکه فصل و وقت مناسب یعنی سرما سرد گرما گرم نباشد دهم آنکه صناعات او شدیدة التحلیل نباشد و در وقت استفراغ رعایت پنج چیز باید کرد

اول اخراج آن خلط که بدن از ان متاذی شود دوم رعایت جهت میل ماده کنند چنانچه غثیان را بقی دفع کنند و مغص را باسهال

سوم آنکه مخرج ماده طبیعی باشد چنانکه آلات بول نسبت با سبب کبد اسهال نسبت بامعا چهارم آنکه ماده را چنانکه احتیاج

باشد استفراغ کنند و اگر بعضی باقی ماند از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در امراض مزمنه و بی خطر [illegible]

از نضج تام استفراغ کنند **فصل دوم** در تدبیر مسهل و حقنه و قی اما انواع مسهل آن است که بعضی از خوردن مسهل ده از نضج بدنها و [illegible] آنکه

یکبار در حمام روند و [illegible] وقت خوردن مسهل ربیع و خریف باشد و کسی که اعتیاد شده باشد ادویه قویه باید داد و [illegible] مسهل پیش از آنکه

در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود و پیش از آنکه در عمل آید مضر نباشد و بعد از شروع در عمل قطعاً خواب نشاید کرد و تا مسهل

در معده باشد غذا نخورند و آب گرم به مطبوخ قوت آن زائل کنند تا اگر شکم بپیچد شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو سه
قدم می نهند و بعد از صباح بخورند آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غثیان آید تقویت معده مثل شراب سیب و به
و ریباس اندکی تناول کنند و کسی را که در مسهل قی کند علاج درست باشد پیش از شرب مسهل روز قی کند تا معده پاک گردد
و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات با آب فاکهه بیاشامند و در محرور المزاج تخم بنگو بر آن افزاینده کنند و در بارد المزاج تخم مرو و معتدل
مزاج را تخم شاهسفرم و چون این شربت بگذرد غذا لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون کسی مسهل بخورد و عمل نکند
بشیاف یا حقنه نرم تحریک باید کرد و دو مثقال مصطگی بسایند و به جلاب گرم تناول کنند و در روزی دو مسهل نباید خورد و اگر
در مسهل اعراض منکره حادث شود بسبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل منفی شود بسبب
آن ضعف معده یا تخمه یا یبوست ثقل یا کراهیت دوا باشد چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ متغیر
گردد قطع باید کرد و با آنکه اطراف ببندد و قابضات تناول کنند و به معده ضماد سازند و تقویت مشمومات و تعریق بحمام مفید بود
و شراب سیب یا ... سر کنند بخورند سود مند بود و اگر با تنگی نفس بود بخورند سود مند بود و اگر ساکن نشود حسب الیه شاد
ریان کنند و باد بیزند و قی نیز اسهال را زائل کند و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود بگوبر دفع کل حبّ کنند و آب سرد
بخورند و عطسه آرند و باید دانست که ادویهٔ مسهل بعضی تلیین عمل کنند مثل آلو و بنفشه و ترنجبین و بعضی بانزلاق مثل سپستان و خطمی
و بعضی بعصر مثل هلیله و بعضی بجاذبیت مثل تخم حنظل و سقمونیا اما استفراغ بقی تصحیح المزاج را مناسب است و مثال آن مثل
رعشه و فالج و مالیخولیا و جذام را سود دهد و دوار و بیماری که ایشان را پیری کردن طعامهای مختلف باید خورد و شرابهای
مختلف با ترشیات مثل سکنجبین و نمک و تخم و برگ ترب اندکی عسل و نمک نفطی مزاج را و سکنجبین و آب گرم صفرا و مزاج را و در حالت
کردن شکم و چشم را به بند و البته بعد از قی دهن را با آب سرد بشویند و شراب سیب یا گلاب تناول کنند و اندکی مصطگی بخایند و
غذا نخورند تا اشتها صادق شود و اگر از استعمال مقیئات اعراض مثل کرب و عرق و انقطاع صوت پیدا شود و با روغن گرم بیاشامند
یا حقنه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود و قرصهای خشخاش بخورند و اگر فواق حادث شود آب یک انگشت گرم بدهند و سعی کنند که عطسه آید
و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان چشم و گوش را مضر بود و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر
و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضاء سر بود و گردن باریک بود و کسی که بواسیر فربه باشد و آنکه معتاد بقی نباشد
گرو و در حیض و ربیع و شتا باید کردن و در مشقت او خوبیت کمتر باید کردن اما حقنه علاجی عاجل است در استفراغ

فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه و قولنج و کسی که معدهٔ او ضعیف بود و از مسهل غثیان شود فصد باید کرد
و در اورام و اعراض دماغ مفید بود اما کبد را ضعیف گرداند و پیش از فصد تدبیری که مقوی معده بود بخورند چنانکه در جلاب معده مذکور بود
و بهترین وضع آنست که به پشت باز خفته و سر بر بالش نهند و اسافل زیر بالش نهند چنانکه میان پشت بر زمین باشد
و بطرف وجع مایل کنند و فصد در وقتی معتدل باید کرد و پیش از آن حمام نکنند فصل سوم در فصد و حجامت
و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد استفراغ کلی است زیرا که در آن از همه اخلاط چیزی کم شود و غرض از آن تقلیل
در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو تا محتاج بفصد نگردند باید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود و زمان
معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت ضرورت ملاحظهٔ آن نکنند و کسی که بسبب مرض فصد واجب شود در وی تاخیر نباید کرد
و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که انذار بحران می باشد خون بسیار بیرون نکنند و تا چهارده
سال نگذرد فصد نباید کرد و کسیکه ضعف معده باشد خون او کم باشد بدفعات اخراج دم کنند و بعد از حمام
و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و [illegible] و قولنجی و فربه و لاغر را با فراط فصد نباید کرد و کسیکه خلط او غلیظ بود بعد از
استحمام فصد کنند و کسیکه در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفراوی مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره
و بلغمی مزاج را شراب نعناع و سکنجبین عسلی مناسب است و از غشی ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید زد و در زمستان همچنین
و نحیف را و در تابستان بعکس این بود و عروق مفصوده اورده و شرائین باشد اما اورده آنچه مشهور است در دست شش
عرق است اول قیفال و آن اعالی بدن را و اعضاء دماغ را مفید بود دوم باسلیق و فصد او منقیهٔ بدن و
ذات الجنب و امراض جگر و سپرز را و امراض اسفل را مفید بود سوم اکحل و آن را نهر البدن نیز گویند و او متوسط است
میان هر دو و از جمیع بدن استفراغ کند چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم ابطی و او حکم باسلیق
دارد ششم اسیلم و او از طرف ایمن اوجاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع باشد و آنچه در پای است چهار رگ بود
اول عرق النسا جهت اوجاع و والی و نقرس عرق النسا دوم صافن و او برای علل اعضاء اسافل و ادرار
حیض گشاینده و در امراض دماغی جهت امالهٔ ماده باسفل خصوصاً مالیخولیا مفید است سوم رگ مابض و [illegible]
و فصد آن ادرار طمث و اوجاع مقعده از صافن قوی باشد چهارم عرق عقب و [illegible] حکم [illegible] و آنچه در سر است
یازده است اول عرق جبهه برای ثقل سر و چشم و جرب و شبکوری دوم عرق یافوخ و آن برای صداع و قروح

سر کشایند سیوم عرق ماقین برای رمد و سبل و غشاوه و جرب چشم کشایند چهارم دو وداجین برای جذام و خناق
و ضیق النفس کشایند پنجم عرق ارنبه برای بثور و حکه و ناسور بینی کشایند ششم عروق ثلثه که در پس گوش است برای
ابتدای نزول آب و بثارات سر و قروح گوش کشایند هفتم عرقی در پس سر بود که در پس گوش است نزدیک بفقره گردن
جهت سدر و دوار و صداع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم چهار رگ برای قلاع و قروح و بثور دهن نهم عرقی
که زیر زبان است و رباطن ذقن برای خناق و اورام لوزتین دهم عرقی که بنفس زبان است از زیر او برای ثقل زبان
سفید بود یازدهم عرق عنفقه و آن که زیر لب است برای بخر کشایند اما شرایین مفصوده چهار است اول شریانی که ظاهر
کف است میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم شریان صدغ و آن برای حبس نزلات و علاج ابتدای انتشار کشایند
سوم شریان پس گوش برای سدر و غشاوه و صداع مزمن کشایند چهارم شریان حالق برای خفقان … شریان … قلب
دور باشند و آنچه نزدیک باشد چون بکشایند خون از وی بجهد البته از جهت قرب آن نشوند اما کیفیت فصد قیفال
از سر عضل دور باید کرد و فراخ و بوریب باید کشاد و اگر او را … شعبه او را … ساعد بود … احتیاط باید کرد
که زیر او عصبه است تا نیش بدو نرسد و بطول بکشایند و حبل الذراع بوریب کشایند و فصد باسلیق را خطر بیشتر بود زیرا که شریان
و عصب و عضل در زیر اوست و باشد که شریان از طرفین او درآمده باشد و اسیلم از میان خنصر و بنصر کشایند و دست در میان
آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق النسا بطول بکشایند و از زیر کعب یا بالای آن که بپشت پای
میان خنصر و بنصر … باید که صاحب … از … تا کعب … محکم بپیچد و پای … نهند
تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بحمام روند و صافن بوریب کشایند همچنین شرایین و عرق جبهه بوریب کشایند و عرق
از … ظاهر نشود انگشت بر سر … فرو نهند آن موضع که در وی همچون شقی ظاهر شود نشتر فرو برند و عرق ماقین …
با آنکه … ظاهر … نشتر فرو برند و عرق زبان در زیر زبان بطول بکشایند و فصد … نشتر
بجانب … مقصود … که … تا ریک بود بطول بکشایند و قفا و در حالت فصد باید که نشتر با ابهام و وسطی
بگیرد و سبابه را جهت تفحص عرق … کند و اگر نشتر بسبب … عضو … سرخ و سفید … باشد باید که نشتر
… که قوت … باشد بجای دیگر فصد کند … صافن بکشایند و اگر نشتر بر شریان آید علامت او آنست که خون
اشقر رقیق آید و همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال … دم الاخوین … بر … نهند و ببندند

تخم مرغ بیامیزند و پشم خرگوش یا قیر پخته یا نسج عنکبوت با آن آلوده کنند و بر موضع زخم بچسپانند و آب سرد بر پشت
سر ریزند و دست ببندند و سر انگشتان را ببندند و اطراف زخم را لعاب بنات ضماد کنند و اگر بسیار از انگشتان بیفتد نمک بر دست
باشد یا دیگر این ادویه بپاشند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند و اگر بپوشد زلو که باشد
کم شود و دلیل خیر باشد و اگر زیاده شود از جانب دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت با شرط یا بی
و بی شرط آنچه بی شرط باشد استفراغ از جهت عضو کنند بی تعرض استفراغ از اعضاء رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت مردان
فربه را مناسب بود و بهتر وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و در هفتم و شانزدهم و در ساعت سوم از روز ابدان
استحمام حجامت نکنند مگر کسی را که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن جهت من راسر بود و بر نقره گردن خلیفه اکحل بود
و جرب عین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد که زیرتر از نقره باشد و در میان شانه با خلیفه باسلیق بود و خفقان
و نفس و سعده را مفید بود و بهترین آن باشد که میل بالاتر کنند و حجامت ... کرد پشت خلیفه قیفال باشد
و بر ساق خلیفه صافن بود و ... و باسور و ... زنان ... را مفید بود و بر ظهر قدمین با سبیل
و ... و نقرس و ادرار ... مثانه و رحم و مقعد را نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام ... خراجات فخذین نافع بود و از
خلف جراحات الیتین را زائل کند و بر زیر زانو برای ضربان زانو و جراحات ساق را مناسب بود و بر کعب برای احتباس
و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای این باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کنند یا ورمی غائر را ظاهر
گردانند یا ماده را از عضوی بعضوی نقل کنند یا برای جذب ... و تسخین عضوی یا برای تحلیل ریاح یا تسکین وجع کنند یا برای
عضوی خلع بموضع خود ... که در ... استسقا ... نزول ... باشد که ... حجامت ...
شکم ... آنچه ... آمده باشد باز گردد و بعد از آنکه شکم را ... باشند و حجامت با شرط از دو سال تا شصت سال
جایز داشته اند اما ارسال علق و آن کرمیست رنگین که در آب میباشد و آن را زلو و زرو گویند و در امراض جلد آن را بر عضو
بنهند و خون می مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قائم مقام حجا[مت]
باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن ضفدع و طحلب ... میگویند آنچه پشت او ... باشد
و آنچه شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال موش بود و اشقر و ... باشد اما آنچه سیاه
باشد و بزرگ سر بود و آنچه شبیه بمار ماهی باشد و آنچه از آبهای بد بگیرند و آنچه بر وی خطها لاجوردی یا طاوسی بود این

مجموع ع پا باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول آن را سنگ نخورده باید که و تاقی کنند بعده بشویند
و عضو را با آب و بوره بمالند تا سرخ شود پس علق بران نهند و اگر آن عضو را بگیرد و پاره خون بران عضو بمالند چون خواست
که جدا شود نمک بر خاکستر بر او افشانند و چون جدا شد محجمه بران نهند و برفق مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید پس بشویند
و اگر خون باز نایستد جالبات بران افشانند چنانکه [illegible] آنکه چون امراض جمع شوند ابتدا به معالجات ضروری باید کرد
که او را یکی از سه شرط باشد یکی آنکه ثانی موقوف است بر اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا به العلاج ورم باید کرد
تا که قرحه که ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری شود مثل سده و تپ که سده سبب است ابتدا به معالجه سده باید کرد
اگرچه حاجت مستغنی افتد که تپ را سفر بود مثل سل و حمی که معالجه سل بغذاها میکنند و از تپ باک نمیدارند سوم آنکه یکی
از دیگری خطرناک بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تپ باید کرد و از استعمال مبردات اگرچه فالج را مضر بود اندیشه
نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتیکه عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قولنج
است استعمال مخدرات جائز داشته اند با ضرر آن بتقویت اندیشه نکرده اند و این جمع که گفته شد سبب طبیب کار بسته اند و باید
دانست که غیر این معالجات که گفته شد معالجات دیگر است مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملائمه و کلمات طیبه
و احضار انسیان و آوازهای لطیف و بویهای خوش و انتقال از هوائی بهوائی از مسکنی بمسکنی و تغییر [illegible] نیز مؤثر بود
مثل آنکه صبی احول را که انتخاب کنند که نظر بگوشه چشم تند و صاحب لقوه را که در آئینه چنین نگرد و امثال این بسیار است مهم مقصد
اقدم بکار است [illegible] تدبیر او [illegible] اسباب [illegible] عنایات این [illegible] قادر
بر هر چه خواهد و خواست هر چه خواهد کند و حکم او راست و السلام علی من اتبع الهدی مقاله دوم در امراضی که عارض
شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل است بر [illegible] باب اول در امراض سر و دماغ و از آن جمله صداع است و آن را بپارسی دردسر گویند
و سبب آن سوء المزاج مادی بود یا ساذج [illegible] یا بلغم یا سودا یا ریح بود اما صداعی که از غلبه خون بود و علامت آن
حمرت و امتلاء وجه و ثقل و ضربان سر [illegible] علاج آن [illegible] و تلیین طبیعت بمطبوخ [illegible] و شربت [illegible]
عناب [illegible] اگرچه [illegible]
شود [illegible] گلاب [illegible] لعاب [illegible]
[illegible] آن شده حرارت [illegible] صفرت [illegible] بود

علاج آن جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی از هر یک [illegible] درم و شیر خشت و نبات از هر یک ده درم تناول کنند یا شربت بنفشه
و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از آن [illegible] یا تمر هندی یا آلوچه خورند و [illegible] و آب کدو با [illegible] و سکنجبین تعدیل سازند و
اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا قرص بنفشه یا این حب [illegible] آن بنفشه ده درم سقمونیا بریان کرده
نیم درم و حب تربد سفید کوفته [illegible] بادام چرب کرده [illegible] هلیله زرد [illegible] بآب [illegible]
یا نیم درم سقمونیا بریان کرده [illegible] شراب اجاص بخورند و کافور و صندل [illegible] کرده [illegible] یا [illegible] گرم
سبوس و خطمی و بنفشه بکنند و آنچه از بلغم بود علامت آن ثقل سر و سبات و کدورت حواس [illegible]
و نبض بطی و قاروره سفید غلیظ بود و علاج آن هر روز جلابی از بیخ [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] ده درم تناول کنند
و غذا نخود آب و شیر خشکه خورند و [illegible] بعد از نضج [illegible] بحب [illegible] و شبت و اکلیل الملک [illegible] آن
بشویند و آنچه از سودا بود علامت آن ثقل سر و جفاف بدن و کدورت لون و بیخوابی بود و نبض بطی و قاروره سفید و تنگ باشد
علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهک از هر یک چهار درم گاو زبان سه درم و نبات ده درم تناول کنند
و غذا نخود آب و شیر خشکه خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون یا اغاریقون و اسطوخودوس کنند یا بحب [illegible]
و بعد از تنقیه روغن نرگس یا بادام و سوسن بر سر بمالند و آنچه از ریاح غلیظ بود که در دماغ محتبس شده باشد علامت آن آواز
گوش و انتقال وجع و ضربان [illegible] علاج آن تحلیل و تلطیف بگلقند و [illegible] باید کرد و از میوه‌ها و اغذیه نفاخ احتراز نمایند و حجامت
و استعمال نطولات و بخورات حاره مفید بود و اگر در گوش [illegible] بچکانند یا روغن آن [illegible] بمالند نافع بود و آنچه
از سوء مزاج ساذج باشد یا حار بود یا بارد و آنچه حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب [illegible] علامت آن عطش
و حرارت ملمس [illegible] باشد علاج آن [illegible] سکنجبین [illegible] یا [illegible] گل [illegible] بیاشامند و شیره
تخم خرفه و آب خیار و کدو با سکنجبین [illegible] و بادام [illegible] خورند [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible]
روغن بنفشه و کدو بر سر بمالند و اگر از اسباب داخلی باشد مثل [illegible] تنقیه [illegible] بمطبوخ فواکه و [illegible]
بود و آنچه از سوء مزاج بارد بود علامت آن تقدم [illegible] ثقل و برودت حواس و مثل [illegible] علاج آن [illegible] جلابی از بیخ مهک
در [illegible] و گاو زبان گلقند بود [illegible] گاو زبان و بالنگو با گلقند [illegible] و اطریفل [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible]
و [illegible] خورند و [illegible] نطولات حاره استعمال کنند [illegible] و اگر سوء المزاج [illegible] باشد علامت آن [illegible]

[illegible]
دوم سوء مزاج [illegible]
[illegible] سوء مزاج [illegible]
[illegible]

در نقشت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی لزج که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و حشای ترش
و کثرت بزاق بود و علاج آن تنقیه معده بود یا آنکه تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترب کوبیده بجوشانند و با سکنجبین عسلی بنوشانند و قی کنند
و بعد از آن گلقند و [illegible] تجویز نمایند و [illegible] و مشک و امثال آن تقویت معده کنند غذا نخود آب سفرجل خورند و اگر قی ساکن نشود
احتقان کنند و اگر بسبب صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و سوزش معده بود و در حالت گرسنگی بیشتر باشد
علاج آن باب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب انار و ریباس لعوق کنند و غذا انار دانه و ریباس با تمر هندی و اگر بسبب
اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود و علاج آن تنقیه معده
و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بادرنگبویه و [illegible] و غذا [illegible] بود و اگر صداع بسبب
ریاح معده باشد علامت آن قراقر و جمع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از اطعمه نفاخه زیاده بود و علاج آن تقویت
معده و تحلیل ریح بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس آن بود علامت آن اشتداد وجع بود در [illegible]
و در خلو معده علاج آن تبریدات معده و [illegible] غذا خورند و اگر [illegible] تقویت [illegible] خورند و اگر صداع از یبس دماغ
و خلو باشد علامت آن [illegible] صداع بود و [illegible] استفراغ یا جماع یا ریاضت یا غم علاج آن اغذیه مرطبه [illegible]
تناول کنند مثل زرده تخم مرغ و [illegible] و حمام معتدل [illegible] و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت
آن [illegible] صداع باشد [illegible] غذا و انفعال دماغی بقوت بود و علاج آن تناول اغذیه غلیظ بود مثل [illegible]
[illegible] صداع [illegible] و [illegible] شود علاج آن [illegible] اعضا باشد [illegible]
[illegible] باشد که بجمیع سر [illegible] سبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که در [illegible] تحلیل [illegible] و علامت
آن [illegible] و صوت [illegible] شوند [illegible]
[illegible] علاج آن تنقیه [illegible] کنند [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] صداع [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] علاج صداع بود
تناول [illegible] غذا [illegible] کنند [illegible]
سرسام [illegible]

اگر غلبهٔ خون باشد علامت آن تب مطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمرت وجه و چشم بود و نبض عظیم و قاروره سرخ
و غلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد و آلو سیاه ده عدد سپستان بیست عدد
نیلوفر و بنفشه از هر یک پنج درم نبات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم با آن ضم کنند بهتر بود و غذا کشکاب با نیلوفر
و عناب خورند و در نضج توقف نباید نمود و در روز چهارم تلیین باید کرد باین مطبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه
پنج درم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص سپستان هر یک بیست عدد عناب ده دانه شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر
هر یک ده درم و استعمال مشمومات بارده کنند و پاشویه با آب گرم و بنفشه و خطمی و سبوس گندم و ثقل با شربت اجاص کنند
و اگر بیخوابی باشد شراب خشخاش بلیسند و بیان ناهار روز شربتی از نبات و عرق گل و بید مناسب بود و اگر از ماده صفرا بود
علامت آن کثرت هذیان و سهر و جفاف عین و منخرین و صفرت لون و زبان و اضطراب و غضب و ... حلق و سرعت نبض و نارنجیت
قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم آلو سیاه ده عدد بنفشه پنج درم عناب هفت عدد نبات ده درم ترنجبین
با تمر هندی ده درم تناول کنند و شراب بنفشه و نیلوفر بر ده و شراب اجاص و خشخاش لعوق کنند و تلیین طبیعت به مطبوخ
فواکه یا نقوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه و خطمی و سبوس هم کوفته هر یک کفی عناب و سپستان هر یک
بیست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنج درم بجوشانند و صافی کنند و مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک ده مثقال در آن حل کنند
و ده درم روغن بنفشه به همراه آن حقنه استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب بیست مثقال لعاب بهدانه و
روغن کدو هر یک ده درم با هم بیامیزند و استعمال کنند و شربت بیانه روز ... انگبین بیاشامند و لعوق آلو مربی کنند و
در هر دو نوع تسکین حرارت با آب خیار و کدو و شیره تخم خرفه و شراب صندل و حماض و بنفشه و نیلوفر و امثال آن کنند و برگ
بید در فراش بیندازند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر بویند و سرسام که از ماده سودا و اخلاط محترق حادث شود علامت
آن هذیان بسیار و خنده و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و منخرین بود و بدو ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف
و ... و صلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب با بنفشه و گاوزبان هر یک سه درم نیم کوب
سه درم نبات ده درم بیاشامند و غذا جو و نخود با شیره خشخاش و بعد از نضج تنقیه به مطبوخ کنند که مسهل سودا بود صفت
مطبوخ سنا هفت درم ... بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم مویز طایفی دانه بیرون
کرده ده درم ... اسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هر یک چهار درم ورق گل پنج درم گاوزبان

بالنگو هر یک دو درم خیارشنبر ده درم شیرخشت پانزده درم بعد از تنقیه شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بکوبند بپاشانند

و بر سر بندند و روغن بادام و بنفشه و [illegible] بر سر مالند و [illegible] [illegible] از نبات و عرق گل گاوزبان تخم [illegible]

کنند و شراب گاوزبان تنقل کنند [illegible] سرسام بلغمی بود علامت آن [illegible] و کسل و نوم [illegible] و ثقل سر و حیرت و

اختلال عقل و سکون و نسیان بود علاج آن هر صباح [illegible] از بالنگو و تخم [illegible] هر یک [illegible] نبات ده درم تناول کنند

غذا جو و نخود آب [illegible] و بعد از نضج منضج [illegible] ایارج [illegible] کنند [illegible] استعمال کنند و شیاف [illegible] زهره گاو [illegible] خطمی [illegible]

[illegible] و خطمی هر یک [illegible] درم بکوبند و با شکر [illegible] تا منعقد شود و بدان [illegible] و شیاف سازند و استعمال کنند [illegible]

و کلاه [illegible] و روغن گل [illegible] بر سر مالند و بعد از آن [illegible] مسهلات [illegible] و شبت [illegible] کنند [illegible] باشد

که درد [illegible] و پیشانی [illegible] شود و گاه باشد که [illegible] و سبب آن غلیان [illegible] باشد علامت آن [illegible]

و [illegible] علاج آن [illegible] فصد [illegible] کنند [illegible] از [illegible] نیلوفر و [illegible] کاسنی هر یک [illegible] عناب [illegible]

عدد و آلو سیاه ده عدد نبات ده درم تناول کنند و [illegible] و در آن روز [illegible] مسهل [illegible] سینه و حلق را [illegible]

[illegible] تا [illegible] قبول نکند و بعد از تنقیه [illegible] تخم [illegible] شراب نیلوفر

[illegible] کنند و طبیعت را [illegible] نگذارند و [illegible] مرض بود که [illegible] و سبب آن بخاری بود

که از اخلاط خام در دماغ باشد [illegible]

حالت [illegible] اما آنچه [illegible] بلغمی باشد علامت آن [illegible] حواس [illegible] و علامت آن [illegible]

علاج آن [illegible] بالنگو و گاوزبان [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible]

خورند [illegible] و بعد از نضج منضج [illegible] ایارج [illegible]

کنند [illegible] مرزنجوش بکوبند [illegible] مرزنجوش بپاشانند

و سبب آن [illegible] علامت آن [illegible] علاج

آن [illegible] از بالنگو [illegible] گاوزبان [illegible] نبات تناول [illegible] بعد از نضج منضج [illegible]

[illegible] مطبوخ [illegible] کنند و تقویت دماغ [illegible]

و [illegible] صاحب [illegible] سوداوی [illegible] کنجد [illegible]

معده باشد علامت آن غثیان و جشاء و سوء الهضم و ضعف معده و اختلاف آن در شدت و سکون باختلاف حال معده
در خلو و امتلا باشد علاج آن تخم مهک و تخم ترب و برگ آن و شبت و تخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند و با اندک
عسل و نمک بیاشامند و قی کنند و بعد از آن گلقند و ارایانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند و بعد از آن بسبب مزاج و تقویت
معده بجوارش مصطگی و عود کنند و تنقیه بجوارش سفرجلی مسهل و نحو آن بایشان کنند و اگر احتیاج تنقیه کنند صفت آن سنا
هفت درم و قنطوریون باریک سه درم هلیله بزرگ خطمی سبوس غشم هر یک کفی بجوشانند و صاف کنند و بوره و نمک هر یک ... تخم
شیرخشت ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند و اگر دوار بسبب ضعف قلب باشد یا در حالت نقاهت از غایت ضعف حادث شود
علاج آن تقویت قلب بشراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سیب باید کرد و مفرحات مناسب مزاج و اغذیه لطیف خورند
و دوار که بسبب غلبه صفرا و غلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلق و التهاب و عدم اشتها و سرعت نبض و بول ناری بود علاج آن جلاب
از تخم کاسنی و بنفشه و بیخ کاسنی و نبات تناول کنند و غذا ماش با شعیر و ... با اسفناج و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله زرد یا قرص بنفشه
یا سقمونیا کنند و علامت دوار دموی حمرت لون و عین و ثقل سر و کثرت عرق و سیلان رعاف باشد علاج آن فصد قیفال و حجامت
ساق مناسب بود و اشربه تمر هندی و نبات با آب انار ترش یا نبات یا شراب عناب و نیلوفر یا گاو زبان و عرق بید خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه کنند و اگر دوار بسبب سرما که بر سر رسید عارض شود تسخین دماغ بضمادات و نطولات سخنه باید کرد و تناول اغذیه که در آن ابزار و فلفل
بود و اگر بشرکت عضوی دیگر دوار حادث شود علاج آن عضو باید کرد و تقویت دماغ بسدد ... باشد چنان که بخارات ...
متصاعد نگردد و بسبب آن چشم تاریک شود و طنین گوش بود و ماده این مرض اکثر سودا بود و علامت آن تیرگی ... و ثقل سر و ...
فکر و سکوت و فزع و تخیل اشیا بسیار بود علاج آن ... ایارج ... گاو زبان هر یک سه درم ... دو درم ...
و غذا شوربا ... بعد از نضج تنقیه ... یا مطبوخ افتیمون کنند یا ... صفت آن هلیله سیاه ...
هر یک سه درم ... و درم ... گوفته ... باد ام ... یک درم ... بسفایج از هر یک ...
... سازند و بلع کنند و عقب آن جلاب از نبات ... گرم بیاشامند و باقی علاج آن ...
علاج دوار باشد و آن چنان که ذکر رفت مفید افتد و اگر سدر بشرکت ... یا ... حادث شود فصد کنند و ... و ...
و آفتاب ... کنند سبات ... طویل و ... بود چنانچه بشوار ... شود
و سبب آن سوء المزاج بارد یا مادی بود یا ساذج و اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود و سیلان آب از بینی ...

بزاق و جستن چشم یا ابرو و سوء مزاج سبب اشتباه از خواب علاج آن سرفه جلابی با آب انگور و بیخ مهک گاوزبان و افتیمون و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش و فلفل زیره دار چینی و شراب بالنگو لعوق کنند و بعد از نضج تنقیه سبب ایارج دهند غاریقا
کنند یا استعمال این حقنه خشک شبت بابونه سنا هر یک هفت درم بیخ مهک رازیانه تخم کرفس هر یک ده درم حلبه پنج درم
نمک هر یک پنج درم پنج و اکلیل و شش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید حقنه کنند و بوره نمک هر یک نیم درم ایارج عسل و روغن
زیت هر یک ده درم بآن ضم کرده بدفعات استعمال کنند و بعد از تنقیه اطریفل صغیر و کبیر تناول کنند و مقر و مغز بنفشه و تمام
بوییدن و روغن نرگس و بنفشه و خیری استنشاق کنند و اگر سوء المزاج سادج بود بواسطه ادویه مبرده مخدره مثل افیون و کران
که از داخل یا خارج استعمال کرده باشد یا بیماری که بدان رسد علامت آن سبوق اسباب مذکوره و سرد و دست لمس باشد
و کدورت لون و بیاض قاروره و حالت تشبیه بجز آن علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما در تنقیه احتیاج نباشد
و تدهین سر بروغن بابونه و شبت و زنبق و سفید بود و تناول شرابهای مناسب نیز و اگر سبات بواسطه بخارات معده باشد
علامت آن سبوق امتلا و تخمه و دوی و کثرت آن در حالت جوع بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و سهال و
اگر سبب ضربه یا سقطه باشد که بسر واقع شود مبادرت بمقویات مثل ماورد و صندل و گل و صندل طلا کنند و علاج ضربه
کنند و در سبات و جوز بیل و شونیز و عسل نیز مفید بود و شونیز و جوز و تاجیل قلایا که در آن اقل بسیار بود نافع و سهر
و بیخوابی با فراط بود و سبب آن سوء المزاج یابس بود یا باده یا باده علاج آن در سر و نوع طیب دماغ بود بعطرات
و خشخاش و دوشیدن شیر زنان بر سر و تدهین سر بروغن بنفشه کرده و غذا نیم برشت با شیره خشخاش و اسفاناخ و خیار و کدو
و کاهو خوردن و بوییدن بنفشه و نیلوفر و بنفشه و کاهو و پوست خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و استحمام در آب ولک و آب زیاده
اسب خواب بود و اگر اقوی از نبات و شبت و اشنه و زعفران شاهسفرم و زیر بالش نهند بجامعیت خواب آید و در سوء المزاج
مادی اول تنقیه بدن باید کرد از مواد سوء و بعد از آن استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب
سبات و سهر حادث شود علامت او آنست که گاهی خواب طویل باشد و گاهی سهر طاری و دیر آمده باشد و رنگ آن
مائل بسرخی یا سیاهی بود علاج آن تنقیه ملح کنند از خلطی که غالب باشد و بعد از آن استعمال شمومات و سعوطات
کنند و در این مرض این حب مفید بود و صفت آن افتیمون ده درم تربد یک درم هلیله یک درم تخم رازیانه تخم کرفس
بسفایج هر یک نیم درم مقل با بریان کرده بمقدار انگور با آب رازیانه حب سازند و بعد از نضج ماده بلع کنند

الزاق بالفتح آبدستن
و بزاق بالفتح مصدر
منه نقاب ... تفرد ۱۲
مجمع البحرین
...
... داده
باید دانست که و باشد
که عادت گرد و سباب
یحمیر دارد ...
شود و دماغ را از
... اعصا و ...
... اعضا ...

واین حقنه مفید بود بسنا نخود درم سپاوشان چهار درم بنفشه دینار فر هر یک سه درم [illegible] عناب ده عدد سپستان بیست عدد

بابونه اکلیل الملک هر یک هفت درم [illegible] درم عسل و روغن کنجد پانزده درم نمک [illegible] هر یک نیم درم شحم حنظل

علتیست که مردم ناگاه بر یک حال بماند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته یا نشسته همچنین و این سبب آن را

[illegible] گویند و سبب آن سده باشد که در بطون دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود و علامت آن فتح عینین و عدم حرکات بود

و هر چه مریض را گویند جواب نتواند داد علاج آن اگر [illegible] باشد فصد قیفال بگشایند یا حجامت ساق کنند و جلاب از [illegible]

و انیسون هر یک دو درم گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب شیره خشکار خورند و بعد از تنقیه [illegible]

افتیمون با حب آن کنند و استعمال حقنه کنند و [illegible] سر روغن بنفشه و کدو و استعمال نطولات محلله نیز مفید بود و حقنه آب سلق و

خطمی و شیر و سبوس [illegible] درم و دو دانگ [illegible] شحم حنظل ده درم روغن کنجد ده درم شکر سرخ [illegible] استعمال کنند کابوس

آنست که چون در خواب رود چنان خیال کنند که [illegible] باشد کسی او را می فشارد و نفس تنگ شود [illegible]

و سبب آن بخاری بود که از خلط غلیظ متصاعد شود [illegible] اگر از غلبه خون باشد فصد قیفال حجامت ساق و تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم

باشد [illegible] کنند چنانچه [illegible] معلوم شد و تغافل نباید کرد که این مقدمه صرع باشد صرع سده غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری

اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ [illegible] منع کند [illegible] اعصاب تشنج گرداند و سبب آن خلطی بود که [illegible] بطون دماغ

حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرت [illegible] و کثرت [illegible] حالت صرع و کدورت حواس [illegible]

و اختلاف نبض [illegible] و علاج آن [illegible] انیسون بالنگو هر یک [illegible] درم [illegible]

کنند و غذا نخود آب و شیره خشکار [illegible]

[illegible] و حقنه [illegible] نیم مثقال [illegible] شحم حنظل [illegible]

هر یک دانگ نیم مثقال [illegible] مصطکی [illegible] با آب [illegible] حب سازند [illegible]

[illegible] در آب [illegible] تناول [illegible]

باید کرد و همچنین از [illegible] احتراز

کنند و جند بیدستر با روغن زنبق در بینی کشند و حلتیت در ماء العسل [illegible]

و تریاق اربعه تناول کنند و معجون [illegible] نیز مفید بود صفت آن [illegible]

[illegible] پانزده درم غاریقون پنج درم قرو مانا حلتیت [illegible] هر یک یک درم بکوبند و سکنجبین عنصلی بسرشند
و یک مثقال تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و حموضت طعم [illegible] بود علاج آن تنقیه به مطبوخ
افتیمون [illegible] و تقویت دماغ [illegible] غالیه [illegible] کنند و [illegible] اکلیل الملک [illegible] شربت [illegible]
و [illegible] شراب [illegible] با تریاق اربعه [illegible] تناول کنند [illegible] عسل [illegible]
[illegible] کنند و اگر از ماده خون باشد علامت آن ظهور علامات غلبه خون بود و در حالت صرع [illegible] ممتلی شوند و روی [illegible]
و سرخ شود و باشد که رعاف عادت گردد علاج آن فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت دماغ [illegible] و گلاب
[illegible] تناول [illegible] و اگر از ماده صفرا بود [illegible] علامت آن التهاب [illegible] و اختلاط عقل [illegible]
علاج آن تنقیه بدن کنند به مطبوخ فواکه [illegible] تناول کنند [illegible] اطفال
[illegible] شود و آن را ام الصبیان [illegible] علامت آن غثیان [illegible] حالت
[illegible] علاج آن [illegible] شربت [illegible] عسل [illegible]
[illegible] کنند و بعد از آن تقویت معده [illegible]
[illegible] غلیظ [illegible] عضو
[illegible] علامت آن [illegible]
[illegible] باشد علاج آن تنقیه [illegible] دماغ [illegible] کنند [illegible]
[illegible] و اگر صرع [illegible] علامت آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] اخراج آن [illegible] و اگر سبب [illegible]
[illegible] تریاق اربعه [illegible] باشد
[illegible] اختناق رحم [illegible] صرع است علاج آن [illegible] ان شاء الله تعالی جالینوس گفته است که صرع [illegible]
[illegible] اگر
[illegible] تریاق [illegible]
[illegible]

بیهشند و بکیقال از آن شهرتی باشد سکته سده تامه بود که در بطنهای دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز
دارد بواسطه آنکه حائل شود میان روح حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این حس و حرکت
عارض شود و سبب این سده بلغمی لزج باشد و علامت آن ثقل بدن و بیاض لون و کثرت بزاق و ثقل و کدورت حواس
و کثرت خواب بود و باشد که با آن خرخره و نفس بزرگ بود و دلالت بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر دماغ کند و اگر نفس ظاهر
نباشد و خواهند که معلوم کنند که زنده هست یا نه پاره پشم یا پنبه پاشیده در بینی او نهند و اگر متحرک شود دلیل حیوة باشد یا ظرفی
پر آب کنند بر سینه او نهند و تفحص نفس کنند یا اصبع در دبر او کنند که آنجا نبضی باقی است که تا حیوة باقی باشد و متحرک شود یا چشم
او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود و علاج آن [illegible] پاره نمد گرم کنند و بر [illegible] نهند [illegible] گرم کرده بالای
او نهند و کندش و خردل و قرنفل و جند بیدستر در بینی [illegible] بعضی گویند در بینی [illegible] اطراف او بچیزهای تند
می مالند و پر مرغ [illegible] در حلق او فرو برند [illegible] باشد که قی کند [illegible] جند بیدستر [illegible] و فلفل [illegible]
[illegible] و بر سر او طلا کنند [illegible] شود و [illegible] تریاق کبیر یا [illegible] عسل حل کرده در حلق او ریزند یا افتیمون [illegible]
سکنجبین بجوشانند و در حلق او بریزند [illegible] در بینی چکانند و گفته اند تا هفت روز [illegible]
[illegible] از هفت روز [illegible] افتیمون [illegible] هر یک سه درم سکنجبین ده درم [illegible] تناول کنند [illegible]
[illegible] و فلفل [illegible] کنند و [illegible] بیاشامند [illegible]
[illegible] نوبت [illegible] و قوت [illegible] بدو [illegible]
اگر [illegible] فالج منتقل شود و سکته از امتلاء خون حادث شود و علامت آن علامت غلبه خون باشد [illegible]
[illegible] و قوت [illegible] شراب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود فصد کنند و تقویت دماغ [illegible] باید
سکته بلغمی [illegible] سفید بود و ورق [illegible] حب [illegible] الکامل الملک [illegible]
[illegible] هر یک ده درم [illegible] افتیمون [illegible] هر یک ده درم [illegible] صافی کرده [illegible]
[illegible] پانزده درم [illegible] هر یک نیم درم کوفته و بیخته بهمراه آن کنند [illegible]
[illegible] و آن سده با اخلاط سوخته بود که در دماغ حادث شود [illegible]

بدن از آن منتفی شود و بشرکت مراق نیز باشد علامت آن آنچه از امتلاء بدن مانع بود نحافت بدن مانع باشد و سواد لون
و ابطاء و صلابت و تتابع نبض و صغار قاروره و تنهائی را دوست دارد و تطویر مین یا در جیری کند و همچنان ماند و کثرت فکر و غم
و سکوت و غضب نیز باشد علاج آن منضج صاف کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان هر یک سه درم عناب هفت دانه
سپستان بیست دانه نبات ده درم تناول کنند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و مطبوخ هلیله کنند و نخود آب با مغز بادام و
اسفاناخ خورند یا پالوده شیره اسبغول نبات روغن بادام نیز مفید بود و از اغذیه غلیظه و لحمیه سوداوی و اشیای حریفه مالحه و حامضه
احتراز کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد
علامت آن رطوبت [illegible] سیلان لعاب بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب و علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و
زیانه و بیخ [illegible] گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با زیرباج با شیره [illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند صفت آن [illegible]
[illegible] بالنگو نیلوفر هر یک [illegible] ده درم [illegible] صاف کنند و معجون نجاح [illegible] حل کنند و بیاشامند و این [illegible]
[illegible] بسفایج و ماهی [illegible] هندی و غاریقون هر یک [illegible]
[illegible] آن بالنگو و پوست اترج [illegible]
[illegible] زعفران تخم [illegible] تخم [illegible] هر یک [illegible] درم
[illegible] مجموع را سحق کنند و [illegible] آب [illegible]
و یا [illegible] از آتش [illegible] ازان تناول کنند و اگر از احتراق
صفرا بود علامت آن [illegible] چشم [illegible] و علاج آن [illegible] مطبوخ هلیله و افتیمون
با معجون نجاح [illegible] بنفشه کنند [illegible] بنفشه [illegible] آن [illegible] باسحاق [illegible] ایارات
و [illegible] کنند و استحمام [illegible] بنفشه [illegible] پوست خشخاش و بنفشه و نیلوفر
[illegible] بیاشامند [illegible] اگر از احتراق سودا بود [illegible]
آن [illegible] بود علامت آن کثرت فکر و غم [illegible] و تخیلات فاسده و دوستی خلوت بود علاج آن هر روز
جلابی از گاوزبان و نیلوفر [illegible] هر یک [illegible] بالنگو [illegible] تناول کنند و غذا نخود آب [illegible]
با اسفاناخ [illegible] خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون [illegible] ایارات [illegible] معجون نجاح

کنند ماء الاصول [illegible] مفید بود [illegible] شربت [illegible] بیهوش باشند و در حالت [illegible] فورا [illegible] سکنجبین

[illegible] بیشتر [illegible] گل [illegible]

[illegible] پوست [illegible] سبب [illegible] کاوزبان [illegible]

تناول کنند و دواء المسک [illegible] آن [illegible] سوداوی که

بدان سبب بخارات [illegible] علامات آن [illegible] کثرت ریق [illegible] و جوع

و احساس بخارات [illegible] علاج آن [illegible] هلیله [illegible] بالنگو و گاوزبان [illegible] تناول کنند و غذا [illegible]

[illegible] استعمال کنند

و اگر با این [illegible] هلیله [illegible] کاسنی [illegible] نبات [illegible] کنند و غذا

[illegible] طبیب [illegible] آب گرم [illegible]

[illegible] مالیخولیا [illegible] علامات آن [illegible] داء الکلب باشد و آن

بیشتر از [illegible] علامت آن [illegible] قطرب باشد

علامت آن تحرک بسیار و بی آرامی [illegible] اکثر اوقات [illegible] باشد علاج آن

همچون علاج مالیخولیاست عشق نیز از انواع مالیخولیا شمرده اند [illegible] و علامت آن

صفرت لون [illegible] علاج او آنست که بکارها

بزرگ و سفر [illegible] اشتغال نمایند [illegible] قلب [illegible] مفرح یاقوتی

و غذا [illegible] علاج آن [illegible]

و امثال آن [illegible]

باشد سبب آن استیلای بلغم بر اجزای دماغ علامت آن کثرت خواب [illegible] چشم و گرانی [illegible] حواس بود و علاج

آن [illegible] هلیله [illegible] بالنگو [illegible] سکنجبین [illegible] تناول کنند و غذا [illegible] آب [illegible]

[illegible] ایارج [illegible]

[illegible]

مویز منقی و بابونه و مرزنجوش سحوق بیاشامند و بهتر آن باشد که پیشتر از آن قی فرمایند [illegible] و زنجبیل پرورده و سکنجبین عسلی
تناول کنند و مصطکی و کندر بخایند و تقلیل غذا کنند و از آب سرد و بقول بارده احتراز کنند و اگر بجای آب ماء العسل یا شراب ریحانی
خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع آوازهای بلند مفید بود و دافع نسیان این معجون است صفت آن
فلفل و دار فلفل و دارچینی و زنجبیل هر یک پنج درم و سنا پنج درم جوز بوا [illegible] درم زعفران و عود هر یک دو درم مشک دانگی کوفته و بیخته با عسل
سرشته بقدر یک مثقال تناول کنند [illegible] فلفل و زنجبیل هر یک پنج درم کوفته بیخته با دو چندان عسل سرشته
و نسیان بسبب [illegible] واقع شود و علامت آن سهر و خشکی [illegible] کدورت لون [illegible] و علاج آن [illegible]
گاوزبان با [illegible] و نبات تناول کنند [illegible] افتیمون [illegible] آن کنند و غذا [illegible] و آب [illegible]
استحمام [illegible] دهن بنفشه [illegible] و نسیان بسبب سوء المزاج گرم ساذج حادث شود و علامت آن خشکی [illegible]
گرمی [illegible] علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل [illegible] آب سرد [illegible] و غذا [illegible]
[illegible] روغن بنفشه [illegible] روغنها و نطولهای بارده مفید بود [illegible]
[illegible] حادث [illegible] نفسانی [illegible] است [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible]
[illegible]
[illegible] فلفل و دارچینی [illegible]
صفت آن [illegible]
فلفل [illegible] کوفته [illegible]
صفت آن [illegible] الملک [illegible]
کنند [illegible] تناول کنند و اگر [illegible]
که در باب [illegible] تناول
کنند [illegible] فلفل و دارچینی [illegible]
[illegible]

و نرگس یا سوسن بپزند و با این ... الاصول مداومت نمایند و حب پنج باز یا ایارج روفس از هر یک یک مثقال ... باز یا به ... افتیمون
هر یک ... و ... مرزنجوش هر یک ... روغن ... بپوشانند تا بالکلیه عسل ... اگر تشنج امتلائی عصب
یا سبب امتلاء غلیظ جهت ضعف ... واسطه آن از حرکت انبساطی باز ماند و سبب آن رطوبتی بود که عصب ... امتلائی کند و طول
آن ... آن زیادتی واقع شود و آنرا تشنج رطب و امتلائی نیز گویند و این بیشتر واقع شود و علامت آن امتلاء غلبه بلغم بود و علاج
آن همچو علاج فالج باشد و اگر سبب یبوست باشد که اعصاب را عارض شود آنرا تشنج یابس گویند و این مشکل‌تر بود و سبب آن یبوست
استفراغ بسیار یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض که ... تحلیل بود و این نوع تشنج حادث شود و علامت آن ...
و لاغر شدن اعضا و تقدیم اسباب ... بود و علاج آن ترطیب بدن کنند یا اغذیه چرب از گوشت بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و شوربا
... و شیر ... و امثال آن ... و از اشربه بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیارین و کدو ... و شراب ... یا ...
مفید بود و ... بنفشه و نیلوفر ... و برگ ... کاهو و کدو بپوشانند و ... آب نشینند ... بعد از آن موم روغن ...
بنفشه و موم ... بر بدن ... و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث
شود تریاق اربعه ... از نبات حل کنند و بیاشامند و اگر سبب ... عصب باشد علاج آن جداگانه آید و اگر بسبب کرم
امعا نیز عارض شود علاج آن قتل و اخراج کردن کرم بود که از ... و اما اگر از تشنج بود که عضلات ... را که ...
گردن ... حادث شود و تمدد و تشنج عصب بود از جهت ... خلاف چنانچه عضو طرف حرکت نکند علاج ... همچون
علاج تشنج باشد لقوه مرضی باشد که در عضلات روی ... چشم واقع شود و شق از روی ... غیر طبیعی منجذب شود و از ... خود
بگردد و سبب آن تشنج بود یا استرخا اما آنچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی بود و قلت ... چشم ...
... و علاج آن همچون علاج تشنج بود و آنچه از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت دهن و کدورت حواس
... بود و ... فرو آمده باشد ... بقوه آنست که تا هفت روز یا چهار روز ...
و نان و آب ... تا توانند چیزی نخورند ... گفته شد و بعد از آن جلابی از ارزیانه و افسنتین ... و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب با فلفل و زعفران و دارچینی خورند و گوشت اسپ و ... کلنگ ... مفید بود و ... سبب
صبر و ... حاره ... پوست ... العسل ... بپوشانند ... غرغره کنند و در خانه تاریک نشینند و ... سعوط مشک و
عنبر ... بپوشانند ... و ... یا

و فتور نقل و عاقر و جادو بس که بر عشیه علتی است که در اعضا رعشه ظاهر شود و سبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل با ثبات
آن بسبیل اتصال پس حرکات ارادی با ثبات ارادی مختلط شود و سبب انحراف مزاج بارد بود یا دف
یابس یا ... که عارض عصب گردد و مشایخ و فقرا ... از خوردن آب سرد با افراط و اعراض نفسانی و جادث
شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج آن ... مسهلات ... ازاره
و سکنجبین تناول کنند و غذا ... آب یا نخود ... زعفران ... و دارچین خورند و تنقیه بار کنند و بعد از تنقیه
روغن قسط و روغن زنبق ... و ... بمالند و حمام گرم رفتن و ... نشستن ... باشد
و آنچه از سوء المزاج ساذج بود ... ملاقات ... یا خارجی ... علاج آن ... با ماء العسل و سکنجبین تناول کنند و
ادویه حاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ... گل ... بود و آنچه
بسبب اعراض نفسانی ... باشد ... که ... عارض شود ...
یا تریاق تناول کنند ...
با افراط و ... علاج آن ...
و غیره ...
چشم ... حرارت غریزی ...
... اعضا ... و علاج
آن تریاق ... تناول کنند ... روغن ... باشد ...
بلغم باشد ... آن ... بود و سبب آن
... باشد که ... اگر علامات غلبه خون بود فصد کنند
و ...
تشنج یابس ...
...
... که عارض شود ...

گردد و بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره حرقت نیز بود علامت آن حمرت و حرقت چشم و قفا پیدا باشد و علاج آن در ابتدا
فصد کنند اگر سبب امتلاء مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا ماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و از گوشت
و شیرینی و خمرات احتراز کنند و اگر علامت امتلاء باشند قرص بنفشه یا سبلوخ و اکلیل کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین و تمرهندی
با خیارشنبر یک درم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق نمایند و اگر سیلان رطوبت متمادی شود و بسبب ... سر کلاه نهند
و کشنیز تنقیح کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود و علامت آن تیزی ... کلال حواس و ثقل و
کسل بود و علاج آن بهوای گرم استراحت کنند و سر را بپارچه پشمین و غیره گرم دارند و علالی با زنجبیل مسک ... با انگور
نبات تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد ... بنفشه و نیلوفر ... با ... زنجبیل مسک
... سرخ و خیارشنبر یک درم ... دارند و ... باید و زنجبیل مسک و اکلیل الملک ... بر ... نهند و ... آن ...
آرند و اگر ... شراب ... سفید بود و ... تنفس آید اگر رقیق بود ... بند ... سر را
بندند و اگر سیلان رطوبات متمادی باشد ... کام ... نکنند و ... پشت باز ...
تا ماده ... و اگر احساس ... کنند ... کنند ... گرم کنند و ... سر ... ریزند و ... بدان
... و ... آرند ... از ... اجتناب باید کرد و علالی از شراب بنفشه یا ترنجبین خورند و ... یا
روغن بادام ... از شیره ... نبات و روغن بادام و تخم ... مناسب بود و اگر ... علاج آن کنند
چنانکه گفته شود در باب امراض ... انشاء الله تعالی باب دوم در امراض چشم ... حافظ صحت ... آنجا
و ... تناول ... با ... و ... بادنجان و ... و ... کنند ... از هوای
سرد و گرم و دود و غبار نگهدارند و از ... کتابت ... باشند ... بر ... استحمام معتدل ...
... بنفشه و ... کنند ... الکحل ... چشم ... ضعف ... غلبه ... باشد علامت
... کنند ... بنفشه و نیلوفر با ترنجبین ... و غذا ماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند
... کنند ... و اگر از ... علامت آن ... و ...
... و علاج آن ... و ... مسک ...
تناول کنند و بعد از تنقیح ... باید ...

[illegible] در چشم کشند [illegible] بود که در ملتحمه حادث شود و اگر از ماده دموی باشد علامت آن

وجع [illegible] چشم [illegible] کثرت [illegible] و رمص و ثقل باشد علاج آن فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت

[illegible] شراب نیلوفر تناول نمایند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع و خارش [illegible]

علاج آن [illegible] تناول کنند یا [illegible] جلاب سازند و تنقیه [illegible]

کنند [illegible] تخم مرغ [illegible] در چشم چکانند [illegible] صندل [illegible] گلاب [illegible]

[illegible] در چشم کشند و اگر بلغمی بود علامت آن [illegible] چشم بود و کثرت رمص و

[illegible] ثقل [illegible] علاج آن [illegible] و اگر سوداوی بود علامت

[illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند [illegible]

[illegible] در چشم [illegible]

[illegible] علاج [illegible] گوشت و شیر [illegible]

[illegible] کنند [illegible] که در طبقه ملتحمه حادث شود [illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible] تلیین طبیعت [illegible]

[illegible] در چشم چکانند و روغن گل [illegible]

[illegible] روغن گل [illegible]

[illegible] شراب [illegible]

[illegible] چشم [illegible] آن [illegible]

[illegible] وقت حاجت [illegible] چشم [illegible] شود

[illegible] علاج آن [illegible] فصد قیفال [illegible]

[illegible] در چشم [illegible] علاج آن [illegible]

[illegible] چشم [illegible] باشد از خون [illegible]

[illegible] چشم [illegible] شود علاج

آن فصد عروق پیشانی و عرق ناف کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و
سپستان و نبات تناول کنند و غذا شوربا با مغز بادام خورند و بعد از تنقیه این مطبوخ بیاشامند صفت آن سنا مکی
سرخ بنفشه هر یک پنج درم نیلوفر چهار درم هلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفت درم تربد خراشیده بروغن بادام چرب کرده دو درم
خیارشنبر ترنجبین هر یک ده درم سنا بریان کرده نیم آنگاه بعد از آن که فرو گیرند بر مطبوخ زنند و شیاف احمر و شیاف
قلقند و باسلیقون و مانند آن در تسالی چشم کشند صفت شیاف قلقند سنج پنج درم زنجار دو درم [illegible]
زرنیخ سرخ از هر یک سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت با آب بازیانه بسایند و بکشند و اگر این سبب حاصل
نشود و منقراض [illegible] باید کرد و سبب علت عشی که در باطن جفن حادث شود و با آن خارشی بود علاج آن فصد قیفال کنند و
شیاف احمر و اخضر در تسالی کشند و اگر با سبب زیر [illegible] شود ادویه حاره استعمال نکنند و تنقیه مطبوخ هلیله یا صبر [illegible] کنند و جفن
باز گردانند و بازو سحق کرده بر آن افشانند و زمانی بگذارند پس به خواب روند و اگر خشن شود جفن غلیظ شود و هم
بامداد و شب جفن را باز گردانند و بشکر خشک بسایند تا خون از آن بیاید و ادویه حاره بر آن فشانند و شیاف ابیض بار در چشم
کشند قروح عین سبب آن ماده تیز باشد و علامت آن وجع با خس و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند
و تنقیه به سبب [illegible] و ایاره کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا شوربا با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کشکاب
با شیر [illegible] زنند و پنج سوخته و شادنج مغسول بسایند و ذرور سازند رقت عین سبب آن رقت چشم بود و سبب انصباب اخلاط
تیز یا از انقلاع بثارات بود علاج آن اگر علامات امتلا ظاهر شود فصد کنند و ملین طبیعت و ابدا تنقیه این [illegible] کنند
صفت آن فلفل دارفلفل هر یک ... زعفران چهار درم صمغ شش درم کافور دانگی کوفته و بسایند و استعمال کنند
و اگر علامت امتلا نباشد توتیای غسل شده و کاسنی تر بکوبند و با روغن گل ضماد کنند نزول آب عبارت از رطوبتی
بود که در طبقه عنبیه بیند و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه یا سقطه که عارض شود یا عقب صداع
مزمن حادث شود و علامت آن در ابتدا تخیل مثل پشه و موی و دود و شعاعات مختلفه گرد علاج آن هر روز جلابی
از رازیانه و بادرنجبویه و مشک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب خورند و بعد از تنقیه حب ایارج و قوقایا کنند
و اطعمه بارده و بقول دور کنند که وجع [illegible] شراب محترز باشند و شیاف مرارات و باسلیقون در اشیاف کشند
و این شیاف بسیار مفید بود صفت آن [illegible] مثقال قرنفل نیم درم نوشادر نیم درم [illegible]

درمی و نیم زهره بز ده درم همه با هم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد از آن با آب رازیانه یا سداب شیاف سازند و بوقت
حاجت بگلاب بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود منع انصباب کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد جهر آن باشد
که بروزنه بینند و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج آن ترطیب و تقویت دماغ کنند با غذیه مرطبه و
تغلیظ خون با غذیه غلیظه مثل هریسه یا پاچه و از میوه ها انجیر و انگور مناسب بود و بروده هم در چشم کشند عشا آن بود که شب نبیند
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت و ضوء آفتاب بخارات
لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز جلالی از رازیانه بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با مرغ جوان
و کبک خورند و فلفل و زنجبیل مع دارچینی در آن کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج فیقرا کنند و علق آرند بو بدست کنند پس خیار بادرنگ
و فلفل مع بابونه و شبت و رازیانه خشک بجوشانند و بخار آن فرود آرند و این شیاف در چشم کشند صفت آن مشک
زعفران زهره کلنگ زهره خشبو امساوی سحق کنند و با آب رازیانه شیاف سازند بوقت حاجت با آب بسایند و در چشم
چکانند بیاض سفیدیست که در طبقه قرنیه حادث شود و اگر بعد از قرحه و مدمله بود علاج آن تنقیه دماغ بحب
تنقیه یا ایارج جالینوس کنند و زبان و دران سفیدی مالیدن و علاج بعد از حمام مفید بود و این ذرور بکار برند صفت
ذرور زبد البحر انزروت نبات هر یک چهار درم بوره یکدرم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این شیاف بکشند
صفت آن سکبینج اشق انزروت هر یک چهار درم زبد البحر بوره تان هر یک نیم درم زنگار یکصد ارزنی هر یک در
سحق کرده با آب رازیانه یا سداب شیاف سازند در وقت حاجت بجوشانند و شیاف در آن آب حل کرده و در چشم کشند
و صنابه [illegible] بواسطه الصاق [illegible] حادث شود و بواسطه عدم تحلیل تمکن شود و آنرا بدین شیاف علاج کنند
صفت آن کندر انزروت [illegible] مساوی بکوبند و با آب رازیانه شیاف سازند سلاق آن
که جفن غلیظ و سرخ بود بواسطه ماده غلیظ اکاله که بران ریزد باشد که مو ریخته شود و بیشتر از رمد حادث شود و
علاج آن اولا تنقیه [illegible] کنند [illegible] که غالب باشد و استحمام مفید بود و [illegible] با گلاب و آب تورک
بجوشانند یا [illegible] شود ضماد سازند یا سفیده بیضه و روغن گل با هم بزنند و بران نهند و آنچه مزمن باشد فصد عروق
پیشانی و حجامت نقره با یکدیگر [illegible] سماق [illegible] نیم درم [illegible] زعفران فلفل هر یک [illegible] بسایند و بشراب [illegible] و
ضماد سازند شعر زائد [illegible] که در جفن [illegible] حادث شود و آنرا [illegible] گرداند و [illegible] علاج

او آنست که شق کنند و بیرون آرند و نمک نرم بسوده در آن نهند و خرقه بر سر گرده کنند و بر آن نهند تا بقیتی که باشد بگذارد و
بعد از آن باد و بمطلقه علاج کنند [illegible] رطوبتی بود که در باطن جفن متحجر شود و آنرا با تبرید [illegible] صمغ بطم و سرکه طلا کنند و اگر سفید باشد
شق کنند و بیرون آرند شعیره [illegible] این مرض بسبب رطوبتی که در اشفار و اجفان [illegible] شود و حادث شود **علاج**
او تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج و قوقایا کنند و موی را که باز گردیده باشد بکنند و شیره انجیر و جراد ضفدع یا خون
[illegible] یا خون قراد [illegible] منقی طلا کنند [illegible] پشت و شکم [illegible] بیرون سفید بود یا موی برکنند و بسوزن
[illegible] و اگر [illegible] بگیرند و بچسبانند یا بسوزنی
[illegible] آن موی را [illegible] کنند و [illegible] بیرون آرند [illegible] موی بسیار بود علاجی سهل نیست
[illegible] آن [illegible] پوست [illegible] بیرون [illegible] پوست کشیده شود و موی باز بطرف
[illegible] اید [illegible] سوخته [illegible] بیاشند و [illegible] اخضر و اسلیقون و روشنایی
[illegible] انتشار [illegible] بسبب رطوبتی بود که [illegible] جمع شود و علامت آن حمرت و صلابت
[illegible] علاج آن تنقیه دماغ کنند [illegible] و اغذیه [illegible]
[illegible] و اگر انتشار [illegible] بسیار [illegible] اینست احوال
[illegible] که [illegible] انتشار بود [illegible] داشته و [illegible] هر یک [illegible] هر یک و
[illegible] کنند و میل در اشفار [illegible] اشفار [illegible] در اشفار حادث شود
علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و قوقایا و اجتناب از آب و نمک [illegible] و روغن [illegible] در آن بمالند
و [illegible] طلا کنند [illegible] و [illegible] باحتراز [illegible] غذا [illegible] احتراز کنند و استحمام [illegible]
معده [illegible] خیالات اشکال و الوان مختلف بود که احساس کنند و شاید که آن بسبب قوت حس [illegible] شود که غبار
هوا [illegible] احساس کنند و علامت این سلامت قوت [illegible] آن باغذیه غلیظ کنند و گاه بود که تخیل [illegible]
از دود کند که پیش چشم می آید و سبب آن خلط سوداوی بود که از شریان [illegible] حادث شود **علاج** او تنقیه دماغ کنند
بحب ایارج و بعد از آن تناول [illegible] بود و اگر تخیل کنند و حالت [illegible] چشم خرمای سفید از زیر بالا
یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلاء معده و حوالی [illegible] کند **علاج** آن تنقیه معده و [illegible] کنند و تنقیه دماغ

سیب و بہی و حب ایارہ بعد ازان صلاح غذا و تناول اطریفل صغیر مفید بود حَوَل یعنی کج شدن چشم اگر خلقی بود
علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در اغشیهٔ دماغ حادث شود و طبقهٔ صلبیه را جذب کند و اگر آن بوا
یبوستے باشد که از استفراغ مفرط یا بلاقات امراض حاده و حرارت شدید حادث شود علامت آن تقدم سبب بود
و علامت تشنج یابس علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا نخود ماش و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ خورند
و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از امتلاء اغشیهٔ دماغ بود
علامت آن علامات تشنج امتلائی بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بحب ہا و ایارہ ہا و روغن بابونه و شبت و نرگس بر سر مالند
و اگر در طفل باشد از رو ارت ہیات شیر دادن و خواباندن واقع شود و تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از ادویه
سنجرہ و مجففه احتراز کنند و پردہ بر چشم او نہند و در برابر عین سوراخی چنان کردہ باشند که او را نظر راست باید کرد تا باز بحال
خود گردد باب سوم در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از اغذیهٔ غلیظه و مبخرات و باد سرد و گرم و اصوات
عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیاناً آب روغن نسرین و زنبق در گوش بچکانند و بعد از زمانی نشف کنند و چرک
از گوش پاک سازند تا جمع نگردد که منجر شود و بہر سال تنقیهٔ دماغ بحبوبات و ایارجات مناسب نمایند وجع اذن اگر از غلبه
خون باشد و علامات آن ظاہر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و سکنجبین و نبات تناول کنند و تنقیهٔ دماغ
بمطبوخ ہلیله یا فواکه و آب تورک و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و خیار و غوره و جز خرمه در گوش بچکانند و اطراف
گوش بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاہو و بید و پستان افروز طلا کنند و اگر علامت غلبهٔ صفرا ظاہر شود استعمال مبردات
مذکوره نمایند و اگر وجع بغایت سخت شده باشد حب افیون در روغن گل بگدازند و در گوش بچکانند و اسہال صفرا کنند و اگر
علامت غلبهٔ بلغم ظاہر باشد تنقیه بحب ایارہ و قوقایا کنند و غرغره بسکنجبین عنصلی و روغن قسط و سوسن
و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش بچکانند و آب برگ مرزنجوش نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب
بالنگو بخورند و اگر علامت غلبهٔ سودا ظاہر شود تنقیه بحب افتیمون و مطبوخ افتیمون کنند و روغن نرگس و بادام در گوش
بچکانند و شیر زنان بر سر آن بدوشند و اگر این وجع از بثره یا ورمی باشد علامت آن تپ و ثقل سر
و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان ریم بود علاج آن فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب
تناول نمایند و غذا کشکاب یا شیرهٔ خشخاش خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ ہلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع ان

یا به سکنجبین و شیرخشت کنند و شیاف ابیض با شیر دختران بسایند و در گوش چکانند و روباه ترکیب و صندل و آب کشنیز در
حوالی گوش بمالند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم آرد جو آرد باقلا هر یکی ده درم با هم بسایند و باب روباه ترکیب
و کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر تحلیل نرود و علامت جمع شدن مده و فتح ظاهر شود لعاب حلبه بزرگ و مرزنجوش
و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و بعد از آن فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در گوش نهند تا مده
پاک گردد و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود و علامت آن احساس حرکت و خارش بود آب درمنه و
مرزنجوش و آب ورق شفتالو یا بوره و سرکه با آب شحم الحنظل در گوش چکانند و بعد از آن فتیله از پشم پیچیده در گوش گردانند
و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اکثر بشرکت معده بود و علامت آن غثیان و سیلان
لعاب و صداع بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادویه حاره
در گوش چکانند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج آن تنقیه کنند
بحب ایارج و اکلیل الملک و ورق غار و برنجاسف و مرزنجوش بجوشانند و بخار آن بدارند و ثفل آن
ضماد کنند و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد که بر سر ریزند روغن مرزنجوش و
بابونه در گوش چکانند و سر را گرم دارند و گوش به بخار شلغم پخته و خردل و بابونه و حشائش مذکوره فرود آرند
صمم کری گوش اگر مولودی باشد یا در پیری یا بسبب ضربه و سقطه که موجب تشنج عصبه سمع شده
شود علاج نپذیرد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات حاده حادث شود علاج آن هر روز شراب بنفشه یا بنفشه
مربی با سکنجبین جلاب سازند یا عناب و اجاص هر یکی ده عدد بنفشه سه درم سکنجبین ده درم غذا تمر هندی یا آلوچه خورند
و اگر تپ باشد جو آب و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا بآب انگور سقمونیا بریان و روغن گل در
گوش چکانند تا با آب انار یا پوست افشرده بجوشانند و بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل سر و
بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ و سکنجبین تناول کنند و مقدار
سه تو آب با شیر خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارج و قوقایا نمایند و روغن عنصل ریزند و الو و بادام تلخ و سداب
در گوش چکانند یا زهره کلنگ و آب مرزنجوش و شحم الحنظل با انجیر و خردل بکوبند و فتیله سازند و در
گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن روی و خشکی و غور چشم باشد

و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود و علاج آن ترطیب دماغ بود به دهن بنفشه و شیر زنان و تناول

اغذیه مرطبه مثل شوربا و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع ریح بود

آنرا دوی خوانند و علاج او آنست که آلتی برای این کار ساخته اند پاک کنند و بعد از آن روغن بادام و شیر زنان در گوش

چکانند و یا شبت روغن و زیت چکانند و بامدادان بحمام روند و گوش برآید گرم نهند تا بیرون آید طنین و دوی

هوا از گوش آنچه باریک و خالی بود طنین گویند و آنچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب ریح غلیظ بود

علامت آن تمدد و عدم تحلل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و بسبب امتلائی بود که بگوش ریزد و بواسطه امتلای دماغ

علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود و علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ کرفس و انیسون و گاوزبان تناول کنند و غذا

نخود و آب بازیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب ترب و شونیز

جند بیدستر بچکانند و یا پونه و شبت و اکلیل الملک و نمک و ورق غار و ترب و فلفل گوش حجامت

گوش بچکانند و بدان بخور و ایارج و حمام بعد از آن امتلای دماغ بود و

بعد از آن استعمال قطرات و بخورات و اگر بسبب

گرد و دور سری ساکن شود و علاج آن ترطیب دماغ با روغن حمام و تناول اغذیه و مالیدن

بنفشه به سر و اگر بسبب ضعف بود چنانچه

مطیب و استعمال مشمومات مثل ثقل گوش زائل کند صفت آن

جند بیدستر زرنباد مرچ هر یک درمی و نیم عصاره افسنتین و قسط و مر و فربیون هر یک دانگی

به شیر شیاف سازند و بوقت احتیاج بمقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند قروح اذان

اگر قروح باشد شیاف ماشیا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم سفیداج یا باسلیقون استعمال کنند

قطران چکانند دخول هوام و آب اگر جنبنده در گوش رود و علامت آن احساس حرکت بود و علاج آن آب

ورق شفتالو یا صبر یا آب گرم عسل کرده یا آب پودینه و کبر و افسنتین و شیح و فتیل و قسط در گوش چکانند و سعی

کنند که بیرون آید بعطسه آوردن یا بآلت مخصوص و اگر آب در گوش رود و علامت او آنست که

از حمام و شنا کردن حادث شده یا آن مرض باشد پس اگر بر یک سر جستن بیرون آید

شست یا از بانه یا چوبی که آن را حصیر سازند در گوش باید کرد تا آب بچشد و اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل
یا مرزنگوش گرم کنند و در گوش چکانند تا نافع باشد انفجار الاذن اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود حبس نباید کرد
مگر وقتی که ضعف آرد و اگر بسبب انفتاح عرقی بود یا از صدمه یا ضربه باشد اندکی کافور و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند
یا آب لسان الحمل یا [illegible] اقاقیا یا آب انار بجوشانند یا آب گشنیز تازه [illegible] اندکی کافور در گوش چکانند چنانکه اذن
اگر گوش [illegible] و [illegible] و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند باب چهارم در امراض الف خشم بطلان یا
نقصان قوت شم باشد و سبب آن خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج آن هر بامداد جلاب
با افتیمون و بیخ سوس [illegible] تناول کنند [illegible] بعد از تنقیه بحب ایارج و حب قوقایا
کنند و بعد از تنقیه استعمال [illegible] نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند و [illegible] کنند و
بینی بدان [illegible] نافع بود و اگر شونیز سحق کنند و با [illegible] بیامیزند و در بینی کشند بعد از آنکه دهن پر آب کرده
باشند مفید بود [illegible] حادث شود روغن [illegible] استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب [illegible]
و [illegible] خشم را [illegible] الف بسبب [illegible] خلطی بود که [illegible] باشد علاج
آن اولا [illegible] سکنجبین [illegible] در بینی دمند [illegible]
بول شتر [illegible] استنشاق کنند [illegible] فلفل [illegible]
و فتیله سازند و در بینی نهند قروح الف اگر ریش تر بود [illegible] کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه
و استعمال مرهم [illegible] کنند و اگر یابس بود [illegible] تناول کنند فتیله را بموم روغن یا روغن
بنفشه و موم و سفیداب [illegible] ساخته در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و منجرات احتراز نمایند و اگر [illegible]
بود بینی به سرکه بشویند [illegible] سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند بواسیر الف گوشتی زاید بود که در منخرین بر دمد و منفذ را
تنگ گرداند علاج آن فصد قیفال و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و هلیله استعمال مرهم
زنگار کنند یا [illegible] ترش [illegible] بسایند و با آب [illegible] سرشته فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج [illegible]
[illegible] فتیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند جفاف
الف خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب یبوستی که بر دماغ غالب بود یا

خلطی لذّاع که بواسطه حرارت خشک شود و این بدان باشد که احیاناً دفع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند
بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز نمایند رعاف اگر خون از بینی رفتن گیرد و اگر بسبب بحران
باشد در روز باحوری بود قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید
علامت او آنست که اندک آید و تنگ بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند
و استنشاق آب کشنیز کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا سازند و کشنیز و عصاره بادروج با اندکی کافور در بینی کشند
و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بدان تر کنند و بمازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بیالایند و
در بینی نهند و کهربا و کاغذ و صدف و قند و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید و اگر رعاف بسبب
غلبه خون باشد علامت او آنست که بغلبه آید و غلبه بود علاج آن فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق نهند
و فتیله غبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث سازند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل
و صندل و گلنار و اوراق انگور و سپید خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند
و نسج عنکبوت و قلقطار محرق با خل خمر فتیله سازند و در بینی نهند و بازو ببندند و انثیین را می کشند و میالند
فتیله افیون و آهک غبار آسیا گلنار حضض یکی سه یک درم بکوبند و با آب سرگین خر بسرشند و نسج عنکبوت
بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب
کاسنی بر کبد طلا کنند یا سپید تخم در امراض دهان و لب و زبان از آنجمله قلاع است و آن بثرالی
بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد اگر دموی بود علامت آن حمرت و حرارت و پیدا شدن آن بود علاج آن فصد
قیفال یا چهار رگ کنند و آب انار بن با سکنجبین و نبات تناول نمایند و غذا اسفاناخ و مغز بادام یا آلوبالو با مسکه
خورند و تلیین طبیعت بطبیخ هلیله و فواکه و نقوع آن کنند و دهن را بسرکه و گلاب بشویند و کشنیز و سماق
و گلنار و گل سرخ و نشاسته و عدس و فوفل و طباشیر بستادی بکوبند و در دهن افشانند یا گلنار
و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم ترنگ و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هر یک ده درم کافور نیم دانگ
سحق کنند و در دهن سازند یا ازو با سرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود
علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و وجع علاج آن گلقند و ازیانه و بیخ مهک

جلاب سازند و تنقیه بحب ایاره و صبر و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا و تخم ترب در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه
نمایند و اگر از ماده سوداء بود علامت آن سواد لسان و لذع و جفاف آن و عدم لعاب بود علاج آن تنقیه
بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و مغز ساق گاو و پیه بط و روغن بنفشه با هم بیامیزند و بر زبان و دهن بمالند و در ابتدای
مرض گلنار و سماق و مازو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و در آخر بابونه و شبت و بابونه و اکلیل الملک و
اگر این شراب متعفن شود و از آن نتنی حادث شود ابهل و جوز سرو و فوتنه در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه
کنند و نارج سفید و زرد و فوتنه و گلنار و ورق گل و سماق و شب یمانی سحق کنند و بدان افشانند بخر گنده
دهن اگر از حرارت معده باشد علامت او آن بود که چون اطعمه بارده تناول کنند ساکن شود و در خلو معده زائد گردد
علاج آن آب انارین یا تمر هندی یا نبات و ترنجبین یا آب خیار که و یا سکنجبین یا نقوع فواکه تناول کنند و غذا سماق
یا انار یا غوره خورند و معده را خالی نگذارند و از میوه ها شفتالو و زردالو و امرود و خیار و کدو و سفید بود و جبنی که نافع است
صفت آن سعد و اذخر و سنبل و عود و گلنار و صندل سفید و پوست اترج و قاقله متساوی بکوبند و بگلاب و نبات
بسرشند و حب سازند و بمقدار نخودی در دهن گیرند و اگر بخر بسبب بلغمی باشد که در دماغ و معده متعفن شده
علامت آن کثرت بزاق و بی طعمی دهان بود و در خلا و امتلا یکسان باشد علاج آن در هفته دو بار قی کنند
بطبیخ شبت و ترب و تخم خربزه و اندکی عسل و نمک و بعد از آن گلقند و رازیانه بخورند یا سکنجبین لعوق کنند
و اگر احتیاج باشد بحب صبر یا بمطبوخ تربد تنقیه کنند و از اغذیه غلیظ و لبنیات اجتناب نمایند و احیانا
اطریفل کبیر یا صغیر و زنجبیل و یا هلیله پرورده بخورند و مصطگی و کندر و قاقله و قرنفل بخایند و عود و زنجبیل
و سعد و کبابه بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند و در دهن گیرند و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد
فصد چهار رگ یا فصد قیفال کنند و از عناب و اجاص و تمر هندی و نبات جلاب سازند و از گوشت و شیرینی
اجتناب نمایند و بقرص بنفشه و مطبوخ هلیله تلیین کنند و سعد و مازو و گلنار در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و اقاقیا و صندل و گلنار و گل سرخ و سعد و کزمازج و رامک و مصطگی و عود و فلفل و مسک و قرنفل و هلیله زرد هر یک
پنج درم مشک و کافور هر یک دانگی بکوبند و در بن دندان بریزند و اگر بسبب تأکل اسنان بود علاج آن کنند اگر کلمه
همچون قلاع باشد اما فساد و بثور و انتشار او زودتر بود و او را رائحه کریه باشد علاج او فصد

واسهال طبیعت مطبوخ افتیمون بود و مضمضه بسرکه و آب غوره کنند تا از اندیشه و بلیه از آن فرفیون یا اقاقیا استعمال کنند و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود سیلان لعاب از دهن در خواب یا در غیر آن اگر از حرارت و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده تشنگی باشد علاج آن شراب سیب و به و ریباس تناول کنند و با آب ورق سیب و به مضمضه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامت غلبه خون ظاهر بود فصد کنند و اگر سبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه معده بقی کنند و اطریفل و گلقند و انیسون و گوارش و مصطگی و عود تناول نمایند و تا یا و اغذیه که از آن رطوبت خیزد اجتناب نمایند یا توابل خورند و نان و عسل و زیره بود و از فواکه طبیعت قبول کرده احتراز نمایند و لعابی که از دهن بیمار آید اقاقیا بسایند و در دهن نگاه دارند و اگر در خواب سیلان لعاب بی‌شبهه بود علاج آن گفته شود در امراض امعا و ورام اللسان ورم زبان اگر دموی باشد علامت آن حمرت و درشتی لسان و قلت لعاب بود و علاج آن فصد استعمال کنند و تلیین طبیعت با فواکه بالفعل و فواکه یا ترنجبین و شیر خشت با خرما و آب هندبا و علامت آن زردی و سوزش بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و با آب انار و ترنجبین و آب هندبا و با سکنجبین تلیین طبیعت کنند یا این مطبوخ صفت آن سنا چهار درم اباحی ده عدد و عناب ده عدد و سپستان بیست عدد و بنفشه چهار درم و تخم کاسنی هر یک درم پوست هلیله زرد هفت درم و ورق گل و رب و باد رنگ شاهتره و منقی و حب شنبلیله صفت حقنه سنا هفت درم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد و سپستان سی عدد سبوس و خطمی و بنفشه نیلوفر هر یک دو درم ورق چغندر دسته خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم روغن گنجد و ابکامه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر دو قسم مضمضه با آب سماق و توت و انار و مانند آن بود و با عناب ده عدد عدس و رب و باد رنگ هر یک پنج درم بجوشانند و با آب کشنیز و شراب توت و امثال آن مضمضه کنند و اگر بسبب بلغمی بود علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج آن هر روز جلابی از زیاده و بیخ جهک و گلقند تناول کنند و تنقیه بحب ایاره و حقنهای حاده نمایند و شبت و بابونه و مرزنگوش و ماء العسل بجوشانند و مضمضه کنند و با صعتر و فودنه بجوشانند و اگر سوداوی بود و علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود علاج آن تنقیه بحب ایاره و مطبوخ افتیمون کنند و

مضمضه بشیر خر و شیر بز یا روغن بنفشه و کدو و لعاب بزرک و حلبه و آب انجیر و روغن سوسن و روغن
بنفشه بر زبان بمالند و اگر ورم بسبب نزله باشد علاج آن کنند **ثقل زبان** اگر بسبب غلبه خون باشد
فصد کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و مضمضه بآب غوره و فقاح اذخر فالجی بود که عارض زبان
شود و علامت او آنست که زبان سست بود و تکلم نتواند کرد و لعاب فرود آید علاج آن تنقیه بدن
باشد بحب ایارج و شوفا یا لوغاذیا و مضمضه بمویزج و سرکه عنصل بجوشانند و مضمضه عاقرقرحا و آب جوشانیده
و صبی چون بر سخن نگیرد بر زبان او عسل و نمک بمالند **بطلان ذوق** حس ذوق ناقص شود
یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم نکند و آن بسبب فضلات رطوبی باشد که بر زبان خشک ریزد علاج
آن تنقیه دماغ باشد بایارج فیقرا و حب شوفا یا غرغره و مضمضه بسرکه و خردل و عاقرقرحا **فساد ذوق** وگاه
باشد که حس ذوق فاسد شود چنانچه طعم دهان بجمیع طعمها را تلخ احساس کند دلالت بر غلبه صفرا بود یا شیرین
احساس کند دلالت بر غلبه دم کند یا بلغم حلو یا شور یا ترش احساس کند دال بر بلغم باشد علاج آن تنقیه
بدن باشد از آن اخلاط و غرغره بچیزهای مناسب بود **جفاف لسان** زبان بسبب حرارت و
یبوست بود و لعاب تخم بهی و بیدانه بمالند و مضمضه بآب تورک و خیار و کدو و خیار و کتیرا خطمی لزج باشد سکنجبین
لعوق کنند و گاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان خشک متقشر شود چنانکه چون از آن پوستی سفید
پوست پاره جدا گردد و از آن هیچ الم نباشد علاج آن فصد و تلیین طبیعت بمطبوخ [illegible] بسرکه و روغن [illegible]
جوشانیده باشند **تشقق لسان** علاج ترقیدن زبان آنست که تخم کتیرا و روغن [illegible] غذا
[illegible] چرب نباشد **ورم شفت** علاج آن فصد قیفال و چهار رگ لب شرب تمرهندی و عناب و تلیین
طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله و [illegible] گلاب طلا کنند و از شراب
و گوشت و شیرینی اجتناب نمایند **قروح و بثور شفت** علاج آن قیفال بود و تلیین طبیعت
و مرهم اسفیداج [illegible] روغن [illegible] **تشقق شفت** آنست که لب
[illegible] شود و در میان او شق ظاهر گردد و گاه بود که بران بثره پیدا شود علاج او آنست که فصد و
اسهال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون [illegible] استعمال آنچه رنگ او [illegible]

زند فشتر بزنند تا خون بسیار آید بعد از آن بحللات یا قابضات طلا کنند **انشقاق شفت**
لب ترقیده را بلعاب دانه و شکر طلا کنند و کفی که از غبار ظاهر شود چون قطع می کنند در تیزاب مفید بود و روغن بنفشه
و پیه بط گرم کنند و شیر سوخته با آن ضم سازند و طلا کنند و پوست تنک که بر جنینه کشیده است بر آن نهند

باب ششم در امراض ولثه حافظ صحت اسنان لازم است که از فساد طعام و شراب در معده اجتناب نماید
و از کثرت قی و غذاهائی که دوشنده باشد مثل حلوای کلاسکن و قرص سکنجبین احتراز کند و همچنین آب سرد
از عقب طعام گرم و اشیای ترش و از کند تا احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند
و استعمال مسواک کنند مسواک چوب اراک و زیتون نیست و در وقت خواب احیانا بروغن گل یا نارون
سبب مزاج در دندان گاه گاه بعسل و نمک دندان را بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند **ورم لثه** اگر
بسبب ماده حادث شده آن حمرت و لب و ضربان باشد علاج آن فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب
عناب یا شراب اجاص با نبات تناول کنند و سکنجبین هم داخل کنند و غذا تمر هندی یا آلو کیله خورند
و تلیین طبیعت بمطبوخ ها لیله کنند و سرکه و گلاب و آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سرو و انار ترش و طباشیر
و برگ گل و طراشیده دوای بکوبند و برلثات بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و با انار و امرود و زرد آلو و سیب
تشفی کنند **قلاع** علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود فلفیون بر آن ریزند تا گوشت
فاسد زائل شود و لثه بالند پس گلنار و مازو و سماق و جوز سرو در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناسور گردد
و به نشود داغ کنند از لثه آید شب یمانی بسوزانند و سرکه بر آن ریزند و یکی هم از آن یا دو درهم نمک و سنبل و هم
کل بکوبند و بر آن ریزند لثه گرم شود و کندر و زرا و ند مدحرج و خون سیاوشان و کرسنه و نمک بکوبند و
با سرکه مضمض نمایند **وجع اسنان** اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن وجع شدید و ضربان بود
و ملاقات اشیا ربار شود علاج آن فصد قیفال و چهار رگ تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله کنند
و شراب عناب و تمر هندی خورند و غذا حموضات یا مزوره با مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه
و گلاب و همچنین آنچه کمیلح بغایت بود و اندکی کافور با سرکه و گلاب یا شیر بدیا آب کاهو و خیار و کشنیز و تر گیرند و با
افیون مضمضه کنند و اگر سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان و سکون وجع بملاقات چیزهای گرم بود علاج آن نطول کنند

را از پایه تناول کنند و غذا نخود آب با دارچینی و صعتر و فودنه خورند و تنقیه دماغ بحب ایارج و مطبوخ تربد کنند و عاقرقرحا
و بیخ مهک و کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و زنجبیل و فلفل و عاقرقرحا و شیطرج در دهن گیرند و دندان
را بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیر ساکن نشود و لثه متورم نباشد قلع سازند و اگر خواهند که بی آهن
قلع کنند زنجبیل در سرکه پرورده باشد بر دندان نهند یا توبال مس و شیر انجیر یا [illegible] باهم بیامیزند و بران نهند یا عاقرقرحا
در شیشه کنند و سرکه بران ریزند و دو هفته در سرگین اسپ پنهان دارند و بعد ازان پاره ازان عاقرقرحا بر دندان نهند
یا پیه ضفدع بحری بران نهند که بریزد تا منقطع شود اما باید که استعمال این ادویه چنان کنند که ضرر بدندانهای دیگر نرسد
و اگر درد دندان بشرکت معده باشد علامت او آنست که بعد از اغذیه غلیظه امتلاء معده زاید شود علاج آن تنقیه
معده بقی کنند و اطریفل و گوارش عود و مصطکی تناول کنند و از امتلای معده و غذاییکه شب مانده باشد احتراز کنند
و اگر سبب کرم باشد که در دندان متولد شود و [illegible] بیخ گندنا و تخم [illegible] و [illegible] بر دارند که کرم بیرون آید ضرس
اگر سبب مضغ چیزهای ترش یا قابض بود علاج آن تسخین دندان باشد بخاییدن و مالیدن صعتر و موم
و نمک و عسل و علک بخاییدن [illegible] و مغز بادام شیرین و صمغ و اگر سبب بلغم حامض یا سودا بود که در فم
معده جمع شده باشد علاج آن تنقیه معده باشد و بعد ازان استعمال این ادویه سقوط و تحرک
اسنان اگر سبب کبر سن باشد علاج نپذیرد و اگر سبب رطوبت باشد که لثه را سست کرده باشد گلنار و سماق و
ورق گل و جفت بلوط و شب یمانی و سعد و طراثیث و قرنفل و کزمازج و صندل [illegible] و [illegible] زرد و دانه [illegible] و مجموع یا بعضی
بکوبند و ببیزند و بر بن دندان ریزند یا مداد آن بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه و گلاب بجوشانند و بدان مضمضه کنند
اکله و تفتت اسنان پوسیده شدن و ریزیدن دندان یا بسبب رطوبت ردیه باشد که بدان متعفن شود
یا بسبب زوال رطوبت اسنان و استیلاء یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحب ایارج و گلنار
و سعد و شب یمانی در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و مشک و مصطکی بکوبند و بران نهند علاج قسم دوم ترطیب دماغ
بود به [illegible] و تناول اغذیه مرطبه و لعاب [illegible] و شیر [illegible] و روغن بنفشه یا سفیده تخم مرغ بزنند و بران نهند تغیر لون اسنان اگر
دندان سبز یا سیاه یا زرد گردد بسبب ماده ردیه که در او [illegible] کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر در [illegible] بجوشانند
و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و [illegible] بیضه شتر مرغ مجموع سوخته با زبد البحر هر یک [illegible] درم

وسپیداب ده درم بسایند و بر دندان بمالند و مضمضه بسرکه و عنب الثعلب کنند حفر اسنان چیزی باشد که شبیه بسفال
که در بن دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج آن تنقیه معده کنند یعنی تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا باهلیله و بجلایات مثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک بمالند و مسواک و آنچه غلیظ باشد با آهن از دندان جدا کنند
حکه اسنان خاریدن دندان بسبب ابخره مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث میشود علاج آن آب تره کاسنی با شیره
تخم آن یا آب خیار کدو یا سکنجبین یا شراب نارنج تناول کنند و غذا ماش با مرغ و بزغاله بخورند یا جلابی از عناب و اجاص و تخم کا[سنی]
و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا باهلیله سازند و بسرکه و گلاب و سکنجبین عنصلی مضمضه کنند صریر اسنان آنست
که در خواب دندان باهم بسایند اکثر صبیان و مشایخ را نیز حادث شود علاج آن تنقیه بحب ایارج و فیقرا کنند
و گردن بروغن زنبق و چیزی چرب سازند و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو تناول کنند اما صبیان استفراغ نباید
رفتن آب دندان چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتوانند کرد و تحمل چیزهای گرم و سرد نباشد
و آن بسبب برودت دماغ باشد علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه و بیخ کاسنی و کلنجبین خورند
و تنقیه بحب صبر و ایارج کنند و سفوف بارزد و عنبیه با عسل بریان کنند و بر دندان نهند و حب الغار و شب زرد و نیلوفر بسایند و بر دندان
بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت بود و علامت او آنست که ملمس دندان و لثه بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ باشد
علاج او آنست که دندان بروغن گل و بهی و صندل و دانه کاهو و لعاب اسپغول بخایند یا بسپغول [illegible] اورام حلق
از آنجمله خناق است و آن مرضی باشد که مانع تنفس و بلع بود و سبب آن ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد پس
اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع شدید و عطش و خشکی و تلخی دهن و تب حرارتی بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرت
روی و زبان و لب و [illegible] باشد و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج هر دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق
و زبان [illegible] باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا عناب و اجاص و بنفشه و نیلوفر و سکنجبین و نبات جلاب
سازند و غذا ماء الشعیر یا نیلوفر و عناب خورند و [illegible] و توت و تخم کاسنی و آب [illegible] کنند و تلیین
بمطبوخ فواکه کنند یا با حب [illegible] مضمضه آن [illegible] الوکیلی [illegible]
[illegible]
[illegible]

و چون سلعها و ثآلیل در حلق پیدا شوند و ریسمان که بدان حلق وی گرفته باشند در گردن اندازند و اگر ورم بلغمی بود علامت
آن قلت وجع و سپیدی روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج آن علابی از بیخ سوسن و گاوزبان و رازیانه و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام شیرین دهند و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با سکنجبین و عسل کنند
یا انجیر و تخم ترب با سکنجبین عنصلی یا آب ترب و سویق و سکنجبین عنصلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود
علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق و کدورت لون بود علاج آن فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره
بشیر انجیر و مغز قرطم و نمک و جلاب و غذا چنانکه در بلغمی گفته شد یا شوربا کرکر کنند و استعمال این حقنه نافع بود صفت آن سنا سه درم
رازیانه مغز بیخ کرفس بیخ سوسن هر یک سه درم بابونه شبت حلبه اکلیل الملک هر یک پنج درم شاهتره بادآورد هر یک دو درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد انجیر ده عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم خیارشنبر پانزده درم سکنجبین روغن زیت
هر یک ده درم بوره سه درم [illegible] حنظل دانگی و نیم [illegible] و اگر ورم حار بود که در فضای حلقوم حادث شود بسبب امتلاء و غلبه خون
و از تناول گوشت و شراب و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع
و آواز گردد علاج آن فصد قیفال کنند و اخراج دم حسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن
بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق و [illegible] ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب
توت و آب کشنیز کنند یا رب توت و [illegible] و عدس بجوشانند و خیارشنبر در آن حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار انفجار
ظاهر شود غرغره بشیر و مغز [illegible] و نمک کنند و چون منفجر شود تلیین بمطبوخ فواکه با ترنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس
نگذارند [illegible] اندازه ورم [illegible] حادث شود و علامت آن وجع شدید و سرخی بود و در حالت بلع خصوصاً [illegible]
علاج آن فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب [illegible] کنند و لعاب [illegible] با نبات [illegible] و غذا [illegible]
با روغن بادام شیرین [illegible] و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز نمایند
سقوط اللهاة [illegible] افتادن زبانه بسبب خلطی بود که [illegible] ریزد و اگر خلطی حار بود علامت آن حرارت
و لهیب و عطش باشد علاج آن فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و
آب [illegible] و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت بزاق و عدم وجع و استرخای زبان باشد علاج آن
تلیین طبیعت بمطبوخ [illegible] ایارج کنند و غرغره با سکنجبین عاقرقرحا و تخم شبت و رازیانه و ریشه اصل السوس بجوشانند

و بدان غرغره کنند سبجه بصوت تغیر و گرفتگی آواز اگر بسبب غلبهٔ خون باشد علامت آن ظاهر بود و فصد قیفال کنند
و جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان تناول کنند و غذا جوآب یا حلیم گندم خورند و اگر بسبب امتلاء قصبه ریه باشد
از نزلات دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه و لذع و دغدغه آن بود و علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و عناب
تناول کنند یا جلابی از بنفشه و عناب و بیخ مهک و گاوزبان خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و اگر بعد از حمیات
صفراوی حادث شود شیرهٔ تخم قوزک یا تخم خیارین با آب خیار کدو یا شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند و غذا
شورباش با مغز بادام و اسفاناخ و برگ خبازی خورند و اگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود و بلاپیده از
پرسیاوشان و بیخ مهک ده درم از رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و [illegible] بیان بادام تلخ و فلفل و دار فلفل
ده درم از رازیانه مهک پنج درم زعفران نیم درم بکوبند و با عسل و یا شکر بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب
رطوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود و عدم خشونت و الم علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند
و بیخ رازیانه و بیخ مهک و شبت و افتیمون در ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و بتبدیل [illegible] و اگر بسبب یبوست قصبه
ریه باشد علامت آن خشونت و وجع و صلابت و صغر نبض [illegible] باشد و اگر از غبار و دود حادث شود علاج آن شراب بنفشه
و نیلوفر و گاوزبان با لعاب بهیدانه تناول کنند و غذا شیرهٔ گندم و ترید و شیر خورند و روغن بنفشه بر سینه مالند و اگر بعد از
حرکت عنیفی حادث شود [illegible] و هوای سرد [illegible] شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا شورباش با مغز بادام [illegible] خورند
و بحمام روند و اگر بسبب صیحهٔ عظیم باشد علاج آن فصد کنند و تخم خبازی و بنفشه و سپستان و نبات جلاب سازند و غذا
جوآب و باقلا آب یا حسوا از شیره سبوس با نشاسته و نبات و روغن بادام خورند و از لعاب خطمی و کتیرا و روغن بادام و موم روغن
سازند و در سینه بمالند و اگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد شیرهٔ تخم قوزک با نبات یا شراب انار [illegible]
تناول کنند و غذا شورباش با اسفاناخ و پالک [illegible] خورند نفث الدم [illegible]
یا به تخم [illegible] یا ثقل یا از نزلات یا از حکه [illegible] علاج آن [illegible]
مثل گلنار و پوست انار [illegible]
وجع و ثقل [illegible] علامت غلبه خون باشد فصد قیفال [illegible]
از قصبه ریه [illegible] باشد [illegible]

تناول کنند و غرغره بقوابض نمایند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطهٔ انشقاق و انخراق عروق
از اسباب داخلی یا خارجی بود علاج آن فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب خشخاش با صمغ عربی و خون سیاوشان
بخورند و شراب انجبار یا آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود صفت آن تخم حماض تا بتنگ هر یک سه درم
گل قبرسی شادنه طباشیر لولو سفته هر یک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته نشاسته کتیرا هر یک دو درم بکوبند
و با آب لسان الحمل و لعاب بنگو بسرشند و قرص سازند شربتی یک مثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید از مری و معده بود
در جای خود گفته شود و تشبث شوک و علق و عظام در حلق اگر خار یا استخوان در گلو بگیرد علامت آن نفث
خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دیدن و ممکن باشد بکلبتین بگیرند و برفق بیرون آرند الا ریسمان و دو کرده
فرو برند و سر آن نگاه دارند باشد که در آن پیچد و بیرون آید یا لقمهٔ بزرگ در ریسمان بندند فرو برند و سر ریسمان بکشند و یا حسو
پالوده و چیزهای نرم لغزنده مثل لعیبه بخورند و قی کنند اما علق کرمی باشد که در آب بود و اگر با آب فرو رود در حلق آویزد
غرغره کنند بسرکه و نمک یا سرکه و خردل و شیر یا شونیز و خردل را در نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین با سرکه بیاشامند
یا بحمام گرم روند و نخسپند چنانکه عطش بر ایشان غالب شود پس قطعهٔ یخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو برد باشد که بواسطه
میل آب بیرون آید و علق که بعد از آنها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده و اقاقیا
و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند باب ششم در امراض صدر و آلات تنفس از آنجمله سعال است و آن حرکتی باشد
از ریه برای دفع موذی و سبب آن اگر خشونتی باشد که قصبهٔ ریه را حادث شود بواسطهٔ دخول دود و غبار
علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا اسفاناخ با مغز بادام و اسفاناخ
خورند یا حسوه از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام اگر بعد از زکام و نزله حادث شود بیخ سوس و زوفا هر یک دو درم
بنفشه و پرسیاوشان هر یک سه درم سپستان ده عدد نبات ده درم جلاب سازند و شراب بنفشه عرقی
تناول کنند و اگر سبب رطوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بلغمی باشد و اشتداد آن شب
و بعد از خواب علاج آن شراب خشخاش لعوق کنند و کتیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ سوس بکوبند و بلعاب بهدانه
بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر سبب رطوبت غلیظ باشد علامت آن خرخرهٔ سینه و کثرت
نفث بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ سوس و گاوزبان هر یک سه درم انجیر ده عدد مویز منقی

ده عدد بخورند یا شراب زوفا ده مثقال با آب گرم حل کرده بیاشامند و بعد از نضج تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
صفت آن سنا پنج درم انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد و از زیانه تخم خیارین پرسیاوشان تخم کا
بیخ مهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر ترنجبین شکر سرخ هر یک ده درم و این حب در دهان گیرند صفت
آن رازیانه فلفل قرنفل بادام تلخ هر یک دو درم کثیرا یک درم رب السوس پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و حب سازند
و اگر سعال بسبب حرارت مزاج ریه باشد علامت آن سرعت نفس و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج آن لعاب بهیگو
و بهدانه شیرین از نبات بیاشامند یا شیره تخم کدو با شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه کشنیز و سپستان و بهدانه در دهن
گیرند و اگر بسبب برودت مزاج ریه بود علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال در سرما و استراحت باستنشاق هوا
گرم بود و باستحمام ساکن شود علاج آن حب لالی از زوفا پنج درم انجیر ده عدد پرسیاوشان بیخ مهک هر یک سه درم
تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش بخورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند و اگر بسبب یبوست مزاج
ریه بود علامت آن سرعت و صلابت نفس بود و اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین آن بعد از حمام علاج آن
شیره تخم خیارین با نبات و ترنجبین تناول کنند با لعاب بهگو و بهدانه با نبات و غذا ماش با مغز بادام و اسفاناخ بخورند
و گوشت و پاچه بزغاله سفید بود و بلغمی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود
که در ریه یا قصبه ریه متمکن باشد علامت آن خرخره سینه و سعال و نفث بود علاج آن هر روز حب لالی از بیخ مهک گاوزبان
و پرسیاوشان انجیر سپستان و مویز طائفی تناول کنند و شراب زوفا و سکنجبین عسلی لعوق نمایند و غذا نخود آب با قلاد
مغز بادام خورند و تنقیه بدن از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصلی مفید بود و لعوقی که از عسل و بزرک و روغن بادام
همچنین مغز بادام و مغز فستق و چلغوزه بکوبند و بیخ مهک و زوفا بجوشانند و با حب لالی از قند بقوام آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند
و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف و علامات سوداویه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و
شراب گاوزبان و شراب انار حامض تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب کنند و اگر بسبب یبوست
ریه باشد علامت آن عدم نفث و تشنگی در وقت آواز باشد علاج آن ترطیب ریه باشد بشراب
بنفشه نیلوفر گاوزبان و ترید شیر و شیره جو خورند ذات الریه ورمی باشد که در ریه حادث می شود
[illegible] باشد علامت آن تب ملتهبه و ضیق نفس و درد [illegible] و حمرت عین و وجه و تشنگی

و خشکی زبان و منخرین و تنفس عظیم صعب بود و علاج آن از اول روز تا سوم فصد باسلیق کنند یا اکحل و جلاب
از نیلوفر و بنفشه و عناب و سپستان و تخم خشخاش و نبات تناول کنند و غذا آش کشک با شفتالو یا غوره و عناب و سپستان
خورند و [illegible] بیاشامند و شربتی از نبات و لعاب بهدانه [illegible] و روغن بنفشه تشریب کنند و [illegible] تبلیس کنند
[illegible] بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک [illegible] درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد و تخم خطمی [illegible]
[illegible] و خیار شنبر [illegible] درم خیار شنبر پانزده درم اگر احتیاج افتد دو سه بار تکرار کنند [illegible]
یا [illegible] کنند [illegible] علامت آن تب محرقه و سعال و تلخی دهن و شدت عطش بود و علاج آن
[illegible] باشد [illegible] بیشتر باید کرد و [illegible] باشد که در [illegible] حادث شود و سبب [illegible] از دماغ فرود آید
یا در عقب ذات الجنب و ذات الریه و سعال مزمن واقع شود و علامت آن تب دق بود و با آن سعال و [illegible]
و چرك [illegible] باشد و فرق میان مده و بلغم آنست که مده در آب فرو نشیند و چون بر آتش نهند بوی آن محسوس شود
بخلاف بلغم که بر آب بایستد و چون بر آتش نهند بوی ناخوش نباشد علاج آن شراب بنفشه و [illegible] هر یک ده درم
جلاب [illegible] قطع کنند [illegible] بنمک [illegible] و اگر از آن کراهتی باشد بجای آن [illegible]
[illegible] و شیر زنان و شیر خر و شیر [illegible] بخورند و گفته اند که [illegible] باید [illegible]
و حمام [illegible] مناسب باشد بیشتر [illegible] روغن بنفشه و کدو [illegible]
[illegible] اندک [illegible] بخورند و [illegible] تخم [illegible] با شراب انار [illegible] و اگر با آن نفث دم باشد گل ارمنی
و نشاسته و [illegible] هر یک [illegible] درم سرطان سوخته ده درم کثیرا [illegible] هر یک [illegible] درم کوفته و بیخته بلعاب بهدانه [illegible]
دو درم از آن تناول کنند [illegible] این مرض [illegible] تخم خیارین و خرفه و کدو هر یک [illegible] درم صمغ عربی
کثیرا نشاسته هر یک هفت درم مغز بادام [illegible] هر یک ده درم [illegible] دانه [illegible] بادام [illegible]
دوازده درم مجموع را بکوبند و [illegible] آب [illegible] بادام [illegible] دو درم
باشند [illegible] گاوزبان [illegible] کثیرا صمغ عربی نشاسته گل ارمنی هر یک چهار درم [illegible] گل [illegible]
مغز تخم خیارین و کدو هر یک شش درم سرطان سوخته بادام تلخ هر یک دو درم [illegible]
بلعاب [illegible] آب [illegible]

چهار یکی آب پنجه‌کشنگ گلمین با هم با تش نرم بقوام آرند و ده درم از آن تناول کنند و درین مرض چون چشم بکو فرو رود
یا آنکه رو بمی تیره شود و پوست بنیاکم خشک و لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و مو بریزد و اسهال ذوبانی
بسیار شود و نفس مدید با فرا بود علامت مرگ بود ذات الصدر ورمی گرم باشد در حجابی که قاسم صدر است
حادث شود از جانب نفس و آن را برسام گویند علامت آن تب دائم و شدت عطش و قلق و اضطراب بود و مریض
از فم سعال یا [illegible] احساس کنند و نظر بالا نتواند کرد و بر پشت و پهلو نتواند خفت ذات العرض ورمی
باشد که در ضمن حجاب از جانب فقرات حادث شود علامت او آنست که مریض وجعی در میان شانه‌ها احساس کنند
و بر پشت باز نتواند خفت ذات الجنب ورمی بود که در غشائی مستبطن اضلاع یا در حجابی که حاجز است میان
قلب و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود
و این اجتناب باید باشد و علامت آن تب دائم و ضیق النفس [illegible] و نبض سریع متواتر و منشاری بود [illegible] ورمی بود
که در حجابی که بر اضلاع خلف است و عضلات آن از پیش حجاب حاجز واقع شود و اعراض و وجع او اشد بود و صاحب
این مرض حرکت نتواند کرد و [illegible] نتواند خفت علاج این مرض قریب یکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامت
آن حمرت وجه و عظیم نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت نفث
علاج هر دو نوع فصد یا سلیق باشد از اول تا سوم اما در دموی در اول از جانب مخالف رجوع کنند و در صفراوی
از جانب موافق و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب [illegible] خورند یا شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش
یا ترنجبین و عقد الکشکاب با بنفشه و عناب و نیلوفر و سپستان و شیره خشخاش خورند یا شراب بنفشه و عناب تلیین طبیعت
کنند و بعد از نضج با این مطبوخ [illegible] هر یک چهار درم [illegible] تخم خبازی
هر یک دو درم تخم کاسنی [illegible] سپستان [illegible] عناب [illegible]
هر یک پانزده درم میان روز شیر خشت از نبات و لعاب [illegible]
امراض حقنه اولی تر بود از مسهل و حقنه های لینه استعمال باید کرد صفت آن [illegible]
سبوس و خطمی و بابونه هر یک کفی ورق چغندر دسته عناب [illegible]
هر یک پانزده درم [illegible] روغن گنجد [illegible]

و بنفشه و کتیرا و موم و خطمی در موضع بمالند و بعد از تنقیه و انحطاط مرض و تدبیر طبیب و تبرید باید کرد و شیره تخم کدو و
و آب خیار کدو با نبات و ترنجبین و تنقل بشراب انار عذب و کاهو شاید و غذا اسفاناخ با شعیر یا ماش و اسفاناخ خورند
و درین امراض آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث
و بطوء نبض و قلت عطش و کثرت بزاق بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از سپستان و بیخ بادیان و
ریوند با نبات و ترنجبین خورند و غذا جو و نخود آب و بعد از نضج تلیین کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا
مکی پنج درم بیخ کاسنی پنج درم کاسنی بنفشه نیلوفر تخم خیارین هر یک سه درم هلیله کابلی ده درم انجیر ده عدد سپستان
سی عدد ترنجبین ده درم خیار شنبر پانزده درم و میان روز شربتی از نبات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند
و اگر ماده سوداوی بود علامت آن سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچو
علاج بلغمی بود و در اول استعمال حقنهای نرم باید کرد و جلاب از بنفشه و سپستان و ترنجبین و نبات خورند با آب تخم
در امراض قلب و ثدی سوء المزاج که عارض قلب شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض
و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لهیب و قلق و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب شامی
با گلاب و عرق بیدمشک و کاسنی تشرب کنند و شراب صندل و لیمو و حماض و زرشک تبریزی بود و غذا انار دانه با لیموی کاغذی
خورند و کشنیز خشک چهار درم گل سرخ دو درم طباشیر یک درم بلوبند یا ده درم شراب سیب بخورند و صندلین و
گلاب و بیدمشک بمالند و در همه ضمیع بارده تبرید کنند و مفرح بارد تناول نمایند و این مفرح تبریزی بود صفت آن
ورق گل طباشیر گاوزبان هر یک ده درم کشنیز صندل هر یک درمی تخم کدو تخم خیارین و کدو مقشر هر یک چهار درم زرشک
پنج درم لولو ناسفته دو دانگ کهربا و بسد هر یک نیم مثقال کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند مفرح و دیگر تخم کاهو تخم خرفه
تخم خیارین گاوزبان هر یک پنج درم تخم کدو سه درم لولو و بسد و کهربا هر یک یک مثقال قاقله طباشیر هر یک
سه درم و ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور نیم دانگ مشک و عنبر هر یک دانگی بلوبند با شیره قند بسرشند
و شربتی ازین یک مثقال بود و اگر سوء المزاج بارد عارض شود علامت آن بیاض قاروره و ضعف و بطوء
تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب و انحلال و ضعف قوت و کسل و کثرت خواب و بد دلی و فزع بود و
از هوای گرم و موضع گرم راحت یابند علاج آن شراب بادرنگبویه و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب

یا تیهو و کبک و دراج و قلایا که در آن توابل باشد خورند و زعفران و دارچینی و بسیار طعام نخورند و تنقیه بدن
کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند صفت آن مصطکی عود دارچینی سنبل قرنفل مشک عود کبابه
قاقله پوست اترج هر یک مثقال مشک دانگی کوفته و بیخته بشیره قند یا عسل سرشته و اگر سوء المزاج یابس [illegible]
آن هزال و نحافت بدن و ضعف قوا [illegible] بود علاج آن شراب [illegible] با آب [illegible]
کنند و استحمام [illegible] و تناول مفرحات معتدل کنند معجون [illegible] مروارید [illegible] مشک پوست [illegible]
هر یک شش درم ابریشم خام بالنگو هر یک دو درم بادرنجبویه [illegible] هر یک دو درم [illegible] هر یک [illegible] درم
مشک عود عنبر هر یک [illegible] بسایند و بعسل کف گرفته سرشته و مثقالی تناول کنند و اگر سوء المزاج رطب باشد [illegible]
آن قلت اشتها و سرعت انفعال و ضعف [illegible] و قاروره سفید و غلیظ بود علاج آن شراب [illegible] تناول
کنند و غذا [illegible] آب با کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامت [illegible] باشد [illegible]
سفید بود و استعمال ریاضت معتدل نافع بود معجون نافع مصطکی عود دارچینی قرنفل [illegible] سنبل [illegible]
قاقله پوست ترنج سنبل هر یک [illegible] مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب سرشته مثقالی [illegible]
خفقان حرارتی [illegible] بود که بسبب وقوع حرارت [illegible] قلب [illegible] و آن اگر بسبب غلبه دم باشد [illegible]
آن ظاهر باشد [illegible] کنند [illegible] و [illegible]
و غذا [illegible] و [illegible] و اگر علامت غلبه صفرا باشد [illegible]
تناول کنند [illegible] و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] کاسنی [illegible] هر یک [illegible] درم
بکوبند و بشراب سیب [illegible] مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا بود علامت آن
خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تنقیه بدن باشد بمطبوخ افتیمون و حب آن و
مطبوخ هلیله و بعد از تنقیه دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوء المزاج یابس بکار دارند چنانچه
مذکور شد و اگر بسبب کثرت صدمه و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد اغذیه جید الکیموس تناول کنند
و میل بآسایش [illegible] و استحمام کنند و [illegible] اسهال [illegible] کنند و [illegible]

ولادة خفقان [illegible] اول
[illegible]

[illegible] بیخ هر یک شش درم تخم [illegible] بادام مقشر و فندق مقشر هر یک بیست درم [illegible] مربی [illegible]
هر یک ده درم کوفته و با شکر [illegible] گاو زبان حل سازند [illegible] بیست درم [illegible]
آن [illegible] خفقان [illegible] معده [illegible] حادث شود آنرا با احوال معده باید [illegible] اگر [illegible] اخلاط [illegible] در معده جمع شده
باشد معده را [illegible] پاک کنند [illegible] معجونات [illegible] تناول کنند و اگر بسبب صفرا باشد که معده [illegible]
جلالی [illegible] تخم کاسنی و [illegible] تناول کنند [illegible] باین حب [illegible] کنند صفت آن
افتیمون [illegible] هر یک [illegible] گل [illegible] هر یک پنج درم [illegible] سرشته [illegible]
کنند و [illegible] از نبات و عرق گل و گاو زبان شربت نمایند و اگر در معده سودا جمع شده باشد آنرا [illegible]
باید علاج آن جلالی [illegible] گاو زبان و نبات تناول کنند و تنقیه باین حب نمایند صفت
آن [illegible] افتیمون [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] حب سازند و بعد از تنقیه مقویات قلب و معده تناول کنند غشی حالتی باشد که [illegible]
[illegible] قلب باشد [illegible] روح [illegible] سبب آن ماده باشد که [illegible]
[illegible] حادث شود [illegible] بسبب استفراغ [illegible]
تحلیل بسیار [illegible] اعراض نفسانی حادث شود و علامات غشی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و علاج آن [illegible] مقویات قلب استعمال نمایند [illegible] خفقان قلب [illegible]
[illegible] احساس کند [illegible] دل [illegible] حادث شود و از دهن لعاب روان گردد علاج آن [illegible]
سودا باشد [illegible] افتیمون [illegible] و بعد از آن تقویت قلب [illegible] مفرحات و تریاقات امراض ثدی
ورم آن اگر [illegible] علاج آن [illegible] پستان
شود علامت آن انتفاخ و صلابت [illegible] وجع پستان بود و علاج آن [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]

مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن نشود محللات ضماد کنند و اگر وجع نشود منضجات استعمال کنند و بعد از ان منفجر
گردانند **قلت لبن** اگر کم شدن شیر بسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیه کثیر الغذا باید کرد و اگر بسبب
فساد شیر بود یا خلطی بر وی غالب شود و اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت و حدت و رقت شیر بود
و اگر بلغم غالب بود علامت آن بیاض و مائیه و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کدورت و
غلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج با غذیه و اشربه که مضاد آن خلط بود **کثرت لبن**
بسیاری شیر و سبب آن اگر با فراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و پستان از ملک و مرداسنگ و روغن گل
و زیره و سرکه طلا کنند **باب سیوم در امراض معده** سوء المزاج که عارض معده میشود یا مادی باشد یا ساذج
اگر مادی باشد اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان بود علاج آن تنقیه معده کنند
با آنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترب و بیخ مهک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در ان حل کنند و بیاشامند
و قی کنند و بعد از ان سه روز جلاب یا شربت اجاص و بیخ مهک و سکنجبین و نبات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
و تمر هندی کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بربوب و اقراص بارده و سکنجبین به و سیب کنند و این سفوف مفید بود
صفت آن ورق گل ده درم طباشیر چهار درم اهلیله زرد و سماق هر یک سه درم مصطگی یک درم با یک شکر درم بکوبند
و با ده چندان ادویه قند سفید [illegible] سه درم با گلاب تناول کنند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن جشا ترش و تخمه و
انتفاخ شکم و قلت اشتها و غثیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب و بیاض لون قاروره و
سطبر و لین منفعل بود و میل با غذیه و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج آن اولا قی کنند و معده را پاک گردانند
و بعد از ان سه روز جلاب از انیسون و بیخ مهک و با گلنگر و گلقند و غذا نخود آب با شیره [illegible] خورند و فلفل و دار فلفل
و زعفران در آن [illegible] کنند و غذا با شیره [illegible] بود و بعد از نضج تنقیه [illegible] و ایارج جالینوس و لوغاذیا کنند
یا سفنج [illegible] ماده [illegible] معده را [illegible] و مصطگی [illegible] و گوارش [illegible] کنند و زنجبیل پرورده
تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن حرقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهن
و غلظت [illegible] قاروره [illegible] و قی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود علاج آن تنقیه بدن بمطبوخ افتیمون
و [illegible] کنند و بعد از آنکه معده را بقی پاک کرده باشند اطریفل و گلقند [illegible] گوارش کنند

تناول کنند اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی و خشکی دهن و فم معده و ختیار دخانی و فساد
اغذیه لطیفه و قلت اشتها و میل بخورهای ترش بود علاج آن شراب ریباس و غوره و لیمو و سکنجبین و مانند آن تناول
کنند با گلاب و آب برف و غذا از زرشک و تمر هندی و انار و غوره خورند و دوغ با سبزی سفید بود و اگر سوء مزاج
حار یابس باشد علامت آن هزال و شدت تشنگی و خشکی زبان و حبس طبیعت بود علاج آن شیره تخم کدو یا آب
خیار کدو با نبات و ترنجبین تناول کنند و غذا ابو ماش با مغز بادام و اسفاناخ یا کدو یا گوشت بزغاله خورند
هفت درم و گل ارمنی چهار درم صندل مغز تخم کدو و طباشیر و تخم کاهو و ورق گل سرخ هر یک پنج درم بکوبند
و بعرق بید بسرشند و یک مثقال با شراب غوره تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت آن ضعف
هضم و لین و انتفاخ بطن و دیر ماندن و ترش شدن طعام و کثرت ریق و ختیار ترش بود علاج آن گلقند
و رازیانه و شراب بالنگو و به وزری تناول کنند و غذا نخود آب با فلفل و زنجبیل و دارچینی خورند و زنجبیل مربا و
گوارش عود و عنبر و مصطکی احیانا تناول کنند و کندر و نانخواه و زنجبیل هر یک شش درم فلفل و اذخر و حب الغار و ... هر یک
سه درم بکوبند و با سویق ... بسرشند و دو درم تناول کنند و اگر سوء مزاج بارد یابس باشد
علامت آن قلت عطش و کثرت اشتها و ختیار ترش و تخمه بود علاج آن گلقند و رازیانه و سکنجبین و هلیله
سپید دو و اطریفل تناول کنند و سنبل و اذخر و نانخواه هر یک سه درم سعد پنج درم بکوبند و با آب به ... کنند
و روغن زنبق و خیری بمالند شراب الی که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب ... پنج رطل با آتش نرم بجوشانند تا نیمه آید
پس شیره قند بران ریزند بقدر شیرینی آن و می جوشانند تا بقوام آید و در آخر طبخ مصطکی دو درم و دارچینی و زنجبیل و قرنفل
زعفران هر یک درمی بکوبند و در کیسه کنند و در دیگ نهند تا بجوش شد پس بمالند و بفشارند چون بقوام آید تا شش
فرو گیرند شربتی از آن ده درم باشد و اگر سوء المزاج رطب ساذج باشد علامت آن کثرت ریق و سیلان
لعاب و قلت عطش و تاذی از آب سرد و ... و قی ... بارده ... اغذیه رطبه و غشیان بود علاج
آن گلقند و انیسون و جوارش مصطکی و زنجبیل پرورده تناول کنند و غذا نخود آب و قلایا بالتوابل
باشد و اگر با آن طبیعت نرم شود معجون خبث الحدید نافع بود صفت آن هلیله سیاه و بلیله و آمله خبث الحدید
هر یک ده درم سنبل و اذخر و سعد و زنجبیل و فلفل و نانخواه کندر هر یک پنج درم جدا جدا بکوبند و خبث الحدید ...

سحق کرده و شسته [illegible] بپاشند پس خشک کنند و با داروی دیگر بسایند و با روغن بادام [illegible] بسایند
و کیفیت استعمال گفته شد و اگر سوء المزاج یابس ساذج بود علامت آن نحافت و هزال بدن و عطش و خشکی زبان و قلت
[illegible] بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند یا شیره تخم [illegible] با آب خیار کرده با نبات شیرین کنند
و غذا اسفناج و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند و چون ضعف معده اگر بسبب سوء المزاج باشد
علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد آنچه گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن [illegible] و قراقر
و فواق [illegible] باشد و [illegible] تناول اشیاء نفاخ زیاده شود و علاج آن گلقند و [illegible]
[illegible] تناول نمایند و سختگی [illegible] تناول نمایند [illegible]
[illegible] آن را [illegible] هر یک سه درم با [illegible] هر یک دو درم
[illegible] تناول [illegible] و اگر بسبب طعام [illegible] باشد آب گرم
[illegible] قی کنند و بعد از آن جوارش عود با سختگی خورند و اگر بسبب [illegible] معده باشد علامت [illegible]
[illegible] از اکل عادت شده و در فم معده ساکن شود و علاج آن تقویت معده باشد و اگر در معده اخلاط ردیه باشد
بقی و اسهال تنقیه کنند [illegible] هر یک نیم درم [illegible] هر یک سه درم [illegible] با عسل [illegible]
تناول کنند [illegible] با عسل سفید [illegible] گلاب [illegible]
[illegible] زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و سختگی هر یک [illegible] درم [illegible] درم [illegible]
[illegible] بپزند [illegible] آتش [illegible] دارچینی [illegible] تناول کنند [illegible]
اگر ورم حار بود علامت آن تب و التهاب و حرقت معده و وجع و ورم ظاهر بود و قی و تشنگی و سقوط اشتها باشد علاج
اول فصد کنند و شربت بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیره تخم کاسنی تناول کنند و آب انار [illegible] و نبات
[illegible] باشد و غذا [illegible] خورند [illegible] و چون [illegible] نضج یابد [illegible] اندر [illegible]
[illegible] تخم کاسنی هر یک چهار درم و بنفشه سه درم [illegible] درم تناول کنند و اگر حرارت [illegible]
[illegible] با آن ضماد کنند [illegible] و نبات و روغن بادام خورند و در ابتدا [illegible]
[illegible]

ترکیب با گلاب و با آب کاسنی طلا کنند و بعد از آن خطمی و حلبه بزرگ و بابونه و بنفشه و ورد و سنبل و سعد و آرد جو چند بار
درهم عجن کرده ضماد کنند و چون نضج شود علامتش شدت وجع و حمی و ضربان باشد انسان بزرگ و مر و زرشک و تخم خطمی هر یک
درمی یکجا بپزند و با شکر بخورند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب
و شراب خشخاش با شیر تناول کنند و حب [illegible] از نشاسته و خشخاش و روغن بادام و قند سازند و علامت انفجار
قی و اختلاف مده و خون باشد و چون مده کم شود [illegible] از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد
ماء العسل بهتر باشد تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل هر یک دو درم گل ارمنی و کهربا
و خون سیاوشان هر یک درمی یکجا بپزند و با هم چندان [illegible] تا جراحت مندمل شود و اگر ورم
بارد باشد یا ماده بلغمی بود علامت آن ثقل [illegible] و سفیدی زبان و کثرت لعاب [illegible] و ورم رخو باشد
علاج آن ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و شربت [illegible] با جلابی از پوست بیخ کاسنی و تخم بادیانه
و بیخ [illegible] هر یک دو درم تخم بادیانه سه درم گلقند ده درم بیاشامند و غذا نخود آب با شیره [illegible] با فلفل و دارچینی خورند
و کره با روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر غذا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و سنبل و [illegible]
با هم بسایند و [illegible] ضماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و [illegible] و مصطکی و افسنتین هر یک درمی یکجا بپزند
در روغن زیت یا یاسمین و روغن [illegible] ضماد کنند [illegible] و اگر از ماده سودا باشد ورم صلب بود
و با آن [illegible] و ضیق نفس باشد علاج آن جلابی از تخم بادیانه و بیخ [illegible] و بیخ کرفس و کلنگبین تناول
کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و روغن بید انجیر خورند و [illegible] خطمی و بابونه و مصطکی هر یک دو درم
و سنبل و سعد و اذخر هر یک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم ضماد سازند یا سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطکی
سه درم صبر و سلاریس هر یک چهار درم حلبه بزرگ پنج درم زعفران هر یک درمی یکجا بپزند و با موم و روغن زنبق یا خیری
یا [illegible] و این ماء الاصول تناول کنند صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیانه هر یک
دو درم انیسون بادیانه هر یک سه درم بیخ [illegible] بابونه هر یک [illegible] حلبه چهار درم انجیر سفید ده عدد [illegible]
[illegible] پانزده درم در چهار رطل آب بجوشانند تا یک رطل آید پس صاف کنند و [illegible]
[illegible] روغن بید انجیر تناول کنند [illegible] طبیعت [illegible]

قراقر و نفخ بواسطهٔ برودت و ضعف معده و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب ماریت(?) معده باشد که
ابتدا نفخ و بخار کند علاج آن هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخود آب با زیره و دارچینی و
کره با خورند و از اطعمهٔ غلیظه و اشیاء نفاخه و حموضات احتراز کنند و سبوس کاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و سنبل
و کمون و رازیانه هر یک سه درم فودنه و سداب خشک و زنجبیل و کرویا هر یک دو درم صعتر و نانخواه و مصطکی هر یک یک درم بکوبند
و با وزن(?) مثل آن قند یا شیر [illegible] درم تناول کنند و گوارش شهریاران و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با نفخ طبیعت نرم [illegible]
حب الرشاد بریان کرده و زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان قند سپید [illegible] بخورند
حب النفخ بود که [illegible] هضم [illegible] شود و چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم و تناوب که آن را [illegible] گویند
از بخارات غیر منهضم واقع شود بعضلات [illegible] حاصل شود و غلیظ گردد و در آن عضلات پیدا شود [illegible] است
که [illegible] شود و معده [illegible] آن هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود [illegible] دلالت [illegible]
کنند علاج آن [illegible] و تقویت معده باشد [illegible] اشتداد اشتهای طعام و [illegible]
بود و [illegible] سبب آن سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف گرداند علامت آن نفخ و ثقل و قلت عطش
[illegible] معده و کثرت سیلان لعاب و لین طبیعت بود علاج آن تسخین معده کنند گلقند و رازیانه و شراب [illegible]
[illegible] و غذا نخود آب با شیره [illegible] و توابل گرم باشند و تنقیه بسبب صبر و حب ایارج کنند و بعد از تنقیه گوارش و مصطکی
و اطریفل و مقویات معده تناول کنند و کندر و مصطکی بخایند و شراب [illegible] بود و اگر سبب [illegible] کثرت
انصباب سودا باشد بفم معده علامت آن حرقت فم معده و قلت عطش و بخار ترش بود علاج آن تنقیه بدن
کنند بسبب افتیمون و مطبوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت خلو بدن
این مرض پیدا شود علامت آن تقدم اسباب آن مثل حرکت مفرط و هوای گرم و سهر و غم و [illegible]
و [illegible] نباشد علاج تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه و کله پاچه و گوشت گاو و قلیه [illegible]
و در روز [illegible] چهار نوبت [illegible] خورند لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را به روغن بنفشه یا بادام چرب
کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیاناً
علاج آن قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود و اگر سبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده

جمع شده باشد علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و براز رطب بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و
گلقند و انیسون و مصطکی و دارچینی خورند و غذا نخود آب با فلفل و کرویا و مصطکی و دارچینی کنند و اگر احیاناً
احتیاج باشد بسبب صبر و ایاره استعمال نمایند جوع البقر آن جوع جمیع اعضا باشد با سیری معده
و آنرا بولیموس گویند سبب آن سردی مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حس و جذب از و فوت
شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسی را که در سرمای سخت سفر کند
عارض شود علامت آن سخافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و احیاناً غشی نیز حادث شود
و لمس فم معده سرد باشد علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان و گلقند و رازیانه و انیسون هر کدام که باشد
ده مثقال تناول کنند و اغذیه نخود آب با کباب و تیهو و دراج خورند و توابل گرم در آن کنند و شراب ریحانی و اطریفل
و جوارش کمونی و عود و مصطکی مناسب این مرض بود و سعد و سک و رامک و تمام بکوبند و بر معده طلا کنند و اگر علت
بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود و چون
گرسنه شود و غذا نخورد غشی کند و قوت ساقط شود علاج آن سکنجبین و شراب نارنگ و انار و سیب با گلاب
تناول کنند و غذا از نارنگ و تمر هندی و انار و انه و غوره و لیمو خورند و همین که دفعه اشتها از غذا پیدا شود چیزی بخورند
تا تغییر پیدا نشود عطش کاذب تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب و معده باشد علامت کرب و لهیب و احتراق معده بود
و استراحت بهوای سرد علاج آن شراب حماض و سیب و لیمو و صندل هر کدام که باشد با عرق گل و بید ساده یا آب سرد
بیاشامند و غذا شیره جو با مرغ یا بزغاله خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیار و کدو و بید و این قرص نیز
مفید بود صفت آن صندلین مغز تخم خیارین و کدو و تخم خرفه هر یک [illegible] با شیره [illegible] و بالعرق [illegible]
و سه مثقال از آن تناول کنند با شربت سکنجبین و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود بواسطه تناول [illegible]
شور و حریف و حار باشد و شیرینیها با فراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل
و بید بیاشامند یا آب انار یا آب غوره یا شیره تخم خرفه یا نبات یا شراب لیمو یا ریباس تناول کنند
و آب خیار و کدو و آب تمر هندی نیز مفید بود و غذا [illegible] مناسب [illegible] و اگر بسبب اجتماع اخلاط
شور باشد [illegible] علامت آن باشد که با آب خوردن زائل نشود و اگر [illegible]

علاج آن بآب ترب و سکنجبین تکرار قی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا زیرباج خورند و اگر
بعد از شرب مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل شراب غوره خورند و آش غوره تناول
نمایند و بحمام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از شراب تخمه کهنه واقع شود آب یخ و برف خورند
و مصوصات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد یک رطل آب خیار کدو با نیم درم طباشیر بیاشامند سوء الهضم و تخمه سوء الهضم
آن باشد که طعام نیک هضم نشود و علامت آن تمدد شکم و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که دیر بماند
اما هضم شود و با این ثقل و تمدد بود و بعد از زمانی دیر چنانکه آید بوی طعام احساس کنند و تخمه آن بود که معده در غذا
قطعاً تصرف نکند و هضم نگرداند سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در وی جمع شود
علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا اطعمه ردیه باشد تنقیه معده
باید کرد بقی و اسهال و تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود و دو روز بر گرسنگی صبر باید کرد و اگر طبیعت
محتبس باشد جوارش سفرجلی مسهل پنج مثقال در آب گرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و ناردین بر معده بمالند و اگر
تابستان بود بعد آب سرد نشستن مفید بود و تخمه عبارت از آن باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود و فاسد گردد
و آنچه لطیف و طافی باشد بقی دفع شود و آنچه غلیظ و راسب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را بآب
گرم و روغن کنجد مدد کنند تا زودتر پاک شود و چون معده پاک شود و قی و اسهال باقی باشد موجب ضعف بود
شراب انار عذب با نعناع یا شراب انار و به با نیم درم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه یک مثقال با قرص طباشیر
یک مثقال با رب به ده مثقال یا پوست پسته یک مثقال بکوبند و با شراب سیب ده مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیا
و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سرد خواب کنند و دوغ را با سنگ یا آهن داغ کرده بیاشامند
و بر چند اصبر کنند تا اشتها صادق باشد و سماق با کباب خورند و اگر سن و مزاج و وقت مقتضی بود و آب سرد
بنوشند قی و تهوع و غثیان حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در وی باشد
و تهوع حرکتی باشد بی آنکه چیزی دفع شود و غثیان تقاضای قی و دفع باشد بی حرکت و اسباب
هر یک مختلف است چنانکه اگر خلطی در جوف معده باشد قی حادث شود و اگر داخل جرم معده باشد
تهوع و اگر منطبع در جرم باشد غثیان ان شاء الله پس اگر خلطی که در معده ریخته است یا داخل جرم

معده است صفرا بود علامت آن تلخی دهان والتهاب وخشکی زبان وتشنگی وقی باشند علاج آن سکنجبین با آب
نیمگرم حل کنند وبخورند وقی کنند تا معده پاک شود وبعد از آن شراب انار با عرق نعناع یا شراب غوره یا بیاز
با گلاب تناول کنند وغذا انار دانه وزرشک وسماق خورند ومعده را با آب سیب وبه وصندل وکافور تضمید کنند
سفوف ورق گل طباشیر هر یک دو درم ریوند کهربا عود وپوست پسته هر یک درمی ونیم سماق زرشک انار دانه
هر یک پنج درم بکوبند وسه مثقال از آن به شراب سیب وبه تناول کنند واگر خلطی بلغمی یا سوداوی بود علامت
آن تشنگی وشوری یا ترشی دهن ونفخ وقراقر بود علاج آن قی کنند با آب ترب وعسل ونمک یا طبیخ تخم شبت
وتخم ترب وعسل واندکی نمک وقی کنند تا معده پاک شود وبعد از آن گلقند وانانه یا زنجبیل پرورده یا بلیله پرورده
تناول کنند وتقویت بگوارش عود ومصطگی ودوا المسک حلو کنند واین سفوف ورق بلغمی مفید بود صفت آن کندر
ومصطگی وسنبل هر یک پنج درم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوزبوا سعد نعناع هر یک چهار درم نبات
نارنج قشر خشک ورق گل هر یک ده درم بکوبند وبا دو چندان ادویه قند سفید بیامیزند وهفت درم تا ده درم تناول کنند
قرص که قی بلغمی وسوداوی را نافع بود صفت آن پوست پسته ورق گل هر یک چهار درم عود ومصطگی هر یک
سه درم سک پنج درم بکوبند وبا آب سیب سرشته قرص سازند ویک مثقال تناول کنند واگر قی از آن بسبب
کثرت غذا یا اغذیهٔ ردیه یا سوء ترکیب اکل حادث شود قی باید کرد وبعد از آن مقویات تناول کنند قی دم
سبب خون بلکه بیقی بیرون آید اگر انفجار وانقطاع عرقی باشد مفید باشد سلیقی کنند وگل ارمنی وصمغ عربی وبگو و
بارتنگ هر یک یک مثقال مجموع بریان کرده بکوبند وبا شراب سیب سرشته بخورند وقرص طباشیر وقرص کهربا
هر یک درمی با رب به تناول کنند واین قرص نیز مفید افتد صفت آن کندر تخم حماض تخم هر یک سه درم ورق گل
گلنار سماق صندل سفید هر یک چهار درم شب یمانی کهربا هر یک درمی بکوبند وبا آب سماق یا گلاب سرشته
ویک مثقال از آن با شیره تخم خرفه بریان کرده بخورند ومعده را بصندل واقاقیا ومسک ورامک وگلاب
وآب مورد وسرکه تضمید کنند وغذا زرشک وسماق وانار دانه خورند واگر قی خون بسبب ضربه یا سقطه
بر سینه واقع شود منع باید کرد رابایش وصفات واقاقیا وگل ارمنی وصبر ومر با آب مورد طلا کنند وقرص کهربا
یک مثقال با شیره تخم لنگ بریان کرده بخورند واگر باشد خون سیال باشد بارتنگ و

عربی هریک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب بخورند و کشنیز و لولو وصندل سوخته و شاخ
گاو کوهی سوخته اقاقیا گل ارمنی سماق نشاسته تخم توزک خون سیاوشان هریک نیم درم صمغ عربی دو دو درم طباشیر
دو درم بکوبند و بآب سماق یا آب لسان الحمل سرشته دو مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و صیاح و اعراض نفسانی
احتراز کنند و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن وجع میان شانها یا زیر قص و در قی ده یا جون چیزهای شور
و تیز و ترش خورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از حموضات و مالحات احتراز کنند و از اغذیه لزجه مثل پاچه و زرده تخم مرغ خورند
و این قرص مفید بود صفت آن تخم خاص و بارتنگ هریک سه درم طباشیر و لولو و کهربا و شاخ گاو کوهی سوخته هریک دو درم نشاسته
و کتیرا هریک چهار درم بکوبند و بآب لسان الحمل یا لعاب اسبغول سرشته و قرص سازند شربتی یک مثقال باشد و اگر فواق عضوی
دیگر به معده رسیده مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامتش آفت آن عضو بود علاج آن عضو باید کرد و اگر چون در
معده سده بود علامت آن تا قص و عرق سرد و غشی بود علاج او آنست که تخم شبت و بابونه و پودینه هریک نیم درم
با یک درم نمک بیاشامند و یا حب الرشاد دو درم با آب گرم یا انفحه خرگوش با آب بالنگو یا سکنجبین بیاشامند یا انفحه
خرگوش با عسل با آب گرم بیاشامند و قی کنند و فواق حرکتی باشد که از طبقه داخل معده برای دفع موذی شود و این موذی یا خلطی حار ... ...
یا طعام حریف باشد علامت آن حرقت معده و قی صفراوی یا سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبت و تربد با آب ترب و عسل
با سکنجبین با آب گرم بیاشامند که قی یا اسهال واقع شود و بعد از آن شربتی از نبات عرق گل بید یا لعاب اسبغول و بهدانه و روغن بنفشه و
بادام بیاشامند و اگر فواق بسبب سرما باشد و این بیشتر صبیان را حادث شود و بعد از تخمه نیز شود علاج آن گلقند یا انیسون یا زیره با رازیانه
خورند و مصطکی تناول کنند و اگر عطسه کنند که عطسه را مفید گفته اند و اگر بسبب تناول طعام بسیار بود قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و
تخم کرفس و صعتر هریک نیم درم کوفته با قند بخورند و در این نوع حرکات بدنی مثل ریاضت و حرکات نفسانی مثل
غضب و خجالت مفید بود و برگرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی یا اسهال بسیار حادث شود
و یا بواسطه بیوستی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه و لعاب اسبغول و بهدانه تناول کنند و غذا شیره جو با کدو
و روغن بخورند و بوم روغن از آب کدو و دستان افزود خشکی و کتیرا و موم صاف و روغن بنفشه بسازند و بر معده
بمالند و این بدترین انواع فواق بود چنانکه گفته اند بدفوق مالده من فواق و ورم کبد نیز فواق بود و این بسبب برد
ورم بود که مزاحم فم معده شود یا بواسطه ایستادگی ایمیان کبد و معده باشد علاج آن علاج ورم کبد

سرفه یسفد ری

۱۰ فواق از طحال باشد ای
اگر فضول سیاه بود از سپرز باشد
و اگر فضول سپرز [illegible]
سیاه و مایل [illegible]
[illegible] ۱۲ طب اکبر

۱۱ فواق و فواق بضم اول
[illegible]
[illegible] معده [illegible]
[illegible]
حرکت معده [illegible]
[illegible]
۱۴ طب اکبر

باشد نقصان و بطلان اشتها اگر بسبب سوء المزاج معده باشد علامت آن و علاج آن گفته شد و اگر بسبب
خلطی مراری یا مالح بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و حرارت یا ملوحت دهن و تشنگی بود
علاج آن قی باشد و بعد از آن تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و مخللات مثل کبر و لیمو و غیره
و اگر بسبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی و میل باشیاء حاره و حریفه بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند
و گلقند و انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و قونه و رازیانه هر یک پنج درم مصطگی و قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند
و با هم عسل ... دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد
علامت آن غثیان و برانگیختن بود علاج آن تنقیه بدن بقی و اسهال بود و بعد از آن تقویت معده و اگر بسبب
آن باشد که سودا به معده بریزد که موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها باشد لیکن چون غذا بخورند
هضم نشود و چون چیزهای ترش و قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود علاج آن تنقیه بمسهل طحال بود و سکنجبین بزوری
و زیرباج و ... و کبر و زیتون لیمو و مخللات و اگر بسبب بطلان حس فم معده بود علامت او آنست که احساس تناول
اشیاء حریفه ... و افواق و غثیان حادث نشود علاج آن گلقند و رازیانه و شراب بانگو تناول کنند یا جلابی از
رازیانه و تخم ... و بانگو و گلقند بخورند و بعد از نضج بحسب وقت قی یا تنقیه کنند و بعد از آن جوارشات و معجونات
حاره و تقویت معده کنند باب یازدهم در امراضی که بسبب سوء المزاج که عارض کبد شود و اگر حار بود علامت
آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و اطلاق طبیعت و سرعت نبض و حرارت ملمس کبد و نارنجیت
قاروره بود و شاید که با آن قی صفراوی و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی
و اجاص و تمر هندی با سکنجبین و آب کاسنی با شیره تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب عناب و حماض نیز شاید
و غذا زرشک یا انار دانه یا فروج خورند و آب کاسنی و صندلین بر جگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر نیم مثقال با سکنجبین دو مثقال و آب کاسنی بیست مثقال تناول کنند
و اگر علامات صفرا غالب باشد این مطبوخ مناسب است صفت آن سنا مکی بنفشه هلیله زرد ورق گل هلیله کابلی
هر یک پنج درم تمر هندی بیست درم و ... بنفشه هر یک سه درم ... بکوبند و با آب کشنیز یا کاسنی یا بستان
افروز ... کنند اگر با آن اسهال باشد یک مثقال قرص طباشیر قابض با ده مثقال رب به یا سیب

سجوبر زند و غذا اسپغول و ماش مقشر بریان کرده با زرشک یا سماق یا مغز بادام بریان کرده بخورند و اگر سوء المزاج بارد عارض کبد
شود علامت آن اسهال و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و اجفان و بطوء نبض و غلظ قاروره بود علاج
آن هر بامداد جلابی از رازیانه و دوا و تربک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره شکر آلود و کباب و تیهو خورند
و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل و مصطگی و تخم کرفس و اذخر و انیسون و بادام تلخ و اصل و قسط دو درم از هر یک
و دو درم عصارهٔ غافث نیم درم فلفل و زنجبیل هر یک درمی بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و مثقالی از آن
با این ما الاصول صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک سه درم
تخم کرفس دو درم انیسون سه درم اذخر غافث حاشا جعده هر یک پنج درم مویز طائفی بیست درم در سه رطل
آب بجوشانند تا به رطلی و نیم آید پاره کل قند بقوام آرند و بیست درم تا سی تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت
آن افسنتین و ریوند هر یک شش درم گلسرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک مغسول هر یک شش درم بکوبند
و آب کرفس قرص سازند و شربتی یک مثقال بود و اسارون و تمام بجوشانند و جگر را باب آن تطلیل کنند و بعد
آن تضمید نمایند با بابونه و اکلیل الملک و قسط و سلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپندان و
سماق مقشر و صمغ عربی هر یک بریان کرده شش درم بگلاب تر کنند و فرو برند و کباب و تیهو بریان کرده بسماق یا زرشک
ترش گردانند و بخورند و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهیج روی و اجفان و کثرت
خواب و بلادت حواس و بیاض قاروره و سوء الهضم بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و بیخ مهک و گلقند
تناول کنند و غذا نخود آب با زیرباج و کباب و تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم مفید بود
قرص صفت جزو با رازیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنج درم بکوبند و با آب رازیانه کرفس بسرشند
و مثقالی با دو مثقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نحافت بدن و قلت دم
و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج آن شیره تخم کدو ترک با شراب نیلوفر
صبح ناشتا تناول کنند و غذا کدو با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام
خورند و ماهی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی
آب کدو ترتیب کنند و بر جگر طلا سازند ضعف کبد یا سبب سوء المزاج بود علامت آن گفته

شدیا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود. علامت آن ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و نحافت بدن و اسهال
غسالی شبیه بغسالهٔ لحم و وجع مائل آخر بین انا ضلاع ایمن بود و این سدّه اگر در محدّب کبد بود و علامت ادا [illegible]
که بول اندک اندک آید و رقیق بود علاج آن به آبپاره جلابی از تخم کاسنی و بیخ [illegible] و بادرنجبویه هر یک سه درم
رازیانه یک درم نبات ده مثقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس و نانخواه و پوست بیخ کاسنی و رازیانه و نبات
سکنجبین مزوری یا قرص [illegible] یا سکنجبین ساده یا مزوری و غذا زیرباج خورند و از اغذیهٔ غلیظه و اطعمهٔ لزجه
و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن بول رقیق بود علاج آن به جلابی از بیخ مرکب
و تخم رازیانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و زیرباج [illegible] کنند بعد ازین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم
تخم کاسنی سه درم [illegible] صاف کنند [illegible] مثقال [illegible] شیرخشت در آن حل کرده بیاشامند و جلاب
[illegible] هر یک سه درم تخم کرفس [illegible] و [illegible] هر یک [illegible] بکوبند و با آب [illegible] بپزند و [illegible] در [illegible]
نافع بود صفت آن تخم کرفس رازیانه [illegible] هر یک دو درم [illegible] نافع [illegible]
بادام تلخ هر یک [illegible] درم [illegible] زعفران یک درم [illegible] کوفته و بیخته با شیر و قند یا عسل [illegible]
و یک مثقال با ماء الاصول تناول کنند و اگر ورم [illegible] باشد که [illegible] شود و اگر [illegible] باشد علامت او [illegible]
[illegible] و لسبب حرارت و وجع [illegible] که [illegible] آن و ظهور ورم و سعال و فواق و احتباس بطن و ضیق نفس بود و باشد از
احتباس بول [illegible] علاج آن اول [illegible] کنند اخراج خون [illegible] بحسب و قوت [illegible] از تخم کاسنی و
پوست بیخ کاسنی [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم تناول کنند و غذا [illegible] خورند [illegible]
مطبوخ [illegible] کنند [illegible] صفت آن سنا [illegible] تخم کاسنی هر یک [illegible] درم [illegible]
هر یک [illegible] درم [illegible] اگر [illegible] درم [illegible] باشد
[illegible] بول [illegible] تخم و آب کاسنی و سکنجبین [illegible] تناول کنند
صفت آن تخم کاسنی و تخم خرفه [illegible] هر یک سه درم [illegible] مثقال [illegible]
[illegible] بکوبند و با آب کاسنی [illegible] مثقال [illegible] درم [illegible]
[illegible] و لعاب و آب بستان افروز و گلاب ضماد سازند و [illegible] از [illegible] استعمال حنا داست

انجانی باشد که بدن قوی بود و جذب غذا همین نماید ورم [illegible] که مجاری غذا [illegible] بود [illegible] سعال [illegible] و احتباس بول [illegible] درم [illegible] [illegible]

کنند و اگر ورم صفراوی بود علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و حرارت قاروره و رقت و اسهال
مراری بود علاج آن شربت جلاب یا جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت به مطبوخ
فواکه یا هلیله یا نقوع فواکه یا قرص بنفشه و تمر هندی و خیارشنبر و غذا کشکاب یا شیره تخم خشخاش خورند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت
عطش و تب و سپیدی قاروره و بیرازی بلغمی و به بیاض قاروره بود و احساس ورم کم یا تهیج یا فراز باشد علاج آن جلابی انیسون و بادیان و ترنجبین و
بیخ بادیان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب و زیره با شکر یا دارچینی و تلیین طبیعت به حب ایارج کنند یا به مطبوخ هفت
آن سنا ... بعد ورم و رازیانه انیسون ... و در مسکه ... بیاشامند و صاف کنند و سه مثقال معجون خیارشنبر تا هفت مثقال در آن
حل کنند و بیاشامند بعد از ... و اگر ورم سوداوی بود و آن به واسطه شده باشد
که سپرز کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و ... زبان باشد علاج آن سرخ جلابی از تخم کاسنی
و رازیانه و کرفس و گاوزبان و نبات تناول کنند و شراب گاوزبان با ... کنند و غذا زیرباج خورند و تلیین طبیعت
به مطبوخ افتیمون کنند یا سنا ... یا بادرنجبویه و تخم کاسنی ... و در ... سرخ بادرنجبویه ... بیاشامند و صاف کنند
و معجون نجاح هفت مثقال در آن حل کرده بیاشامند و غذا نخود آب و شیره ... سکنجبین بزوری و
عنصلی و ماء الاصول و قرص زرشک که تناول کنند ... و ... روغن بنفشه و اکلیل الملک
و بابونه و مانند آن ضماد کنند و اگر ورم ... دهن بنفشه ...
ضمادها طلا کنند ... اگر ... حادث شود علامت او آنست که ... و مریض ... نتوانند
خفت و چون منفجر شود علامت آن ... اسهال ... حاصل شود و یا
که مده ... علاج آن ... تناول کنند و چون
منفجر شود اگر ... جلابی از ... کرفس ... و انیسون و نبات تناول کنند و ... شیره تخم با شراب
تخم خیارین و عناب و خشخاش و نیلوفر تناول کنند ... علامت او آنست که ثقل ... باشد و وجع ... بود و
تب و حرارت نبود علاج آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول و معجونات تناول کنند و ...
شده که کبد به سبب اخلاط ... حادث شود علامت آن ثقل کبد بود ... و وجع و تب باشد
علامت ورم ... اگر ... باشد ... رقیق بود و اگر ... باشد علاج آن ... بود

قوله ... ورم در ... نرم ... باید ...

بمقیّات استعمال کنند مثل شراب بزوری تیار من و بوزیدان و سکنجبین دستی تا شسته را آب بگیرند و با سکنجبین
بزوری تناول کنند علاج آنچه در عقب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت
تشنگی باشد شیره تخم کدو و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا زرشک زیرباج
و انار و سکباج خورند. سوء القنیه و استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود
علامت آن تهبّج اطراف و بیاض لون بود علاج او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظه اجتناب
نمایند و زرشک و نخود و آب انار ترش و زیرباج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اسهال
درین باب نمایند که این مقدمه استسقا است اما استسقا سه نوع لحمی و زقی و طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا
برآمده شود و سبب آن ضعف جگر و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر
و کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود در عقب ریاضت یا در حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال
بود که جذب سودا نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او سرد گرداند یا بسبب ضعف معده باشد که هضم طعام
تمام نتواند کرد و کیلوس خام بکبد برود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا آنرا جذب کنند و چون خام
باشد جزو بدن نشود و سبب این مرض گردد علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن
و بیاض وی و رقت قاروره بود و چون انگشت بر اعضا نهند فرو رود و در زمانی همچنان گو باشد علاج
آن هر روز علاجی از تخم کاسنی و رازیانه هریک دو درم بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هریک سه درم
تباشیر ده درم تناول کنند غذا زیرباج یا کباب و تیهو و کبوتر و کنجشک خورند و اندک نبید و دارچینی
در آن کنند و آب جوشانده که بغایت سرد شده باشد اندک بخورند و استحمام بآب شور و آب
شبی مفید بود و بر ریگ گرم نشستن و پشت بر آفتاب کرده نشستن نافع بود و در ابتدا
در ادرار بول مبالغه باید کرد مثل سکنجبین بزوری و قرص زرشک و کما دریوس و انیسون و جعده
و رازیانه و تخم کرفس و سنبل و سلیخه و بیخ رازیانه و بیخ کرفس را بکوبند و دو درم از آن با سکنجبین
بزوری تناول کنند و بوره و زیره و سعد بکوبند و در شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد
حب‌ها مثل حب ایارج ملین کنند و اگر این علت از ضعف و برودت معده باشد

قی کنند و کلنگبین و انیسون بجوشانند و حب اصطمخیقون تلیین کنند و سکنجبین گرم تناول کنند اما استسقا
زقی آنست که مائیه میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین استسقا بود
علامت آن ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد و شکم مانند خیکی پر آب و چون دست بر آن
زنند یا از پهلو به پهلو گردانند از آن آواز آب شنوند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی
و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و اگر با آن حرارت مزاج باشد آب کاسنی
ناشسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت بطبیخ اهلیله با آب شاهتره و هلیله کوفته
باید کرد یا بحب صفت آن افسنتین و غافث و انیسون و مصطکی و سقمونیا هر یک درمی
کاکنج و عود بلسان هر یک دو درم بکوبند و بیزند با آب رازیانه بسرشند و حب سازند و دو مثقال تناول
کنند و ... [illegible] ... تخم کرفس هفت درم ... هر
یک دو درم ... سکبینج گاو هر یک شش مثقال بسایند و با آب رازیانه و با آب کاسنی بسرشند
و بر شکم طلا کنند و بعضی شکم را بشق ... [illegible] ... اما استسقا
طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان صفاق و ثرب یا امعا واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد ...
... رطوبت معده بود زیرا که چون معده ... هضم تمام ... شود ... خام بگیرد و جگر
بطبخ و هضم آن مشغول شود و از آن ماده ریاح و ابخره بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد
علامت آن بزرگ شدن شکم و بر آمدن ناف ... و با آن ثقلی نباشد و چون دست بر شکم زنند
آواز طبل آید علاج آن هر روز جلابی ... کاسنی و انیسون و بیخ فرسک و بیخ کاسنی و گلقند
تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام و قلیه زیره و کرویا یا نخواه خورند و روغن بابونه و روغن
سداب ... بر شکم مالند و ... الاصول و تخم کرفس ... رازیانه و انیسون و زیره کرمانی
... و ... اسارون هر یک سه درم ... رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم
و بیخ فرسک ده درم ... هر یک دو درم ... بیست درم و چهار
رطل آب بجوشانند تا به دو رطل آید ... رطل عسل بقوام آرند دو درم تا ده

تا ده مثقال از آن تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون و ... و قسط
و زراوند هر یک دو درم زیره کرمانی شش درم سنبل و حب ... هر یک ... و تخم ...
ده مثقال از آن با ماء الاصول بخورند یا آن کوفته را با دو چندان قند یا شیر ... پنج مثقال ...
کنند و اگر خواهند که تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر و ده مثقال از این ماء الاصول در
آنجا ... حل کرده بیاشامند و چون مرض سخت گردد و نفخ ساکن شود با بوره و تخم ...
و اکلیل الملک ... بشش و زیره ... و آب ... شبت ... طلا کنند ...
... آن را ... علامت آن ... و عظم بطن ...

[illegible]

علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد و تمر هندی و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جواب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین یا بمطبوخ هلیله زرد کنند و بعد از تنقیه مزاج که بدبایکه شیره تخم کدو و کنگ و سکنجبین با آب خیار کدو و با یک مثقال قرص طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمر هندی و زرشک و سماق باشد و مغز بادام سفناخ خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود و مره صفرا را بسیار جذب کند و در وغلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لهب باشد و این نوع نفخه حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن سخافت و خاریدن بدن و خشکی بر از بود و صفرا بسته و بر از دفع شود علاج آن هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کند باشد و اگر یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر یا گزیدن حیوانات زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر نرم با آب انار تناول کنند یا شش ماشه قرص کافور با لعاب بهدانه یا آب خیار کدو بخورند و غذا اسفاناخ با روغن بادام خورند و جگر را بوی گل و صندل و اقاقیا و کشنیز سبز یک پنج درم و کافور نیم دانگ با گلاب ضماد کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و مراره و امعا حادث شود واقع میگردد و این نوع تابع قولنج باشد اولا علاج قولنج باید کرد و استعمال اشیا باره کنند در بول و غافث سبز یک مثقال افسنتین دو مثقال بکوبند و باده مثقال سکنجبین تناول کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود علامت او آن باشد که براز بتدریج سفید گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از آن استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و تخم کرفس و انیسون و امثال آن

باب دوازدهم در امراض طحال سوء المزاج که طحال را عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و کدورت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج آن فصد باسلیق کنند از جانب چپ و جلاب از تخم هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و سکنجبین بزوری و غذا زرشک یا تمر هندی با

اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود ... گرم حادث شود ... بسبب صفرا ... مراره ... [illegible]

[illegible]

الوچه یا نخود آب ماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ اهلیله زرد و سیاه و بار انجبین یا سکنجبین بزوری
و این قرص نیز مفید افتد صفت آن ریوند یک درم و نیم زعفران نیم درم ورق گل نیم درم طباشیر سه درم
مغز تخم بادیه سه درم تخم ترنک چهار درم کافور نیم دانگ تمام کوفته و بیخته باب کاسنی سرشته و بمثقالی
با سکنجبین تناول کنند صفت سفوف طباشیر ریوند نیم مهک سنبل مصطگی نانخواه هر یک درمی زرشک
چهار درم بکوبند و یکمثقال تناول کنند و انجیر و کبر بسیار که نافع بود و تخم ترب و سپندان شاطرج هر یک سه درم و سرکه
بجوشانند و تمری بدان تر کنند و طحال نهند یا ورق کرنب نهند یا آرد جو و سرکه طلا کنند نافع بود اگر تب و تشنگی سفوف باشد
شیره تخم ترنک باب کاسنی یا آب خیار کرده با سکنجبین تناول کنند و اگر سوء المزاج بارد بود علامت آن سقوط
اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج آن جلابی از تخم بادیانه و بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند
یا بیست مثقال ازین ماء الاصول صفت آن پوست بیخ بادیانه ده درم بیخ کبر پنج درم بیخ کرفس
بیخ مهک هر یک سه درم مویز طائفی ده درم تخم خیارین پنج درم تخم کشوث و تخم کاسنی و رازیانه و بیخ سنبل هر یک
سه درم مجموع در سه رطل آب بجوشانند تا یک رطل بماند پس صاف کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا آب
صافی کرده عسل یا قند بجای چاشنی نهند و بیاشامند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد
با این مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا ... اهلیله سیاه هفت درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی
هر یک سه درم بنفشه سه درم آلوی سیاه ده عدد عناب ... سپستان بیست عدد خیار شنبر ده درم
ترنجبین و شکر سرخ هر یک ده درم و طحال ... سداب و کرویا بیخ کبر و افسنتین مجموع در سرکه بجوشانند
و تحلیل کنند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن لاغری بدن و شدت سیاهی رنگ و صلابت طحال و
نحافت و کدورت بدن و خبث نفس باشد علاج آن ... بیخ کاسنی و بسفایج و بیخ مهک و بنفشه
در روباه ترکیب و نبات تناول کنند و غذا نخود آب ماش و مغز بادام و کدو یا مغز خورند و ماهی تازه نیز شاید
و اگر سوء المزاج رطب بود علامت آن تهبج مزاج و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج
آن سکنجبین بزوری و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و قلیا با متواتر
خورند و تلیین طبیعت کنند بحب ایارج افتیمون و حب ایارج ... اسهال اگر ورم طحال بود ...

بود علامت آن تب و سرعت نبض و عطش والتهاب و درد طحال و غلظ و سواد قاروره بود علاج

آن فصد باسلیق کنند و جلاب از تخم کاسنی و عناب و اجاص و نبات تناول کنند و غذا شکاب باشد

و تلیین طبیعت کنند به طبیخ فواکه صندل و اقاقیا و شیاف ماشیا کشیر [illegible] طحال [illegible]

علامت آن تپ حاده و عطش و بیداری و زردی چشم و زبان و قاروره و بیرازی بود و باشد که با آن یرقان [illegible]

علاج آن جلاب از تخم کاسنی و ریوند و رب [illegible] هر یک سه درم و تمر هندی و نبات هر یک ده درم تناول کنند

با آب انار [illegible] و غذا با شیره خشخاش خورند و تلیین طبیعت کنند و قرص [illegible] با شیره نیلوفر مثقال

[illegible] صندل و تخم کشنیز و ورق [illegible] کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت

آن قلت عطش و ریاضت ضخم طحال و بیاض لون و قاروره و بطوء نبض علاج آن جلاب از [illegible]

و [illegible] و نبات تناول کنند و غذا نخود آب خورند و تلیین طبیعت کنند [illegible] صفت

آن سنا و بسفایج زرد هر یک پنج درم [illegible] دو درم تخم کاسنی و رازیانه و کرفس [illegible] هر یک

سه درم انجیر بیست عدد مویز [illegible] پانزده درم شاهتره یک دسته [illegible] شکر هر یک ده درم

و بعد از تنقیه قرص زرشک با سکنجبین بزوری تناول کنند و اگر ورم سوداوی بود علامت آن

[illegible] و هزال بدن و صلابت طحال و خروج اوار طبیعی [illegible] ضیق النفس و سواد لون و فساد هضم و لین

طبیعت [illegible] علاج آن فصد باسلیق یا اسیلم کنند و تلیین طبیعت به حب افتیمون

[illegible] کنند و غذا [illegible] فروج کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و قرص کبر خورند

صفت آن [illegible] بیخ کبر [illegible] درم [illegible] و تخم [illegible] هر یک [illegible]

[illegible] و قرص [illegible] مثقال تناول کنند و خردل و

بیخ کبر [illegible] با سرکه بر طحال طلا کنند و یا خردل [illegible] با عسل [illegible]

[illegible] بر طحال نهند و اگر ورم طحال منفجر شود [illegible]

[illegible]

[illegible] طحال و کثرت [illegible]

شود و ورم صلب طحال و پراکندگی آن باشد و چون دست بر وی نهند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن قراقر بود
علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک
و سبوس و کاورس گرم کنند و بر ورم صلب طحال نهند سده طحال حدوث آن بسبب فضلات
غلیظ باشد که در وی مجتمع شود و علامت آن ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلابی از رازیانه
و ناسخواه و در وبا تریاک و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر صفید بود و تخم کاسنی
و کزمازج هر یک پنج درم و پنجنکشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم از آن با سکنجبین بزوری تناول کنند
و باقی معالجات سوء المزاج بجا آرند یرقان اسود و تغیر لون بدن باشد بسیاهی و سبب
آن سده باشد که میان طحال و کبد و معده حادث شود و علامت آن ثقل و درد طحال و خبث النفس
و قلت اشتها و نحافت بدن و ظهور نبض بود و بتدریج حادث شود و نعتیه علاج آن فصد اسلیم کنند
از جانب چپ و جلابی از بیخ مهک و تخم کاسنی و نبات با گلقند تناول کنند و غذا اسفیدباج خورند و بعد از نضج
پنج درم پوست بیخ کاسنی سه درم تخم کرفس ده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون نجاح در آن حل کرده بیاشامند
یا هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم افتیمون یک درم غاریقون و سنا هر یک پنج درم بکوبند و سه درم
از آن با طلی ماء الجبن بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه ماساریقا بود علامت آن قی و
اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و ورق گل و سکنجبین بزوری
تناول کنند و طحال را بورق گل و افسنتین و قرنفل و مصطکی تضمید کنند یا بسپید بیم و از امراض امعا
قولنج است و آن مرضی است که مانع خروج براز شود و با آن وجع عظیم باشد و وجع قولنج و وجع کلیه مشتبه شود و فرق
میان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد که
با ثقل ممتلی شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغم لزج با براز
بیرون آمده باشد علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند
و بحیار شنبر سفرجلی مسهل تلیین کنند یا بحب صفت آن ایارج فیقرا ادویه
یک درم تخم حنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند و نیل ازرق دو دانگ

بجوشانند و او را به پالان صبر شند وحب سازند یا این حقنه استعمال کنند سنا مکی هفت درم
انجیر ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد خشک وشبت هر یک ده درم گل بابونه اکلیل وسداب هر یک کفی
برگ چغندر یک دسته در روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم شکر سرخ بیست درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب
ریحی بود که در امعا محبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیا نفاخ و انتقال
وجع بود علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و گوارش
کمونی و سفرجلی مسهل بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک درمی جند بیدستر و انگی و نیم بکوبند
و با آب رازیانه حب سازند و بلع کنند و این شیاف استعمال کنند خطمی بوره ارمنی هر یک ده درم تخم حنظل
درمی سقمونیا نیم درم بکوبند و با شکر سعتر و بیا بیزند و شیاف سازند با زهره گاو و بوره و تخم حنظل و خطمی
هر یک سه درم سکبینج درمی و نیم عسل یک درم شیاف سازند یا این حقنه استعمال کنند
صفت آن سنا هفت درم انجیر و عناب ده عدد سپستان بیست عدد جو نیم طاس کفی
پانزده درم خشک و بابونه وشبت و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی وسبوس هر یک هفت درم بجوشانند
وصافی کنند و آبکامه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم بوره و نمک هر یک نیم درم بهم آن کرده استعمال
کنند و روغن سداب بر شکم بمالند یا ورق سداب و کرنب هر یک ده درم و تخم کرفس و سداب هر یک
پنج درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیم آید و در رطلی روغن کنجد بهم آن کنند و بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند آن روغن بر شکم بمالند و اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع شود
علامت آن تب و وجع شدید و ضربان و عطش و قی صفراوی و این قولنج بتدریج حادث شود علاج
آن فصد کنند و جلابی از رب به و ترنج و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند یا شراب بنفشه و ترنجبین
و عناب و شیر خشت و تمر هندی و امثال آن بخورند و تلیین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا پنج درم
عناب ده عدد سپستان بیست عدد و تخم خطمی بسپایه دستان رو با ترنج یک سه درم خیار شنبر و ترنجبین
هر یک پانزده درم یا این حقنه استعمال کنند صفت آن سنا هفت درم بنفشه و
نیلوفر هر یک سه درم چوکندر و خطمی و سبوس هر یک کفی و دو سلق هر یک و شیره خیارشنبر

ط
قولنج بیماری است که در امعا حادث شود و درد کند و آن از آن گذشت
که ثقل و ریح از تمام فرود آید

خشکر سرخ و ترنجبین هریک ده مثقال روغن بنفشه ده درم و اگر با وجع و حرارت شدید و لذع و حکه
باشد این حقنه مناسب باشد صفت آن عناب ده عدد سپستان بیست عدد خطمی سه درم
سپوس بجوشانند و صافی کنند و آب خیار کدو و خبازی و شیره جو و لعاب بنگو هریک پانزده درم
روغن بنفشه ده درم با هم بیامیزند و نیم گرم استعمال کنند و اگر قولنج بسبب التفاف امعا یا نزول
آن بکیس انثیین حادث شود علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا جستن یا از بالا
بر زیر افتادن حادث شود علاج او آنست که پای علیل را بریسمان ببندند و بر بالا کشند و
ریسمان را تحریک کنند تا امعا بجای خود رود و جلابی از دو باره تربیک و بنفشه و ریازیانه و نبات
بدهند و غذا نخود آب با روغن شیره کنجد باشد و اگر باز بجای خود نرود یک درم یا یک مثقال
زیبق با کشته فرو برند و تردد کنند و بمالند تا بیرون آید و اگر قولنج بسبب احتباس ثفل و یبوست
آن باشد علامت آن تقدم احتباس و تناول مجففات بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و
ترنجبین هریک ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب چرب با مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم و
سپستان بیست عدد بزرگ و حلبه و حب الرشاد هریک ده درم و ترنجبین پانزده درم جلاب
سازند و اگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و دوام التهاب بود علاج
آن جلابی از بنفشه و دو باره تربیک و تخم کاسنی و ترنجبین و نبات تناول کنند یا آب خیار
و کدو و شیره تخم کدو با ترنجبین و بدین حقنه تلیین کنند صفت آن بنفشه و نیلوفر
تخم کاسنی و تخم خیارین و بابونه و اکلیل الملک و سبوس جو نیم کوفته و لبلاب و پرسیاوشان
هریک هفت درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد بجوشانند و صافی کنند و لعاب بنگو
و لعاب بزرگ و روغن بنفشه و خیار شنبر و ترنجبین هریک ده درم با آن ضم کرده استعمال کنند
و غذا اسفیدباج کنند یا چرب و شوربای چرب خورند و شکم بروغن بنفشه و لعاب خطمی و کتیرا
بمالند ایلاوس نوعی از قولنج است و آنچنان باشد که ثفل در امعاء علیا
محتبس گردد و از دهن بیرون آید و با آن ضعف نبض و غشی و اضطراب بود علاج

او آنست که اولا غاریقون رومی سه درم بدهند و چون وجع ساکن شود باز آن معاودت نکنند و جوارش مصطکی
مسهل یا جوارش فلافلی یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس
رازیانه حلبه هر یک ده درم انجیر ده عدد سپستان سکبینج جاوشیر هر یک دو درم روغن زیت یا بید انجیر ده درم
شکر سرخ و انگبین هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که در روز غذا نخورند و اگر توانند
استعمال ریاضت مفید افتد و روغن بابونه و خیری بر شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و اندک اندک
می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و تمام خشک و برگ بید انجیر و فودنه و روباه تربک بجوشانند
و در آن می نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل ترتیب کنند و بکار دارند
مغص ریحی بود که ابخار ریاح حادث شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب ریح باشد علامت آن قراقر
و نفخ و تمدد بود و بخروج ریح تسکین حاصل شود و علاج آن هر روز جلاب از انیسون و رازیانه و روباه
تربک و گلقند تناول کنند یا دو درم گوارش کمون بخورند و اگر با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر
طبیعت منحبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب هر یک سه درم و نانخواه و صعتر هر یک چهار درم و قند مثل
مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند و شکم بروغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطه تناول اطعمه حاره
حریفه بود علامت آن حرقت امعا و تشنگی و خروج مره صفرا بود و علاج آن آب انار مزین با نبات بیاشامند
و با لعاب اسبغول و بهدانه با شیره [illegible] از نبات بیاشامند یا شیره تخم [illegible] و نیم درم طباشیر و ده درم نبات
تناول کنند و اگر مغص بواسطه خلطی لزج نباشد علامت آن ثقل و تمدد بود و بیاری از بلغم بیرون آید
علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنه های نرم یا این مطبوخ صفت آن سنا ده درم
بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاسنی روباه تربک هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بیست
عدد و ترید دو درم عناب شعیر پانزده درم ترنجبین ده درم شکر سرخ ده درم و اگر
بسبب خلطی لزج باشد که در امعا متمکن شود و علامت آن قلت عطش و کثرت براز
و وجع از یک موضع منتقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنه های نرم
که در باب قولنج ذکر یافت و تنقیه معده کنند بقی و گلقند و دواء [illegible] و زنجبیل و [illegible]

مغص درد روده است که در امعا پدید آید و بعضی اطبا نادره گفته اند که مغص آن درد را گویند که در امعا پیچ پا گردد و از اخراج ریاح نفع حاصل شود و در قولنج گرده [illegible] تحصیل کرد در آن فضلات

وران کنند و بعد از تنقیه جوارش کنند و مصطگی تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشکدانه خورند
و فلفل و آب سرکه نیز خورند دیدان کرمهایی که در امعا متولد شود و سبب آن رطوبتی عفنی باشد
که در امعا بماند و بطول مکث متعفن شود و چون حرارت در وی عمل کند کرم شود و این کرم اگر دراز بود
حیات گویند و در امعاء دقاق متولد شود و علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و غثیان
و سیلان لعاب و بهم سائیدن دندان در خواب علاج آن چهار روز پیاپی رطلی شیر با ده مثقال شکر
تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشکدانه و سیر خورند و در پنجم روز [illegible] درمنه ترکی و برنج کابلی و بسبایج کابلی
مقشر و قسط و مر و سرخس و ترمس و [illegible] از هر یک یک درم و حب النیل نیم درم بکوبند و بهر شربتی برند و بیاشامند و از آن
تنقیه باید و عمل تمام نکند آنچه سه مثقال با آب گرم بخورند و شحم الحنظل دانگی و [illegible] نیم درم بکوبند و با زهره گاو سرشته
و شیاف سازند و بردارند و در آخر روز ثرید کشک با شیر تمام تناول کنند و از تناول اغذیه غلیظه بارده احتراز کنند و اگر کرم پهن
باشد آن را حب القرع گویند و در امعاء غلاظ متولد شود و علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا که چیزی
چون تخم کدو است [illegible] علاج آن درمنه ترکی برنج کابلی مقشر یک مثقال نمک هندی دانگی و نیم [illegible]
نیم درم شحم حنظل دانگی بکوبند و بسرشند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه لزجه اجتناب نمایند و اگر کرم ضعیف [illegible] باشد
شبیه بکرم پنیر و سرکه علامت آن حکه مقعده بود علاج آن حقنه کنند با این ادویه
صفت آن بابونه اکلیل الملک درمنه ترنجاسف از هر یک کفی ورق سداب ورق شفتالو از هر یک ده درم
و ورق چقندر دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن [illegible] زردالو تلخ و آنجا [illegible] شحم حنظل دانگی بر آن [illegible] کنند
بکار دارند و مقعد به روغن [illegible] زردالو تلخ چرب کنند و از بوره نمک و زهره گاو و شحم حنظل [illegible] زردالو تلخ
شیافی سازند و بردارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود درمنه یک مثقال صبر سقوطری [illegible] بکوبند
و با آب ورق شفتالو بر ناف طلا کنند زحیر حرکتی است از امعاء مستقیم جهت دفع فضله با آن تقاضا
اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونی بود و سبب آن اگر خلطی مراری باشد یا رطوبتی
مالحه که به امعاء مستقیم ریزد [illegible] و علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت علاج
آن سفوف [illegible] با سفوف گل ارمنی چنانچه هم تناول کنند یا گل ارمنی یک مثقال چنانکه بیان کرده باشیم

تخم توزک بریان کرده تناول کنند و غذا کاورس بریان کرده با عنبر باریس و شیره خشخاش خورند و این
شیاف استعمال نمایند صفت آن صمغ عربی سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هر یک ده درم کوفته
با آب لسان الحمل یا آب توزک سرشته و شیاف سازند و اگر بسبب ثقل خشک باشد که در امعا محتبس شود و
خروج آن دشوار شود و موجب زحیر گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول قابضات باشد علاج
آن تلیین طبیعت باشد بمزلقات مثل بنفشه و خطمی و سپستان خیارشنبر و اگر بسبب سرمای روده که بمقعد رسد
علاج آن تدهین کنند بروغن بابونه و روغن گل گرم کرده و بابونه و شبت و برگ ترب و اکلیل الملک بجوشانند
و در آن نشینند و پیه آنچه گرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در انواع اسهال اگر اسهال بسبب
بحران یا دفع فضله معوی بود آنرا حبس نباید کرد و اگر بحد افراط رسد و موجب ضعف شود علاج آن سیب چه
با قند و گلاب تناول کنند یا سیب و به و سنجد کنار و کشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص
طباشیر سیب یا رب [illegible] یا سفوف انار دانه تناول کنند و غذا زرشک و سماق و غوره و انار دانه خورند و اگر
اسهال بسبب اخلاط صفراوی بود که بمعده ریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهان و صفرت براز
و لذع مقعد باشد علاج آن [illegible] قرص طباشیر [illegible] تناول کنند [illegible] گل ارمنی با
رب سیب با کشنیز بریان کرده و [illegible] زرشک و تخم حماض و خرنوب شامی یک [illegible] طباشیر [illegible] انار دانه
بریان کرده پنجاه درم زرشک و سماق [illegible] کنار [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] با هم بیامیزند [illegible] بخورند
و اگر اسهال با فراط بود [illegible] با گل ارمنی [illegible] اقاقیا [illegible] کنند و غذا سماق
با انار دانه [illegible] خورند و اگر اسهال بلغمی بود و علامت آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] باشند [illegible] دفع شود
و چون [illegible] که تمام دفع شده است سفوفی [illegible] تناول کنند [illegible] صمغ عربی و تخم ریحان
هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند و فرو برند و اگر ساکن نشود این حقنه [illegible] استعمال
نمایند صفت آن برنج و عدس [illegible] هر یک کفی پوست انار [illegible] هر یک ده درم [illegible] گلنار هر یک
پنج درم بجوشانند [illegible] کنند [illegible] سوخته و اقاقیا و گل ارمنی هر یک [illegible]

آن ریزند و استعمال کنند و بغایت و این قرص بخورند صفت آن سماق چهار درم خون سیاوشان
صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یک دو درم بکوبند و به رب به سرشند و مثقالی با رب به تناول
کنند و این سفوف نیز مفید بود صفت آن زیره کرمانی در سرکه خیسانیده و انار دانه هر یک پانزده درم
دانه مورد و سنبل و مصطکی و کرویا و خرنوب هر یک ده درم افسنتین تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند و دو درم
از آن تناول کنند و اگر اسهال سوداوی بود علامت آن حرقت و لذع معده و خشکی دهان و کثرت اشتها
بی هضم تام و قراقر و نفخ بود و رنگ مائل به سودا باشد علاج آن اولا تنقیه امعا باید کرد بحقنه های نرم
و بعد از آن که تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر بسته و قرص کهربا و سفوف مقلیاثا و سفوف انار دانه
هر کدام که باشد تناول کنند و شکر و بارتنگ و تخم ریحان و گل ارمنی و صمغ عربی و نشاسته مساوی
بریان کنند و بکوبند و پنج مثقال از آن بگلاب بخورند و از حموضات و شیرینی احتراز نمایند و مرغ
و کبک کرواسیده بخورند و انار دانه کوفته و زرشک نیز شاید و اگر اسهال دموی بسبب انفتاح عروق
امعا دقاق بود علامت او آنست که اول غالبا با خون بیرون آید و بعد از آن خون رقیق یا روح و قراقر
در دید خارج شود و اگر در امعا غلاظ بود علامت او آنست که اول غائط با خون بیرون آید و بعد از آن بخون
و با آن علامت بواسیر باشد علاج آن اگر علامت غلبه خون باشد بحسب قوت و مزاج و وقت
مقتضی باشد فصد کنند و شکر و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی و صمغ عربی سه مثقال بریان کرده
بروغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا کاورس مقشر با شیره مغز بادام خورند و قرص طباشیر بسته و قرص کهربا
نیز مفید بود و سفوف نشاسته پنج مثقال بروغن گل چرب کرده بخورند و اگر این اسهال بسبب سحج بود و سحج آن باشد
که بواسطه اخلاط حاده حریفه که با امعا ریزد و یا بسبب اسهال بسیار امعا خراشیده شود و علامت آن تشنگی
و پیچیدن شکم و وجع امعا بود علاج آن سفوف نشاسته با روغن گل تناول کنند یا صمغ عربی
و نشاسته بریان کرده هر یک دو مثقال و طباشیر یک مثقال بریان کرده با شیر داغ کرده بیاشامند و
و غذا کاورس بریان کرده با برنج بریان کرده و یا شیر برنج یا چربی گوشت با مغز بادام خورند و این
ممسک استعمال کنند صفت آن برنج ناشسته و سماق کوفته و زرشک هر یک ... بریان

ولسان الحمل و پوست خشخاش و گلنار و زرده گل و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و
صمغ عربی و نشاسته بریان کرده و خون سیاوشان و کهربا هر یک درمی بکوبند و زرده تخم مرغ
بریان کرده در روغن گل یا پیه بز حل کنند و مجموع با هم آمیخته بکار دارند و شستطاریا اسهال کبدی باشد
و آن یا خون صرف بود و سبب آن امتلاء دم بود یا تفرق الاتصال کبد یا بواسطه قطع دست و پای واقع
شود و یا صدیدی بود و سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدردی بود و سبب آن احتراق صفرا یا
یا و بلغم که منفجر شود و یا قیحی یا غسالی بود شبیه بغساله گوشت اما آنچه دموی صرف بود اگر تقدم امتلا و
احتباس خونی که سیلان آن معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامت ضعف و الم نباشد علاج
او آنست که در ابتدا غذا نخورند و حبس مطلق نکنند اما که قوت باقی باشد و اگر ضعف بافراط بود حبس بشیره
تخم خرفه بریان کرده و طباشیر بریان کرده بروغن گل حب کنند و قرص ... یا قرص کافور یا قرص کهربا
و شراب سیب بخورند و شراب الحماض لعوق کنند غذا جو بریان کرده بخورند یا خشخاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا نیم برشت
با غوره بخورند یا ... الصندل و گلاب و آب مورد طلا کنند اما آنچه بصفراوی بود و صدیدی و دردی
علامت او آنست که با بار اختلاط بود و از دفع آن خفتی و راحتی حاصل شود و چنان ... نباشد
و چون معده خالی باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و ادویه که مقوی باشد و
... زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب و به و از قابضات صرف
پرهیز استعمال نکنند و مناسبات سوء المزاج کبد بجا آرند تا اخلاط کلی دفع شود و اما آنچه قیحی و غسالی بود
و علامت ... علاج آن گفته شده است و سبب اسهال معده باشد و سبب آن ستی
... معده باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض او شود و علامت آن قلت تشنگی بود و طعام در معده
تغییر نپذیرد و بکلی نگذرد و با آن ... باشد علاج آن تسخین معده باشد بجوارشات
حاره و مقوی معتدله تا و جوارش سفرجلی قابض و حب الانار و انه یا کمکب و نخود و زیره و گشنیز
و از ... خورند و اگر سبب کثرت رطوبت باشد که در معده جمع شده باشد علامت آن
کثرت ... ق و غثیان بود علاج آن تنقیه معده کنند ... و بعد از آن جوارشات مقوی

معده تناول کنند مثل گوارش کندر و باشتهی قابض مفید افتد و اگر بسبب بثره یا قرحه باشد که در معده
حادث شود و از غذا متأذی شود و قوت دافعه از او دفع بکند علامت او آنست که در معده بعد از اکل
وجعی حادث شود خصوصاً از اکل حموضات و در براز صدیدی رقیق باشد و حرارت در معده حس شود
و باشد که در و نیز بثرات بود علاج آن قرص طباشیر بست و سفوف انار دانه تناول کنند
و غذا خشک و انار دانه خورند و اگر بسبب نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت از او دفع کند
و غذا با آن نیز زلق گرداند و این را اسهال دماغی خوانند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و
بعد از آن حبس شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج
او و منع نزله بشراب عناب و خشخاش کنند و باقی در نزله گفته شد و باید که بپشت بخسپند و اگر بسبب ضعف کبد
باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سفید و سوء حرکت بدن و ... ورم و زردی لون علاج
آن تقویت کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب زایل شدن خمل معده باشد و آن بواسطه غلظ اکل یا تناول ادویه حاده یا
بواسطه ادویه واقع شود علامت او آنست که طعام منهضم ناشده خارج شود و بی الم و وجع و بعضی از آن خمل را همراه باشد
علاج آن تقویه معده باشد [illegible] و خشکی چنان سفید تناول کنند که خمل بروید و [illegible]
قابض و مقویات معده خورند و اگر بسبب [illegible] اسهال معوی باشد و سبب [illegible] باشد که بواسطه آن ثقل [illegible]
کنند [illegible] علامت آن خروج رطوبات بود [illegible] و هزال بدن علاج آن تناول اشیاء [illegible] باشد
[illegible] سبب [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible] کرده [illegible] علاج [illegible]
[illegible] تناول کنند و اگر بسبب [illegible] باشد که در امعا
حادث شود چون غذا بدو رسد دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کند و در براز صدید ... باشد
علاج آن قرص طباشیر بست یا قرص گلنار یا [illegible] با تخم ریحان و بارتنگ و
[illegible] گلاب و روغن بادام [illegible] و غذا [illegible]
[illegible] کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و [illegible] و نشاسته و تخم [illegible]

باب پانزدهم

تناول کنند و مثقالی سازند و قرص بسرشند و بلعاب بهدانه بکوبند

در امراض کلیه و مثانه سوء مزاج کلیه اگر حار باشد علامت آن حرقت موضع گرده و کثرت شهوت
باه و تشنگی و سرعت نبض و نارنجیت قاروره باشد علاج آن آب انارین با نبات و سکنجبین با شیره تخم توزک
با قرص طباشیر بزرم تناول کنند و غذا کشکاب با سنبوسه یا اسفاناخ خورند و شراب خشخاش و ریباس
و غوره لعوق کنند و صندل و گلنار و سماق هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشنیز گل سرخ گل ارمنی
هر یک سه درم تخم کاهو تخم توزک هر یک هفت درم بکوبند و باب کاهو یا توزک بسرشند و قرص سازند
و مثقالی با آب انار یا شراب غوره یا شیره تخم بخورند و صندل و گلاب بر کلیه طلا کنند و اگر سرد المزاج
بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج آن کلقند و انابه
و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخود آب با کباب و تیهو و کبوتر و بچه و فلفل و دارچینی خورند و روغن فستق
و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و با حبیل و فندق و فستق با شکر خورند و از میوه‌ها و غذاهای بارده احتراز نمایند اورام
کلیه اگر ورم گرم گرده از اخلاط صفرا بود یا دم باشد علامت آن تب و تشنگی و التهاب و صداع و وجع آب
و وجع کلیه بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و تخم کاسنی و ورد با تریاک و نبات
تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش با لعاب بهدانه و موضع کلیه را بصندل و گلاب و کاسنی و
و کاسنی و آب ورد با تریاک ضماد کنند یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه و کدو و موم صافی با هم
بیامیزند و طلا کنند چون ورم نضج یابد علامت آن اشتداد وجع و سکون تب و ضربان یا ثقل بود و اثر آن
خطمی و اکلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و بابونه بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه نهند و چون
تب زائل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا و قیر کرسنه
با این ضماد ضم کنند و چون ورم منفجر گردد و مده با بول بیرون آید شیره تخم با شراب خشخاش با شیرآ
عناب و بنفشه بخورند و خروج مده متمادی شود مغز تخم کدو هر یک درمی خشخاش و نشاسته و صمغ عربی
و تخم خبازی هر یک دو درم و کاکنج مقشر بکوبند و دو درم از آن با دو درم شراب خشخاش تناول کنند
و اگر ورم از ماده بلغم یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت و وجع شبیه بقولنج با

و فرق میان کنند که حقنه درین محل مفید نیفتد بلکه زیاده کند بخلاف قولنج علاج آن علاجی
از بیخ مهک و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخودآب و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند
بدین مطبوخ صفت آن سنا پنج درم تخم کرفس و کاسنی و رازیانه و ورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر
هر یک سه درم بیخ مهک چهار درم تربد دو درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان بست عدد
انجیر ده عدد مغز خیار شنبر پانزده درم ترنجبین [illegible] با سنا پنج درم بیخ مهک چهار درم بالنگو
تخم کاسنی رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صاف کرده [illegible] معجون خیار شنبر در آن حل کرده
بیاشامند و بعد از آن حقنه بشبت و بابونه هر یک چهار درم برنگ و حلبه هر یک پنج درم تخم خطمی
و خبازی هر یک ده درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا بقل در آب گرم حل کنند و
با مغز ساق گاو و پیه بط بمالند و وجع کلیه اگر ورم یا سوء المزاج بود علاجش گفته شد و اگر از حصات
و قروح بود علاجش گفته شد و اگر از ریح بود علامت آن وجع ممتد بود و با آن ثقل علامت حصات نباشد
و در حالت خلو معده ساکن شود علاج آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و
[illegible] و بموضع کلیه بمالند هزال کلیه گاه باشد که کلیه لاغر شود و پیه او کم گردد
سبب کثرت جماع یا استفراغ بسیار علامت آن [illegible] و کثرت بول و درد پشت و نحافت بدن
و قلت شهوت باه علاج آن اغذیه مسمنه مثل هریسه و کله باشد و هر روز [illegible] با پانزده مثقال ترنجبین
[illegible] تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و بط در طعام کنند و مغز بادام و فستق و فندق و نارجیل [illegible]
تناول کنند و معجون [illegible] و حقنه های مسمنه استعمال کنند و مغز بادام و فندق و فستق و نارجیل [illegible]
چلغوزه و حب الفلفل و حب الزلم هر یک سه درم [illegible] هر یک ده درم بکوبند و [illegible]
هر [illegible] مثقال تناول کنند ضعف کلیه بسبب سوء المزاج یا هزال بود یا بسبب [illegible]
مجاری و تحلل گوشت [illegible] بسبب کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه یا ضربه یا سقطه که بدان رسد
علاج آن منع سبب بود و تناول مسمنات و شیر [illegible] و اشربه [illegible]
[illegible] مناسب باشد و معجون [illegible] و حقنه های مقوی [illegible] باشد [illegible]

کلو خشخاش مقشر و بابونه و شبت و کمون کرده هم و کمون سوخته تخم شلغم و بلیون از هر یک جزء و هم با آب
و در دیگ کنند و در تنور بنهند تا مهرا شود و بعد از آن خیار بیاشامند و از این آب بیست مثقال و روغن جوز ده
مثقال و از شیر گاو ده مثقال با هم بیامیزند و بشامگاه که بعد از آن براز کرده باشد با آب ... خطمی و
اندک بوره حقنه کنند تا امعا پاک شود و بعد از آن این حقنه استعمال کنند و بیران ... شب بمالی با این حقنه
کنند که مفید بود اورام مثانه اکثر دموی و صفراوی بود و علامت آن شدت وجع و حرقت
مثانه و تب و حرقه و تشنگی و لهیب و سواد لسان و انتفاخ ها بود و باشد که با آن احتباس بول ... باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از بنفشه و تخم کاسنی و عناب و شکر و شیره ... تناول کنند و غذا
اسفاناخ با شیره خشخاش و شراب بنفشه خورند و بنفشه و خبازی و تخم خطمی و پوست خشخاش بجوشانند
و در آن نشینند و بر عانه ... نهند و ثفل آن بر انجا نهند و صندل و ... و کاکنج با آب بستان
افروز ضماد کنند و اگر حبس بول باشد شیره تخم ... و ... باشد تخم کدو و تخم ...
هر یک ... تخم ... تخم خطمی و خبازی ... هر یک ده درم ... چهار درم ... با شراب
خشخاش تناول کنند ... با شیر ... و غذا سازند و چون ... نضج یابد
و ... شود شراب بنفشه با لعاب ... و غذا شوربا ... و خبازی و ...
و اکلیل الملک و حلبه و برگ ... تخم شبت بجوشانند و در آن نشینند و وجع مثانه بسبب قرح
یا حصات بود و آن گفته شد یا بسبب ... ریح ... و علامت آن وجع ...
موضع مثانه و تشنگی بود علاج آن شیره تخم ... با آب ... با نبات تناول کنند
و روغن بنفشه و ... بمالند و ... اکلیل ... و اگر سوء مزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از
تناول اطعمه و اشربه بارده و یا ملاقات سرما حادث شود علاج آن جلابی از انیسون و
نانخواه و بیخ ... و نبات تناول کنند و ... با شیر ... و روغن ...
و ... و ... و تقطیر ... کنند و اگر وجع بسبب ریح بود علامت آن ... بود با آن
ثقل نباشد علاج آن ماء الاصول با روغن بید انجیر تناول کنند و مثانه را بسداب ...

وشبت و روغنهای گرم تقصیر کنند قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلطی
اکال یا انفجار دمبیله بود علامت آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و از بول قشور بیرون آید
و فرق قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه
عسر البول و قشوری که از کلیه آید سرخ بود و از مثانه سفید باشد **علاج** آن هر بامداد یک مثقال
قرص کاکنج با ده مثقال شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا اسفاناخ با شیر و نخود و مغز بادام خورند
و اگر مده بسیار بود ماء العسل با مرق زیرک تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از رو باه تریب
و لعاب به هر یک پنج درم بنفشه چهار درم ترنجبین ده درم و مغز خیار شنبر پانزده درم بیاشامند و نشاسته
چهار درم کتیرا صمغ عربی بزرگ هر یک دو درم گل ارمنی یک درم بکوبند و یک مثقال تا دو درم از آن با ده مثقال
شراب خشخاش بخورند یا حب الصنوبر بیست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال سنبل ترکس
هر یک سه درم بکوبند و دو درم از آن تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابیض بسایند و در احلیل چکانند
و از حلو و ترشی و از جماع احتراز کنند **جرب کلیه و مثانه** علامت آن حرقت بول و رسوب
نخالی و حکه شدید و وجع در موضع کلیه یا مثانه بود **علاج** آن جلابی از شراب بنفشه و خشخاش تناول
کنند یا عناب ده عدد بنفشه پنج درم نبات ده درم بجوشانند با لعاب بنگ و به دانه بیاشامند و غذا اسفاناخ با
و مغز بادام یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه فصد و اسهال طبیعت
مفید باشد و در جرب مثانه لعاب به دانه و شیره تخم و روغن بادام بمثانه حقنه کنند **حرقت مثانه**
اگر سبب سوء مزاج حار بود گفته شد و اگر سبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و قارورت قاصره
و تشنگی باشد علاج آن شراب شربت با شراب خشخاش با شیره تخم کدو و شیره تخم تناول کنند و غذا جو
آب با روغن بادام یا اسفاناخ با روغن بنفشه و مغز بادام خورند صفت سفوف مغز تخم کدو و تخم خیار هر یک سه درم
تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم و مغز بادام هفت درم کتیرا یک درم بکوبند و سه درم از آن با آب خیار یا
با شیره تخم تناول کنند و شیره و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ابیض بیاشامند در احلیل چکانند
حصات و رمل که در کلیه و مثانه تولد کنند سبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آنرا

نشف کنند و سپر و زبان متحجر گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصات متولد شود و الا رمل
تولد کند و حصات کلیه اکثر سمین باشد و حصات مثانه خفیف را علامت حصات وجع موضع کلیه و مثانه
و ثقل و تمدد و عسر البول و خروج رمل و سوزش بول و رملی که از کلیه آید سرخ بود و آنچه از مثانه آید سفید یا زرد باشد
علاج آن سر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و تخم خسک و نبات تناول کنند یا شیره تخم با نبات خورند
یا رازیانه و انیسون بجوشانند یا ده درم شیره تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب با شیره خسک دانه و کباب
و تیهو خورند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدل و احیانا قی کردن
مفید بود و از میوه‌های انگور و خربزه و شیر چه شاید خوردن و اگر بدین تدبیر زائل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند
صفت آن [illegible] خسک [illegible] از هر یک [illegible] تخم خطمی و کرفس و خبازی و رازیانه از هر یک سه درم
تخم کاسنی و بنفشه و تخم خسک هر یک چهار درم عناب ده عدد و سپستان بیست عدد و انجیر پانزده عدد و پرسیاوشان
[illegible] شیر خشت هر یک ده درم [illegible] با روغن شبت و بابونه و خسک بمالند و روغن زیت و روغن خسک
در احلیل چکانند و بابونه و شبت و خسک و اکلیل الملک و مرزنجوش و خسک دانه و کرفس و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند
و در آن نشینند و اگر علت مستحکم باشد دوائی که مفتت حصات باشد استعمال کنند و دوائی مفتت بیخ کاکنج ده درم [illegible]
[illegible] فلفل [illegible] هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دو دانگ یا دو دانگ [illegible]
و اگر حرارت مزاج باشد این دوا [illegible] صفت آن تخم خیار و تخم خشخاش هر یک ده درم تخم [illegible] تخم کرفس
و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند [illegible] درم از آن با سکنجبین [illegible] یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود
[illegible] با شیره تخم تناول کنند [illegible] با روغن بابونه و خسک و روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب
بیخ کبر و تخم کرفس و رازیانه [illegible] سلیخه هر یک ده درم [illegible] کنند و با روغن کنند و ظرفی کرده بیست روز
در آفتاب نهند یا با آتش نرم بجوشانند پس صاف کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و در آن اندازند و بیست روز دیگر بگذارند
پس در شیشه کنند نگاه دارند و اگر حصات [illegible] باشد قطعا [illegible] جلابی از تخم کرفس و انیسون و رازیانه
و تخم [illegible] و نبات تناول کنند [illegible] اسالیون و فلفل سفید و سیاه هر یک سه درم [illegible] سنبل و سلیخه و دار چینی
و [illegible] هر یک چهار درم [illegible] تفاح [illegible] بلسان هر یک [illegible] بکوبند [illegible]

دیگر درهم تناول کنند و از ادویه حقنهٔ عقرب و خنافس خشک کرده و زجاج مسحوق و اسقولوقندریون
که نوعی از سیاه‌دارو شنی است و کنجشکی هست که آنرا یونان اطاغولیه‌پیطوس گویند و آن مرغیست که دنبال را از
وچون نشسته باشد آنرا بر زمین میزند و آنرا قاحک و ابوصل و ابو ... و صفیر البول نیز گویند و آنرا بچه
وخام منجمد کنند و درین مرض مفید است گویند اگر تمس که آنرا جاپیسال بود و در اندرون آن که انگور رنگ میگردد
بکشند اول خون او آخر آنرا بگذارند که پخته شود و میانه آن نگاه دارند تا منجمد گردد و پس در آفتاب نهند تا خشک شود
آنرا از غبار نگاه دارند و سحق کنند و قدری از آن با آب یا با آب کرفس بیاشامند مفید بود و اگر حصات در مجری قضیب بود
و بیرون نیاید باید شکافت و حصات مثانه ادویه قویه استعمال نمایند و در سل احتیاج بادویه قویه باشد ... و ورم در
مثانه اگر در مثانه خون بسته شود علامت آن کرب و غشی بود و ... اطراف بود و ضعف نبض و نفس ... بود و علاج آن
سکنجبین عنصلی و زهره سلیخه تناول کنند و جگر خر خشک کرده و پنیر مایهٔ خرگوش مفید بود و چوب انجیر ... بجا ...
و نخود و سداب بجوشانند و آب آن در احلیل چکانند نافع بود احتباس و عسر البول اگر بسبب حصات بود
علاج آن گفته شد و اگر بسبب خلطی لزج باشد که مجاری بول حادث شود و علامت آن تقدم تناول
اطعمهٔ غلیظهٔ لزجه و ثقل موضع بود و با بول اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلابی از انیسون و
تخم کاسنی و تخم کرفس یا نبات یا ماء شبت و نانخواه هر یک چند درم بکوبند و ... درم از آن تناول
کنند و تدهین بطن و مثانه بروغن بابونه و شبت کنند و گاه باشد که عسر البول بسبب صفرای رقیق باشد
که در مجاری بول فرود آید علامت آن حرقت مجاری بول و صفرت بول باشد علاج آن لعاب بهیدانه و
ده درم روغن بنفشه چند درم ... از نبات بیاشامند و ... اسفاناخ
و روغن بادام با خرفه و از شیرهٔ ... و ... بخورند و اگر بسبب ... بول عسر البول حادث شود
و خربزه شیرین و تخم خربزه و مغز فندق و فستق با شکر تناول کنند و شیرهٔ تخم ... و تخم ... و مدرات
و عرق ... استعمال نمایند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت بیرون آید علاج آن هر بامداد یک مثقال
گوارش کندر یا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه قابضه ... باشد بخورند ... کندر و سعد و ... زیره کرمانی
و شاه بلوط و حب الآس و شهدانج مساوی بکوبند و مثقالی از آن ... کنند و حب الآس ... هر یک ... درم سعد

بیخ [illegible] درم و بلوط و سکه [illegible] چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج
مفید باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و کسیکه بول در فراش کند فوتنج و خردل و حب الرشاد هر یک [illegible] درم کندر یک درم
بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و از غذاها خصوصاً از شیره و خیار و کدو احتراز کنند و سنگدانه خروس
بسوزانند و بسایند دانگی تا دو دانگ با آب فاتر بخورند و کندر و بلوط هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان
و قشر [illegible] و غلاف [illegible] هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند و قرص سازند و یک درم از آن تناول کنند
و اگر [illegible] آنرا بریان کنند و بکوبند و در عسل بریزند احیاناً ناخوش [illegible] مفید بود دیابیطس بلغت یونانی دولاب
باشد و آنچنان باشد که [illegible] چون آب بیاشامند باید که زمانی بی تأخیری دفع شود و سبب آن ضعف
کلیه یا اتساع مجاری او بود یا حرارت قوی باشد و جذب رطوبات از کبد کند چون ضعیف شود قوت امساک
و حمل با پس بود ولا یزال جذب کند و دفع کند و چون این مرض مزمن شود و کلیه ضعیف گردد و بدق انجامد علامات
آن تشنگی و عدم [illegible] و بول رقیق بود و سفید و اکثر با حرارت بود علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور با آب
سیب و بهی و [illegible] و ریباس تناول کنند و غذا [illegible] و مانند آن خورند و قطن [illegible] صندل و گلاب آب کاسنی
[illegible] کنند و [illegible] و سرکه [illegible] شب [illegible] نافع بود و گاه باشد که [illegible] بسبب برودت کلیه حادث
شود علامت آن عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن [illegible] باشد [illegible] تناول [illegible]
و [illegible] کرم تقطیر البول حالتی باشد میان حصر و سلسل البول و سبب آن اگر احتلاط [illegible]
باشد یا غلظت ماده و علامت آن حرقت بول و حرقت آن و علامت غلظ [illegible] بود علاج آن شیره تخم خیارین
با شیره تخم خربزه با نبات تناول کنند یا لعاب بهدانه ده درم و روغن بادام [illegible] شیره [illegible] با نبات و عرق
بید مشک با نبات و غذا [illegible] ماش و مغز بادام [illegible] فرخ خورند و مغز تخم کدو و تخم خیار [illegible] هر یک سه درم
و مغز بادام [illegible] صمغ عربی و کتیرا هر یک دو درم بکوبند [illegible] از آن با شیره تخم خرفه با آب خیار [illegible]
تناول کنند و اگر این سبب ضعف مثانه باشد علامت او آنست که بول با آنکه اندک اندک [illegible] باشد
علاج آن اطریفل [illegible] و غذا نخود آب با شیره [illegible] کنند و حب الرشاد و خردل
و کندر هر یک پنج درم مغز [illegible] درم بکوبند و بعسل بسرشند مثقال بخورند بول الدم اگر سبب انفتاح

کلکلانج نام معجون [illegible]
دیابیطس [illegible] دولاب [illegible]

عرقی بود و اندک اندک آید و اگر بسبب انشقاق عرقی بود و بغتةً بسیار آید و خون صرف تازه بود و بسبب ضربه یا
تناول ادویهٔ حریفه یا سمیه نیز حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی
هر یک یک مثقال با شراب سیب تناول کنند یا جگر و صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده
بروغن بادام چرب کنند و قرص بندند و غذا شوربا ماش و مغز بادام بریان کرده با فرخ خورند و از تناول اطعمهٔ حریفه و [illegible]
و شیرینی اجتناب نمایند و از حمام و حرکات عنیفه چون دویدن و مشی و سریع احتراز کنند و نشاسته و کتیرا و صمغ عربی و گلنار
و تخم توزک هر یک یک درهم شاخ گاو کوهی سوخته پنج درهم بکوبند با آب سماق بسرشند و قرص سازند مثقالی تناول کنند یا گلنار
و بسد و گل ارمنی و گل قبرسی هر یک شش درهم و کهربا یک درهم و تخم خرفه و تخم بارتنگ و کتیرا و نشاسته هر یک چهار درهم بکوبند
و با آب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب آکل عرقی باشد علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید
و با آن [illegible] باشد علاج آن چون علاج قرحهٔ کلیه و مثانه بود باب شانزدهم در امراض اعضای
تناسل ورم انثیین اگر ورم حار باشد دموی یا صفراوی بود علامت آن تب و حمرت لون و التهاب و تشنگی و صفرت
قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و جلاب از عناب و اجاص هر یک ده عدد و [illegible] و سکنجبین هر یک ده درم تناول کنند
و غذا شوربا ماش و مغز بادام خورند و ضماد از جو و عدس و باقلا و آب گشنیز و برگ [illegible] و کاسنی و طحلب [illegible] نهند و خرفه
با سرکه و گلاب [illegible] کنند و بر آن نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا شراب بنفشه و سکنجبین و مغز خیارشنبر هر یکی ده مثقال
و چون مرض منحط شود بابونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند با سفیدهٔ تخم مرغ ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت
آن بیاض قاروره و بیاض لون ورم و رخاوت آن بود علاج آن جلاب از رازیانه و بیخ [illegible] و سکنجبین یا گلقند تناول
کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و [illegible] باشد [illegible] کنند بمطبوخ شبت و بیخ [illegible] و تخم [illegible]
و [illegible] با قدری عسل و نمک و زیره و آرد باقلا [illegible] و روغن [illegible] با حلبه و شبت و اکلیل الملک آرد باقلا و روغن
بابونه ضماد سازند و اگر ورم سوداوی باشد علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود
علاج آن جلاب از [illegible] و رازیانه و بیخ [illegible] و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون [illegible] و
شبت و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو در روغن زیت
و [illegible] باهم بگدازند و در آن بمالند و صغر و عظم انثیین گاه باشد که خصیه بزرگ شود و بواسطهٔ ورم

و نفخ یا آنکه فتق شود چنانکه پستان بزرگ شود علاج آن بادویه کنند که در پستان استعمال نمایند
تا بزرگ نشود مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و غیره و سرب اسپید و آب کشنیز و غیره و سنگ آسیا
و سنگ استره و اگر خصیه کوچک شود و یا لاغر بود علاج آن برعکس [illegible] استعمال [illegible]
باشد اورام قضیب علاج آن همچون علاج ورم انثیین باشد و آنچه مخصوص [illegible] باشد ورد [illegible]
گلنار و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و ورم بارد بابونه و اکلیل الملک [illegible]
قروح خصیه و قضیب آنچه طری باشد [illegible]
مرهم [illegible]
[illegible] اکاله [illegible]
بسبب [illegible] باشد [illegible] علاج [illegible]
[illegible] سفیده تخم مرغ و روغن گل [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] اسهال [illegible] قضیب اگر بسبب [illegible]
آن [illegible] علامت آن حرقت و عسر خروج بول بود و علاج آن [illegible] تخم [illegible]
[illegible] اگر بسبب خلطی غلیظ باشد [illegible]
و یا بول [illegible] بیرون آید علاج آن تناول مدرات باشد [illegible] قضیب [illegible]
[illegible] علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیه [illegible] استعمال [illegible]
[illegible]
نقصان باه اگر بسبب استرخاء آلت باشد علاج آن [illegible]
آب [illegible]
تحلیل مفرط بود [illegible] از نبات و عرق گل گاوزبان [illegible]
[illegible] از گوشت بره [illegible] اگر بسبب [illegible]
علامت آن نحافت بدن و [illegible] علاج آن شراب [illegible] گاوزبان و عرق گل [illegible]

[illegible] قابض [illegible] و شلغم و [illegible] با توابل تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی

سفید [illegible] و ترک جماع و ریاضت قویه کنند و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و [illegible]

قلت منی بود و علاج آن هریسه از گوشت ماهی فربه و نخود با [illegible] و شکر و باقلا یا حلوا که از نشاسته و مغز بادام و فندق

و فستق [illegible] از مغز بادام و جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون [illegible] مفید بود صص

[illegible] هر یک سه درم شقاقل [illegible] دانه باقلا هر یک [illegible] تخم گزر تخم شلغم و ترب

[illegible] هر یک [illegible] پانزده درم [illegible] بسرشند [illegible] از آن تناول کنند و اگر بسبب [illegible] آلات منی باشد علامت

آن [illegible] منی باشد [illegible] و علاج آن [illegible] مثقال [illegible] تناول کنند

غذا [illegible] و این معجون [illegible] لسان العصافیر [illegible] تخم شلغم و [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] فلفل [illegible] شقاقل [illegible] دو درم [illegible] بسرشند [illegible] مثقال تناول

اگر بسبب [illegible] آلات منی باشد علامت آن [illegible] و علاج آن [illegible] تخم [illegible]

[illegible] تناول کنند [illegible] و غذا [illegible] و انار دانه [illegible]

[illegible] باشد علامت آن [illegible] باشد علاج آن [illegible]

[illegible] و دار فلفل [illegible] هر یک [illegible]

[illegible] تخم [illegible] درم [illegible] بسرشند [illegible] مثقالی [illegible]

[illegible] تناول کنند و اگر ضعف [illegible] بسبب آن باشد

[illegible] تناول کنند [illegible] و باقلا [illegible]

[illegible] فلفل [illegible] هر یک [illegible]

[illegible] درم [illegible] روغن [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] اگر [illegible] ضعیف بود و این [illegible] استعمال کنند صفت آن [illegible] تخم شلغم [illegible]

[illegible] کرده هر یک [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible]

[illegible]

قلب نیز بود علامت آن خفقان و لین نبض و قلت حرارت بدن بود علاج آن تقویت قلب باشد بشراب حماض و لیمو
و صندل و سیب و گلاب و عرق گاوزبان و مفرحات معتدله و اگر بسبب ضعف معده باشد باید تقویت آن کنند چنانکه گفته
شده است و اگر بسبب قلت تغذیه باشد علامت آن سلامت اعضا و کثرت منی و قلت نفع بود علاج آن تناول ادویه باهیه
و اغذیه مثل نخود و شلغم و گزر و پیاز و انگور و انجیر و جرجیر و زردک و فستق بود و گوشت ماهی بره و مرغ آبی و کبک و کبوتر و اگر بسبب
حرارت و یبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و قلت منی و بطوء انزال باشد علاج آن ... طلی شیر
ده درم تخم ... و شکر ... غذا گوشت بره و مرغ ... خورند و روغن بنفشه و کدو ... و قطن بمالند
این ادویه استعمال کنند ... گوشت ... غالب است ... درم ... باشند ... روغن گاو ...
و ... یکصد درم ... کرده بکار دارند ... اگر بسبب ... باشد بواسطه برودت و رطوبت علامت آن کثرت
و رقت منی بود و بی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بالنگو و گلقند تناول کنند غذا نخود آب با گوشت کبک ... و گنجشک بخورند
و ... بره و دارچینی و ... حاره تناول کنند ... روغن نرگس ... بمالند و اگر بسبب
حدت منی باشد علامت آن حدت و لذع منی باشد در حالت خروج علاج آن شیر و تخم ... شراب حماض و
صندل و آب خیار و کدو تناول کنند از ادویه حاره احتراز کنند ... منی ... بسیار دفع شود
اگر بسبب کثرت آن بود علامت آن خروج منی بسیار بود ... ضعف علاج آن ... تقلیل اغذیه
که مولد منی باشد و شراب ... و زرشک و ... تناول کنند غذا عدس ... سرکه ... و عرق گل و
بید و روغن بنفشه و کدو ... و قطن بمالند و اگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف کلیه ... المزاج بود علاج
آن شراب ... دو مثقال با گلنار و گل ارمنی هر یک سه درم تناول کنند غذا ... و لیمو و سماق و زرشک خورند و گل ...
و اقاقیا و طراثیث ... با گلاب بر قطن طلا کنند و سیب و به ... تناول کنند ...
و سداب و تخم پنجنکشت هر یک سه درم گلنار و ورق گل و سعد و شهدانه و انیسون هر یک درمی بکوبند
و سه درم از آن با آب سرد تناول کنند **کثرت شهوت** افراط شهوت جماع و قدرت بر کثرت
مجامعت و قلت ضعف از آن بسبب کثرت منی و امتلاء بدن باشد ... از ... است اکثر مردم طالب
... باشند اما اگر خواهند که از آن تقلیل کنند ... با سرکه و ... شیره تخم ... و شراب

غوره تناول کنند و نقوع فواکه و آب غوره نیز مفید بود و غذا اسکباج و لیمو و عدس خورند و کاهو و تخم خیار
و ماست و دوغ و بقل مفید بود و قطونه سرد بود و ضماد کلیه بستن بخاصیت نافع باشد و کافور و گلاب و صندل بر کلیه
طلا کنند و تخم قرنک و تخم کاهو و شهدانه و کشنیز و تخم سداب بکوبند و به آب سداب بسرشند و قرص سازند شده درم
از آن با آب سیاس یا انار ترش یا دوغ تناول کنند و گاه باشد که بواسطهٔ بثره که در اوعیهٔ مجاری منی حادث شود
یا حکه که بسبب مادهٔ حاده واقع شود افراطی در شهوت از آن پدید آید علامت او آنست که هرچند جماع کنند شهوت
زیاده شود و بعد از جماع المی احساس کنند علاج آن شراب عناب و نیلوفر تناول کنند غذا ماش و شیر و شعیر با بادام
خورند یا غوره و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیرخشت و ترنجبین کنند و اگر بسبب کثرت تخم باشد علامت
آن شدت نعوظ و تقدم تناول منعظات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل سداب و پنجنگشت و کمون و غذا
زیرباج خورند و از بقول و فواکه احتراز نمایند و علامت قطعی آن باشد که در حالت جماع غایط کنند و آن بسبب استرخای عصبات
و تحلیل روح بود و بیشتر کسانی را عارض شود که شغف عظیم بجماع دارند و لذتی مفرط از آن یابند علاج او آنست
که پیش از جماع خود را بخلاص کنند تا غایط یا آنکه به جماع مشغول شوند و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانهٔ مورد و بکره درم
صندل سفید دو درم صمغ عربی و کندر یک یک دو درم بکوبند و به آب سیب بسرشند و قرص سازند و یک مثقال از آن با شراب سیب
یا بتناول کنند و گلنار و رامک و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و به آب مورد بسرشند و شیاف سازند و بردارند و فتق عبارت
از آن باشد که بواسطهٔ انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجری که از بالا به انثیین است چیزی نفوذ کند و بکیسهٔ انثیین فرود آید
تا در عانه محبس شود و این قسم را [illegible] باشد یا ثرب باشد آن را قیلة الامعا گویند و آن قسم بیشتر حادث شود و بازگشتن آن
باشد یا آنکه قیله بود و سرسام قرحه نباشد علاج او آنست که به پشت باز خسپند و دست بران نهند تا باز گردد
یا در آب گرم نشینند و مصطکی و انزروت و کندر و جوز سرو و ورق گز و اقاقیا و گلنار و صبر و صبر ابهل و عفص و
و اسراش و صمغ الدو و لزاز ج و غری السمک و چوب بلوط و پوست انار و ورق گل و مازو و شب و مقل همه را
یا بعضی بکوبند و به آب مورد بسرشند و بر صمغ ضماد کنند و به بندند و بگذارند تا یک هفته روز بگشایند و جوارش کمونی
و جوارش کندر تناول کنند و غذا اقلا یا اسفیدباج خورند و از حمضات و لبنیات و بقولات و
و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آن را ادره و قیله گویند علامت

الادرة
بزرگ شدن کیسهٔ انثیین
کذا فی بحر الجواهر

قسمت که نشستن ایشان ... ساق و تحلیل ... و بزرگ شود و بول اندک اندک آید و [illegible] سنگ

و علاج این قسمت اگر آب بسیار [illegible] آب بیرون آید و بعد از آن سه ... شق یا داغ کنند و اگر کم باشد

خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ گشنیز و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار

و زیره و سرگین گاو و [illegible] با روغن زیت ضماد سازند و حب الغار و فلفل و بوره ارمنی هر یک ... درم و سرگین

کبوتر ده درم ... یک درم ... روغن زیت ... سازند و بالند و

... بوره و گل ارمنی با روغن زیت بمالند و ... تناول کنند و ... از ...

و افسنتین و ... سنبل هر یک ... درم ... هر یک ... درم

کوفته و بیخته ... مثقال تناول کنند ... باشد علامت آن [illegible]

... تناول کنند و گوشت

کبک و تیهو و کبوتر ... تناول کنند ...

صفت آن تخم ... تناول کنند ...

... روغن ... از ... حب

... [illegible]

... باشد باب ... در ... تخم ...

... [illegible]

... [illegible]

و شراب بنفشه و عناب ... تناول کنند ...

... باقلا ... بنفشه ... یک ...

اگر ممکن باشد لعاب ... روغن بنفشه ... خطمی و تودری

و اکلیل الملک ...

... تخم ... تودری

یا نبات تناول کنند و صمغ البطم و پیه بزرگ و عسل حقنه کنند و اگر ورم صلب یا سوداوی باشد علامتش ثقل و صلابت
عانه بود علاج آن مرهم [illegible] و مسک و [illegible] و گاوزبان با انگور و نبات یا گلقند تناول کنند و بعد از تنقیه
کنند مطبوخ افتیمون [illegible] و شروع نمایند [illegible]
[illegible] مرهم باسلیقون یا اخلیون [illegible] گل سرخ گذارند و در حمام [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] باشد علامت آن ضربان و وجع و صلابت
[illegible] علاج آن [illegible] اکلیل الملک و
[illegible] شده حسب الحاجه بزرگ [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] روغن سوسن [illegible]
[illegible] آن [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] ستعد [illegible]
[illegible] با روغن بادام [illegible]
[illegible] قروح رحم علامت آن [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] تناول کنند و غذا [illegible]
[illegible] برگ [illegible]
[illegible] ایشان تناول کنند [illegible]
[illegible] روغن سوسن [illegible] باسلیقون [illegible]
[illegible] استعمال کنند و اگر آنچه که بیرون آید سفید [illegible] شراب [illegible] تناول کنند
[illegible] مرهم باسلیقون [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] شراب سیب و به با گلاب تناول کنند و سماق با انار [illegible]
و پوست انار و گلنار [illegible] با [illegible] روغن گل
[illegible] شراب [illegible] تناول کنند و اگر [illegible]

دانه با شراب بهی تناول کنند و اگر وجع رحم بنهایت باشد مرداسنگ با آب کاسنی بسایند و با روغن گل [illegible]
استعمال کنند و یا افیون و زعفران و شیر دختران بکار دارند اشقاق رحم بسبب یبوست مفرط باشد که در حالت
ولادت حادث شود یا بسبب شدت وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجامعت خشونت محسوس [illegible]
شود علاج آن شراب بنفشه خشخاش تناول کنند و غذا نخود ماش و شیر و مغز بادام خورند و چربی [illegible] پیه بط و مغز ساق گاو
هر یک پنج درم و روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند یا زفت و علک البطم در
روغن سوسن بگدازند و بردارند بواسیر رحم از خلط سوداوی حادث شود و آنرا [illegible] بصر در یابند
و از ان رطوبتی شبیه بصدید و دم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا و تدهین به روغن نرگس و سوسن و از عروق
و مرداسنگ و اقلیمیا و نشا و روغن [illegible] مرهم سازند استعمال کنند و اگر [illegible] قطع باید کرد حکهٔ رحم عبارت
از انست که زن [illegible] شود و هرچند که مجامعت کنند تشفی نیابد و [illegible] شود و سبب آن خلطی حاد بورقی باشد که بدان
موضع رسیده و موجب این حالت شود علاج آن آب انار [illegible] با تمر هندی یا نبات تناول کنند و غذا [illegible] یا سماق
یا انار خورند و دوغ گاو نیز مناسب بود و تنقیه بدن بمطبوخ فواکه [illegible] و یا مطبوخ [illegible] و تخم خشخاش و تخم کاهو
و خشخاش و کشنیز سه درم بکوبند سه درم از ان با آب انار ترش یا آب سیب ترش تناول کنند فتح رحم بسبب
سوء المزاج بارد باشد که رحم را حادث شود و غذا [illegible] که [illegible] موجب فتح شود علامت آن ورم
عانه و صلابت [illegible] و علاج آن حلاب از تخم کرفس [illegible] تناول کنند یا [illegible]
مثقالی با سکنجبین یا [illegible] با آب [illegible] هر یک سه درم [illegible] بر عانه
طلا کنند و روغن [illegible] اکلیل الملک و مرزنجوش [illegible] و سداب
بجوشانند و در ان نشینند احتباس طمث اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب قلت
دم باشد علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و تقدم استفراغ بسیار و تعب یا فراط بود علاج
آن تقویت قلب و معده کنند به ربوبات و مفرحات و اغذیهٔ کثیر الغذا خورند و ترک ریاضت کنند و اگر بسبب
غلظ دم باشد یا خلطی غلیظ [illegible] که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون و بطوء نبض
و [illegible] باشد علاج آن حلاب از تخم کرفس و رازیانه و انیسون و گلقند تناول کنند

پسیاوشان و شکر طباشیر هر یک سه درم و نبات ده درم بر پنجا سفوف و تخم کرفس کوفته رازیانه و اکلیل الملک و قشت
و حل سداب بجوشانند و در آن نشینند سفوف با به سنبل و تر نفل و فاقله و مصطکی و جوزبوا و دارچینی و قاقله و اذخر و بلغور سازند و آب تخم جیا
بانچه آب نیست شود و پس کیسه کنند و گرم بر ناف و عانه نهند یا بکوبند با سرکه طلا کنند و شکر طباشیر و قسط و زراوند و اسارون
و جدول و حب هر یکی درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یکی دو درم بکوبند و مشک و قسط و زراوند و اسارون و سنبل و تخم و جیر
و دیه رابدان بیامیزند و سفوف با په بردارند و اگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند و استعمال
ریاضت و سکنجبین و سکباج تناول کنند و نخبیل و عاقرقرحا و سعد و حب بلسان و عود و حب شیر اظفار الطیب کنند و در مجمره
نهند و در زیر گیرند یا علک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و بخور سیاه تبخیر کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم امتلا
بود علامت آن سمن و امتلاء بدن باشد و از کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود و تدبیر او فصد
باسلیق کنند الا وقتی که موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا عاقر قرحا بر پستان نهند و بر پا مداوم قرص
را یکمثقال گل ارمنی یا دو مثقال سه به تناول کنند یا صمغ عربی و حب الآس و تخم شاهسفرم هر یک مثقال گلنار و گل ارمنی
و پیم مثقال برده و حمض گل حب کنند و فرو برند و غذا سماق یا انار دانه خورند و آقاقیا کنند و دم الاخوین و کهربا و
و مازو و ریامک و کاغذ سوخته متساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بصوف پاره بردارند و اگر بسبب رقت و حدت
باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و لهیب و ضیق النفس و سرعت خروج آن باشد علاج آن یکمثقال صمغ عربی
مثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب سه و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقال با قشیره تخم بکوبند
ان کرده تناول کنند و اگر بسبب انفتاح و انشقاق عرقی باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و آن
وجع بود علاج آن قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب سه تناول کنند و کندر و صبر و انزروت هر یک
درم خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بردارند یا از دو شاخ گاو کوهی و پوست بیضه
خسته خرما و شادنج و آهک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی بیامیزند و با آب لسان
الحمل بسرشند و بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و قلت
عطش و بیاض لون و کسل و تهیج بدن و حقن بود علاج آن جلابی از بیخ کرفس و بادیان و رازیانه و نبات
تناول کنند و غذا نخود آب با گنجشک و تیهو و بیضه و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایارج و ایارج فیقرا جالینوس

[illegible]

بکنند یا بیستانی نضج دهند و با شکر و از بایه هر یک سه درم و شکر ده درم بجوشانند و بخورند و استعمال معجون خیارشنبر و بیان حب
کرده بیاشامند و بعد از تنقیه حابسات کنند که برخت استعمال کنند و همچنین گلنار و سکار هر یک سه درم و طین مختوم و زیره کرمانی
هر یک نیم درم بکوبند و با آب سماق بسرشند و بردارند و اگر بسبب غلبه سودا بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده
گردد و علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظ و سیاهی دم بود علاج آن شراب بالنگو و شراب گاوزبان
با آب گرم بیاشامند و جلابی از بالنگو و بیخ مسک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیر و ترخوام
خورند و بعد از نضج باسهال سودا بطبیخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال حابسات کنند سیلان
رطوبت از رحم این علت اکثر بواسطه ضعف قوت ماسکه رحم بود و علامت آن سیلان رطوبت از او و ضعف باشد و آن
رطوبت سوزنده بود علاج آن شراب صندل سپید و [illegible] تناول کنند و قلیل با متواتر [illegible] و معجون [illegible] و
جوارشات گرم تناول کنند و اگر بسبب فضول [illegible] باشد که در رحم شود استدلال بلون آن کنند یا آنکه پنبه در آن ملوث کنند و در
آفتاب بنهند تا خشک شود و معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر بلغم غالب باشد علامت آن [illegible] تشنگی [illegible]
علاج آن [illegible] با ایارج فیقرا تناول کنند و قرصهای [illegible] تناول کنند و [illegible] و [illegible] بکوبند و آب زده
آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون [illegible] و شدت تشنگی بود و باشد که با آن تب [illegible] علاج
آن آب انار میخوش با شکر و [illegible] خورند و تلیین طبیعت بطبیخ هلیله و [illegible] کنند و بعد از آن حابسات استعمال کنند و اگر
سودا غالب بود علامت آن [illegible] سودا در رطوبت باشد علاج آن جلابی از بالنگو و [illegible] بیان و تخم کاسنی و نبات
تناول کنند غذا نخود آب با شیر [illegible] و بعد از نضج بطبیخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از آن تنقیه [illegible]
چهار درم بریان کرده با [illegible] سماق با کیک [illegible] بخورند و [illegible] مغسول دو درم [illegible]
و [illegible] بیانی و گلنار و تخم [illegible] و گل [illegible] بکوبند و سه درم از آن با آب سماق یا لسان الحمل تناول کنند و [illegible]
و پوست انار [illegible] متساوی بکوبند و با آب [illegible] و [illegible] طلا کنند عفص و [illegible] که آتش [illegible] شود
و اگر بسبب بروت باشد که موجب کثافت فوهات عروق رحم باشد بواسطه آن منی در رحم حاصل نشود و منجمد گردد و آن را
استعداد [illegible] نباشد علامت آن قلت [illegible] و [illegible] و [illegible] دیر آید و لون [illegible]
[illegible] باشد علاج آن [illegible] جلابی از [illegible] بالنگو تناول کنند و غذا نخود آب

وشیره خشخاش و بعد از نضج و تنقیه حب ایارج و حب صبر کنند و بعد از تنقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق
و شیر و دیلوس و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و غذا با مشویه [illegible] که در آن توابل باشد خورند و روغن زنبق و شبت
و ناردین و قسط و مانند آن بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران و عود و شبت و سنبل و سماق هر یک یک درم بکوبند و بعسل بیامیزند
و بعد از تطهیر بصوف پاره برآرند و چند روز متوالی فرزجه گوشت زهره ماهی و لادن و شیر الاغ و خرگوش و سرگین
او با عسل بکوبند و با عسل بیامیزند و برآرند و بعد از استعمال فرزجه اگر اتفاق مجامعت افتد آبستن گردد و اگر عقم
بسبب سوء المزاج گرم باشد که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامت آن نحافت بدن و صفرت لون و غلظ و سواد
حیض بود و بسیاری موی زهار علاج آن شیره تخم کدو و کاسنی با نبات تناول کنند و غذا نخود آب و زیرباج
با گوشت مرغ و بزغاله خورند و پیه بط و مرغابی و ماکیان بگدازند و صمغ بطم در آن حل کنند و برآرند و اگر
بسبب یبوست مزاج باشد علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شربت بنفشه
و خشخاش و عرق گل و بید و نیلوفر با [illegible] تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند
و استحمام معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر بسبب رطوبت باشد که موجب ازلاق منی باشد
علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلاب از بادنگور [illegible] و گلقند تناول کنند
و غذا نخود آب خورند و تنقیه بدن کنند بمطبوخ و اسهال و بعد از تنقیه [illegible] هر یک بیست درم [illegible]
و رحم از آن جسم را حقنه کنند [illegible] بابونه و ساذج هندی و زعفران بسایند و با روغن ناردین برآرند و مشک
و سنبل [illegible] عاج و بول [illegible] و چون مجامعت کنند باید که باندک زمانه بحال [illegible]
تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن را باید که [illegible] بر پهلوی راست [illegible] مجامعت کنند
تا آبستن شود و علامت منی که مولد بود آنست که شبیه لزج و براق بود و مگس بر آن ننشیند [illegible] چون [illegible]
طالع [illegible] و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن میان ناف و فرج [illegible]
احساس کنند و از جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و انزال [illegible] شود و حیض منقطع گردد و غثیان و
کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او را عارض شود و اگر [illegible]
که او را تجربه کنند عسل [illegible] بآب باران بخورند اگر پیچیدن شکم حادث شود دلیل آبستن بود

وسیر بر فار نهند و اگر طعم و بوی آن از دهن بشنود آبستن نباشد و زنی که بسیار آبستن باشد روی او خوبتر بود و نشاط
او بیشتر باشد و اشتهای او صحیح بود و در طرف راست ثقلی یابد و پستان راست او بزرگ شود **ذکر اسقاط**
اگر زنی آبستن شود اما آنکه نتواند داشت و سقط شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود چون حرکات عنیفه و ضربه و سقطه از آن
محترز باید بود و اگر بسبب اسباب داخلی بود و اگر رطوبتی باشد که از غار فم رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم
و تهیج اجفان و کثرت بزاق **علاج** آن شراب بالنگو و بار الاصول و شراب بزوری تناول کنند و فلفل یا قبیها
و سبنج و مر عفر او را چینی خورند و لیقی عادت کنند و اگر حاجت باشد حبها و ایارجها تنقیه کنند و دواء المسک
و سنجر تناول کنند و وزن زنباد و درونج هر یک دو درم و لولو و کهربا و عود هر یک نیم درم آشنه و سنبل هر یک
نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی از آن تناول کنند و جند بیدستر نیم درم و تخم کرفس و رازیانه و انیسون و قسط
و نانخواه و انجدان و خولنجان هر یک درمی بکوبند و مثقالی از آن بخورند و درم بالغالیه خلوق و روغن زنبق حقنه کنند و اگر
اسقاط بسبب ریحی غلیظ بود در رحم علامت آن انتفاخ عانه و زیر ناف و قراقر و نفخ معده و سوء هضم و تاذی از
اطعمه نفاخه بود **علاج** آن جلابی از رازیانه و انیسون و تخم کرفس و کانگبین تناول کنند یا بار الاصول و غذا نخودآب
با شیره خشخاش و کباب و تیهو خورند و وزن زنباد و درونج و حلتیت و جند بیدستر و مازو و طباشیر هر یک ... زنجبیل
ده درم و مشک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند و قطن و عانه و قبل بروغن خیری و زنبق و ناردین
چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر اسقاط بسبب لاغری بود چنانچه از غذای او چیزی زاید نماند که غذای جنین شود
علاج آن تناول اغذیه مسمنه بود چون هریسه و عصیده و روغن گاو و شکر تدهین به روغن بنفشه و بادام
کنند و بعد از اغذیه استحمام مفید بود و اگر بسبب احتباس طمث بود زیرا که آن غذای جنین شود
و چون محتبس شود غذا ... سقط شود **علاج** آن استعمال مدرات باشد **عسر ولادت**
بسبب فربهی زن بود و صغر رحم و ضیق مسلک و ضعف قوت دافعه بود **علاج** آن جلابی از مشکطرامشیع و
پرسیاوشان و نبات کنند و شکم و پشت به روغن بنفشه و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و بابونه و شبت و
مرزنجوش و اکلیل الملک و تمام دو ورق کرنب و سلق و برگ ... بجوشانند و در آن نشینند و جند بیدستر و کندش
و شونیز عطسه آرند و چون عطسه آید بینی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد و جنین بیرون آید و سم اسب و اشتر و مردود

کنند و اگر سرمای بسوزانند و دود کنند مفید بود و اگر بسبب فربهی باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت بروغن بنفشه
و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و اگر بسبب هوای سرد یا برودتی بود که بسبب تکاثف فم رحم گردد بحمام گرم
برند و در آب سبک نشانند و اگر بسبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم و پشت را بمالند
و آب انار بین با ترنجبین بیاشامند و اگر مقناطیس بدست چپ گیرند یا بسد بر ران راست ببندند بآسانی
بزاید و گویند که اگر چهار مثقال خیارشنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود **احتباس مشیمه و جنین میت**
اگر بچه در شکم بمیرد یا مشیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نگردد و علامت موت جنین آنست که حرکت
او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر بود **علاج** او آنست که جلابی از شکاعی و شیح
و پرسیاوشان و ابهل هر یک سه درم ترمس و لوبیا هر یک دو درم نبات ده مثقال تناول کنند یا قیء و جاوشیر و
جند بیدستر و زهره گاو بتساوی کوفته یک درم از آن با آب گرم بیاشامند و عطسه آرند و بکندش بشویند چنانچه
گفته شد بینی و دهن بگیرند و ابهل و زراوند و ترمس و حرف بکوبند و بزهره گاو بسرشند و استعمال کنند و تخم حنظل
و قسط و سداب خشک از هر یک سه درم بکوبند و با زهره گاو و پیه بسرشند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مر و خیارشنبر و سکبینج
بتساوی بکوبند و حب سازند و سه درم از آن فرو برند و پوست انار و سگبینج بکوبند و دود کنند و اگر بدین تدبیرها بیرون
نیاید دست برند و بیرون آرند یا بکه جنین را پاره پاره کرده اند و این عمل خطرناک بود **احتباس نفاس**
اگر خون نفاس بسته شود جلابی از تخم کرفس و رازیانه و پرسیاوشان و شکاعی و شیح و نبات تناول کنند و استعمال
فرزجات نمایند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت **رجا** علتی بود شبیه بحمل که از احتباس طمث حادث شود
علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حرکتی در شکم و احتباس طمث و انضمام فم رحم و احساس حرکت خاصه
که دست بر او نهند و گاهی در شکم کند بسبب انصباب ماده یا ریاح غلیظ یا ورمی صلب و فرق میان آن و حمل
بدان کنند که پیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و با آن سوء هضم و فراقر بود و باستسقاء
طبلی نیز مشتبه شود و فرق بدان کنند که در او سوء خلق و خبث نفس باشد و علامات استسقا نباشد **علاج**
آن مسهل و جلابی از رازیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و انیسون و گلقند تناول کنند و معجون کرکم و تریاق اربعه
و حب الاصول مداومت نمایند و سفوف تخم کرفس دو درم زیره و سرکه خیسانیده ده درم با نخواه و زنجبیل و انیسون

هر یک چهار درم بکوبند و با شیر آن قند یا شیر بیذ دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا زیرباج و نخود آب یا قوابل خورند
اختناق رحم علتی بود که شبیه بصرع و غشی و مبدا آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در اوعیه خویش مجتمع شود
و بکیفیت ردی مستحیل گردد و از آن بخارات متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت
بیوه زنان را بیشتر باشد و اکثر زنان را حادث شود تا بسبب احتباس طمث و نقصان آن حادث شود و علامت آن
صفرت لون و امتلاء عرق و کسل و خفقان و ضعف ساقین و صغر و تفاوت نبض باشد و علیل احساس بخار
کند که از عانه بر صعود می‌شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن و صرع آنست که چون افاقت شود از حالتیکه بوده واقع
شده بود خبر یابد و عقل بکلی ساقط نشده باشد و لعاب و زبد از دهن روان نشود بخلاف صرع علاج آن در وقت
حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن بینی و گلاب بر روی او زنند و صیحه در گوش او کنند و چون افاقت نشود
اشیاء طیبه از و دور دارند و چیزهای منتن مثل نفط و کندش و قنه و جندبیدستر و سیر و پیاز بویانند و عنبر و مشک با روغن یاسمین
بیامیزند و فرج را بدان بیالایند و مهره و زجاج را بالنگو و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شوربا
[illegible] خورند و طبیعت را [illegible] و شکر [illegible] دارند و چون نفع ظاهر شود ایارج فیقرا و تربد و صبر سقوطری هر یک یک درم حب النیل
و غاریقون و افسنتین هر یک نیم درم تخم حنظل و سقمونیا هر یک دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه سرشته حب سازند
[illegible] تنقیه تامه کنند و بعد از تنقیه [illegible] و شراب افسنتین تناول کنند و از
[illegible] و اطعمه بارده احتراز کنند و [illegible] بعسل [illegible] و شبت و اکلیل الملک
و مرزنجوش [illegible] و ورق الغار بجوشانند و در آن نشینند و ناف را بروغن نرگس [illegible] تمام [illegible] کنند
اگر سبب [illegible] باشد [illegible] و اگر سبب احتباس طمث باشد فصد باسلیق یا صافن کنند و در ادرار حیض سعی نمایند
و تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک [illegible] درم و تخم [illegible] هر یک دو درم بجوشانند و روغن بابونه و شبت [illegible]
[illegible] با شیر [illegible] رحم را بدان [illegible] و اگر علیله بکر باشد بغیر از [illegible] تصرفی دیگر نکنند [illegible] ادرار
مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه عروق مقعد حادث شود و آن سه صنف است یا شبیه ثولول بود
آنرا ثولولی گویند یا شبیه بانگور [illegible] آنرا عنبی گویند یا شبیه توت سیاه بود آنرا [illegible] گویند مجموع آن یا داخل شرج بود یا خارج
شرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون روان نباشد علاج مجموع فصد باسلیق کنند و صافن باشد اگر خون از آن روان

نباید مفتحات مثل بخور مریم وزهره گاو وآب پیاز وقنه ومقل وروغن اشنه وزردآلو وشقایق النعمان استعمال کنند تا خون بیاید
ودوم حبس ساکن شود وتلیین طبیعت بمطبوخ اهلیله کنند واگر سیلان دم ولین طبیعت باشد آنرا هم منع باید کرد ومکر قرص کهربا
ضعف آرد واگر ضعف آرد قرص کهربا ورب سیب تناول کنند وغذا اسماق با انار دانه یا مرغ ولبک خورند وبعد از کهربا
وصندل سوخته وگل ارمنی هر یک دو درم هلیله سیاه وآمله هر یک چند درم تخم گندنا شش درم بکوبند ودو درم مقل با آب گندنا شسته
حل کنند وادویه بدان بسرشند وحب سازند وشب درم از ان بخورند تا خطر اشیث کمتر شود صفت اطریفل هلیله سیاه واهلیله آمله هر یک
چند درم دانه مویز دو درم بکوبند ومقل چند درم با آب ورق مورد حل کنند وادویه بآن بسرشند ودو درم از ان تناول کنند
واطریفل صغیر ومقل مفید بود واگر وجع بغایت باشد اکلیل الملک وبنفشه وخطمی وخبازی وتخم شبت بکوبند وبرگ گل
بسرشند وبر موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود با روغن گل وسفیده تخم مرغ ولعاب اسبغول وافیون هم بسایند [illegible]
مرهم شود واستعمال کنند واگر خواهند که خشک شود پوست انار صفت بلوط بذر مرو وبادنجان ودم [illegible]
انار ومازو ومقل بیازند ودود کنند تا مرده گردد وبهترین علاج بواسیر آنست که قطع کنند یا دارویی حاد مثل فلفل وفربیون [illegible]
بر وی نهند تا منقطع شود وبعد از ان پیه بط ومرغابی ومغز ساق گاو ولبان شتر وروغن بنفشه وکتیرا وخطمی [illegible]
آمیخته مرهم سازند واستعمال کنند اورام مقعد اگر ورمی حار غیر بواسیر مقعد را حادث شود علامت آن
ورقت وضم ووجع شدید بود علاج آن فصد صافن کنند وعناب واجاص وخیار شنبر حب سازند وغذا
ومزوره شیره مغز بادام خورند وبنفشه وخطمی وخیار شنبر وبرگ کاسنی بجوشانند وصافی کنند وبا روغن گل وبنفشه
بیامیزند واستعمال کنند یا سفیده تخم مرغ وروغن گل ولعاب اسبغول افیون باهم بیامیزند وبکار برند یا اسفیداج
چند درم کندر ورومی مرهم قلیمیا فضه دو درم بسایند وبا روغن گل وموم مرهم سازند واستعمال کنند واگر ...
مرهم داخلیون نهند ناصور قرحه خبیثه باشد که در طرف معا مستقیم حادث شود واز ان صدید آید واگر غذا باشد
بیفشارند تا آنچه در وی باشد بیاید ودم الاخوین وصبر وشب یمانی وگلنار هر یک چهار درم بکوبند وبا زرنیخ هر یک درم
زنجار زنیم وآنگه بروغن بنفشه مرهم سازند وبکار دارند واگر نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز وبعد از ان اصلاح
مرهم سازند **شقاق مقعد** سبب یبوست مقعد یا گذاشتن ثقل یا سحج بود علاج
آن شراب بنفشه وسکنجبین با آب گرم بیاشامند وغذا حسو اسفناج یا کدو واسفاناخ

خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شادنه و مرهم مقل استعمال کنند یا پیه بط و مرغ و بز و مغز ساق گاو با روغن بنفشه
بیامیزند و بکار دارند و یا زردهٔ تخم مرغ و مقل ازرق و روغن استه زردالو تلخ و کوبان شتر و شمع بهم مرهم سازند و از آب
سرد و ترشیها احتراز کنند و اگر با شقاق و وجع التهاب باشد اسفیداج رصاص یک درم کافور دانگی با سفیدهٔ
تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب روباه تربک و کاسنی و تورک و خطمی و خبازی بگیرند و با موم و کتیرا و روغن بنفشه
مرهم سازند و بنهند و اگر از آن خون بسیار آید جالبات بکار برند **استرخاء مقعد** آنست که ریح و غائط
بی اراده بیرون آید و سبب آن اگر سبب قطع یا شکاف بود اسیر بود و علاج پذیر نباشد و اگر سبب استرخاء عصب بود
بواسطهٔ برودت **علاج** آن جلابی از بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه
خورند و قطن بروغن قسط و زرنیخ بمالند و شاسبغرم و ورق غار و تخم ترب یا سنبل و قسط و مر و جوز سرو و پوست
انار و خطمی و اذخر بجوشانند و در آن نشینند و معاجین حاره استعمال نمایند **بروز مقعد** اگر مقعد بسبب
استرخاء بیرون آید علامت او آنست که چون دست بران نهند باز گردد **علاج** او آنست که جوز سرو و
اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و در آن نشینند و مقعد را بآب مورد و آب لسان الحمل آلوده کنند و روغن قسطوران
بمالند و اسفیداج و مقل و مورد و زیره و [illegible] کنند و بران افشانند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور کندر و صدف
سوخته [illegible] اسفیداج و گلنار و مازو و شب سرمه و بلوط و مورد [illegible] آن
و غذا اسفاناخ [illegible] و از [illegible] حمام احتراز نمایند و اگر سبب ورم باشد علاج آن گفته شد **باب نوزدهم**
در امراض [illegible] از موضع خویش بیرون آید اگر [illegible] شود آنرا
حدبه گویند و اگر [illegible] آنرا [illegible] گویند و سبب آن اگر ورمی باشد که در عضلات فقرات
حادث شود [illegible] آن تب دائم و وجع شدید و ثقل پشت و تشنگی
و [illegible] جلابی از عناب و روباه تربک و ترنجبین و نبات
تناول کنند و غذا [illegible] و تلیین طبیعت کنند با [illegible] مطبوخ **صفت** سناء [illegible] بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی
[illegible] هر یک [illegible] روباه تربک پنج درم [illegible] یک درم خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم
و چون وجع ساکن شود [illegible] مرزنجوش پنج درم [illegible]

نمایند یا مقل دو درم با [illegible] حل کنند و پیه بط و دنبه و مغز ساق گاو هر یک نیم درم بکار برند با هم بیامیزند و استعمال
کنند و فقرات بروغن قسط و ناردین بمالند ریاح افرسیه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث شود و
علامت او آنست که با درد پشت تنگی نباشد و بعد از آن وجع شدید پشت پیدا شود علاج آن سر بر حب الجلاجی
از انیسون با رازیانه تخم و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیر [illegible] و رازیانه و انیسون خورند
و تلیین طبیعت به مطبوخ سورنجان و این حب کنند صبر سورنجان تخم هر یک نیم درم صبر سقوطری حب النیل
غاریقون انیسون هر یک نیم درم مقل مصطکی هر یک دانگی بکوبند با آب کرفس بسرشند و حب سازند و این یک شربت باشد
[illegible] الاصول پنج رازیانه تخم [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] بیخ کرفس بیخ رازیانه هر یک [illegible] درم تخم کرفس رازیانه
شبت و انیسون هر یک نیم درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید پس صافی کنند و با عسل بقوام آرند و بعد دو درم
از آن مداومت نمایند و شبت و مرزنجوش و بابونه و اکلیل الملک [illegible] بجوشانند و [illegible] بر پشت می بندند
و روغن خروع بر پشت فقرات می مالند یا [illegible] چهار درم [illegible] دو درم [illegible] شیر [illegible] چنانچه
آب سرد و روغن با آن روغن را بر پشت بمالند و این مرض بسبب ضربه [illegible] باشد [illegible] برفق باید [illegible]
دیگر [illegible] مرکب [illegible] بکوبند با [illegible] کنند و [illegible] در پشت اگر از [illegible] مزاج بود علامت
آن [illegible] بود و [illegible] و علامت [illegible] بود و بعد از [illegible] مبتلا را از تناول فواکه و بقول [illegible] استعداد کنند
و [illegible] ساکن شود و علاج آن [illegible] از انیسون تخم [illegible] و کلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیر [illegible]
خورند بعد از نضج بمطبوخ سورنجان حب آن [illegible] کنند [illegible] عادت کنند و از تناول فواکه مبتلا و جماع احتراز نمایند
و روغن قسط و [illegible] و بابونه بر پشت بمالند و [illegible] تناول کنند و اگر وجع بسبب [illegible] باشد [illegible]
و استعمال [illegible] و حمام [illegible] مفید بود و همین [illegible] و اگر بسبب امراض [illegible] و علامات و معالجات آن گذشته
و گاه باشد که درد پشت بسبب امتلاء عروق بود و علامت آن حمرت لون پشت و حرارت و ثقل آن و وجع و تنگی بود و علاج
آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب و عناب [illegible] و شربت [illegible] آلو [illegible] با تمر هندی [illegible]
و غذا [illegible] ماش مقشر با [illegible] و اسفاناخ [illegible] ساکن شود باب [illegible] در امراض اوجاع
[illegible] و دوالی [illegible] و دوالی آنست که عروق ساق [illegible]

[illegible marginal notes]

و حالان پاهای ایستادگان را حادث شود علامت آن ظهور رگهای سطبر سبز باشد که گرد ساق و قدم آید علاج
آن فصد با سلیق کنند و جلاب با ازروباه ترکیب و نبات و عناب و بیخ مهک و نبات خورند و غذا نخود آش و مغز بادام خورند
و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند و بعد از تنقیه این عروق را فصد کنند و برعروق بمالند تا باریک شود
و آن را سه بار این چند و محکم برببندد و از اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند و پای را ریاضت نفرمایند و اراء الفیل آن با
که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ او متغیر گردد و شبیه پای فیل باشد و سبب آن ماده سوداوی بود که بساق و
قدم ریزد و علامت آن کدورت لون ساق و حرارت آن بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و در هفته دو نوبت قی
کنند و تلیین طبیعت بطبوخ افتیمون و حب آن کنند یا این حب صفت آن قنطوریون باریک شحم حنظل
هر یکی دانگی و نیم تربد یک مثقال و سقمونیا هر یک دانگی بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از تنقیه
فصد باسلیق کنند و بوره دارشیشعان کرسنه باب بر ساق طلا کنند و ساق را تا زانو بعصابه محکم ببندند
و از اغذیهٔ غلیظه و گوشت وحشی و آویختن پای اجتناب نمایند و اگر بسبب مادهٔ بلغمی غلیظ باشد علامت آن غلظ ساق
باشد بی حرارت و کدورت علاج آن جلاب با بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب بشیره
خشکانه خورند و بعد از نضج تنقیه بحب صبر و حب سورنجان کنند و قی بداومت نمایند و بعد از آن اطریفل صغیر تناول کنند
و زنجبیل و فلفل مع کنند هر یک سه درهم قرنفل دو درهم کوفته با عسل یک چهار درهم بکوبند و با عسل آن قند بیامیزند و دو مثقال تا سه مثقال بخورند
و ضماد کنند و اقاقیا و مر و تخم اسپست بکوبند و بسرکه بسرشند و بر پای طلا کنند و از اطعمهٔ غلیظه و بقول و فواکه بارده
احتراز نمایند عرق النسا و جع بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول کند تا انگشتان پای رسد
و اگر ممتد شود فخذ را باریک کند و عرج حادث شود و علاج آن سر دو جلاب انیسون و تخم کرفس و رازیانه و بیخ مهک و کلنگبین
تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکانه خورند و بعد از نضج تام تنقیه بمطبوخ سورنجان و حب آن و حب صبر کنند
و بعد از تنقیه در نیم جوش بابونه و ورق غار و اکلیل الملک هر یکی ده درهم تخم سپندان پنج درهم بکوبند و مقل پنج درهم
در آب حل کنند و ادویه بدان بسرشند و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و بیخ کرفس و حاشا
و صعتر و حند قوقی بجوشانند و در آن نشینند و در حمام بر آن نیز نیت بیخ کرفس مع و حود ند و عاقرقرحا هر یکی ده درهم و عصاره قثاء الحمار
و حب النار هر یکی پنج درهم بوره ارمنی و فستق وحب از شاد هر یک درمی بکوبند و فرفت و دو درهم بروغن زیت بگدازند و ادویه بدان

بستر نشیند و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع زائل نشود این حقنه استعمال کنند صفت آن خسک سبوس
خشکدانه و سنا و شبت و بابونه و سداب هر یک پنج درم قنطوریون باریک شش درم پوست بیخ کرفس تخم کرفس بیخ کبر هر یک پنج درم حلبه بزرگ هر یک
چهار درم زیره سه درم خیارشنبر پانزده درم بوره پنج درم آب کامه روغن زیت پاسوسن هر یک ده درم و از معالجات چیزی
ملول نشوند و حقنه و مسهل و قی و مکرر تنقیه کنند و به روغن قسط و ناردین و چیزهای تدهین کنند و سورنجان پنج درم
و رازیانه و مغز بادام مقشر هر یک سه درم زعفران نیم درم مصطکی ده درم قند مثل مجموع بکوبند و سه درم از آن تناول کنند
با آب سرد و در آب کبریتی و نفطی و حمی نشینند و مجمیر جوت و برگ سنند و علق بر آن نهند و لقوا سفید یکتیان الا مستر
تناول کنند و اگر متمادی شود داغ کنند و وجع مفاصل و نقرس اما وجع مفاصل الملی باشد که عضلهای
دست و پا را حادث شود و نقرس مخصوص با انگشتهای پای و کعب بود و سبب این اوجاع ضعف مفاصل است و انصباب
مواد بدان و این ماده زود تحلیل نشود زیرا که عضو عصبانی و ماده غلیظ بود و شدت وجع مفاصل را سبب آنست که جای
ماده تنگ است بدان سبب تمدد شدید حادث شود و نقرس مفاصل قویست بسبب اعصاب و دیگر آنکه ماده او زود تحلیل
نیابد بواسطه غلظت و صلابت عضو و مجاورت رباطات و از خواص این وجع آنست که جمع نشود و تقیح نیابد بسبب غلظ ماده و اعضا
و اکثر آن باشد که ماده مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بواسطه آنکه صفرا اخلاط را رقیق کند و مستعد انصباب گرداند و علامت
ماده دموی وجع ضربانی و حرارت ملمس و انتفاخ عضو بود و علاج آن فصد کنند از جانب مخالف و مسهل از عناب و رب ترکیب
تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا مزورات با شیره مغز بادام خورند و اگر تب باشد به آب عناب نیم پخته و تخم خشخاش سرخ را
به صندل و گلاب لعاب بیگو و سرکه و آب کشنیز و آب کاکنج و آب برگ بستان افروز و تورک و پوست خشخاش با لعاب اسبغول طلا کنند
و تلیین کنند با این مطبوخ سناء مکی و گل پنج درم ترکیب بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خیارین هر یک درم
سورنجان دو درم هلیله زرد و سیاه هفت درم مغز خیارشنبر پانزده درم ترنجبین و اگر وجع بغایت بود و مخدرات مثل
بیخ تفاح و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا کنند و آب برف بر آن ریزند و اگر ماده صفرا بود علامت
آن حرارت ملمس و صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و التهاب و سرعت نبض و صفرت قاروره بود و علاج آن از سکنجبین
و آب گرم یا تخم خربزه و آب ترب قی کنند و جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و عناب و رب ترکیب و نبات تناول کنند
یا آب انارین یا تمر هندی یا نبات تلیین طبیعت به مطبوخ فواکه یا قرص بنفشه یا ازین مطبوخ

کنند صفت سفوف سنبل درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان الکبلی هر یک بیست عدد
و ... هر یک ده درم ... پنج ده درم و استعمال نماید و اگر ... سفید تخم ... و روغن گل و خطمی و
عدس بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر باز وجع اشتداد کند ... با سرکه و آب ... و بستان افروز ضماد کنند
و استخوان پوسیده سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم ... ضماد کنند و باید که تا وجع
اشتداد نکند ... استعمال نکنند ... ساکن شود و حرارت ... باشد آرد جو و اقلیمیا
و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر ماده بلغمی بود و علامت آن ... و قلت حرارت
وجع بود و ضمادات تسکین باید علاج آن ... انیسون ... تناول کنند و غذا نخود آب
با شیرهٔ خشکاش و فلفل و زنجبیل زعفران ... سورنجان ... حب کنند
صبر سقوطری سورنجان تربد ... بادام ... هر یک ... حنظل ... نمک هندی ...
مقل ... هر یک ... حب سازند صفت حب ... تربد هر یک درمی
و ایارج فیقرا ... تخم حنظل و انیسون ... تخم کرفس ... شیطرج خردل زنجبیل ... هر یک نیم درم مقل را در آب گرم
حل کنند و ادویه بکوبند ... حب سازند ... و شربت ... باید که در ابتدا ... ندهند که ماده
رقیق شود و غلیظ باقی ماند بلکه بتدریج ... کنند و از فواکه ... احتراز کنند و ... الفار
و ... هر یک ده درم ... هر یک پنج درم بکوبند و ضماد سازند ... تخم شاهتره ...
... هر یک ... زعفران هر یک نیم درم ...
... در آن ... کنند ...
گرم کنند و اگر ماده سوداوی بود و علامت آن صلابت و کمودت ... علاج
آن ... تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکاش خورند
و بعد از نضج سورنجان ... صبر سقوطری ...
هر یک ... حنظل ... زنجبیل خردل هر یک ...
... کابلی هر یک پنج درم

قنطوریون یا ربایب تخم مهک یا لسان الثور گاوزبان هر یک سه درم سونیزالقی ده درم هلیله آمله اسطوخودوس هر یک چهار درم تخم ریحان
درم سورنجان مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته در آن اندازند یا دو سه
جوش نزنند پس فرو گیرند و صاف کنند و بر ترنجبین و خیارشنبر یکبیست درم یا رب قند یک درم در آن حل کرده بیاشامند و غذا فروجها
پنج درم ورق الغار ده درم ... صبر ... آب ... یکبیست درم حرف چهار درم بکوبند یا روغن یاسمین طلا کنند و غذا گرم
و منزرهای مالند و هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنج درم سونیزالقی ده درم فلفل و دار فلفل ... هلیل
مثقالی بجوشند و اگر ماده از جنس مرکب باشد علامت او آن باشد که از اشیاء بارده و حاره ... و بعضی علامت
حاره و بعضی علامت بارده باشد علاج آن مرکب باشد ... مفاصل اگر مفاصل صلب شود چنانچه حرکت نتواند کرد
علاج آن هر روز جلابی از تخم مهک را یا نه و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا اسفیدباج و شیره خشکدانه خورند
و بعد از تنقیه ... مذکوره تنقیه کنند و موضع را به روغن کنجد و یاسمین ... و لعاب حلبه و بزرگ و خطمی ...
را با آب ... سحق کنند و طلا سازند یا حلبه و بزرگ و کنجد بکوبند و در روغن ... ضماد سازند
و از لبنیات و فواکه و حموضات و استعمال ... و جماع و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند و مداومت
کنند و معجونات و جوارشنات حاره تناول کنند و گویند اگر کفتار یا روباه را زنده بگیرند و در روغن زیت بجوشانند و در آن نشینند
مفید بود و استعمال ... و ضمادات از ... و ... و نمام ... نافع است
نافع ... مقاله سوم در حمیات بدانکه حمی حرارت غریبه باشد که در قلب مشتعل شود و از آنجا به توسط
شرایین منبعث گردد در جمیع بدن و گرم کند و ضرر آن بافعال طبیعی لاحق شود و اجناس او سه است
حمی یوم و حمی دق و حمی عفن زیرا که ترکیب بدن از ارواح و اعضا و اخلاط است پس اگر حرارت اول تعلق بروح گیرد
آن را حمی یوم گویند و اگر تشبث باعضا شود حمی دق و اگر لاحق باخلاط شود حمی عفن و بیان هر یک در سه باب گفته شود
ان شاء الله تعالی باب اول در حمی یوم و آن تپی باشد که اولا روح را گرم کند پس از قلب بشرایین بجمیع اعضا منبعث
گردد و این تپ از اسباب بادیه حادث شود مثل ملاقات آتش و آفتاب و تناول اشیاء حاره و انفعالات
نفسیه و اعراض نفسانی و شاید که این تپ از یک روز بیش نباشد و باشد که تا سه روز بکشد و تا هفت روز نیز گفته اند
و علامت حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در نبض و بول چندان تغیر بسیار ظاهر نباشد و با آن خشونت زبان ...

وابتدا ناقص نکند و با آن علامت امتلا رو علامت حمی عفنه نباشد اما آنچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب

تشنگی و حرارت ملمس و قشف جلد بود علاج او آنست که در مساکن بارده نشینند و حبس نکشند و صندل و گلاب

بموبند و شربتی از شربت بنفشه و سکنجبین و نبات هر یکیده درم یا سکنجبین بست درم یا عرق گل و بید و آب سرد بیاشامند و غذا

کشکاب یا اسفاناخ خورند و بقل بکاهو و خیار و کدو و اجاص و انار و مصر کنند و چون تپ زائل شود بحمام معتدل روند و روغن

بروغن بنفشه و کدو کنند و بسیار نشینند و اگر بواسطه تناول ادویه حاره باشد یا شرب شراب صرف بود علامت آن خشکی

دهن و زبان و تشنگی و حرارت موضع کبد و سرخی روی و چشم و سرعت نبض و حمرت قاروره بود علاج آن جلاب از تخم کاسنی

و عناب و اجاص و نبات بیاشامند یا آب انار مع نبات با شیره تخم کدو و سکنجبین و تلبین طبیعت بنقوع فواکه کنند

و شراب هندوانه بیاشامند تناول کنند و اگر بسبب تخمه بود مفرط علامت آن حدت و نارییت بول و غلبه یبوست و صفرت نبض و

زردی روی و چشم بود علاج آن ازاله تخمه کنند بهر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض یا عرق گل و بید

تشرب کنند و استعمال مشمومات بارده نمایند و اگر بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و عظم نبض بود

و باشد که با آن رعشه نیز باشد علاج آن شراب زرشک و شراب صندل و لیمو و آب انار مع نبات هر کدام که خواهند

تناول کنند و غذا انار دانه با غوره خورند و از خمر احتراز نمایند و اگر بسبب تخمه باشد علامت آن ثقل و خفقان و کدر بول

و صغر نبض و صفرت وجه بود علاج آن شربتی از شراب بنفشه و خشخاش با عرق گل و بید بیاشامند و غذا کدو

با کدو و اسفاناخ خورند یا شیره مغز بادام و روغن بنفشه و کدو در سر مالند و بنفشه و نرگس و شاهسفرم بویند و اگر

بسبب تعب باشد علامت آن تقدم سبب و یبوست جلد و احساس خشکی و صغر و ضعف نبض و بول رقیق مائی بود

علاج آن تناول مرطبات و استعمال نطول و حمام بود و اگر بسبب اسهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف

انار دانه و ربها چنانچه گفته شده است و اگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند و تقویت بشرب صندل و حماض

و سیب و به با عرق گل و بید و گاو زبان و کیقال مفرح یاقوتی بخورند و اگر بسبب صافحت جلد و انسداد مسام که بعد از استعمال

قلت استحمام و ملاقات هوا یا اغتسال با آب سرد پیدا شود و موجب حقن حرارت و تولد تپ بود علامت آن عسرت

و اختلاف نبض و حمرت قاروره و تشنگی و اضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی و نیلوفر و ترنجبین و نبات

بیاشامند و بعد از فتور تپ حمام و تعریق مناسب بود و اگر طبیعت ممسک باشد بنقوع فواکه تلیین طبیعت نمایند

فائده

در حق دق باید دانست که اول آن [illegible]

[illegible]

تلیین کنند و اگر علامت غلبهٔ خون باشد فصد کنند و اگر تپ از تخمه حادث شود قی کنند و طبیعت بطبیخ یا حقنه نرم
دارند و بعد از تنقیه حمام کنند و معده را بروغن مصطگی و روغن به بمالند و اگر بسبب شراب مفرط بود که موجب عدم
تحلیل شود علامت آن لطوبت و امتلا و اختلاف نبض و غلظت قاروره بود علاج آن جلاب از تخم کاسنی و تخم خیار
یا نبات تناول کنند و غذا نخود ماش با مغز بادام خورند و استحمام و تقلیل ماکول و مشروب کنند و اگر بسبب کثرت استحمام
یا حمام گرم بود شیرهٔ تخم تورک با آب خیار و کدو یا سکنجبین ساده یا تمر هندی یا نبات خورند و غذا آش کشاب یا کدو و اگر بسبب
زکام و نزله باشد شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و نبات جلاب بسازند و اگر علامت غلبهٔ خون باشد فصد کنند و اگر طبیعت
محتبس بود بنقوع فواکه تلیین کنند یا به ترنجبین و مربی بنفشه باب دوم در حمی دق و آن تپی باشد که حرارت غریبه
علی الخصوص قلب منبعث گردد و موجب افنای رطوبت شود و مراتب آن سه است زیرا که اگر حرارت غریبه متعلق برطوبات
شود که در عروق صغار موجود است آنرا مرتبهٔ اولی گویند که اگر این رطوبت را فانی کند و تشبث برطوبات شود که در اعضا منجمد
طل ست آنرا مرتبهٔ ثانی گویند و اگر این رطوبت را نیز فانی کند و لاحق برطوبات شود که التیام اعضا بدان باشد آنرا مرتبهٔ ثالثه
گویند و حمی دق اکثر بعد از حمی یوم و حمی عفنه و حمی اورام و اسهال و خطای طبیب و خطای مریض حادث شود و در ابتدا
کمتر واقع شود علامت او آنست که نبض ضعیف و باریک و صلب و متواتر شود و حرارت بعد تناول غذا اضطراب و کرب باشد
چه بعد تناول کنند حرارت اشتداد نماید و نبض قوی شود و چون از ابتدا استحکام کند تحول شوکت بدن و نشف جلد و عنا
پوست شکم و گردن ظاهر شود و نضارت رنگ و اعضا زائل گردد و بینی و رگهای گردن باریک شود و گوشت کوچک گردد
و در بول و هنتی باشد امید بر شفا توان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد علاج او آنست که در مساکن بارده جنوب
شمال و کنار آبی مسکن سازند و برورق بید و کدو و بنفشه و اسپید و خیش کشند و گلاب و کافور پیش نهند و در بستر بید و ترطیب
کوشند و هر روز نیم تیه از شراب عناب و خشخاش و صندل با شیرهٔ تخم تورک با آب خیار و کدو یا نبات خورند و غذا مرق آب
اسفاناخ و کدو و قرع و جگر کوچک و ماهیان خورند و خر و سرطان و بزغاله بغایت مفید بود و شیر با ترنجبین و روغن بنفشه
و کدو کنند و از بقول کاسنی و کاهو و تورک و خیار و از فواکه انار عذب و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و انگور
و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب لسان الحمل و زرد طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی
و اشیای حاره و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند که بهر حیله که باشد بخواب روند و بحمام معتدل رفتن و با آب نیم گرم غسل

و نیلوفر و برگ بید و کدو و بادرنگ شستن مفید بود و احیاناً مفرح بارد تناول کنند اگر این تپ بواسطهٔ سهر مفرط حادث شده
باشد شراب خشخاش و بنفشه بالعاب بهیدانه و بیدانه و عرق گل سیب چوب نید و استحمام و تدهین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود
حبس طبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم زرشک
تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک درمی کهربا دانه مورد هر یک سه درم مغز تخم کدو و خیار و تخم خرفه بریان کرده هر یک
پنج درم کافور یک درم نشاسته دو درم مجموع کوفته و بآب بهی سرشته و بمثقالی تناول کنند باید که مدقوق را از هوای
گرم و هوای بغایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب کنند و تبرید کنند و براحت و وسعت و لهو و لعب مایل گردانند و آوازها
خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگهدارند و قرص کافور
تناول کنند صفت آن طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیار تخم کدو بهدانه مجموع
مقشر هر یک پنج درم صمغ عربی نشاسته کثیرا هر یک دو درم تخم خرفه یک درم کافور نیم درم کوفته و بلعاب اسبغول سرشته قرص سازند
و بمثقال بخورند و چون علامات ذبول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان یا شیر بز بخورند و بعد ساعات اندک اندک غذا بخورند
و از گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب و امرود و کاسنی و نعناع در قرع انبیق نهند و عرق آن بگیرند و هر روز بیست درم
از آن تناول کنند عظیم مفید بود و دق شیخوخت بیوستی باشد که مزاج غالب شود بی حرارت و اکثر مشایخ را واقع
شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال مسهلات با افراط حادث گردد و علامت آن ذبول و قشف جلد بود و التهاب
و اشتعال نباشد و لمس سرد بود و علاج آن ترطیب و تسخین باشد مثل شراب گاوزبان و شراب انار و شراب سیب
شامی و اغذیه کثیرة الغذا مثل هریسه و مرغ و لبا و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و بزغاله و حلوا و سکر و شیر و قند استعمال
حمام معتدل و نطول و تمریخات و مشمومات معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین بروغن بنفشه و بادام و ...

باب سوم در حمیات عفونیه و آن عبارت از تبی باشد که حرارت اول لاحق اخلاط شود و آنرا گرم کند و آن

سخونت بقلب و روح متادی شود و پس باعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که آنرا متعفن
گردانیده یا نگردانیده و آنرا سونوخس گویند و آن از عامیان سخونت خون حادث میشود و اگر متعفن بگرداند نیز یا متعفن
او در خارج عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است از آن حمیات لازمه تولد کنند و اقسام آن چهار است اگر
متعفن ... مطبقه گویند اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود لثقه و اگر سودا بود ربع لازمه و اگر متعفن در خارج عروق بود مثل ...

و کیفیة طحال و حرارة از آن حمیات واکثره متولد گردد زیرا که چون ماده در خارج عروق متعفن شود و بسبب حرارت تپ به
تحلیل رود و تپ زائل شود تا آنگاه که آن ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود غب خالص گیرد و اگر سودا بود ربع و اگر بلغم متعفن
دم در خارج عروق مر او را سام بود و آن تپ عرضی باشد و این نوع حمیات مفرده باشند اما حمیات مرکبه ترکیب آن
یا از اجناس مختلفه بود همچو ترکیب دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه همچو ترکیب صفراوی و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع
جنسی واحد بود همچو ترکیب مطبقه لازمه با غب دائره یا ترکیب آن از اصناف نوعی واحد شود همچو ترکیب
دو غب و دو ربع و بیان هر یک گفته شود انشاء الله تعالی و بدانکه عفونت بسبب غذا کردن هر ایجو باشد مثل قدید یا غذا که
مستحیل هر دم صالح نشود مثل ماست و خیار یا غذا که آنچه از وحاصل شود مستعد قبول عفونت بود مثل فقع آنکه یا عفونت نسبت
کثرت از جهت خلط حادث شود حمی مطبقه تپی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول
متزایده که هر روز که باشد زیادت شود بسبب آنکه مقدار دم و رطوبت او بسیار بود و عفونت از اندازه تحلیل باشد و این بدترین اصناف
او بود دوم متناقصه و او آنست که هر روز که آید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زائد شود سوم متساوقه و او بیک حال بود و زائد نشود
و کم بسبب تساوی تعفن و تحلیل باشد که این تپ به تجربه هر سه اقسام منتقل شود و اگر درین تپ بثرات سیاه بر بدن ظاهر گردد دلیل هلاک
بود و علامت حمی مطبقه حمرت وجه و عینین و انتفاخ عروق و ضیق النفس و جهت غلظ قاروره و عظم و سرعت نبض امتلاء [illegible] بود و [illegible]
نباشد و استداد او بطریق غب نکند علاج آن در روز اول تا سوم فصد اکحل یا باسلیق کنند و اخراج دم بحسب قوت و احتیاج اگرچه [illegible]
بود و حجامت و تجفیف نیز شاید و هر روز جلاب از عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و [illegible] با تخم [illegible] تناول کنند غذا کشکاب و عناب [illegible]
و میان روز شربتی از نبات و عرق بید و گل و [illegible] شرب کنند و اگر [illegible] باشد شراب [illegible] طلیعه را
مجلس بگذارند و [illegible] فواکه [illegible] تبرید و تلیین کنند و هر روز [illegible] زبان [illegible] گلاب [illegible] زبان [illegible]
در پنجم یا ششم اسهال طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت آن [illegible] تخم کاسنی [illegible] نیلوفر و ورق گل هر یک [illegible] عناب [illegible] عدد سپستان
بیست عدد آلو سیاه ده عدد آلو [illegible] پانزده عدد شیر خشت ترنجبین هر یک پانزده درم اگر علیل ضعیف باشد آلو سیاه [illegible] پانزده عدد
و عناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنج درم شیر خشت و ترنجبین هر یک ده درم [illegible] کنند و اگر احتیاج [illegible]
این حقنه کنند صفت حقنه نیلوفر هر یک [illegible] درم سپستان [illegible] عدد [illegible] و ورق چغندر [illegible] شکر سرخ روغن بنفشه
هر یک [illegible] درم [illegible] و اگر با این تپ سرفه باشد جلاب از بنفشه و نیلوفر و عناب و سپستان با نبات تناول کنند

تلیین طبیعت بنفشه مربی و ترنجبین خیارشنبر هر یک ده مثقال بکنند حمی سونوخس اگر از کثرت غلیان
خون حادث شود علامتش این است همین علامت بود و او از حمی یوم اقوی باشد و او از مطبقه اضعف علاج این فصد باید
فقط بود و اقتصار بضرورات حامضه و اگر احتیاج تلیین باشد منقوع فواکه و ترنجبین کنند حمی محرقه تبی صفراوی بود که ماده
آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غب نیز اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب و بیخوابی و خشونت
و صفرت زبان و صداع و هذیان و فروختن چشم و نبض سریع متواتر و قاروره ناری بود علاج آن سر روز جلاب از تخم کاسنی
و بنفشه و نیلوفر و آلو سیاه و ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو با شیره خشخاش خورند و اگر سرفه نباشد مباءالنار و سکنجبین و شیره
حماض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و اگر از مطبوخ
متنفر باشد شراب بنفشه و نیلوفر یک درم با سکنجبین ساده دو درم تناول کنند با آب برف و اگر سرفه باشد سه نخود درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو
و تخم خیار هر یک سه درم عناب پنج عدد سپستان بیست عدد شیرخشت و ترنجبین هر یک پانزده درم تناول کنند و مشمومات بارده استعمال
نمایند و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش لعوق کنند و در تبرید و تلیین کوشند و بعد از نضج شیره تخم تورک با شیره تخم کاسنی
با سکنجبین تناول کنند و نقوع زردآلو نیز مناسب بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض و لیمو و صندل کنند
و مزوره از تخم سپید و آلو کیلی و انار دانه و ترنج با قرص خورند غب خالص تبی صفراوی بود که ماده آن خارج عروق متعفن شده
باشد و این تب روزی آید و روزی نیاید و زمان او از چهار ساعت تا دوازده باشد و با این تب قشعریره و نافض باشد و زمان سرما اندک بود
و باشد که مرکب از دو غب باشد و هر روز آید علامت آن تشنگی با فراط و غثیان و اضطراب و قی صفراوی و نبض سریع و قاروره ناری بود
علاج آن سر روز جلاب از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و نبات تناول کنند با آب انار یا ترنجبین و نبات غذا جو مقشر
یا آلو چه خورند و تلیین طبیعت کنند یا بمطبوخ هشتم یا دهم سنای مکی ورق گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم
خیار هر یک یک درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد ترنجبین شیرخشت هر یک ده مثقال یا
این حقنه استعمال کنند صفت آن سنای مکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد
سپستان آلو جامن هر یک بیست عدد سبوس گندم خطمی خبازی بنفشه هر یک کفی لبلاب و ورق چقندر دسته خیارشنبر شکر سرخ هر یک
ده درم روغن بنفشه ده درم شراب ... سکنجبین شراب نیلوفر یا شراب بنفشه مفید بود و بعد از اسهال استفراغ صفرا شیره تخم مرده
شد اب خیار و کدو و شیره تخم تورک و تخم کاسنی با شراب حماض و لیمو و صندل و سکنجبین تناول کنند و اگر در طبیعت حبس باشد

نقوع فواکه و ترنجبین یا قرص طباشیر نرم و سکنجبین تلیین کنند صفت قرص طباشیر طباشیر سه درم ترنجبین دو درم و نیم
تخم کدو مقشر درمی و نیم کتیرا صمغ عربی خشخاش هر یک نیم درم بکوبند و لعاب اسبغول بسرشند و قرص سازند و مثقالی بخورند و بعد
از مفارقت تپ شراب غوره و لیمو و ریباس سکنجبین و امثال آن با آب سرد و عرق گل تناول کنند و مزوره زرشک و انار و
و تمر هندی با فروج خورند حمی بلغمی نائبه آنرا مواظبه نیز گویند و ماده آن بلغمی بود که در خارج عروق متعفن شود و این تپ
هر روز آید و عسر البرء باشد خصوص که در خریف و شتا حادث شود و اول زمان او هشت ساعت بود و اگر از آن بیشتر ساعت علامت
آن نافض شدت سرما و کثرت بزاق و غثیان و صفرت یا بیاض لون و تهیج روی و چشم باشد و دیر دیر گرم شود و تشنگی و التهاب
نباشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند یا سکنجبین بزوری قند و غذا نخود آب
با دیگ رازیانه خورند و بیاید روز شربتی از نبات و عرق گل گاوزبان و تخم شاهسفرم با شاهتره و سکنجبین ساده
بزوری و شراب لیمو و شراب گاوزبان با انگور و نیلوفر نیز شاید و وقت نوبت بطبیخ شبت و تخم و بیخ مهک اندکی بعسل قی
کنند و چون ماده نضج یابد بحب ایارج و مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا پنج درم بیخ مهک بادرنجبویه گاوزبان هر یک چهار درم رازیانه انیسون
تخم کاسنی پوست بیخ کبر هر یک سه درم ترید خراشیده دو درم بادیان سنبل الطیب هر یک یک درم و نیم مویز طائفی پانزده درم گلقند ده
درم خیار شنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد یک مثقال ایارج فیقرا بر سر آن مطبوخ کنند و هر دو روز یا سه روز
تحریک کنند با این حب صفت آن ترید تخم کرفس انیسون هر یک دو درم نمک هندی دو دانگ غاریقون نیم درم بکوبند و با آب رازیانه
بسرشند و حب ساخته بلع کنند و بکر تقویت معده گلقند و رازیانه کنند و اگر اشتها کم شود حب ایارج قرص ورد و قرص غافت
و امثال آن تلیین کنند صفت قرص غافت عصاره غافت ترنجبین هر یک شش درم طباشیر ورق گل سنبل هر یک
دو درم بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند و یک مثقال با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و اگر [illegible] باشد قرص افسنتین
با سکنجبین بزوری تناول کنند صفت سکنجبین بزوری تخم کاسنی و کشوث و رازیانه هر یک سه درم و عصاره غافت دو درم پوست
بیخ کبر و رازیانه و کرفس هر یک پنج درم انیسون یک درم همه بیکوفته کنند و یک شبانروز در دو رطل آب بخیسانند [illegible]
تا یک رطل آید و با سه رطل با قند بقوام آرند حمی [illegible] لازم بود که ماده آن در عروق [illegible]
علامت آن همچون علامات دایره باشد [illegible]
و باز [illegible] باشد [illegible] کاسنی [illegible]

کاسنی و تخم خسک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا چوبا نخود خورند و بعد از نضج تا هم تلیین یابد مطبوخ کنند
صفت آن سنا پنج درم تخم کاسنی و بیخ کاسنی و رازیانه و بیخ خسک و ورق گل بنفشه و نیلوفر هر یکی سه درم مویز منقی ده درم
عناب ده عدد و اجاص بیست عدد ترنجبین خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو روز بقرص بنفشه یا ترید و سقمونیا دو دانگ
تحریک کنند یا معجون خیارشنبر در آب گرم حل کنند و بیاشامند و باقی علاج آن همچون علاج نائبه باشد اما قرص
غافث درین قسم مناسب نه افتد حمی ربع دائره تپ سوداوی بود که ماده آن در خارج عروق متعفن شود و این
روزی آید و دو روز نوبت نه آید و بیست و چهار ساعت باشد و باشد که دو روز آید یک روز نه آید آنرا ربع معکوس گویند و تپ
ربع از سودا طبیعی یا اخلاط شود و این قسم بعد از حمیات عفنه باشد و باشد که بعد از اورام طحال حادث شود و این تپ
ربع بود علامات ربع آنست که ابتدا به نافض کند و کسر اعضا [illegible] و چون گرم گردد گرمی آن با فراط نباشد و آنچه از احتراق
خون حادث شود علامت آن حمرت و غلظ بول و تشنگی با فراط [illegible] عرق بسیار بود و بعد از حمیات مطبقه و حمیات
اورام حادث شود و آنچه از احتراق صفرا بود علامات آن شدت اضطراب و تلخی دهن و تشنگی مفرط و صفرت و تواتر نبض و بعد از
حمیات صفراوی حادث شود و آنچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لین نبض و غلظ بول و دوار باشد و [illegible]
و بعد از حمیات بلغم حادث شود و آنچه از احتراق سودای طبیعی بود علامات آن سوء خلق و [illegible] نبض و کدورت قاروره بود و [illegible]
علاج این باشد که اطبا [illegible] مشغول نشوند و غذا از [illegible] نخود آب [illegible] خورند
از شراب سکنجبین [illegible] سازند [illegible] از اغذیه غلیظه و مولدات سودا مثل قدید و بادنجان و ماهی [illegible]
اجتناب نمایند و اگر در ابتدا علامات غلبه دم باشد فصد اکحل یا باسلیق مفید افتد و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند
و اگر [illegible] نضج ماده [illegible] از بیخ خسک و تخم کاسنی و گاوزبان با الشکو و رازیانه
و گلقند تناول کنند و غذا نخود و [illegible] با شیره [illegible] و فروج فربه خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بدین طبیخ
صفت سنا هفت درم هلیله سیاه بحذر درم بنفشه چهار درم بالنگو گاوزبان تخم کاسنی رازیانه کشوث اسطوخودوس [illegible]
نیلوفر هلیله [illegible] هر یک [illegible] درم [illegible] پانزده درم ورق گل چهار درم هلیله زرد و کابلی افتیمون هر یک هفت درم شاهتره
[illegible] و اگر [illegible] تخم آن [illegible] دو درم عناب ده عدد و سپستان سی عدد ترنجبین مغز خیارشنبر هر یک پانزده درم
و بعد از دو سه روز مطبوخ افتیمون یا حب آن یا معجون نجاح با شاهتره و بالنگو و سنا تناول کنند [illegible]

بکند مسهل نافع باشد و اما آنچه از احتراق صفرا بود علامتش آنچه گفته شد باید که تخم کاسنی و اجاص و سکنجبین و عناب
تناول کنند و بعد از نضج مطبوخ هلیله کنند با این مطبوخ صفت سنا هفت درم تخم کاسنی هر یک چهار درم
هلیله زرد چهار درم مویز طائفی پانزده درم ترنجبین خیارشنبر هر یک ده درم با هفت درم بالنگو و گاوزبان هر یک چهار درم جوشانند
و صافی کنند و ترنجبین [illegible] مثقال در آن حل کنند و بیاشامند و با این حب مسهل کنند صفت آن هلیله پوست کابلی
بسفایج اسطوخودوس افتیمون و گل سرخ هر یکی درمی نمک هندی کتیرا هر یک [illegible] سقمونیا نیم درم کتیرا با آب حل کنند و باقی ادویه
و بیاشامند و حب سازند علاج آن آنچه از احتراق بلغم باشد علامتش آنچه گفته شد باید که تخم کاسنی [illegible] تناول کنند و [illegible]
با شیره [illegible] طبیعت با این مطبوخ [illegible] صفت آن سنا مکی هلیله کابلی [illegible] هر یک هفت درم [illegible]
رازیانه تخم کاسنی [illegible] افتیمون اسطوخودوس بسفایج هر یک [illegible] درم بالنگو گاوزبان از هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم [illegible]
پانزده درم [illegible] طریقه آنست که در روز نوبت امساک کنند و [illegible] روز غیر نوبت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و روز راحت کنند و طبیعت را حبس نگذارند و اگر حبس شود [illegible] سرخ و ترنجبین [illegible]
[illegible] و مویز طائفی تلیین کنند و ماء الجبن با سکنجبین مفید بود [illegible] اسفاناخ [illegible] کنند [illegible]
و تریاق کبیر [illegible] صفت آن [illegible] چهار درم [illegible] هر یکی [illegible]
[illegible] مثقال تناول کنند [illegible] الاصول [illegible]
کاین تب [illegible] اما
این تب [illegible] دوازده سال [illegible] حمی ربع [illegible]
و بیان [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] حمی خمس و سدس و سبع
حمی خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز [illegible] و سدس آنست که یک روز آید و چهار روز [illegible] و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز
و این تب ها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه به ربع باشد علاج آن تلطیف اخلاط و اسهال سودا بود چنانکه
در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و ترب هر یک [illegible] درم [illegible]
یکدرم [illegible] ده درم در آن حل کرده بیاشامند [illegible] کنند و باقی علاج آن همین علاج ربع باشد حمی الغب الدوری

تپی باشد که دران احساس برودتی عظیم کنند در باطن و لمس گرم باشد و آن تشنگی و لهیب نباشد و ماده این تپ بلغمی زجاجی بود
علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش نخورند و بعد
از نضج تنقیه کنند باین حب صفت آن صبر سقوطری تربد سفید هر یک درمی غاریقون نیم درم مقل ازرق [illegible] بکوبند و باب رازیانه
بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز قرص ورد مثقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند و باقی علاج آن
همچون علاج حمی بلغمی بود حمی لیقوریا تپی باشد که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و در ظاهر حرارتی نباشد
بلکه برودت باشد و با آن تشنگی و لهیب و اضطراب عظیم بود و ماده این تپ بلغمی زجاجی باشد علاج آن هر روز جلابی
از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین به مطبوخ خیارشنبر کنند یا باین مطبوخ صفت
آن سنا سه درم افسنتین چهار درم ورق گل پنج درم تخم کاسنی سه درم تربد یک درم هلیله زرد سه درم عناب آلو سیاه و لیلی
هر یک ده دانه رازیانه بالنگو گاوزبان هر یک پنج درم مغز خیارشنبر و ترنجبین هر یک پنج درم روغن بادام تلخی ده درم شکر سرخ پنج درم
و بعد از تنقیه گلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون هر یک دو درم سوده با ده درم گلقند بیاشامند
حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه فنون ترکیب آن بسیارست چنانچه ترکیب دایره با لازمه و دایره با دایره
و لازمه با لازمه و ترکیب مداخله بود چنانچه تپی باشد و تپی دیگر بر سر آن آید و یا مبادله باشد چنانچه تپی در عقب تپی بیاید
و یا مشارک باشد چنانچه دو تپ با هم آمیزد و با هم زایل شوند و بیشتر ترکیب از حمیات صفرا و بلغم بود و بسیار باشد که آمیزش [illegible]
و ترتیبی باشد اما آنچه نامی نهاده اند قانون معین دارد شطر الغب است و غب غیر خالص ترکیب آن بر چهار گونه است
زیرا که یا مرکب از غب دایره و بلغمی لازمه باشد یا غب دایره و بلغمی دایره یا از محرقه و بلغمی دایره یا محرقه و بلغمی لازمه و علامات
آن ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و درین حمیات اعتماد بر دور و نوبت تپ نباید کرد بلکه استدلال با عراض و علامات
کنند و فرق میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و متحد نباشند و نوبت آن متفرق بود
چنانچه فرق و تمییز میان نوبت هر یک توان کرد و در روز نوبت صفرا نبض سریع باشد و قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد
و نبض [illegible] بود و زمان تپ برابر تر بود و در روز نوبت هر یک توان کرد و هر روز تپ آید و زمان او از دوازده ساعت
زاید بود و این تپ عسر البرء باشد و از معالجه آن ملول نباید شد و مسهلات قویه نباید داد زیرا که صفرا از رقیق رود و
[illegible] منضج شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تپها اگر علامات صفرا غالب باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی و

پنج مهک و نیلوفر هر یک سه درم اجاص ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و غذا چپاتی با نخود خورند و بعد از نضج تلیین
باین مطبوخ کنند صفت آن سنای مکی هلیله زرد کابلی هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی رازیانه پنج مهک هر یک پنج درم
سپستان و خودوس بسفایج هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم اجاص الوکیلی و عناب هر یک ده عدد و مغز خیارشنبر یازده درم
ترنجبین ده درم و بعد از دو روز تحریک باین قرص کنند صفت آن بنفشه دو درم تربد هلیله زرد هر یک نیم درم صبر السقوطری
نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ مجموع کوفته با آب بسرشند و با جلابی از نبات تناول کنند و اگر علامات بلغم غالب بود
هر روز جلابی از پنج مهک و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا چوب نخود خورند پس اگر اخلاط بحدب کبد مائل شود علامات
آن ثقل سر و شپش بود مدرات مثل انیسون و تخم کرفس و ناخواه با جلاب ضم کنند و اگر بمقعر کبد مائل شود و علامت آن
ثقل معده و قی و غثیان بود پس بمسهلات بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری یا ساده و گلقند
تناول کنند و قرص ... نیز نافع بود صفت ورق گل ده درم سنبل پنج مهک هر یک پنج درم تخم خیارین و کاسنی هر یک چهار درم
بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و مثقال با سکنجبین تناول کنند و اگر متمادی شود بقرص غافث تحریک کنند و معالجه که
در بلغمی دایره ذکر رفت بعمل آرند حمی مختلطه چنان باشد که آثار دوری و نوبتی معین نباشد علامت آن مختلطه
باشد و دریافتن آن طریقه آنست که بتخمین و حدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن آن در خارج
عروق و داخل آن حاصل کنند علاج آن چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه و خفیفه و گاهی
بتسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خلط آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تبی که از صفرا و بلغم مرکب
و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متمادی با
معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تبی باشد که چون ابتدا کند غشی عارض شود
و این تب بیشتر از ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام بدن متفرق باشند چون بلغم
بواسطه شدت حس آن فم معده و رقت قلب موجب غشی گردد علامت او آن باشد که بیشتر اوقات
مدور بلغمی آید و تهیج وجه و علامت بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب و آب سرد بروی زنند و اطراف بندند
و شکم برفق بمالند و سکنجبین با آب گرم بنوشند تا بدان قی کند و بعد جلابی از تخم کاسنی رازیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند
یا تخم کرفس سه درم بجوشانند و با سکنجبین ساده بیاشامند و غذا چوب آب با قند خورند و تلیین طبیعت کنند با ...

صفت آن سنا هفت درم قنطوریون باریک شش نیلوفر پنج مسک هر یکی دو درم ورق حقیقیه دست سبوس
کف خیارشنبر پانزده درم سکنجبین شکر سرخ هر یکی ده درم روغن زیت آنکامه هر یکی ده درم نمک بوره ارمنی هر یکی
نیم درم و اگر این تپ از ماده صفراوی کراثی یا زنجاری حادث شود علامت آن عطش و کرب و اضطراب بود و
بر وی غثیان آید علاج آن هر روز آب انار ترش یا تمر هندی یا نبات خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه
کنند و صندل و گلاب و کافور و عرق بید و اقاقیا بر سینه طلا کنند و در استفراغ خلط مبالغه ننمایند بلکه بتدریج دفع کنند
السبب سفید عشقی زیادت نشود و حمی لیلیه و نهاریه لیلیه آن باشد که بشب آید و روز نیاید و نهاریه آنکه بروز آید
و بشب نیاید و این بدتر باشد و غالبا آن که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند یا علاج تخم کاسنی
و پنج عدد کاسنی نبات و غذا جو باتخود خورند تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند و در نهاریه غذا الشب خورند
اما باید که تمام نخسپند بلکه بخوابی مناسب و در لیلیه غذا بروز خورند و چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد
حمی وبائیه تپی باشد که در وبا حادث شود و سبب آن باشد که هوا متعفن شود و فساد مزاج روح گردد و موجب تعفن اخلاط
شود و از آن حمی تولد کنند علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید و حیوانات کثیف الحس مثل لق لق و هدهد و خطاف
بگریزند و ضفادع و حشرات زیر زمین مثل عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و علامت این تپ کرب و تواتر نفس
و تشنگی و خشکی دهن و قی و سقوط اشتها و غثیان و وجع معده و ظلمت حال و غشی و عرق و براز منتن بود و علاج آن
فصد کنند و هر روز شربتی از تمر هندی و نبات یا سکنجبین یا گلاب با آب سرد تشرب کنند و شراب غوره و زرشک و ریباس
و صندل و لیمو و حماض مفید بود و غذا سماق و زرشک و انار با فروج خورند و تقلیل مجوفات و املات کنند و اگر رطوبات
بدن بسیار بود و تسکین و تبرید و تنقیه فقط تلیین طبیعت کنند و استفراغ اخلاط که در بدن بود اما تسکین بهر حال
بهتر از تحریک بود و مشمومات و مشروبات باستعمال کنند چنانچه در تدبیر فصول گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه ماده آبله
خون ست و بسبب غلیان او حادث شود و بهترین او آنست که سفید رنگ باشد و انبوه نباشد و بدترین آنست
که سیاه و سبز و انبوه باشد و علامت ظهور جدری درد پشت و خاریدن سینه و تخدر اعضا و حمرت عین و حکه انف و اعلا
و تشنگی و در سینه قلق و ضیق النفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و او کوچکتر از جدری بود و آن را اختوی نباشد
و بزرگ نبود بلکه با پوست راست باشد و اسلم او آنست که سرخ بود و آنچه بنفش و سبز باشد بغایت بد بود و علاج آن

است بعد بامات جدری علاج آن پیش از بیرون آمدن حصبه و آبله اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما چون
ابتدا بروز باشد نشاید و تحریک و تلیین طبیعت نباید کرد و در بروز شراب عناب و شیر فریا پستی فرفک تناول کنند و
غذا ماء الشعیر یا عدس و عناب خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و شنقل در فراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد از آن
خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه اشتیاق جهت ترویح قلب اولی باشد و اگر دیر بیرون آید انجیر و عوض آن عدس
بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بخور پیاز و انجیر زرد و دود کنند و آبله چون تمام بیرون آید گاه زرس در فراش بریزند
یا کیسه برگ بدوزند گاه برهیستان کنند و بر روی آن خسبند و چوب کرده کنند یا چوب کز بجوشانند و گلاب بیامیزند
و در ظرفی کنند و بر اعضا بریزند یا ورق گل سحق کنند و بر اعضا مالند و عصاره تخم سماق و آب کشنیز تر و سماق در چشم چکانند و
در بینی الفتیله اندازند و اگر طبیعت نرم باشد قرص طباشیر با شراب صندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه
بلیسند و در حصبه فقط طبیعت را تحریک نباید کرد و غذا و تلیین طبع و ادام چنانچه در جدری بیان کرده تشخیص بیان کرده
تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب استعمال کنند و اگر سستی طبیعت غالب شود شراب بنفشه
نیلوفر یا گرم کرده بیاشامند و سپستان و بنفشه و عناب اندازند و پیش از این تصرف نکنند و تدبیر تلطیف هم
سعی نمایند و اگر سرفه باشد شراب بیاض خورده بلیسند و شراب زبان مفید است والله اعلم تدبیر ناقه چون ناقه است
حالتیست میان صحت و مرض تدبیرش مشترک باشد میان تدبیر اصحا و تدبیر مرضی پس باید که تقدمه آن یاد کنند و احوال عوارض
او را عادت شود متفحص باشند پس اگر در نبض سرعت و قاروره غلیظ باشد و اشتها نقصان بود
دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد باقیست که بسبب تدبیر هاضمه غذا مشغول شود بلینات
و تنقیه بتلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین خیار و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج
بدان بگذرد و ضروره که مناسب مزاج بود و با گوشت تناول کنند تا از امتلاء و رجوع تناول
احتراز نمایند و چون قوت بگیرد استحمام مناسب بود و در بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا
نرسد و در تا وقت نمایند تا حمام زائل شود و با مسکن روند و از عوارض نفسانی
و بدلی اجتناب نمایند و اگر هضم کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود معده ضعیف معلوم شود که غذا بسیار خورده
هر آینه تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و غذا زیرباج یا انار دانه یا سماق خورند و گوارش

سعده کمی تناول کنند تا بدن را قوت تمام حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند در ماهی یکبار زیان ندارد
و تدبیر ... در غذاهای غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود **مقاله چهارم** در امراضی که ظاهر بدن را حادث
شود مشتمل بر هفت باب **باب اول در اورام و بثور** ورم غلظی و انتفاخی بود که بسبب انصباب ماده
که بر عضو ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربعه باشد یا مائیه یا ریح اما ورم که ماده او دم باشد آنرا فلغمونی گویند و آنچه صفراوی
بود حمره و آنچه مرکب از صفرا و خون بود حمرهٔ فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط
عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر مخالط عضو باشد صلب بود سرطان گویند و اگر مخالط نباشد خنازیر
و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود سلعه صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد و آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقاء زقی
و اگر خاص بود قیله یا مائی و آنچه از ریح بود اگر مخالط عضو باشد لین بود و تهیج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان
هر یک گفته شود ورم فلغمونی از ماده دم حادث شود و علامت آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تنگی و تب بود و رنگ ورم بسرخی
و کمودت مائل بود و علاج آن در ابتدا فصد کنند از عرقی که مناسب وی بود چنانچه ورم اگر در اعالی بدن باشد قیفال یا اکحل بزنند
و اگر در اسافل باشد باسلیق و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند یا آب انار یا آب نبات یا شیره تخم کدو با سکنجبین غذا
جو آب یا مزوره ماش و مغز بادام و سکنجبین بسیط و مطبوخ فواکه یا نقوع آن کنند و اگر ورم در مغابن بود یعنی در پس
و اعضاء شبیه مثل پس گوش و زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نریخته باشد استعمال مبردات با رادعات کنند
مثل صندل و گلاب و فوفل و اقاقیا و گل ارمنی و مامیثا و آب گشنیز و کاهو و لسان الحمل و ... استعمال رادعات نیز مبالغه نمایند
و بعد از دو سه روز که ... محللات مثل بابونه و خطمی و ... و ترکیب حلبه و اکلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون ماده
ریخته باشد محللات فقط استعمال کنند و اگر ماده جمع شود محللات با منضجات مثل برگ ... و حلبه و انجیر ... استعمال
کنند و علامات جمع شدن اشتداد وجع باشد و چون نضج یابد منفجر گردانند یا بآهن یا بادویه و علامات نضج سکون وجع باشد
و چون دست بر وی نهند فرو نرود و بعد از آن که منفجر گردد تا ماده بکلی مستفرغ نشود مرهم ... استعمال نمایند اما
اگر ورم در صدر و اعضاء رئیسه حادث شود یا ورم بسبب ضربه و سقطه باشد بعد از فصد تنقیه ... مثل موم روغن
با محللات استعمال کنند قطعاً استعمال مبردات و رادعات نکنند و مشتقی از فلغمونی است که آنرا شقاقلوس گویند
و آن آنست که ورم ... تحلیل رود و نه جمع شود و اگر از آن فساد در عضو پیدا شود و عضو را بمیرد علاج

آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم ماند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا ماده مستفرغ
شود و بعد از آن کرسنه با گلاب طلا کنند حمره ورمی باشد که ماده آن صفراوی بود و علامت او آنست که مایل
بسطح جلد بود و لون آن سرخ و روشن باشد و براق بود و چون دست بر و نهند سرخی برود و چون دست بردارند
معاودت کند و با آن تپ و تشنگی و حرقت و التهاب باشد علاج آن همچون علاج فلغمونی باشد لیکن در تبرید
بیشتر باید کرد و در فلغمونی تخفیف بیشتر ورم رخو آنرا و دبیلا نیز گویند و او از ماده بلغمی حادث شود و آن ورم سفید باشد
و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر و نهند فرو رود و زمانی همچنان غایر ماند علاج آن هر روز جلاب با نضج
و رازیانه و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشخاش خورند و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بحب ایارج و معجون
و مسهلات بلغم و بوره ارمنی و نمک و زیت و سرکه بر ورم طلا کنند و کف دریا در سرکه خیسانیده ضماد سازند یا اشنان و صبر
طلا کنند و سعد و زعفران و مازو نیز مفید باشد سلعه ورمی غلیظ بود که آنرا غلافی باشد و از عضو خارج بود و مقدار آن از
نخودی تا بطیخی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارج و ایارج لوغاذیا و استعمال مرهم داخلیون و اگر تحلیل
نرود بشگافند و با دویه متقرحه مثل فلفیون و دیگ بر وی نهند و چون متقرح شود کیسه غلاف او بیرون آرند
و مرهمهای مدمله بکار دارند سرطان ورمی سوداوی باشد علامت او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید
بزرگتر شود و صلب باشد و اندک حرارتی در لمس آن محسوس شود و در عروق سبز و سرخ مثل دست و پای سرطان
ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد اکحل یا باسلیق کنند و تنقیه بدن از سودا بمطبوخ افتیمون و غاریقون و ایارج
نیز مفید بود و صفت آن افتیمون یکدرم سقمونیا اسطوخودوس هر یک درمی و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک
نفطی دانگی غاریقون نیم درم مجموع کوفته با آب کرفس سرشته حب سازند و در اول حدوث این ورم مداومت
استعمال کنند و بعد از تنقیه محللات مثل روغن گل و خیری با توتیا مغسول و مرهم داخلیون اگر صلب باشد و دیگر آن
اثر نکند حلم از آن قطع کنند و اگر متقرح شود توتیا شسته و طین مختوم و ورق گل و گل ارمنی مساوی کوفته و با روغن گل
بر آن نهند یا سرطان نهری بکوبند و بشگافند و بنهند یا سرطان بسوزانند و با روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زخمی
را حادث شود در او راحت سعی نمایند خنازیر ورمی مشابه سلع اما او با گوشت آمیخته باشد و متعدد بود و صلب
تا از سلع بود بیشتر در گردن و زیر ران واقع شود علاج آن تنقیه بدن بود از بلغم و سودا و اجتناب از اغذیه غلیظه

و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم داخلیون یا آرد جو و خردل یا بول کودکان یا آرد باقلا و آرد جو هر یک بیست درهم
ایرسا و زفت و شمع و میعه رطب هر یک پنج درهم ضماد سازند و اگر تحلیل نرود و سخت گردد بعد از آن ادویه ملینه بکار دارند
ضماد داشته و کبریت هر یک سه درهم مقل اسماروق غار یا زرد هر یک سه درهم ملک الطیب چهار درهم بکوبند و با بول
کودک استعمال کنند ضماد آخر بیخ خوک را با بیخ بول شتر ضماد سازند و نوعی از خنازیر است که بر پوست نیک
و این بدترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که با احتیاط قطع کنند و عرق شرائین منقطع نشود و بعد از منقطع
اگر بقیتی باشد فلفیون استعمال کنند و بعد از آن ملحمه بکار دارند ورم صلب آنرا اسقیروس خوانند و از ماده سودا
یا بلغمی غلیظ حادث شود یا از ورمی که عادت استعمال مبردات با فراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامت آن صلابت
و عدم وجع باشد و لون آن همچون لون بدن باشد اما آنچه از ماده سودا بود لون او همچون لون اسرب باشد علاج
آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه محلله مثل میعه رطب و مرهم خردل و سوباه و تخم ساق گاو و مقل و
بابونه و خطمی ضماد آخر برگ مرو نشک خطمی هر یک ده درم حلبه پنج درم انجیر بیست عدد با هم بکوبند و بنهند ضماد
آخر مقل اشق جاوشیر و بیروزه تریک باهم بکوبند و استعمال کنند غدد آنرا دشبه گویند فرق میان او
و سلع آنست که او در میان عضو باشد و آنرا غلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر باده و دیگر بدو منضم شود غدد
دیگر و جنبنده پیدا شود علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم داخلیون استعمال کنند و بعضی آنرا گویند
و قطع اسرب بران نهند و اگر کهنه باشد بشکافند تا آنچه در وی باشد بیرون آید پس قطع اسرب بران بندند اگر
در پس گوش باشد آنرا فوجیلا گویند و آنرا بجالستر خزون میه نمک طلا کنند طاعون ورمی باشد که در اعضای
غددی مثل حضیه و ثدی و بغل و بن ران واقع شود و حدوث آن از ماده سمی باشد که عضو را فاسد کنند و رنگ
او متغیر گردد و باشد که از آن صدید و دم ترشح شود و علامت آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ
آن سیاه و سبز باشد قتال بود و درین ورم فصد نکنند و تقویت قلب مثل شراب حماض و لیمو و صندل و سیب و انار
ضروری بود و غذا سرکه خورند و در حوالی آن برف و بیخ و برگ بید و بنفشه و گل بستان افروز نهند و در موضع بارده ساکن شوند
و صندل و گلاب و کافور بسایند و بر سینه طلا کنند و بر ورم هیچ طلا نکنند اما اگر آنموضع را حجامت کنند ماده جذب کنند و
بعد از آن آب گرم بشویند مناسب بود و لحمه ورمی رخوی بود علامت او آنست که همچو خیکی پر باد بود و چون انگشت بر وی نهند

فرو رود و در حال بحال خود رود و محسوس گردد که در معده نیست و اگر بزرگ شود و چون دست بر و نهند
آواز کند علاج آن جلاب از تخم کاسنی و سداب و رازیانه و گلقند با نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیره
خشکدانه خورند و توابل در آن کنند و همچنین بر موضع بندند بلی شیره و روغن بابونه و سداب بر آن بمالند یا تخم کرفس و
انیسون و نانخواه هر یکی یک درم با آن بجوشانند و صاف کنند و روغن زیت بر آن کنند و می جوشانند تا روغن باقی ماند استعمال
کنند و بیلیه و خراج و بیلیه در بیخ بزرگ بود و لون [illegible] همچو لون [illegible] باشد و صلب بود و با آن وجع باشد و در آن
مواد غلیظهٔ غریبه جمع شده باشد و خراج آنست که [illegible] جمع شده باشد از اورام و با آن حرقت و حرارت باشند
علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ [illegible] باشند و ضمادات بر ورم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند
و مواد فربه بیرون کنند و بعد از آن مرهم باسلیقون بکار دارند و گویند اگر بیخ نرگس با عسل طلا کنند یا و افلیون با لعاب دل
منفجر گرداند باب دوم در شوری و بثور [illegible] اورام بود و بعضی را شوری و همچو بثره بادل و بعضی صفراوی بود و همچو بثره چهره
و بعضی بلغمی همچو بثره بلغمی و بعضی سوداوی [illegible] همچو بثره تولول و ثول بثور بزرگ باشد و ماده آن و بائی باشد که از آن سطوح
فاسد آمیخته باشد و از داره هضم و کثرت تناول [illegible] و شیرینی بسیار شود و بدترین آنست که در عضو باشد علاج
آن فصد کنند و تنقیه بدن بطبیخ فواکه یا [illegible] و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و علاج آن همچون علاج اورام کنند
شری شوری پهن باشد که مائل بسرخی بود و کاه [illegible] باشد و قطعاً حادث شود و سبب آن بخار باشد از دم
و صفرا یا بلغم بود و فی مر خیزد که آنچه دموی باشد سرخ و گرم تر باشد و در روز اشتداد کند و آنچه بلغمی بود در شب حادث شود و در
اشتداد کند علاج دموی فصد باسلیق باشد [illegible] بطبیخ فواکه یا اسقوریا یا سطبح [illegible] و در بلغمی تلیین الطبع
کنند و فصد نکنند و بدن را با آب گرم [illegible] بشویند و شات لیسیل شری جیند باشد که در شب حادث شود
و با آن خارش عظیم باشد علاج آن فصد کنند و حجامت ساق اندام بمویز و تخم خربزه بشویند و اگر احتیاج باشد
تلیین کنند نمله و حباو رسیه و نمله بثور چند صفراوی باشد و تنبیه بهمن شود و بیاید یک متصل گردد و مائل باشد بسیاهی
اما حباو رسیه بثوری چند باشد شبیه بگاورس لون آن سرخ و سر آن سفید یا آن خارش و سوزش عظیم بود علاج
آن فصد و تنقیه کنند از صفرا و رو با به تریاک و حضض و صندل و آقاقیا و صندل و آب کاسنی یا آب روباه تریک
طلا کنند و اگر منقرح گردد و متمادی شود [illegible] و خون طلا کنند منفعت آن باز کند در شب [illegible]

سه درم قلقدیس و درمی زراوند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و قرص سازند و خشک کنند و بوقت
احتیاج بگلاب بسایند و طلا کنند مرهمی سفیداب و سبز مرداسنج زرد چوبه گلنار زراوند طویل قنبیل بکوبند
و با موم روغن جاینیز بدو استعمال کنند حمره شوری چند پیچ باشد که بغایت سرخ بود و با آن سوزشی و المی عظیم بود و ماده
آن صفرا بود و یا خون رقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفراء و حجامت بر موضع نهند با شرط عمیق
تا سوداء استفراغ شود و باقی علاج آن همچون علاج حمره باشد نار فارسی بثره چند باشد که حادث شود و زود خشک
ریشه گردد و با آن حکه و حرقت باشد و در اندرون آن آبی تنک بود و در ابتدا ظهور آن بیمار سرخ و طاووسی مانند زبانه آتش باشد
علاج آن همچنین کافور با لعاب بنگو ضماد کنند و بارزو و خوفل با سرکه سفید بود و از حلاوه و گوشت احتراز کنند
نفاخات آبله چند باشد که اندرون آن خون یا آب تنک باشد و از غلیان خون حادث شود علاج آن فصد
کنند و تنقیه بدن و ذوم با سکنجبین کنند و شراب عناب و نیلوفر و اغذیه بارده مثل عدس و سرکه و تمر هندی و انار خورند
و لعوطها استعمال کنند تا آنچه در وی باشد بیرون آید و مرهم اسفیداج و مرداسنج نهند و اگر زود خشک شود مرهم قلقطار استعمال
کنند عرق مدنی بثره باشد که حادث شود و شکافته گردد و از آن چیزی رگی بیرون آید و گاه باشد که با آن احساس
حرکتی همچو حرکت کرم کنند و بعضی گویند که آن جنس کرمی باشد و چند پیچ دراز گردد و اگر گسسته شود آن علت بیشتر باشد و بیشتر در سواحل
و ساحل پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر و خراسان و حبش بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع گردد و بواسطه
حرارت منعقد گردد و طبیعت آن را بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا صافن کنند و تنقیه بدن بمطبوخ
افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تنقیه تناول اطریفل و کثرت آبهای سفید بود و در ابتدا صندل و کافور و صبر طلا کنند و چون
بیرون آید تقلید بدان بندند و هر چند دراز شود در پاره اسرب پیچند و احتیاط کنند تا قطع نشود و در آن حال آب گرم و روغن
نرگس و بنفشه و لعاب بنگ طلا کنند تا بآسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم و مرداسنج پنج درم با موم و روغن جاینیز بدو بمالند و
اگر گسسته شود و آنچه باقی باشد بیرون آرند و بعد از آن مرهم مدمله بکار دارند سعفه قرحه باشد که در روی و سر حادث شود
و در ابتدا بثرات متفرقه باشد که منتشر گردد و خشک ریشه شود و اکثر صبیان را واقع شود و آنچه از آن صدید آید آن را
شیرنج گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق باقوام مناسب بود و الا حجامت کنند
از پس سر و تنقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند و با تلخ و ترش دیگر بکیست درم بکوبند

و پنج درم مقل و زحل خرحل کنند و همه با هم بسایند و بیامیزند و قرص سازند و در وقت حاجت بآب کاسنی و روغن گل
بسایند و طلا کنند یا بازرد و زراوند طویل و گلنار و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و کوفت
انار و مرداسنگ و حنا و سفیداب و آنچه خشک باشد بر آن پاشند و پیچیده سفید از ماده سودا باشد روغن بنفشه و کدو و شیر زنان
در بینی کشند و آنرا بروغن کدو و موم اسفاناخ بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد باستره بخراشند و علق بر آن نهند و صبر و مر و سنج
با روغن گل و سرکه بسایند و طلا کنند یا شیاف ابیض با سرکه طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و در آن ثقبها
باشند که در آن چیزی همچون شهد ظاهر شود علاج آن تنقیه بدن کنند و بر سر حجامت و غسل طلا کنند و نوعی دیگر هست
که از آن رطوبتی همچو غساله گوشت آید علاج آن است که حجامت نهند تا آنچه در و باشد همه بیرون آید و گل ارمنی
و قیمولیا و مرداسنگ و روغن گل و سرکه طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد و بجد یکیاسی زند علاج آن
کاغذ سوخته و اسرب و انزروت و سرکه و چرم کهنه یکیدرم بکوبند و با خل خمر طلا کنند و سعفه که در روی عادت شود و گل ارمنی و کافور
و زعفران با گلاب و خل خمر طلا کنند **ثؤلول** بثره صغیر است که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا
سودا علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ افتیمون یا غاریقون و پشک بز با سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا شحم
با سرکه و آنرا باهن قطع نکنند و اگر خواهند که قطع کنند فلفل و فربیون ریگ بر دیگر نهند یا اشنان و سنبر و زرنیخ و گوگرد و شحم الحنظل
و زنجار و نوشادر و آهک آب نادیده بسایند و بآب اشنان طلا کنند و نوعی هست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد
و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود و آنرا ابرق مورد و آب مشو ... کنند یا صمغ البطم یا صمغ آلو و کندش و کرنب و بوره
با سرکه طلا کنند **شقیقه** بثره باشد که متفرق گردد و خشک نشود و از آن سبب آید علاج آن تنقیه بدن کنند و آنرا
گل ارمنی و سرکه طلا کنند یا مقل و زراوند و زنجار و خردل و مویز و زرنیخ و سماق بکوبند و با خل و زیت و سرکه طلا کنند
خوبا بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و پهن گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره و کوچک و پهن چون فلوس
ماهی باشد علاج آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه بکنند و آنرا به ... و صمغ آلو و
سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ آلو و کبریت یا روغن ... و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه بط و مرغ و زیره
بنفشه بمالند یا موم و ... با سرکه طلا کنند و در ابتدا ... و ... کنند ...
و ... با سرکه طلا کنند و از ... [illegible]

[illegible marginal notes]

سودا و از اطعمهٔ غلیظه احتراز نمایند توثی بثره ایست یعنی باشند که از اخلاط محرقه حادث شود و اکثر در رو بود علاج آن تنقیهٔ بدن کنند و از اشیاء حاره حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا آهن سحق کرده با آب ترنج یا سرکه طلا کنند حب شراتی باشند که با آن حکه و سوزش بود و آن از سودا و بلغم مالح و اخلاط محرقه حادث شود و بعضی خشک بود و حدّاد نمایند و بعضی تر بود و از آن صدید آید علاج آن فصد کنند و مطبوخ هلیله و عناب و سپستان و بنفشه و تخم کاسنی و تخم خیار و مویز منقی و ترنجبین و شیرخشت تناول کنند و غذا مزوّر ماش و نخود و مغز بادام خورند و بعد از نضج تا نهم مطبوخ هلیله یا صبر و تربد بیاشامند یا این مطبوخ صفت آن سنا هفت درم پوست هلیله زرد پنج درم مویز طائفی ده درم شاهتره و بسفایج و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم افتیمون یک درم آلو سیاه و کیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد سپستان سی عدد بجوشانند چون وقت فرو گرفتن شود افتیمون هفت درم در خرقهٔ کتان بسته در آن اندازند تا بجوشد پس صافی کنند و شیرخشت ده درم با تخم ریحان و پانزده درم ترنجبین بر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و غاریقون یا افتیمون در این مرض با فاید است و حب شاهتره نافع صفت آن هلیله سیاه و زرد و کابلی و تخم شاهتره و صبر سقوطری هر یک درمی سقمونیا بریان کرده نیم درم مقل ازرق بکوبند و با آب شاهتره حب سازند و بعد از تنقیه حب بادروج و حسک طلا کنند دوائی که بیشتر حکه هر یک پنج درم مویزج و گوگرد هر یک ده درم بکوبند و با سرکه طلا کنند نافع بود آخر مرض مقدار عرق مرزنجوش و صندل و بنفشه با هلیله گرم بکوبند و با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند آخر بوره معمول کبریت کندش شنبر و قسط و زرنیخ و سیماب کشته بکوبند و با روغن گل و ماست و سرکه طلا کنند در حمام و بعد از آن آبی که در آن ورق مورد و سوسن جوشانیده باشند بر بدن ریزند و بعد از آن روغن بنفشه و روغن بادام و گلاب بمالند و اگر حرب خشک باشد هر روز استحمام کنند و بدن به روغن بنفشه و کدو و کنند و بادام و تخم و مورد و سنا مر و اسنگ سفیداب هر یک درمی بکوبند و با روغن گل جل محلول طلا کنند حکهٔ اعضا بسبب بخارات حاره و اخلاط حرّیفه که در اعضا باشد حادث شود و علاج آن فصد کنند و مطبوخ و تنقیه و خوردن ترنجبین و نبات خورند و روغن بنفشه و کدو در اعضا بمالند و گلاب و گل خطمی بحلق و حرارت در اعضا بمالند و بر پشت بمالند و از خرما بپرهیزند یا آب انار ترش و به و سکنجبین و عرق گل و بید مشک با آب سرد خورند و لیمون نیز نافع است و ترک جماع و اقسام آن مناسب بود و ریاضت و وقتا احتراز نمایند و شب یا شمش آب بجوشانند و مضمضه با بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنگ بکوبند و بر ان بمالند یا مورد و اسنگ کافور و گلاب بسایند و طلا کنند یا ورق گل نوشادر و سعد و سنبل بسایند و بمالند و نیل و آرد با سرکه با چیزی درم فلفل یک درم بکوبند و با گلاب و سرکه حب سازند و در وقت حاجت بسایند و بر آن بمالند و اگر رایحه منافع انگشتان پای بسبب فربهی متغیر شود و فصد بایق کنند

قبا یا التهم کافور ... کوبیده و ... جلد ظاهر شود و خارش باشد و اگر ... باشد و ... واقعست ...

و بطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه غلیظه و شیرین احتراز کنند و در آب سرد ننشینند و اگر وقت و سن مقتضی باشد گل ارمنی
و مرداسنج و توتیا و حنا بکوبند و بران افشانند و اگر آنموضع متقرح شود و بسبب عرق بسر کردن کلاه [illegible] باشد [illegible]
بکوبند و بران افشانند یا آب [illegible] و اطلا کنند یا مرهم [illegible] بمالند و اگر بسبب امتلا باشد مسهل ملینه کنند و اگر سحابات باشد
که تحت الجلد مستقر شود علامت آن [illegible] بدن بود و در بن موضع احتمام [illegible] آب شور [illegible] بود و دلیل کبود [illegible]
در ابتدا مرهم باسلیقون نافع بود و مغز بادام و [illegible] بکوبند و با سرکه بمالند [illegible] ضعف [illegible] عارض شود

علاج آن مداومت حمام و تدبیر باشد باب سوم در جراحات و قروح جراحت تفرق اتصالی باشد

که در لحم حادث شود علاج او آنست که [illegible] از غبار و روغن و موی [illegible] چیزی در آن [illegible] که مانع
التحام شود و آنرا چنان ببندند که هر دو لب متصل گردد و اگر متصل نشود [illegible] و اگر [illegible] غائر
باشند ذرورات مجففه استعمال نمایند مثل کندر و صبر و انزروت و [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] استعمال کنند
[illegible] انزروت [illegible] مرهم [illegible] روغن [illegible]
[illegible] انزروت زعفران [illegible] بکوبند [illegible] قطع
عصب [illegible] علاج آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] استعمال کنند [illegible] آن با آب [illegible] و اگر [illegible]
فرفیون استعمال کنند [illegible] جراحت عصب [illegible] واقع شود و اگر [illegible] باشد [illegible] علاج
او آنست [illegible] سرد [illegible] روغن [illegible] بالند [illegible]
[illegible] فرفیون [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible] مرهم [illegible]
کندر [illegible] سرکه [illegible] کنند [illegible] استعمال کنند [illegible]
[illegible] اگر این جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند [illegible] شود [illegible] کنند
[illegible] روغن [illegible] مرغ [illegible] بمالند و اگر [illegible] واقع شود [illegible] علاج او
[illegible] بگذارند [illegible] مرهم [illegible] و بعد از ان [illegible] استعمال کنند جراحات

عروق جراحتی که بر شریان و ورید واقع شود علاجش آنست که خرقه به سرکه و گلاب بیالایند و در جراحت آگنند و
اطراف جراحت به مبردات قویه طلا کنند و بار و بسوزانند و نخل [illegible] آتش آن را بپاشند و بسایند و بر جراحت افشانند یا
سنگ گچ که آن را جبسین گویند یا آسیا یا سفیده بیضه یا [illegible] و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بر آن نهند و ببندند
قروح به سبب جراحات و خراجات و تقیح حادث شود و به یکی از سه قسم آید اگر تنگ بود و آن را عسر گویند و اگر غلیظ بود و آن را وسخ گویند
علاج او آنست که اگر وسخ و قیح بسیار بود تنقیه و تلیین طبیعت کنند به حسب خلط و قوت و حاجت و از کثرت غذا و لحم و طلیه احتراز
نمایند و ادویه مجففه و مجلیه مثل مرداسنگ و زرد چوبه و عروق و پوست انار و گلنار و مر و بزرو در مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضای عصبی
باشد در روغن صبر و مر کنند و خون سیاوشان استعمال کنند و مرهم سفید بکار دارند و اگر قرحه تنگ باشد فتیله مرهم در آن نهند تا عصو [illegible]
که کهنه شود و اندمال نپذیرد و آن را ناسور گویند باشد و آن فراخ بود و گوشت آن سفید و سخت باشد و اما از آن رطوبات روان باشد علاج
او آنست که پنبه کهنه نشترات کنند و به زرد را صفر بیالایند و در آن بنهند یا بکار برند و اگر سفید و سخت باشد بشکافند و گوشت تازه روی
جدا کنند یا به آهن یا به دارو های کال یا داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و خرق و مانند آن کسر تفرق اتصال بود که عظم را حادث
شود علاج آن اولا فصد و تلیین طبیعت کنند و عظم را محکم ببندند و اگر از بستن خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بر آن ریزند
و عصابه به سرکه و گلاب تر کنند و بر آن نهند و ببندند و چون شکسته به هم پیوندد ورم آن فرو نشیند [illegible] و گل ارمنی و اقاقیا بر آن
طلا کنند و اغذیه لزجه مثل هریسه و پاچه و تخم مرغ بخورند و اگر با کسر جراحت باشد صندل و آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و ببندند و اگر از آن
خون آید کندر و سرخ خون سیاوشان بکوبند بر آن افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل به گوشت
باشد نیک به جا خود نهند و ببندند و معالجه جراحت نمایند خلع آنست که مفصل از جا خود بیرون آید علاج او آنست که مفصل را به جا خود
بگردانند [illegible] علاج او آنست که مفصل را به رفق باز به جا خود برند و بعد از آن تسکین وجع و ازاله ورم کنند
وثی آنست که مفصل از جا خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات توان کرد و وهن الیف که عارض عظم شود
تا آنکه تفرق اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را به رفق بمالند و اگر از جا رفته باشد باز به جا خود نهند و مورد و سماق سحق کرده
و بازرد و تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و مر و بید و گل و سک و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و اکلیل الملک طلا کنند و اگر با آن ورمی
باشد فصد کنند و ماش و سماق و گلنار و اقاقیا و فوفل یا سفیده بیضه طلا کنند و اگر با آن تفرق اتصال نباشد یا ماش و
سماق و صبر و امثال آن طلا کنند و اگر ورم باشد فصد کنند و [illegible] آب گرم [illegible] و ناسور [illegible]

بر سر نخود آب کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر مالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در سرکه و گلاب بجوشانند و اندکی شکر و مشک و عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و از آن سرفه و نفث حادث شود قرص کهربا و قرص گلنار یا رب به تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یکی درمی بکوبند و با رب به تناول کنند و اگر بر مفصل واقع شده باشد بابونه و اکلیل الملک و شبت و خطمی بجوشانند و آب و ثفل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود روغن زنبق و زیتون نیم گرم بر وی بمالند و اگر از آن امتلاء عصب حادث شود مقل و خطمی و سپستان با زیت طلا کنند یا داخلیون نهند و اگر کسی را تازیانه زده باشند پوست گوسفند بکشند و فی الحال پاره پاره کرده باشند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان بگلاب و آب سرد تر کنند و بر آن نهند

اعضا آسایش دلک کنند **منشوب شوک و نصل** اگر پیکان در عضوی رود و آنرا بکلبتین بیرون آرند و صبر و انزروت و کندر و مر در آن کنند و اگر خار یا آبگینه در اعضا رود و بیرون نیاید آن را در زراوند مدحرج و شق و کندر و بخ نی و علک البطم و زفت و زنجبیل مجموع یا بعضی با عسل طلا کنند **شجوج**

جلد اگر بسبب ملاقات چیزی درشت و کثیف پوست سپید خراشیده شود و فصد یا تلیین کنند و خرقه بگلاب تر کنند و بر آن نهند و گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن گل بمالند و سورد و گل سحق کنند و بر آن افشانند یا مرهم مرداسنج و اسفیداج با روغن گل و بنفشه یا سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بر آن نهند و اگر بسبب عرق حار در حالبین و عانه و اطراف انثیین تجوج حادث شود روغن حنا در آن بمالند و اسفیداج و مرداسنگ و ورق بید و گل و بنفشه بکوبند و بر آن افشانند و شراب عناب و بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند **حرق اعضا** عضوی که بآتش بسوزد علاج آنست که در حال سفیده تخم مرغ با ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند و بر آن اندازند و عدس مقشر بجوشانند و بسایند و بر آن طلا کنند یا گل ارمنی بسایند و گلاب یا اسفیداج و مرداسنگ با سرکه بمالند و اگر بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود پیش از آنکه آبله کند آب تیون شسته کرده و خاکستر و گلاب سرد کنند و بر آن نهند و اگر آبله کند مرهم اسفیداج یا لوبیه بمالند یا لیپت یا سفیده بیضه و اگر عضو بآهن یا طلا در بسوزد آب خیار کدو یا شیره تخم لونیک با سکنجبین تناول کنند و اغذیه حامضه کدو و اسفاناخ خورند و موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب ملاقات آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور بمالند **فساد اطراف** اگر بسبب سرد و سرما سخت چون عضو برسد و پوست سخت کند و مسام به بندد و حرارت و وهم و بخارات محتقن گرداند و موجب تعفن اعضا باشند پس اگر سرما رسیده عضو متورم نشود عضو را بسوزن و مانند آن گرم کنند و بجام گرم سرد و چون برانگیخت گرم دارند و نخود آب با کرفس و شبت و کنجشک با شیر و خشک دانه و توابل خورند و اما اگر عضو متورم گردد بابونه و گندم و شبت و اکلیل الملک و سبوس گندم و روغن ... و تخم کرنب و شیح و مرزنجوش و برگ ... را بجوشانند و ...

ستور مر را وران نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون از آن روان شود و بعد از آن گل ارمنی
با سرکه و گلاب طلا کنند و بعد از نشا بارد در آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که انگشتها
بیفتند اطراف سلق و کرنب در روغن بجوشانند و بران نهند و ببندند تا آنچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه روباه تریک و ورق خطمی
و عناب بکوبند و با روغن بنفشه بران نهند و بعد از آن بعلاج قرحه مشغول شوند **انتفاخ اصابع** سبب برگ شدن
و خاریدن انگشتان احتقان فضلات و بخارات بود بواسطهٔ برودت هوا علاج او آنست که گلقند و سکنجبین برودی تناول کنند
نمک سفید و سلق بجوشانند و انگشتان بآن بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر در شراب بجوشانند و ضماد
کنند و اگر رنگ انگشتان تیره شود نشتر زنند تا خون بیاید و عدس [illegible] بجوشانند و طلا کنند **آکله** تعفن و فساد که در اعضا ظاهر
شود بسبب ضعف روح حیوانی باشد که مانع آن شود یا بسبب ورمها و ورم ردیه یا ماده آن باشد پس اگر ببینند که رنگ عضو متغیر شود
و نضارت او زائل گردیده و در ابتدا تعفن باشد آنرا بعد [illegible] و اقاقیا [illegible] گل ارمنی و صندل و سرکه طلا کنند و فصد عروق کنند
که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر [illegible] در سه اصبع [illegible] سائل [illegible] دو عیار کرده و برگ [illegible]
کاسنی و خیار کرده و خیار تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و سست گردد و [illegible] اکال استعمال کنند
تا گوشت متعفن زائل شود و پاک گردد و آنچه [illegible] گوشت [illegible] استعمال کنند و اگر تعفن زائل نشود داغ کنند و اگر هیچ علاج نشود
آن عضو را قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند **باب پنجم** در [illegible] امراض جلد **جذام** علتی بدست ازان جهت جناب رسالت
مآب صلی الله علیه وسلم فرموده اند که فر من المجذوم کما تفر من الاسد [illegible] را داء الاسد نیز گویند که آن علت بکثرت خون
از احتراق سودا حادث شود و مزاج و هیئات و شکل اعضا را متغیر گرداند چنانچه فساد آن بمرتبه رسد که اعضا از هم فرو ریزد
باشد که متقرح شود و این علت چون متحکم شود و بران [illegible] ممکن نباشد و سبب فاعلی این علت حرارت مفرط و سوء المزاج کبد باشد
و سبب مادی آن اغذیه سوداوی بود و علامت ابتدای جذام حمرت بدن [illegible] و کدورت بود و ضیق النفس [illegible] عضو
و باریک شدن صوت [illegible] عرق و [illegible] نفس و خواب [illegible] در اعضا [illegible] بود
علاج آن [illegible] فصد [illegible]
و تخم کاسنی [illegible]
[illegible]

مازریون یا این سفوف بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون درم بسفایج و افتیمون
و اسطوخودوس و گاوزبان هر یک چهار درم نمک نفطی لاجورد هر یکی دو درم و نیم بکوبند بیست درم از آن با شیر تازه بیاشامند و بعد از تنقیه بکرر
استحمام کنند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند و اندام بدان بشویند و روغن بنفشه و کدو و بادام بمالند
و پیه مرغابی و خروس و بط و مرغ و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه سر بره تازه خورند
و حسوا از نشاسته و قند و روغن بادام نیز مناسب باشد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیانا تناول کنند و گوشت آهو خصوصا که خمیر مایه
در آن آمیخته باشد و شیر بزیکه حیوان او سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب باشد و در موضع حاره رطبه سکونت
سازند و از جماع و از مساکن بارده یابسه احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن مداومت فصد و اسهال بود و در [illegible]
دو نوبت و بدن را باین ادویه طلا کنند صفت آن کبریت و قسط هر یکی ده درم ورق صنوبر حب الغار هر یک بیست درم بکوبند و با
آب ورق جوز طلا کنند آخر بار و سوخته [illegible] هلیله سیاه سوخته بلیله [illegible] بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت بشدن آن باشد که سوز
از بدن آن جدا شود برص سفیدی که در بدن پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوء المزاج بارد که آن عضو را حادث شود
علامت او آن باشد که نرم و براق و سفید بود و مویکه بر آن رسته باشد گوشت آن هم سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فرو رفته باشد
و اگر سوزن در آن فرو برند بجای خون رطوبت سفید بیرون آید علاج آن هر روز جلابی از نیلوفر با لنگو و رازیانه و تخم کرفس و کلنگبین
تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از آن به تنقیه استفراغ بلغم بحب ایارج یا [illegible] کنند صفت آن [illegible]
تربد سفید بتراشیده [illegible] ایارج فیقرا [illegible] شحم حنظل مقل [illegible] هر یکی [illegible] حب النیل [illegible] مجموع بکوبند با [illegible]
سرشته حب سازند و بعد از آنکه فرو برند شیر [illegible] گرم [illegible] بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل [illegible] تناول کنند [illegible]
اشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا [illegible] با سرکه طلا کنند و [illegible]
سیاه و سفید [illegible] و تخم ترب و بصل الفار [illegible] بادیان [illegible] و تخم ترب [illegible] با سرکه طلا کنند
و اگر سفیدی [illegible] بسرکه طلا کنند [illegible] زاج و بعد از آن خربق اسود [illegible] طلا کنند تا رنگ آن [illegible] کند
[illegible] خربق [illegible] و کبریت [illegible] هر یکی [illegible] درم با سرکه طلا کنند بهق سفید سفیدی باشد که [illegible]
که طبیعت [illegible] زایل شود [illegible] سفید براق نباشد و [illegible] است و چون [illegible]
خون آید [illegible] سیاه بود [illegible] علاج آن هر روز جلاب [illegible] رازیانه [illegible] تناول کنند [illegible] اسهال [illegible]

[illegible]

[illegible]

وغاریقون کنند و حب کردن نیز مفید بود و بعد از تنقیه ادویه که در مرض جگر رفت طلا کنند و اگر چیزی درشت بمالند و بعد از آن تخم اکلیل
وقنطوریون با ریک طلا کنند مفید بود بهق سه نوع است سیاه باشد که در بدن ظاهر شود و سبب آن خلط محترقه و این مقدمه جذام باشد علامت
او آنست که چون آن جا را بخراشند خون برآید از آنجا جدا شود و رنگ آن مائل بسرخی بود و علاج آن در ابتدا فصد کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون و حب ایارج کنند و استحمام و ترطیب بدن کنند و پوست بیخ کبر و حرمل و خربق سیاه و شیطرج و زراوند و کبریت زرد طلا کنند
کلف نشانی بود که بر روی افتد مائل بسیاهی باشد و آن بسبب سودا و احتراق اخلاط بود و علاج آن فصد باسلیق کنند و تلیین طبیعت
بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایارج و بعد از تنقیه تخم ... سه درم بکوبند و قسط و بوره و فلفل و بادام
تلخ با آب ... طلا کنند ... تخم ترب ... سه درم بکوبند و با سرکه ... و پوست تخم ...
واشنه بکوبند و به آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک یک درم تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند
و شب رها کنند و در روز دیگر باز آب گرم ... سوسن و پیاز ... بشویند و باز ... طلا کنند و بادام تلخ بسایند و با سرکه
طلا کنند خیلان و برش و نمش خیلان خال است که سیاه باشد و برش نقطها خورد و سیاه بود که بر روی افتد و نمش ... سیاه و سفید
وگاه باشد که مانند کلف پهن شود و سبب خیلان دم محترق که از فوهات عروق بیرون آید و سبب برش و نمش دم سودا بود و علاج آن فصد
و اسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال با دویه زائل نشود بسوزن درآویزند تا خون بیرون آید
و نمک و سرکه بشویند و بعد از آن ادویه مذکور طلا کنند باد شنام ... باشد تشبیه بود بخیم که بر روی ... شود و سبب آن اجتماع
بخارات کرده ... متصاعد شود و علاج آن فصد کنند و اسهال ... و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله ... آنرا با آب گرم ... بشویند
و اگر مزمن باشد بصابون طلا کنند و با آب گرم ... بشویند و آب ... بسازند ... آثار قروح اکله
اثریکه از قروح و اکله بر بدن بماند مرداسنگ ... گل ... و استخوان ... سوخته و تخم خربزه با آب باقلا طلا کنند
یا مرداسنگ و اسفیداج با سرکه و زهره گاو طلا کنند اما خضرت و سیاهی که بسبب ضربه و سقطه حادث شود بعد از سکون الم و حرارت باقی ماند
فصد کنند و بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا با آب ... بشویند مرداسنگ ... گل ... زرد ... و استخوان ... سوخته و علک البطم
طلا کنند و اگر خون زیر پوست بسته شود بشگافند و خون بیرون کنند پس ... طلا کنند ... و امثال آن ... باشد
که زائل شود و با آب گرم سبوس ... بسیار بمالند علک البطم با عسل طلا کنند ... با آب گرم و نمک و سرکه بشویند و با ... طلا کنند
یا بوره ... کنند ... با سرکه طلا کنند یا سوزن ... خون ... و نمک ... بمالند ... علک البطم طلا کنند

بدانکه خال ... گاه مولود ... وگاه حادث ... مولود را علاج ... محض ... نیز ...

یا مرهم زنگار یا دیگر … پس … تقشّر جلد راس اگر پوست مقشر شود
و در آن خشکی پیدا شود و سبب آن … آفتاب یا استفراغ بسیار … یا استعمال … شود علاج آن تغذیه … و مرطبه
تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بر سر مالند و بنفشه و نیلوفر و خشخاش جوشانند و بر سر ریزند و لعابات مذکوره
خطمی طلا کنند و اگر با آن حمرت و خارش بود سبب آن امتلاء دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند به ایارج و حب بنفشه و امثال
آن بعد از تنقیه ادویه مذکوره استعمال کنند تقشّر جلد اگر پوست بشره بغایت خشک شود و از آن چیزی مثل سبوس جدا شود و سبب
آن خلطی سوداوی بود علاج آن هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و بیخ کاسنی و … و ترنجبین تناول کنند و غذا شوربا و نخود با شیره
مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت آن هلیله زرد و کابلی و سیاه هر یک پنج درم سنا هفت درم
بسفایج … گل و نیلوفر تخم کاسنی و بیخ کاسنی هر یک … درم … مویز منقی … آلو سیاه سپستان هر یک بیست عدد عناب ده عدد
مغز خیار شنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه … بکثرت استحمام و تدهین سر به روغن بنفشه و کدو و مانند آن
و مغز ساق گاو کنند و از اغذیه غلیظه و مولد السودا احتراز کنند و در … استعمال نمایند … باب ششم در امراض
که تعلق به موی دارد … که … حادث شود و سبب … علاج آن تنقیه بدن
کنند از اخلاط و بعد از تنقیه هر روز سر را با آب خطمی سفید و برگ چغندر … بشویند … سر تراشند
و روغن … و مانند … با سرکه بمالند یا زهره گاو … با سرکه طلا کنند و داء الثعلب علتی است که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی …
شود و آنرا داء الحیه گویند و حدوث این مرض از ماده ردیه باشد که در منابت موی استقرار یابد و غذا از موی منع کند و این ماده
اگر دم محترق باشد علامت آن حمرت لون … و سرعت نبض و غلظت قاروره بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب
… تناول کنند و موضع را با آب … بمالند یا پیاز عنصل و سیر و خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود
علامت آن علامات غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدن به حب ایارج و فوقایا و مطبوخ … و غاریقون کنند و غرغره … و
عنصل … بود و موضع را … اخضر و پوست فندق سوخته و پیاز عنصل یا بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده سودا بود تلیین
طبیعت کنند به مطبوخ افتیمون و اسطوخودوس و موضع را … بمالند و کبریت زرد و خردل و … و خاکستر …
سوخته با روغن زنبق و ناردین طلا کنند و اگر از ماده صفرا بود علاج آن … و … جلد آن … یا آن تلخی و سبب
تشنگی بود علاج آن هر روز … با آب … و برگ بید و سبوس … موضع را بشویند و تنقیه به مطبوخ فواکه کنند یا سقمونیا با مطبوخ

هلیله یا شتا هنره و اشنان و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند تا سرخ شود و سیر بکوبند و با سرکه طلا کنند یا شیح سوخته
و حصص و موی سوخته و کعب [illegible] یا پیه سیر و روغن زنبق بمالند و اگر پیه شیر و روغن گرگ با سرکه بسایند و طلا کنند یا گشنیز آهو و صمغ
بمالند [illegible] و بعد از این علاج [illegible] و دران همین روغن بنفشه و کدو [illegible] و اما اگر ریختن موی به سبب ضیق
مسام باشد روغن استعمال کنند و [illegible] در زهره گاو و شیح سوخته و قیصوم سوخته بمالند یا [illegible] داشته عرعر [illegible] مجموع
سوخته با روغن زنبق طلا کنند [illegible] و اگر به سبب قلت غذا و نقصان بخارات [illegible] چنانچه [illegible]
و سل و دق [illegible] علامت آن [illegible] علاج آن تناول اغذیه جید الکیموس [illegible] استحمام
و شستن [illegible] برگ بید و مورد [illegible] و همین روغن بنفشه و اگر به سبب ضیق مسام [illegible] کثافت جلد
علامت آن [illegible] القوت [illegible] علاج آن مداومت استحمام [illegible] همین روغن بنفشه و
بادام و بابونه [illegible] و بادام سوخته و شیح سوخته [illegible] طلا کنند و اگر ضیق مسام به سبب [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] علاج آن کثرت استحمام بود [illegible]
و بعد از ذلک [illegible] و شیح و بادام تلخ [illegible] بزهره گاو [illegible] طلا کنند و از اغذیه [illegible] و لبنیات احتراز کنند و توابل
در طعام کنند و اگر به سبب تحلل بدن [illegible] مسام [illegible] علاج آن استعمال روغن آمله
و [illegible] و هلیله [illegible] الکنیف گرداند [illegible] آن باشد که موی [illegible] زائل شود و اگر آن [illegible] علاج پذیر نباشد و اگر [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] باشد که ذکر رفت. شیب: سفید شدن موی به سبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد [illegible]
[illegible] اگر [illegible] سفید [illegible] تنقیه بدن کنند از بلغم [illegible] و از اغذیه بلغمی احتراز نمایند [illegible] گوشت [illegible]
و کبک و تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشت [illegible] سفید [illegible] اطریفل [illegible] تناول کنند [illegible] حاصل شود [illegible]
استعمال کنند [illegible] تشقق [illegible] اگر [illegible] و [illegible] کثرت [illegible] روغن بنفشه و کدو و لعاب
و بهدانه و مورد [illegible] طلا کنند و اگر [illegible] باب [illegible] تعلق [illegible] فصل
شعر اگر خواهند که موی دراز شود [illegible] روغن [illegible] بمالند [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible margin note: در حفظ شعر اگر خواهند …]

استره موی ستردن یا آنکه سفیداب زده طلا کنند یا تخم خاکستر از هر یک بیست درم گل خطمی ده درم بکوبند و با آب گرم طلا کنند اما
باید که پیش از آنکه آنرا طلا کنند بعد از آن موضع را بروغن گل بمالند یا آنکه پانزده درم شیره جو نیک سحق کنند طلا کنند و بعد
از آن با آب باقلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شود مرداسنگ ده درم چهار درم آمله هر یک پنج درم با آب سور طلا کنند یا عصبه
و آمله هر یک پنج درم بکوبند با آب سور طلا کنند یا جلد آمله و ورق سدر و کزمازج بکوبند با آب سور و بر سر بمالند اگر خواهند که موی باریک شود باید
جو و باقلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که موی سیاه شود و [illegible] درم حنا پنج درم بسایند و بروغن چرب کنند با آب گرم [illegible]
و رها کنند تا خمیر شود و شب در سر بمالند و بامداد با آب سور بشویند آخر شقایق گل باقلا سحق کنند و روغن خمیره [illegible]
آفتاب نهند و هر روز سه نوبت بسایند تا ده روز بگذرد و بعد از آن در سر بمالند بامداد با آب سور بشویند آخر پنج درم [illegible] درم [illegible]
با بادام و شکر [illegible] با آتش نرم بجوشانند و در سر بمالند آخر [illegible] بسایند و با روغن [illegible] در سر بمالند آخر
جوز سرو [illegible] بسایند دوازده درم بازو [illegible] بسایند و [illegible] شب [illegible] و آمله هر یک [illegible] درم [illegible]
جوز [illegible] ده درم بکوبند با آب [illegible] بمالند اگر چنان باشد که [illegible] آن [illegible] کنند [illegible] عادت باید کرد [illegible]
[illegible] تناول کنند [illegible] یا آب [illegible] بپزند یا [illegible] در [illegible] و جوز سرو در آب بجوشانند و سر بدان بشویند [illegible]
[illegible] اگر خواهند که روی پاک و سفید گردد [illegible] سکنجبین یا شراب سیب [illegible] تناول کنند و گوشت [illegible] باید خوردن و از اغذیه
غلیظ و حریف احتراز نمایند و [illegible] باقلا و نخود [illegible] بادام تلخ [illegible] درم [illegible] پنج درم بکوبند و [illegible] بمالند یا [illegible] و تخم
خربزه و پوست عدس و [illegible] اندرون [illegible] و [illegible] بکوبند با آب [illegible] طلا کنند و اگر خواهند که رنگ روی سرخ شود گوشت
بره و شیر [illegible] و [illegible] آن [illegible] با آب گرم بمالند [illegible] تناول
اگر سبب فساد مزاج [illegible] باشد علاج آن [illegible] این اعضا بود و علاج آن تقویت آن عضو بود و اگر سبب غلبه [illegible] بود
[illegible] علاج آن [illegible] اگر سبب کثرت [illegible] چیزی که موجب فساد لون [illegible] بکثرت اکل [illegible] و [illegible] اول
حادث شود و از تناول [illegible] حادث [illegible] تا [illegible] گل [illegible] تغییر شود و علاج او آنست که از اشیا [illegible] آن
تغییر [illegible] اجتناب نمایند و [illegible] تمام کنند و از ادویه [illegible] تخم خربزه و [illegible] و باقلا و نخود [illegible] بمالند
و اگر سبب کثرت [illegible] و [illegible] الکیموس کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت بره [illegible]
[illegible] و تخم [illegible] انگور [illegible] رسیده و [illegible] تناول کنند و از [illegible] احتراز نمایند [illegible]

آن فساد یا آنچه مانند تن عرق است و سبب آن عفونت و حدت اخلاط است و تعیین است سرین حرکات بشود [illegible]
یا همچون حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزی که او را خاصیت باشد در تحریک مواد ردیه مثلا سیر و پیاز و همچون سیر و پیاز و [illegible]
و فزونی در جلد و بلغمیت و امثال آن چیزی که [illegible] مانند این باشد علاج او آنست که هر روز شربتی از نبات و شربت سکنجبین با آب انار ترش بنوشد
و عرق گل بید یا آب سرد تناول کنند و تلیین به طبیخ فواکه یا نقوع آن مناسب است و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند و سر را
شب [illegible] باشند و [illegible] و صندل و ورق سوسن و مرداسنج بکوبند و در آن [illegible] مرداسنج دانگی و [illegible] کافور با گلاب
بسایند و طلا کنند یا ورق گل [illegible] سنبل بسایند و بمالند [illegible] بکوبند و بگلاب [illegible]
و در وقت [illegible] بمالند و [illegible] و الوبی عرق خوش کنند و اگر [illegible] باعث [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] احتراز نمایند و از آب سرد [illegible] وقت [illegible]
و [illegible] و پوست انار [illegible] بر آن افشانند و اگر [illegible] شود [illegible]
و [illegible] بر آن افشانند یا آب سرد طلا کنند یا مرهم [illegible] بمالند و اگر [illegible] شود [illegible]
[illegible] کنند و [illegible] و ورق [illegible] و مرداسنگ [illegible] سوخته کنند و بکوبند یا آب [illegible] طلا کنند نافع بود

مقالهٔ پنجم در ذکر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در ذکر علاج انواع
زهرها [illegible] که [illegible] لازم است استعمال کنند و [illegible] از آن احتراز نمایند [illegible]
[illegible] زهر [illegible] باید که طعام [illegible] دست [illegible] بخورد و [illegible] بسیار [illegible] بود [illegible]
[illegible] چیزی [illegible] ملح [illegible] باشد [illegible] کسی را [illegible]
باشد [illegible] باشد [illegible] و باید [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کباب [illegible] و [illegible]
آب [illegible] آن [illegible] و [illegible] احتیاط [illegible] باشد [illegible] بود
[illegible] افیون [illegible] افیون [illegible] مرداسنگ [illegible] باشد [illegible]
بود و کسی را که زهر داده باشند باید که [illegible] کنند و معده را پاک گردانند [illegible] و نمک [illegible] کند که
معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کنند [illegible] استدلال توان کرد و اگر [illegible] معلوم نشود و اگر در معده و

گوید [illegible] معرفات است [illegible] اللدیغ [illegible] [illegible] کرده [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۲ [illegible]

واسهال و قی و لذع و التهاب و تشنگی و خشکی دهن باشد و دلیل آنست که زهر حاره بوده است علاج آن قی کنند و روغن گل
و شیر بنفشه و نیلوفر و فواکه و لعاب اسپغول و شیر و روغن بادام و دوغ گاو و قرص کافور هر کدام که باشد بخورند و سرد کرده بیاشامند
و حب الاس و کاسنی و کاهو و کدو و شفتالو بخورند و صندل و کافور و گلاب بر جگر طلا کنند تریاق طین مختوم حب بلسان و طین
مختوم هر یک نیم درم و ابرسا و دو درم بکوبند و بحب بیخته و شربت دو مثقال از آن بخورند و این حبها بکار دارند صفت آن بنفشه و نیلوفر
هر یک درم عناب ده عدد و سپستان بیست عدد بجوشانند و بپالایند هر یک یکی روغن بنفشه بیست درم و اگر بیاشامند اسهال و ثقل و حدت و غناوت لکنت
زبان و خشونت و بدانند که زهر بارده بوده است علاج آن شراب کهنه با شیر سداب بیاشامند تریاق اربعه و مثرودیطوس یک مثقال
بخورند یا فودنج و فلفل و عاقرقرحا و قرنفل و قسط و سداب هر یک یک منی حلتیت چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و یک مثقال بخورند [illegible]
مقاومت کند و بنگ و [illegible] سپیدی تخم [illegible]
و آب ورق و گل ارمنی و بدانکه زهر [illegible]
[illegible]
والبان [illegible]
[illegible]
واسهال [illegible] ثقل لسان [illegible] علاج او آنست که [illegible]
اگر با آن سبج باشد سفوف طین با روغن گل و شیر [illegible] کرده بخورند اما زیبق نکشته قاتل نباشد لیکن در شکم [illegible]
علاج آن قی و شراب کهنه باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند سبب تشنج و اختلاط عقل [illegible] و تدبیر او آنست که یک پای
[illegible] روغن گرم در گوش چکانند [illegible]
که تا [illegible] بیرون آید [illegible] اعراض [illegible] زیبق [illegible]
از شربت آن قولنج [illegible] زبان [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] عسل [illegible] قی کنند [illegible]
هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیداج [illegible] علامت آن اسهال [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] لعاب اسپغول [illegible] تناول کنند و اگر

[illegible]

طبیعت منتشر باشد سقمونیا خورده باشد که دو درم بیاشامند سفیداج از شراب آن فواق و سعال و الم معده و خشکی دهن
و تمدد و مراق و استرخاء اعصاب حادث شود و زبان سفید گردد و بول سیاه شود یا سرخ علاج آن بلغم شبث قی کنند و دوا
سقمونیا با انیسون تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون را بآب بجوشانند و بیاشامند یا کمی تازه بخورند و شراب سیل آن بیاشامند اگر
مغنیسیا مفتته کنند سنجار و زرنیخ از خوردن آن پیچیدن شکم و قرحه امعا حادث شود و لوره یعنی آنکه حجم معده و خشکی دهن
و عسر بول و سعال و خناق و غشی و سرد شدن اطراف حادث شود و اگر ببول کنند با آب یا الهل بیرون آید علاج مجموع بزرگ غبار
و جمیع بجوشانند و با عسل بیاشامند و قی کنند و شیر لعاب بزرگه سرشک خورند و قرحه‌ها چرب با غبار خورند براده آهن از خوردن آن خشکی
و لهیب و صداع و خشکی حلق حادث شود و علاج آن شیر و شیره چغندر بخورند و گل بنفشه با سرکه در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود مسهلات
فرفیه و بیدزاج و شب از شرب آن سعال شدید حادث شود و علاج آن شرب شیر و مسکه و روغن باشد و حب النبات
از اشجار چلیش بیخ بیخ سرهاست و از شرب آن ورم لب و زبان و دوار و غشی حادث شود و علاج آن تخم شلغم بجوشانند و با روغن
کنند بیاشامند و بکر قی کنند و بعد از این تریاق کبیر و مثرودیطوس خورند و فادزهر بسیار خورند و انگشت بخورند تریاق بیخ کبر
فربیون سنبل از شرب آن سواد زبان و اعراض سرسام و بول الدم حادث شود و علاج آن قی کنند و بعد از آن روغن گاو با گلاب
و دوغ بخورند و آب خیار کدو با شیره و لعاب بنگود بهدانه با روغن بادام با چرب سر کنند و بخورند با سرشیر
شیر چون از آن اسهال مفرط و کرب و اضطراب و لذع معده و فواق حادث شود و علاج آن قی کنند و تناول روغن و مسکه و اطعمه
مصالحات ادویه فربیون سنبل شوربات نباتی بود که آنرا شیری باشد چون شیر انجیر و چون بیخ ارو شیری یتوع بسیار شود
و از شوربات آنچه مشهور است هفت است شبرم و مادریون و عشر و لاعیه و ماهودانه و الاوناق و ارتع البان اگر
قدری تناول کنند اسهال مفرط پیدا شود تدبیر آن در ابتدا شرب شیر و روغن و مسکه کنند و بعد از آن قابضات مثل قرص
طباشیر و قرص کهربا و رب حبه و سیب و به خورند و گویند که دو درم شیر شبرم قاتل باشد و در شرب آن آب برف بر بدن باید ریخت و درهم
شیر عشر قاتل باشد و شارب آن نادر خلاص شود سقمونیا دو درم قاتل باشد و گرم غاریقون و برف کنند و رب سیب و به
و ربیاس تناول کنند با مازریون دو درم قاتل باشد و از شرب آن قدیم اسهال و لذع احشا و فواق و الم بدن حادث شود و علاج
او آنست که شیر و روغن بسیار بخورند و اگر مفید نیفتد تریاق کبیر یا مثرودیطوس یا تریاق طین مختوم تناول کنند و بعد از
سکون قی و اسهال آب کاسنی یا سکنجبین و غذا از مسک باشد و قلیه مرغ و جوجه اسیار از آن هلاک باشد مانند

ازان موجب کرب و لهیب و انتفاخ بطن باشد علاج آن قی کنند و بعد ازان لعاب بهیکو و بهدانه و سرو شنگ با روغن گل تناول
کنند و [illegible] بجوشانند و بیاشامند و چیزهای چرب خورند و حلوا و حلیه مفید افتد بلیلا و اگرچه بعضی مردم بخورند و مضرت آن بنمایند لیکن بعضی را
ازان التهاب و حرقت فم معده و لذع امعا شود و آبله یا در دهن و لب حادث شود و گویند فادزهر آن مغز جوز است علاج او آنست
که روغن کنجد و اگر مع قی کنند و بعد ازان شیرهٔ جو با روغن بادام خورند و سماق با کدو و سفاناخ مغز بادام تناول کنند در روغن [illegible]
در بینی کنند و نفوخ و اکه و انار بیاشامند و در آب سرد نشینند کنند [illegible] شرب آن موجب [illegible] خناق بود و خربق سفید غبار [illegible] سیاه
موجب تشنج و عرق سرد بود و خربق سیاه موجب اسهال خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان [illegible] نقصی بسیار بود و [illegible] سیاه
همچنین باشد علاج همچو قی باشد و تناول شیر و روغن و اسهال را بربوب [illegible] اعراض یاد علاج کند لبوب [illegible] تناول [illegible]
گره گرفته مثل مغز جوز و فندق و فستق و غثیان و غشی حادث شود و علاج آن قی باشد و بعد ازان تناول حموضات و افیون
موجب سبات و خدر و دوار و فواق بود و [illegible] باشد تاریکی چشم ازان حادث شود و در [illegible] انسان قاتل باشد [illegible] باشراب خورند
علاج آن قی کنند [illegible] و [illegible] فلفل و دارفلفل [illegible] شراب [illegible] یا شراب [illegible] روغن [illegible]
و نار [illegible] بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنه [illegible] بیشتر اگر گزنده شود زهر قاتل باشد و ازان اعراض [illegible] حادث شود
علاج آن قی باشد و بعد ازان تناول حموضات مثل [illegible] و سرکه و دوغ گاو [illegible] اخضر و [illegible]
سرد [illegible] و قروح امعا و اسهال حادث شود و علاج آن قی کنند و بعد ازان شراب [illegible] و لعاب بهیکو و بهدانه
تناول کنند [illegible] زهر قاتل باشد و اعراض آن دوار و سبات سکر و حمرت عین و عرق سرد باشد علاج
آن قی باشد با آب گرم و [illegible] و روغن کنجد و بعد ازان شراب ریحان تناول کنند و روغن زیت و ناردین در بدن بمالند
[illegible] اعراض او همچون اعراض جوز ماثل باشد علاج او آنست که نگذارند که بخواب روند و [illegible] کنند تا
[illegible] شود و روغن کنجد و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند تا قی کنند و روغن گل در سرکه در سر بمالند [illegible] شرب آن خناق [illegible] برد
اطراف و ثقل بدن [illegible] تاریکی چشم حادث شود و علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل بیاشامند و [illegible]
نیز با شراب مفید باشد و روغن گاو با افسنتین تناول کنند [illegible] گندم [illegible] عنب الثعلب
روباه [illegible] سیاه موجب کدورت لون [illegible] و خشکی زبان و فواق و قی الدم [illegible] علاج آن قی کنند و بعد
ازان [illegible] باشیر [illegible] بیاشامند با عسل و بادام [illegible] خورند [illegible]

اورا دوار و سدر و اختلاط عقل و سیه صوت و غشیان و سکر و غشی حادث شود بذر قطونا هر که بسیار بخورد ضعف قوت او ساقط
شود و بدن سرد گردد و ضیق النفس و خناق و خدر و غشی حادث شود علاج هر دو قی کنند بطبیخ ترب و شبت با عسل بوره و
بعد از آن زرده بیضه با فلفل و نمک و مرق مرغ فربه خورند و افسنتین و فلفل و دارچینی با شراب نبید بدهند کمات آنچه سیاه بود و سمی باشد
در آنکه آن کریه بود و قاتل باشد و اعراض آن خناق و ضیق النفس و قولنج و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند با آب ترب
و عود نه و سکنجبین و بوره و بعد از آن شراب صرف یا انجاس سکباج بیاشامند و تریاق اربعه و شجرنیا و جوارش فلافلی و فلونیا با شراب خورند
کسب سمه خره کنجد چون بنهایت فشرده باشد و سرد نشده باشد از آن ضیق حادث شود و قاتل باشد علاج آن قی و تنقیه معده
باشد **حیوانات** ذراریح بکیدرهم قاتل باشد و از آن وجع مثانه و ورم قضیب و عانه و پیچیدن شکم حادث شود و بول خون آید اگر ابتدا
خون باشد و گاه بود که تشنج و غشیان و اختلاط عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد بروغن کنجد و آب گرم و بعد از قی بشیر
بالعاب بهدانه و خبگو یا آب توزک با سکنجبین تناول کنند و بعد از آن حقنه با چربی و روغن بادام و پیه بط و زرده بیضه و عسل و سفیده و روغن گل با
سفیده تخم کدو بزند و درا جلیل بکاتند و شفه و جو یا ارزن تناول آن قی و درد دل حادث شود تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت و روغن کنجد و
استعمال سعالجات ذراریح **ضفادع** از اکل آن خناق و تاریکی چشم و کدورت لون و دوار و حرقت حلق و اختلاط عقل و غشی و تشنج
حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و بعد از آن بحمام گرم روند و عرق کنند و بدن بروغن بسط و نارون بمالند
شود اما سموم چون گوشت بریان میکنند یا دیگ سر دیگ پوشیده تا هوا بدان نرسد اگر پوشیده ماند از اکل آن سبب ضیق و سهل
و اختلاط عقل و ثبات حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن آب سیب با طین مختوم بخورند و سعالجات بیضه بکار آرند
و دران روز از حمام و خواب احتراز نمایند **سمک** بارد از خوردن ماهی شور خصوص که در جای نمناک نهاده باشند قولنج و ضیق النفس
و غشی و عرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد و بعد از قی تریاق اربعه و شجرنیا و فلافلی و شراب مفید باشد هزاره
افعی زهر قاتل است معالجه دران مفید نیست اما فی الحال قی متواتر بکنند بشیر و روغن و آب گرم و بعد از آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس و فادزهر و دواء المسک بخورند هزاره نمر زهره پلنگ قاتل است اما اگر از تناول آن ساعت
بگذرد امید بهبود توان داشت و اعراض آن کرانی و یرقان بود و بوی [illegible] شاید آن آید
علاج آن قی متواتر باشد و بعد از قی طین مختوم [illegible] درم حب الغار [illegible] درم تخم سداب و مر
هر یکی [illegible] با عسل [illegible] تناول کنند هزاره سمک [illegible] قاتل باشد

[illegible]

علاج آن بروغن گاو و یا دارچینی یا داروی مجرب [illegible] یا پنیر مایه خرگوش نیم مثقال بخورند طرف ذنب ابلق

سر و دنبال گاو کوهی زهرست و از آن غشی و کرب حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن فندق و فستق تناول کنند و شیر

اگر کسی خون گاو تازه بخورد او را اختناق و غثیان و غشی حادث گردد علاج آن حقنه و مسهل باید کرد و قی کردن بسرکه و شبت باید و بوره

که در بسته شدن حقن و معده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام و تخم کرنب و حلتیت و بوره و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و فلفل و تخم انجدان

و پنیر مایه خرگوش با سرکه و شیر بز نیز مفید بود و عرق و آب [illegible] عرق چهارپایان خصوص اسپ مضرت و ورم روی

و زبان و سیلان عرق و [illegible] حادث شود علاج آن قی کنند با آب گرم و روغن کنجد و بعد از آن تریاق [illegible] و طین مختوم

تناول کنند و شراب [illegible] نیز مفید بود و لبن [illegible] اگر کسی [illegible] ادرار [illegible] و پیچیدن شکم

گیرد علاج آن قی کنند و روغن [illegible] گرم [illegible] علامت آن غشی و عرق سرد

و [illegible] علاج آن استعمال پنیر مایه خرگوش با سرکه [illegible] با سرکه [illegible]

نافع بود [illegible] حشرات [illegible] بالای

موضع گزیده را محکم ببندند و محل زخم را بمکند و بعد از آن [illegible] تحلیل کرده باشد [illegible] و اگر موضع

[illegible] حجامت و ارسال علق کنند و سرگین [illegible] انجیر [illegible] بران

موضع طلا کنند [illegible] و تریاق

کبیر [illegible] تناول کنند [illegible] استدلال کنند با علاج [illegible]

بدان [illegible] علامت گزیدن افعی آنست

که از موضع گزیدن [illegible] متورم شود و رنگ سبز گردد و [illegible] التهاب و عرق سرد و [illegible] نفس و غشی

و رعشه و فواق و [illegible] حادث شود علاج او آنست که جراحت را بنشتر فراخ کنند و محجمه بر آن نهند و بمکند

و [illegible] شراب [illegible] بکنند و بعد از آن [illegible] قی کنند و در آن مبالغه نمایند و بعد از آن ادویه [illegible] مثل سیر و پیاز

و ادویه [illegible] و جاوشیر و فرفیون بر آن موضع نهند و اگر [illegible] بیان کرده [illegible] گرم [illegible] بر آن موضع نهند

مفید بود و اگر آن عضو را قطع توان کرد چنانکه انگشتی باشد قطع کنند تا دیگر اعضا سالم مانند و تریاق کبیر

و شرودیطوس و تریاق [illegible] تناول کنند و سیر و پیاز [illegible] با شراب کهنه بخورند و انیسون و تخم [illegible]

و تخم شلغم هر یکی ده درم زراوند مدحرج جند بیدستر هر یکی پنج درم کوبیده با عسل بسرشند و شده در ماء انار با شراب استعمال کنند و
روغن کنند و گوشت راسو شور کرده خشک شده مقدار سه درم و سرطان بریان کرده نیز مفید بود و باید که قطعاً بخواب نروند و بسیار
شیر ننشینند و اگر جمیع بدن متناوی شده باشد تریاقات استعمال کنند و اگر موضع خاص بسبب لذع متناوی شده باشد و
اطلیه ... بکار دارند و گویند که اگر چهار ... بخایند و آب او فرو برند اول آن ... ضماد کنند مفید است و ...
و دیگر شبت و حلتیت با شراب ... و شحم ... مفید بود و بول آدمی نیز آزموده اند و معجون نافع ... بسیار ...
مدحرج هر یکی پنج درم سداب بری ... هر یکی چهار درم کرسنه سه درم بکوبند و با شراب بسرشند و مثقالی با شراب بخورند
و گویند اگر مهره مار بر خود بیاویزند و بسایند و لعوق کنند نافع باشد لسع عقارب عقرب پاره بزرگتر بود و گزیدن آن سخت باشد
و از گزیدن عقرب خفقان و استرخا بدان و برودت اطراف حادث شود و گاهی احساس سرما کنند و گاهی احساس ... علاج او
کسالای موضع ... بندند و آنرا مکند و عقرب بکوبند و بران نهند یا حلتیت و سیر ... با فندق و بزرگ ... و علک الانباط
بران طلا کنند و گویند اگر ... زنده بگیرند و ... کنند و بران نهند مفید بود و انجیر خام ... بزرگ ... با نمک عصاره ...
و ... خنثی و عصاره ... نیز مفید بود و ... بر آن نهند و کاسنی ... بکوبند و با عسل بسرشند و صبی را دو دانگ
و دیگران را چهار دانگ بدهند یا آنکه سیر و جوز هر یکی ده درم سداب و حلتیت و مر هر یکی پنج درم بکوبند و با انجیر بسرشند و سه درم بخورند و ...
و حلتیت ... و باد رنج و سکبینج با شراب مفید بود و ... اعضو ... احتراز نمایند و گفته اند اگر کسی ... خورده باشد
دارو عقرب بگزد و خلاص یابد و اگر ... با درنج خورده باشد مضرت بار نرسد و نوعی از عقرب هست که آنرا جراره گویند و آن
عقرب خرد باشد و دنبال بر زمین کشد و زهر آن گرم باشد و آن در نواحی اهواز و خوارستان و عسکر بسیار باشد چون کسی را بگزد ...
... و ... خواهان ... خلاص یابد اطبا آنجا ... آن ... کنند و فی الحال شیر ... بسیار ...
و ... طلا کنند و ... آنرا ... سرکه طلا کنند و این تریاق ... آن کاسنی ... برگ
... بنشینند و ... سیب ... و زنان با شراب سیب ترش بدهند و اگر ...
... شود ... اگر خفقان عارض شود ... قرص ... و اگر طبیعت ... حقنه کنند
و اگر ... بنزه ... با آب کاسنی و سکنجبین ... کنند ... غذا ... و ...
... العقرب ... آب ... ملدوغ ... آب ...

بسایند و بران موضع نهند و شراب حماض یا عرق گل با شربت بخورند و غذا نخود آب و مرغ و تریاق اربعه نیم مثقال فرو برند و مقداری
بران موضع بمالند نهش رتیلا و عنکبوت رتیلا نوعی از عنکبوت باشد و بر روی نقطهای سیاه باشد و تیز و یک یمن اصبع و شاخ باشد
و بدان بگزد و او را اصناف هست بدترین آن مصری باشد و آن شبیه است به پروانه بعضی سرخ باشند و بعضی سیاه و بعضی سفید و بعضی زرد علاج
گزیدن رتیلا آنست که موضع را بگیرند بحمام روند و آب گرم بران ریزند و موضع زخم را بسیر و نمک و خاکستر چوب انجیر و قلیا و آهک
تضمید کنند و شونیز و تخم کرفس بخورند و این تریاق تناول کنند صفت آن فلفل زراوند ابهل سنبل عاقرقرحا و قسط و زیره کرمانی
بوره ارمنی پنیر مایه خرگوش دارچینی حب بلسان سرطان نهری جندبیدستر هشت هشت مثقال و بکوبند و با آب کرفس بسرشند و دو درم
تناول کنند و اگر از گزیدن عنکبوت پیچ و قراقر شکم و قشعریره و برودت اطراف و انتشار قضیب حادث شود علاج او آنست که بحمام
روند و عرق بکشند و شونیز و سداب و سعد هر یک پنج درم با شراب بخورند و نوعی از عنکبوت است که آنرا عنب میگویند سیاه با پای
کوتاه بود و از گزیدن آن حکه موضع و سیاه شدن آن و حمی مطبقه حادث شود و زهر او حار بود بخلاف دیگر عناکب علاج آن
فصد کنند و تمر هندی و نبات با آب خیار و کدو و سکنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بطبیخ فواکه یا نقوع فواکه و اگر آن موضع متقرح
شود تدبیر قروح کنند و اگر متعفن شود با آهن جدا کنند و نوعی دیگر هست که آنرا فهد گویند و آن عنکبوتی سفید بود که بر وی نقطهای سیاه باشد
و دست و پای او بغایت کوتاه باشد همچو زنبور مثل مگس بگزد و از گزیدن آن هلاک حادث شود آنرا ضفدع و بگل طلا کنند و تخم کرفس
در سرکه بخیسانند و بران ریزند و نوعی دیگر است که قدری از آن بیابست و دراز بود و از گزیدن آن وجع معده و قی و عسر بول و قولنج حادث
شود علاج لدغ آن همچون علاج لدغ رتیلا باشد قملة النسر یا قملة البیت همچو قراد بزرگ بود و از گزیدن آن رعاف و بول الدم حادث
و دم حادث شود و علاج آن ربیعیه با آب برف تناول کنند و شیره تخم قرع با آب کاهو و کاسنی و خیار و کدو بیاشامند و طلی
مختوم و جدوار با شیر سفید بود و موضع را با آب کاهو و کاسنی و صندل سرخ و کافور طلا کنند زنبور زنبور بانواع است بعضی
بزرگ و سرخ و سیاه باشد و بعضی سفید بلون زرد باشند و این وصف بدترین انواع است و بعضی کوچک باشد علاج گزیدن
زنبور آنست که موضع نیش را بنشتر یا سوزن فراخ کنند و مص نمایند و شراب ریباس و غوره و لیمو یا عرق گل و بید با هم تناول کنند
و آب یا نیم آب خیار و کدو بیاشامند و موضع را با آب خیار یا دوغ ترش یا برگ طلا کنند یا آب نمک یا انجیر و سرکه
با آب غوره و گل یا سرگین گاو یا ورق کنجد طلا کنند و گزیدن نحل که مگس انگبین است و زنبور را سه خورد اسلم
باشد و نحل نیش در عضو رها کنند عصابه پارسی که بآسو گویند چون بگزد بنا سه خورد و باریک سیاه در موضع

گزیده را کند تدبیر او آنست که آن دندانهای بیرون کنند اگر نتوان بالیشم [illegible] بالند [illegible] بیرون
آید یا خاکستر [illegible] بیرون آید [illegible] گزیدن [illegible]
ذکر [illegible] سام ابرص نوعی از وزغ است [illegible] کوچک باشد و بر او نقطهای سیاه باشد در مواضع خراب
و او نیز [illegible] علاج او آنست که [illegible] بمالند یا بر قیطوطی [illegible]
ضماد [illegible] علاج او همچون گزیدن [illegible]
[illegible] آتش [illegible] شود
و از گزیدن او [illegible] علاج او آنست که [illegible] کنند [illegible]
[illegible] سفید بود و گوشت
[illegible] الاربعین [illegible] گزیدن [illegible] طلا کنند و نوعی از و [illegible]
[illegible] علاج او آنست که [illegible] بمواضع نهند [illegible]
[illegible] ضفادع [illegible] گزیدن او [illegible] علاج [illegible]
[illegible] گزیدن آن [illegible] عظیم ظاهر شود [illegible]
رساند علاج آن تریاق [illegible] گزیدن [illegible] والله اعلم بالصواب باب
سوم در گزیدن آدمی و چهارپایان آدمی اگر [illegible] مزاج باشد [illegible] گزیدن او بد باشد علاج او
آنست که [illegible] بر این موضع بمالند و آرد باقلا و سرکه [illegible] عسل [illegible] خاکستر [illegible] استخوان گوساله [illegible]
طلا کنند و اگر [illegible] شود [illegible] گزیدن [illegible] جراحت [illegible]
این حیوانات [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] سنگ [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] طلا کنند [illegible] سگ دیوانه
و از گزیدن آن [illegible] فاسد اختلاط عقل [illegible] شود و از مردم

و جاهای روشن گریزد و اعضای خصوص [illegible] سرخ شود و در روی قرح پیدا شود و آواز بگیرد و از تشنگی فریاد کند و چون
آب بیند بترسد و دور شود و باشد که آواز سگ کند و خواهد که مردم را بگزد و چهره بیند تصور سگ کند چنانکه اگر در آب یا
آیینه بیند پندارد که سگ است و باشد که بعضی از ایشان دیوانه شود و اکثر تشنج کند و بعضی را سرفه و غشی حادث شود و علت
موت باشد چون کسی را بگزد یا کسی فضلهٔ او را به طعام بخورد او را همین حالات حادث شود و بعضی را این عوارض
بعد از شش روز و بعضی را بعد از شش ماه حادث شود و بعد از هفت سال نیز گفته اند و سگ و شغال و گرگ [illegible] دیوانه شود
و علامت سگ دیوانه آنست که [illegible] باشد و طعام خوردن نخورد و از آب بگریزد و چشم او سرخ بود و گوشهای او [illegible]
و زبان بیرون افتاده از بینی و دهان لعاب آید و پشت او بر آمده و کج شده باشد و [illegible] باشد و از آب بترسد و باشد که
چون آب ببیند از ترس بمیرد و چون [illegible] برابر رود و آواز گرفته باشد و چون شخصی را ببیند حمله کند و سگان
از وی بگریزند کلب [illegible] همچون جذام حادث شود و گرگ و شغال و روباه و [illegible] دیوانه شوند و کسی را که سگ
بگزد و باید که تحقیق کنند که این سگ دیوانه بود یا نه تدبیر بدان کنند که پاره نان [illegible] که از آن [illegible] آید [illegible] پیش سگان
اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بود و [illegible] بکوبند و [illegible] بر آن [illegible] نهند و پیش مرغ اندازند اگر
بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است [illegible] آنست که جراحت را نگذارند که [illegible] شود بخلاف جراحتی که از
گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت باز کنند و محجمه کنند [illegible] تا خون بسیار بیاید و دوا
محرقه [illegible] مثل خردل [illegible] و سیر و جوز و فلفل [illegible] نمک [illegible] یا خاکستر [illegible] و پیاز [illegible] بر آن نهند
و یا نمک و زنگار [illegible] نوشادر [illegible] درم [illegible]
نحاس سوخته چهار درم بکوبند و با [illegible] عسل [illegible] بر جراحت [illegible] باید کرد
تا [illegible] اما چون [illegible] افتیمون [illegible] کنند و این [illegible] سفید بود
صفت آن [illegible] افتیمون مثقالی [illegible]
هر یک مثقالی بکوبند و با آب [illegible] مثقال [illegible]
هفت مثقال [illegible] مثقال [illegible] افتیمون [illegible]
بود و غذاهای چرب و گوشت [illegible] بخورند [illegible] باید که چند [illegible]

آهن سرخ گردانیده وران اندازند و باید که حیلت کنند تا آب بخورد و الا بیم هلاک باشد و گویند اگر از پوست کفتار سگ
دیوانه آب خورند نافع بود یا انائی که از زر خالص ساخته باشد یا از چوب یا از پوست و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده
نهند یا بریان کنند و بخورند بغایت مفید بود و خبطایا و تخم سرطان و حضض و جلنجبین و طین مختوم با شراب بخورند و ضماد
سازند و تریاق کبیر و تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند و از سرما و حمام اجتناب نمایند صفت دواء السرطان
سرطان نهری زنده در دیگ مسی نهند و بر آتش کنند تا بسوزد ده درم ازان با ده درم خبطیا با پنج درم کندر
بکوبند و در روز اول مثقالی و در روز دویم دو مثقال و در روز سیوم سه مثقال با روغن بخورند و دواء الذراریح
نیز مفید بود صفت آن ذراریح سر و قدم جدا کرده یک مثقال عدس مقشر یک مثقال زعفران سنبل قرنفل دارچینی
پنج درم بکوبند و با آب بسرشند و قرص سازند و یک درم ازان با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند عضه تمساح
و سگ آبی و ماهی سیاه موضع گزیدن آنرا به عسل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک و سرکه دران بمالند بعد ازانکه
پاک شود و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی نهند و اگر پیه تمساح بدست آید بهتر باشد باقی علاج او همچون علاج عضه
کلب کلب غیر کلب بود عضه سنور اگر از گربه و حیوانی که وحشی باشد شود پیاز و پودینه و کنجد ضماد سازند و بر بندند نافع بود
عضه اسو اگر کسی را آهو گزد سیر و پیاز بجوشانند و ضماد کنند یا کرنب و انجیر خام ضماد سازند و شراب صرف بیاشامند
و اگر پوست بکشند و بر آنموضع نهند ... را ساکن کند باب چهارم در دفع هوام و طرد حشرات بدانکه اگر سیر بخورد و به ...
و نزدیک مرقد نهند هوام بگریزد و ... و فودنه و مقل و سکبینج و حلتیت و حب الغار و ... و
... اطلاف و ... حیوانات همین خاصیت دارد و نگهداشتن لقلق و طاوس و مرغابی و خارپشت و گاو کوهی و گربه در خانها
بود و اگر ... ان آلوده کنند و گرد مرقد بگیرد و ... گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چیزی ... در مرقد نهند حشرات
نزدیک ... گرد و ... مرقد ... نیاید ... از دود کردن شاخ گاو کوهی و موی آدمی و سکبینج ... بگریزند
و اگر ... بپزد آب تند ... حشرات ... هیچ ... بر ... اندازند فی الحال
بمیرند ... و دیگر ... شاخ گاو کوهی ... کژدم ... و دود کردن ... کبریت و سم خر و زرنیخ
... خاصیت دارد ... با هم بیامیزند و بر سوراخ عقرب ...
عقرب ... بر سوراخ ... بجوشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد

و اگر چربی یک خارپشت بمالایند با طبخ خربزه و موم تیس حضره کنند کیک بسیاران جمع شوند و از کنب و برق خربزه
کیک بگریزد و **طرد پشه** اگر چوب و ورق سرو و برگ جوز و شونیز و موره و سرگین گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه
گریزد و اگر انستین و حرمل و شونیز بجوشانند و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدن بروغن تیز بمالند پشه بران
نه نشیند **طرد دمل** موریچه از مقناطیس و زفت و حلتیت و زهره گاو دود و کبریت و قطران بگریزد **طرد ذباب**
اگر زرنیخ در شیر گاو حل کنند و بنهند تا مگس بخورد و بمیرد و اگر زرنیخ دود کنند همچنین و از بوی گندش بگریزد و زنبور
اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدن بآب خطمی و خباری و زیت بمالایند زنبور بران نه نشیند
طرد راصه اگر پر هدهد و کلنگ و کشنیز خشک و فودنه بسوزانند زنبور بگریزد و اگر برگ خیار دود کنند فنا بگریزد
و اگر انستین و فودنه و پوست ترنج در میان جامه بریزند سوس از ان نیفتد **طرد و قتل موش** اگر مرداسنگ
و خربق و بزر البنج و کنب و بصل الفار و مرگ موش و خبث آهن و زعفران هر کدام که باشد در چیزی کنند که موش
بخورد و بمیرد و اگر موش را در خانه بکشند یا پوست بکشند یا گوش و دم ببرند و رها کنند دیگر موشان بگریزند **طرد آن**
از بوی سداب راسو بگریزد **طرد بهایم و قتل آن** ورق آزاد درخت و خر زهره جمیع بهایم را بکشد و اگر سگ و گرگ
و خوک و خربق سیاه بخورند بمیرند خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی است که گرگ را بکشد
و بادام تلخ و خر زهره روباه را بکشد و کلاغ از جایی که عنصل باشد بگریزد و از انجا نفرت گیرد و الله اعلم تمت فن دوم
در ادویه و اغذیه مشهوره مشتمل بر دو مقاله **مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر سه باب**
باب اول در طبایع ادویه و تاثیر آن بدانکه هر چیز که آنرا در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون وارد بدن شود
از حرارت غریزی او متاثر گردد و اگر در بدن تاثیری زیاده از کیفیت که بدن را حاصل شود نکند آن چیز را معتدل
گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس شود آن کیفیت در درجه اول است و اگر محسوس شود اما مضر نباشد
درجه ثانیه بود و اگر مضرت رساند لیکن بهلاک نباشد آن کیفیت در درجه ثالثه و اگر اضرار آن بهلاکت رسد درجه رابع بود چنانچه اقسام
سمیه و بباید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل نه چون پیاز که ضماد آن مقرح است اکل آن بالعکس و چون اسفیداج که اکل
آن قاتل بود و ضماد آن نیز شاید که تاثیر خارجی و ضماد و تاثیر داخل او بود و چون کشنیز که در داخل تغلیظ و تبرید کند و در خارج
و بدانکه بعضی ادویه اقوای مختلفه باشد و شاید که آن قوت او چنان مستحکم باشد که آتش آنرا تحلیل نبود چنانکه

به تحلیل برد اما به تحلیل نبرد چون چنین باشد که در وقت قابضه محلله هست به طبع تحلیل نبرد و چون باید از زایل شود
شاید که طبع آن را به تحلیل برد لیکن چون فضل زایل شود چون هنوز که طبع قوت محلله او تحلیل نبرد و قوت قابضه باقی ماند
شاید که قوت او چنان ضعیف بود که بعض از آن زایل شود و چون گاه است که طبع دیر وقت شستن قوت تقطیع لطیف او تحلیل یابد
تریاقی باشد چون ادویهٔ مفرده بسیار است و معرفت کیفیت و خاصیت از اقوا این است و ذکر آن به تفصیل اینجا
بذکر بعضی ادویه که احتیاج به استعمال آن بیشتر است اکتفا می نماید ادویه که در درجهٔ اول از حرارت مشترک اند بابونه
[illegible] فندق [illegible] پوست [illegible] زوفا [illegible] که در درجهٔ دوم از
مشترک اند [illegible] الطیب [illegible] که [illegible]
در درجهٔ سوم از [illegible] مشترک اند [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ چهارم از [illegible] مشترک اند [illegible]
[illegible] مشترک اند [illegible] و آنچه در درجهٔ دوم از [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ سوم از [illegible] مشترک اند [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ چهارم از [illegible] مشترک اند [illegible] در درجهٔ اول از [illegible]
مشترک اند [illegible] و آنچه در درجهٔ دوم از [illegible] مشترک اند [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ سوم از [illegible] مشترک اند [illegible] ادویه که در درجهٔ اول از [illegible] مشترک اند [illegible] زعفران [illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ [illegible] مشترک اند [illegible]
[illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ سوم از [illegible] مشترک اند [illegible]
[illegible]
[illegible] و آنچه در درجهٔ چهارم از [illegible] مشترک اند [illegible]

در هر ماهی تخم خیارین بنفشه سپستان عناب اللباب حماض شاهتره تخم کاسنی خیارشنبر مسهلات صافی [illegible]

افسنتین بزوری بابونه غاریقون حب النیل تربد بسفایج حب مسهلات سورنجان [illegible]

افتیمون اسطوخودوس حجر لاجورد بسفایج غاریقون لثوث حب النیل سنا مسهلات تخم [illegible]

کندش کنگر زرد خربق بوزیدان تخم شبت پوست تخم تربز تخم خربزه نمک هندی لوبیا سرخ آب کدو [illegible]

تخم بادروج بوره سکنجبین منضجات ادویه که سده بگشاید پس از خرشاهتره غاریقون ازیانه انیسون [illegible]

افسنتین سعتر بادیان اسطوخودوس عود وفا انیسون افتیمون مصطکی انیسون ریوند کرفس ایرسا نانخواه [illegible]

زعفران مرزنجوش کرفس کبابه کرسنه عاقرقرحا حرمل ملطفات ادویه که تلطیف و تقطیع [illegible]

اسل سنبل حماض مرکی اسطوخودوس حب البان اقحوان بنجره بیمه پیه سعتر حرف قطر اسالیون [illegible]

جند بیدستر فقاح اذخر [illegible] سعتر بادیان عود زراوند حرف عاقرقرحا حرمل کاو زبان [illegible]

عاقرقرحا مدرات ادویه که ادرار بول و حیض کند اقحوان [illegible] انیسون بادیان [illegible]

بابونه قسط کبابه پرسیاوشان جند بیدستر [illegible] فقاح [illegible] نانخواه بابونه [illegible]

[illegible] خشک اسطوخودوس [illegible] مرزنجوش کاو زبان [illegible] ادویه [illegible]

بادرنجبویه [illegible] تخم خربزه خشک پرسیاوشان تخم [illegible] سکنجبین [illegible]

طبیعت را [illegible] کلیه تخم گل [illegible]

ادویه [illegible] ادویه [illegible]

[illegible] اکلیل الملک [illegible] جاوشیر [illegible] پرسیاوشان [illegible]

[illegible] اقحوان [illegible] بابونه [illegible]

[illegible] ادویه [illegible]

[illegible] منضجات ادویه [illegible] اکلیل الملک [illegible]

[illegible] مفتحات ادویه [illegible]

[illegible] جاوشیر تخم کدو زنجبیل قرنفل [illegible] نانخواه [illegible]

سعد فلفل قردمانا مقرحات ادویه که عضو را ریش کنند و بسوزانند اسقیل زرنیخ زاج سرخ و سبز حرف البان
یتوعات سرگین کبوتر آهک قسط سنباذه فرفیون جابون سداب فودنه آس قلقطار سبز قرابیج ادویه
که تسکین وجع کنند افیون بیخ یبروح کافور کف سفیده تخم مرغ بنج یبروج کتیرا نشاسته صمغ اسفیداج ادویه
که سر گران کنند و خواب آورد کاهو شبت اقحوان زعفران جماتا لفاح خشخاش شقایق اسطوخودوس شاهسفرم ادویه
که کرم شکم و گوش بکشند [illegible] کابلی افسنتین [illegible] ترمس [illegible] فودنه [illegible] شونیز ورق شفتالو
ادویه که منع رعاف و نفث و اسهال دم کنند [illegible] بلوط بسد گلنار [illegible] الاخوین
گل [illegible] کهربا کافور کندر لسان الحمل [illegible] نشاسته [illegible] طین [illegible] ریوند [illegible]
[illegible] البنج ادویه که قروح را مندمل کنند گلنار [illegible] صمغ آلو انزروت اسفنج ورق بلوط دم الاخوین
زفت زراوند لسان الحمل [illegible] صبر طین مختوم ادویه که قروح و سحج را پاک کنند [illegible] زفت
[illegible] عسل [illegible] بلسان ادویه که گوشت زیاده از قروح زائل کنند انزروت اشنان نمک [illegible]
توبال مس صدف سوخته زنگار ادویه که قروح را خشک کنند توتیا صبر صدف سوخته انزروت [illegible] سوخته
آهک [illegible] ادویه قلبیه مقویات دل مفرحات بود یاقوت کهربا لؤلؤ [illegible] کافور گاوزبان [illegible] کشنیز
خشک طباشیر طین مختوم زرنباد زعفران دارچینی [illegible] هلیله بسد بالنگو بادرنجبویه [illegible] انار شیرین
[illegible] بیاس شقاقل قاقله [illegible] دارچینی فستق زرنباد عنبر عود [illegible] سنبل سعد سلیخه [illegible]
[illegible] نیلوفر [illegible] ابریشم [illegible] بسفایج [illegible] مشک نارنج پوست ترنج ادویه
که مقوی معده باشد پوست ترنج آمله هلیله بالنگو [illegible] زرنباد طباشیر کندر [illegible]
مشک [illegible] نعناع سعد سلیخه سماق [illegible] قرنفل [illegible] قاقله [illegible] ادویه مقوی کبد [illegible]
حب بلسان [illegible] دارچینی [illegible] ادویه [illegible]
حب [illegible] خولنجان دارچینی [illegible] فستق کتیرا [illegible]
[illegible] اعلم
باب دوم در حبوب گندم [illegible]

بخلاف گرده و نان با روغن غذا تمام دهد و دیرگوار و کلیچه پُف کند اما سده آورد و معده را مضر باشد جو سرد
و خشک ست بدرجۀ اول و غذا اکثر از گندم دهد و پست جو قابض و سرد و کشکاب سرد و مرطب باشد برنج خشک بدرجۀ
اول و در حرارت و برودت او اختلاف ست و او غذای لطیف و بسیار دهد و زود گوار و او را با زعفران و روغن پزند
یا با شیرخشت و شیر برنج خورند گاورس و ذرت بارد و یابس ست غذا اندک دهند و قابض باشند و مصلح آن شیر
و روغن ست عدس بارد و یابس ست تسکین و تغلیظ خون کند و دیرگوار و سوداوی بود و خوابهای آشفته آرد
و آب آن مطلق و جرم آن قابض بود و آن را با چغندر خورند باقلا بارد و یابس بود و غذا اندک دهد و آب او لطیف
بود و سینه و حلق و امراض سینه را مفید بود اما نفاخ باشد و مصلح آن نمک و سعتر باشد نخود حار رطب ست غذا بسیار
دهد و تقویت باه و ادرار و تفتیح کند و صفای لون و تسمین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد
و در آن بیشتر لوبیا قریب ست به نخود و ادرار بول را اقوی بود ماش بارد و رطب ست و کیموس او محمود
بود و تپهای گرم و سرفه را مفید بود و دندان را مضر باشد و مصلح آن مغز بادام کنجد حار رطب ست و دیرگوار
فساد غذا کند و معده را از یان دارد و اما فم بوست کند و فربهی آرد و قوت باه دهد و مصلح آن شیرخشت ست
خشخاش بارد رطب ست سعال و خشونت حلق و نزله و سهر و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود
و سبات آرد بزرگ حار رطب ست نزله و سعال را مفید بود و قوت باه بدهد شهدانه حار یابس ست و مخفف منی
بود و شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرخشت باشد قرطم خسکدانه حار یابس ست
مسهل باشد و بادها بشکند تخم ریحان حار یابس ست مفرح و مقوی قلب و دوار و رعاف باز دارد و باب
سوم در لحوم و البان بهترین از گوشتها گوشت گوسفند ست و خصی بهتر از فحل بود و نر به از ماده و بسیار گوشت
از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و گوشت گوسفند حار رطب ست گوشت بره را رطوبت بیش بود و گوشت
بُش را حرارت و رطوبت کمتر بود و گوشت بزغاله سرد و تر باشد و گوشت بز سرد و خشک باشد و بهترین نر ماده یکساله بود و گو
شت کبش بغایت بد باشد و گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود و زود هضم شود و گوشت
...م خشک بود و بهترین آن جوان است و گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک ست لقوه و فالج را مفید بود و گوشت اسپ گرم
و خشک ست هر دو را با ترشی باید پخت و گوشت گورخر گرم و تر بود و غلیظ باشد و آن را با توابل خورند

مجوز دهند و گوشت خرگوش سرد و خشک است و قابض بود و گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که
از آن اجتناب نمایند و گوشت مرغ جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر باشد و گوشت
کبوتر گرم و تر باشد و دیر گوار و مقوی باه بود و گوشت کبک و گنجشک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشد
و مقوی باه بود و بط و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد و تر باشد و دیر گوار و ماهی شور گرم
و خشک و ثقیل بود و شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد با آنکه ارطب شیر گاو چرب تر و غلیظ تر
بود و شیر شتر و اسب بعکس این و شیر بز معتدل و شیر میش چرب تر از او بود و مسکن حار رطب [illegible]
و سعال و خشونت را مفید بود و روغن گرم تر از او باشد شیر تر سرد و تر [illegible]
آن شیرینی باشد و شیر خشک گرم و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و مغز بادام [illegible] معده را قوت [illegible]
و قابض بود و ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مفید بود و مصلح آن نعناع [illegible] بود و
آنچه شیرین باشد سینه و ریه را مفید بود و ترطیب بدن کند و دفع تب کند و قابض بود و غذا نیک دهد [illegible] بیضه ها
خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین از خایه مرغ خانگی خصوص زرده نیمبرشت که غذا تمام دهد و تقویت باه کند
و سفیده بیضه غلیظ و مولد اخلاط باشد و بیضه گنجشک و کبوتر مقوی باه باشد والله اعلم باب چهارم در فواکه
و شیرینی انگور حار رطب است خون نیک از او حاصل شود و فربه کند و قوت باه بدهد و بهترین آن انگور سفید که
پوست آن تنک باشد و آنچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست
انگور سرد و خشک است و مویز بی پوست مائل باشد معده و جگر را مفید و کشمش از او لطیف تر بود و غوره سرد و خشک است
تسکین صفرا و حدت طبیعت کند انجیر گرم و تر بود و غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم و تقطیع اخلاط و ادرار بول
کند و سپس پیدا آورد و مصلح آن جوز و بادام بود و انجیر خشک را رطوبت کمتر بود و ثمره نخل بسبب رطب گرم و خشک باشد و مقوی
معده کند و قابض بود و رطب گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش
بود و خرما گرم و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا تولید کند و مصلح آن سکنجبین باشد تمر هندی سرد
و خشک باشد و تسکین صفرا و تلیین طبیعت و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین گرم و تر باشد و مقوی معده و مفرح بود و دفع سعال
کند و مجاری پاک گرداند انار ترش سرد و خشک باشد و مقوی معده و مسکن صفرا و تشنگی بود و اگر با تخم [illegible] مسهل صفرا [illegible]

مفرح و مقوی معده گرده و دفع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و آنچه شیرین باشد اعتدال آن قریب بود
سیب شیرین معتدل باشد و مقوی قلب و معده و مفرح و مانع عفونت بود و به سموم مقاومت کند و آنچه
ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک بود امرود بارد یابس ست مانند سیب و غذا بیشتر
دهد و ادرار کند و تقویت دل و معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند شفتالو بارد و رطب ست دفع حرارت
تشنگی کند و دیر گوار و مولد تپهای عفنه و بلغم زرد آلو بارد و رطب ست دفع حرارت و بخر و تلیین طبیعت و صفرا کند
و در معده فاسد شود و خوبی بماند و تولید کرده آلو بارد و رطب ست تلیین کند و معده را مضر باشد تمر اسپیا آلو
بالو را آلو بنیدبارد یابس بود و آنچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و آنچه ترش بود معده را مفید بود ترنج گوشت
و پوست آن حار یابس مقوی معده و قلب مفرح بود و بوی دهن خوش کند و پوست آن حار رطب بود و غذا
بسیار دهد و دیر گوار و حماض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و غشی و غلیان صفرا کند
و تخم آن حار رطب ست و مقاوم باجمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت وبا کند توت بارد رطب ست تسکین
عطش خون و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود نارنج لطیف تر بود و خواص آن همین باشد
و پوست آن اگر بر پیشانی بمالند دفع صداع خماری کند لیمو و طبیعت و خاصیت آنچه ترنج بود زیتون
آنچه نارسیده باشد بارد و یابس بود و مقوی معده و آنچه رسیده باشد بحرارت مائل بود و اعصاب و اوجاع مفاصل را
مفید بود جوز گرم و خشک و مقوی باه و مصدع و مولد اخلاط و مضر معده باشد و آنچه تر باشد حار رطب باشد جوز هند
نارجیل حار یابس ست لیکن حرارت آن بیشتر از پوست بود و آنچه تر باشد حار رطب بود و مقوی باه و دافع برودت و آنچه
کهنه باشد گرم و خشک بکشد فندق حار رطب ست غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند بادام حار رطب ست
غذا بسیار دهد و منی را بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و آنچه تلخ باشد پوست مائل بود و مفتح و مقطع
فضول باشد فستق گرم و خشک ست و مقوی باه بود و سعال بلغمی و گرمی دماغ را نیز مفید باشد و پوست آن مقوی معده و دافع
غثیان بود حب الصنوبر گرم و خشک بود و مقوی باه و گرده بود و طحال را مضر بود و بخور آن دفع هوام کند و مصلح آن آنچه باشد که آنرا انجدان گویند بارد
و مانع اسهال و قی بود و نبق کنار ست طبع او بارد یابس فایده او تر تفریق باشد عناب طبیعی او معتدل ست و کیفیات او بارد و رطب
اول معتدل و در ثانی و بیبوست مائل و مسکن حدت و حرارت خون و غلیان او مفید و چسبندگی اخلاط دم کند سپستان بارد و رطب بود و تلیین کند

وسینه و مسهل سودا بود زرشک بارد و یابس است تقویت کبد و قلب و معده کند و تسکین عطش و منع قی و اسهال
کند و سده بگشاید زعرور بارد و یابس است مقوی معده و مانع قی و مسکن صفرا بود خربزه آنچه شیرین باشد گرم
بود و ادرار و سرعت انحدار و تقویت باه کند و آنچه شیرین نباشد بارد و رطب بود و تولید رطوبات عفنه کند و مصلح
خربزه سکنجبین است خیار و خیارزه بارد و رطب اند و بهیدن آن تقویت قلب و دماغ کند و تخم آن مدر باشد
صفرا بود هندوانه بارد و رطب است تپ محرق و جگر گرم را نافع بود و معده [illegible] صفرا بود و مصلح آن شیرینی بود [illegible] حار
حلق و سینه و سعال را مفید بود و ادرار و تقطیع بلغم کند و اگر بدان قی کنند دفع بلغم کند قند سیاه حار و رطب است
تنقیه آلات سینه و مثانه و مجاری کند و مولد صفرا بود و تشنگی آرد فانید مقوی باه بود و بارد و بلغم را مفید بود
نبات از همه لطیفتر بود ترنجبین معتدل است در حرارت و برودت و رطب است بدرجه دوم سعال و خشونت
حلق و امراض سینه و آلات تنفس را مفید بود و مسهل صفرا و دافع عطش باشد شیرخشت در حرارت از ترنجبین کمتر
بود و تلیین بیشتر کند انگبین حار و رطب است و مقوی معده و قطع بلغم باشد و تفتیح مجاری کبد کند و باه را [illegible] عسل حار
یابس بود و بهترین آن عسل سفید خوشبو بود و فایده آن جلا و تقطیع بلغم [illegible] برودت بود و مضرت آن
احداث سخونت و تولید صفرا بود و مصلح آن حموضات باشد خشک انگبین حار و یابس است فایده آن همچو فایده
عسل بلکه اقوی و کسر ریاح و انفتاح و تفتیح نافع بود و باب نهم در بقول کاهو بارد و رطب است تشنگی نشاند و زود
هضم شود و خون نیک از وی متولد گردد و خواب آورد و دفع نزله کند و چشم را مضر بود کاسنی بارد و مایل به [illegible]
دفع تشنگی و تسکین صفرا و کسر حرارت جگر کند و ناشتا [illegible] اسفناج بارد و رطب است و غذا نیکو دهد و زود گذرد و
خشونت حلق و سرفه را مفید بود کرنب حار و یابس است آب آن مسهل و مدر است و تلیین آلات صدر و نافع خمار و ورم
آن قابض و مفسد و مولد خون بد بود و مصلح آن گوشت فربه باشد [illegible] بارد و رطب است تفتیح سده و تلیین طبیعت و منع [illegible]
کند بقلة الحمقا [illegible] باشد و آنرا بقله مبارک [illegible] گویند بارد و رطب است و دافع تشنگی و حرارت بود و التهاب معده را
مفید باشد و معده و باه را مضر بود مرزنجوش حار و یابس است محلل و مفتح سده بود [illegible] عقرب را مفید بود بالنگو حار و یابس و مقوی
قلب و [illegible] خفقان [illegible] نافع بود [illegible] کند و معده را پاک گرداند [illegible] قوی است و مقوی معده [illegible]
نعناع حار و یابس است مقوی معده [illegible] تقویت باه کند [illegible] حار و یابس است [illegible] و آلات معده و سینه را [illegible]

بود و چین و عرق را باطل کند سپند آن حار یابس است و ادرار بول و طمث کند و معده را مضر بود کرفس حار یابس است
و مفتح سدد بود و مقوی معده و صرع را مضر بود کشنیز تر بارد یابس است و تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان
و معده گرم را مفید بود و مضر باه باشد گندنا حار یابس است مقوی هضم و مقطع بلغم و صداع آورد و سداب
گرم و خشک اند تقویت معده کنند و بادها بشکنند شلغم حار رطب مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مثانه را
را مفید بود و غذا نیکو دهد ترب حار رطب است آب آن غذا دهد و ملطف بلغم بود و مفتح و مقوی اشتها و جرم آن دیر گوار
و زود متعفن شود و مقی بود گزر حار رطب است غذا بسیار دهد مقوی باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند و سینه و سرفه را
مفید بود اما دیر گوار بود و ردی الکیموس بود چغندر در طبع او اختلاف کرده اند کبد و طحال را مفید بود و محلل بلغم
و مفتح سدد بود و بواسطه بورقی که در وی هست اما ردی الکیموس بود پیاز حار رطب است و مقطع بلغم بود و آلات صدر را پاک کند
مقوی باه باشد و در دفع ضرر اختلاف آبها و هوا بی نظیر بود سیر حار یابس است بادها بشکند و ادرار بول و تلیین طبیعت کند
و مقطع بلغم و محسن لون بود و مقاومت با ضرر سموم کند و چشم را مضر بود کنگر حار رطب است تقویت باه و تنقیه بدن و مجاری
آلات صدر و بول و تقطیع بلغم کند و بوی دهن خوش گرداند ریباس بارد یابس است تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غثیان
و بخارات و اسهال کند و مقوی معده و قلب باشد کدو بارد رطب است ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت را نرم کند
... بادنجان مختلف الاجزا که آب آن حار یابس مطلق و جرم آن بارد یابس و قابض و مقوی معده بود و مضرت
فساد لون و احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یابس است محلل بود و طحال و عرق النسا را مفید بود
و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه محلل باشد سده طحال بگشاید و بلغم از معده ببرد و اشتها آورد

باب ششم در توابل

نمک حار یابس بود و تحلیل و تخفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت استعمال ضعف باه
و بصر بود سماق بارد یابس بود و قمع صفرا و منع عفونت و تلطیف حرارت و تسکین سموم و منع تشنگی کند و اعصاب مبرد را مضر بود فلفل حار
یابس است و بلغم و رطوبات را زائل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند و بادها بشکند زنجبیل حار یابس است بادها بشکند
و رطوبات را زائل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند دارچینی حار یابس است تخفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام
کند زیره کرمانی حار یابس است بادها بشکند و بلغم زائل کند و مقوی معده باشد نانخواه حار یابس است رطوبات معده کم کند جگر و گرده
و مجاری بول را مفید بود و ادرار بول کند زعفران حار یابس است تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و باه

رنج رو بهد مصلح آن انیسون است شونیز حار یابس است قطع بلغم و کسر ریاح کند و ضمادات آن اثر گرداند کشنیز خشک
بارد یابس بود قابض و مانع بخار و صداع بود و جشاء حامض را مفید بود درازیانه حار یابس است در ثانیه بشکند
سده بگشاید و مقوی بصر بود باب هفتم در ریاحین و طیب گل سرخ سرد و خشک است و مقوی اعضاء باطن بود
مقوی قلب و دماغ بود سوسن و نسرین حار یابس اند صرع و لقوه و فالج را مفید باشند شاهسفرم
گرم و خشک است و بوی آن خواب خوش آورد و دل و دماغ را قوت دهد نرگس معتدل است و مائل بحرارت
صداع بارده و سده دماغ را مفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و نیلوفر بارد رطب اند صداع گرم را
مفید بود مورد بارد یابس است و روغن آن موی را سیاه کند بستان افروز بارد یابس بود صداع را
مفید بود و صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را مفید بود مشک حار یابس بود و مقوی دماغ سرد و مفرح
و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود و در رطوبت و یبوست معتدل
و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یابس است مفتح سده و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خاییدن آن
بوی دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض باشد غالیه مفرح است و بوییدن آن بود سکته
و مصروع و صداع بارد را مفید بود و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و اختناق بدان اوجاع رحم را مفید بود
صندل بارد یابس است خفقان و حمیات حاره و جگر گرم و صداع گرم را مفید بود سنبل حار یابس است مقوی
معده و دماغ باشد و مفتح سده ها و اوجاع طحال و یرقان را مفید بود لادن حار یابس است و موی برویاند
چون بخور نداد ادرار بول کند و جنین میت را بیرون آرد و بلغم زائل کند زرنباد گرم است بدرجه سوم و در رطوبت
و یبوست معتدل باشد مقاله دوم در ادویه مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر بیست باب باب اول
در بیان ترکیب کیفیت ادویه و قوت و امتحان تریاق بدانکه کسیکه ترکیب ادویه میکند باید که ادویه نیک تازه حاصل
کند و آنرا از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بباید کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نبود و چون
بکوبند و بیزند و وزن درست گردانند همه را با هم در هاون سحق کنند تا با هم آمیخته شود و اگر معجون
میسازند عسل خوش طعم و خوشبوی آب ناییده را الف بگیرند و ادویه را در آن بریزند و نیک بهم زنند و در ظرف بریزند و باید که ظرف
مملو نباشد و سر ظرف بپوشانند تا سر شود و تا هفته هر روز یکبار سر ظرف بردارند تا بخارات ابرود از فساد ایمن شود

واگر قرص سازند اگر دران صمغ باشد بخیسانند و ادویه دران بسرشند والا بآبی اندک چندانکه ادویه بهم ملتصق شود
بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا گره نگیرد و اگر مطبوخ ترکیب
کنند مثل عناب و آلو را بشویند و گیاهها و تخمها پاک کنند اول چوبها و بیخها کوفته در دیگ بریزند و بعد ازان
تخمها و بعد ازان فواکه و در عقب آن گیاهها بریزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفه در وقت پختگی بهم
باید ریخت تا دو سه جوش شود و اگر افتیمون در مطبوخی کنند آن را در خرقهٔ کتان ببندند و در وقت فرود آوردن
در دیگ اندازند پس جوش بزنند پس بیفشارند و ترنجبین و شیرخشت و خیارشنبر بخیسانند و بآب گرم حل کنند و بعد ازان
که مطبوخ فرو گیرند و صافی کنند بر سر آن بریزند و اگر با مطبوخ صبر داخل بود مثل ایارج و صبر و تربد و سورنجان و
سقمونیا آنرا بکوبند و بشکر سرشته حب سازند فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا کفچه را ازان مطبوخ بردارند
و صبر را نیز کوفته دران بریزند و بیاشامند پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم چند بریان کنند در ظرف نو
بریان کنند تا آنرا اندک گرم کنند و از آتش فرود آرند و تخمها دران بریزند و بهم بزنند چندانکه بوی آن بدهد
پس فرو گیرند و ادویهٔ حجری مثل توتیا و کحل و حجر لازورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و با آب سحق
کنند پس رها کنند تا فرو نشیند پس آب ازو بریزند و خشک کنند و بعد ازان بیاشامند و غسل ادویهٔ حجری را اثر
مذکورات و اقلیمیا و خبث حدید بدین طریق بشویند و ادویه که باید سوخت مثل سرطان و بسد و کهربا در کوزهٔ آب
نارسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را دست و پای جدا کنند و شکم بشکافند و با آب نمک و خاکستر
بشویند و بعد ازان با آب خالص بشویند و آنگاه استعمال کنند و اگر در چوبی آب پزند بکوبند و در دیگ اندازند و اگر
خواهند که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه بگداختن نزدیک بود پس بردارند و در آب قلیه اندازند
و بعد ازان بسایند و صدف و شیح را چون بسوزانند در گل بگیرند و در تنور نهند و عقرب را که بسوزانند زنده بگیرند
در ظرف مسی نهند و سر آن بخمیر محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آنرا تنگ سازند و با هلیله و بلیله و آمله بجوشانند
و صافی کنند آن آب در دیگ مس بجوشانند و آن صفائح مس را گرم کنند و در آب می اندازند تا بیست و یکبار چنین کنند بعد ازان
فرو گیرند و آنچه سوخته شده باشد بردارند و باز بر سر آتش نهند و قدری بول گاو بران بریزند و بیست و یکبار دیگر آن صفائح را گرم کنند
و دران اندازند و بعد ازان بسوده کنند و بسایند و فولاد را همچنین بسوزانند اما سوختن نقره چنان نیست که [illegible]

بسایند و بعد ازان در آب نمک بجوشانند و بقیه آهنی تا محرق شود و اگر نسوزد اندکی کبریت زرد دران ریزند که سوخته
شود و سرب را نیز چنین سوزند و اگر نسوزد آنرا بصابون بسایند و پاره سرب تیز با آن باهم بسایند پس پاک کنند تا سیاه
شود و باز بسایند و پاره دیگر سرب با آن بسایند و نمک در بقیه آهنی کنند و بجوشانند تا آب نیست شود و پس سیاه
کنند و بسایند اما مقدار زمان بقاء قوت ادویه مرکبه و وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال یا هفت سال
استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این مرکب بلا مضرت بعد ازین مدت بظهور رسد تا سی سال قوت آن در تزاید بود و او را
طفولیت و ترعرع و شباب و شیخوخت و موت اعتبار کنند تا شش ماه گویند که طفل است بعد ازین در تزاید و ترعرع باشد
تا ده سالگی در بلاد حار و بیست سال در بلاد بارد و بعد ازان او را سن شباب باشد تا ده سال دیگر یا سی سال برین ترتیب
و بعد ازان در انحطاط باشد تا چهل سال و شصت سال و بعد ازان پیر یعنی تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد ازان نقصان پذیر باشد تا شصت سال
رسد انگاه چنین معاجین کبار باشد اما تریاق ضعیف بغایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و قاتله و نهش هوام اتفاق کنند تریاق غوغره و تریاق اربعه
از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی ماند و قرص اکاوندی و معجون مثرودیطوس بعد از دو ماه استعمال کنند و تا ده سال قوت او باشد
و قلونیا رومی و فارسی و بیشتر بعد از شش ماه استعمال کنند تاثیر آن تا سه سال باشد و دوا المسک و تنجبوش و ماء
الحیات و اطریفلات از دو ماه تا دو سال نیکو بود و حبوب و معاجین و جوارشات مثل معجون خیار شنبر و شهریاران و سفرجلی
فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیک بود و قوت سفوف تا دو ماه نیک بود و قوت اقراص
تا شش ماه و مرهم همچنین بود و روغنها استعمال توان کرد لیکن چون بوی متغیر شود تا یک نباید الا روغن بلسان
دهن بلسان که هر چند کهنه تر باشد بهتر بود و اما اشربه در همان روز که بسایند استعمال توان کرد و قوت
آن تا چهار سال باقی ماند مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود
اما امتحان تریاق بدانند تجربه تریاق بدان کنند اگر کسی دوای مسهل قوی مثل سقمونیا و شحم حنظل بخورد
بعد ازان نیم درم تریاق بخورد اگر اسهال بعد از انکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیک است و تا نیم درم
بخوردن خروس دهند و مار افعی یا یکی از هوام قاتله بر وی مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق بقوت است
و الا ضعیف یا مغشوش باشد اما قوت تریاق و قوت و ضعف آن ندانند استعمال نباید کرد اما مقدار تناول آن در
گزیدن مار افعی و کلب کلب یک مثقال و در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن زنبور و رتیلا نیم درم با سرکه و دیگر دوا

سمی خورده باشد نیم مثقال با یک مثقال بخورد و کسی را در سینه سعال مزمن باشد یا در معده و امعا
احشا و شهوت کلبی و ناقص بی تب بود و درد آنگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم مثقال
با یکمثقال بخورد با آب سداب و کسی را قولنج باشد نیم درم بخورد و در استسقا مثقالی و در اسهال و قروح امعا
نیم درم با آب سماق و در ضیق النفس و انگی نیم با سکنجبین عنصلی و در جذام مثقالی با آب افتیمون گاوزبان
و در حصات کلیه و مثانه نیم مثقال با آب کرفس و در ... و انگی و نیم با شراب و در ضعف شهوت و شهوت کلبی
یک مثقال با شراب و در احتباس طمث یکمثقال با طبیخ مشکطرامشیع خورند با آب و دوم در تریاق و تریاق
کبیر آنرا تریاق فاروق گویند جلیل القدر عظیم المنفعت باشد و مقاومت با زهرها و ادویه قتال کند و مقوی
قلب و دماغ و کبد و در حمیات و عناکب و در کلب کلب و جمیع امراض های بلغمی و سوداوی و بواسیر و صرع و فالج
و قولنج و برص و بهق و لقوه و وسواس و مغص و جذام و خفقان و تشنج قلب و جمود دم و ادرار بول و طمث مفید بود
معده و حسن لون و اوجاع کلیه و مثانه و تفتت حصات و صلابت کبد و طحال و مقوی دل و دماغ و کبد بود و قروح
امعا و اسهال و نفث دم و بواسیر و ... و قولنج و در معده و استسقا و کرم شکم و صداع و ... و ضعف بصر
جذام و برص و بهق و اوجاع مفاصل و جمیع امراض سوداوی و بلغمی و ادرار بول و طمث کند و اگر به نسخ ... تمام
بمانند مفید افتد صفت آن اقراص عنصل ... هشت مثقال قرص افاعی و قرص اندروخون هر یک بیست
و چهار مثقال افیون و فلفل هر کدام بیست و چهار مثقال تخم شلغم بری سیر بری دارچینی و رق گلسرخ ایرسا
... سوس و دهن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل زراوند فطراسالیون
... فو نب حبلی ... قسط ... فلفل ابیض فلفل اسود کندر مشکطرامشیع فقاح اذخر
صمغ ... سنبل الطیب جعده هر یک شش مثقال ... تخم کرفس ... حرف بابلی کمادریوس ...
سنبل ... عصاره لحیة التیس ... قلقطار ... مقل الیهود ... مختوم ...
حب البلسان ... صمغ عربی ... انیسون اقاقیا هر یک چهار مثقال ... مقل الیهود و حجر الیهود و جاوشیر ...
با دارو ... باریک ... هر یک دو مثقال عسل کفگرفته دو ... شراب ... عتیق ... نیم ...
باشد ... صمغ و عصاره و ... روغن بلسان ... گردانند و عسل و شراب ...

یا چینی و ظرف مملو نسازند و هر روز سر آن بر میدارند و بعد از سالی استعمال کنند و بعضی بعد از شش سال گفته اند و
بعضی دوازده سال **قرص اسقیل** آنرا عنصلی نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در زمان خریف که روی
او خشک شده باشد در خمیر گیرند و بریان کنند پس آن خمیر از عنصل بدر کنند و لب آنرا سحق نمایند و با هم چندان [illegible]
کرسنه چیا بیزند و [illegible] بسرشند و دست بروغن گل بمالند و آنرا اقراص سازند **قرص اندروخون** مصطگی دارچینی
قصب الذریره سلیخه عود اسارون عود بلسان قسط جعده همه را هر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران راوند سلیخه دارچینی
هر یک دوازده مثقال انجدان بیست مثقال بکوبند و بحریر بیزند و بشراب ریحانی یا نبیذ مویزی بسرشند و دست بروغن
بلسان یا روغن کدو چرب سازند و آنرا اقراص سازند **قرص افعی** انجدان باده اشقر [illegible] حاصل کنند [illegible]
بدان جهت که او را چهار نیش بود و نر را دو نیش بود و جوان را بدان بدانند که متحرک بغایت باشد و سر [illegible]
او سرخ بود باید که در بهار صید کنند و از مواضع که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شور نیز [illegible] یک آب صید
نکنند و آنچه که اسود و اقرع باشد اختیار کنند و در نوروز صید کنند و از سر و دنبال بمقدار چهار انگشت ببرند و
جدا کنند [illegible] را پوست بکنند و شکم را بشکافند و پاک بشویند و در دیگی کوزه نهند و آب در وی ریزند و نمک و [illegible]
شبت در آن اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص در هاون
سنگین بدست چوبین نیک بکوبند و با ربع آن کعک بیامیزند و با هم بسایند و بآن عرق بسرشند و دست
در روغن بلسان چرب کنند و قرص سازند در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر و نتابد و در آوند
بمانند و در ظرف آبگینه کنند و نگاه دارند **تریاق عزره** قائم مقام تریاق کبیر باشد صفت آن [illegible] سنبل
هندی ساذج [illegible] دارچینی ریوند [illegible] قسط [illegible] هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره
لحیة التیس مقل ازرق هر یک هشت مثقال عاقرقرحا رازیانه کبریت خام تخم شبت اسارون قردمانا فرفیون افیون
ناردین شکوفه نرگس بابونه تخم کرفس کوهی فطراسالیون [illegible] سنبل الطیب هر یک سه مثقال کندر [illegible]
سفید فلفل سیاه سی مثقال بزرالبنج بیست و هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندروخون هر یک [illegible] مثقال تخم
سداب یک مثقال [illegible] سماق شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان بیست و چهار مثقال فقاح چهار مثقال [illegible]
[illegible] هشت مثقال ورق [illegible] سیزده مثقال آنچه کوفتنی باشد بکوبند و [illegible] شراب [illegible]

کنند با سه چندان ادویه عسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند تریاق الجـ[illegible]
زهرها و بادهای غلیظ و صرع و لقوه و یرقان و خفقان را مفید بود صفت آن خبطیانا زراوند حب الغار
و سنادی بکوبند و با سه چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد تریاق الافعی صفت آن فلفل [illegible]
فرنجمشک [illegible] هر یک ده درم افیون حب الغار هر یک هفت درم خبطیانا زراوند طویل زعفران [illegible]
عنصل هر یک چهار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم شبت سیاه [illegible] یکدرم بکوبند و با سه چندان
عسل بسرشند و بعد از شش ماه استعمال کنند قولنج و فالج و لقوه و استرخا و اختلاف اخلاط را مفید بود
[illegible] و درد سر را [illegible] کند و جنین را از اسقاط نگاه دارد و چشم روشن کند مثرودیطوس از تریاقهای بزرگ است
و منافع بسیار دارد و سده [illegible] و ورم [illegible] بطن نفخ و وجع معده و امعا را مفید بود و مقوی باه
مفتت حصات و دفع سموم [illegible] گزیدن هوام و کلب کلب را مفید بود صفت آن [illegible] قرنفل فلفل سفید
و سیاه [illegible] اکلیل الملک خبطیانا روغن بلسان حب بلسان [illegible] فرفیون [illegible]
هر یک هفت درم اسارون [illegible] انیسون [illegible] سکبینج چهار درم و نیم سنبل کندر حرمل سفید [illegible]
اسطوخودوس اذخر قسط [illegible] فطراسالیون [illegible] عصاره لحیة التیس جندبیدستر
جاوشیر سافج [illegible] هر یک هشت درم زعفران غاریقون تخم سداب زنجبیل [illegible] هر یک دو درم
فستق ناردین مصطکی طین مختوم صمغ عربی [illegible] فطراسالیون افیون بزرالبنج ورق گل [illegible]
تخم رازیانه هر یک [illegible] ادویه بکوبند و صمغ [illegible] شراب حل کنند و بعد از آن سه چندان ادویه عسل بسرشند
مثقالی بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو [illegible] تریاق [illegible] قولنج نافع باشد و منافع بسیار
دارد صفت آن زعفران بزرالبنج سفید هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم افیون فرفیون هر یک [illegible]
درم سنبل [illegible] هر یک دوازده درم سافج قرنفل هر یک چهار درم لولو [illegible] تخم سداب [illegible] مشک کافور [illegible]
سلیخه هر یک [illegible] غاریقون عاقرقرحا دارفلفل هر یک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر هر یک ده درم [illegible]
بلسان قسط هر یک بیست درم چنانچه گفته شد ترتیب کنند و بعد از شش ماه مثقالی بخورند تریاق [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible] بیست درم [illegible] زراوند طویل [illegible]

هر یک درمی و نیم افیون سپیدان بیره هر یک درمی شونیز پنج درم خطیطیا سه درم سداب دو درم بکوبند و بعسل و آب جبن سرشته شود
و مثقالی تناول کنند باب سوم در مفرحات مفرح معتدل لولو ناسفته بسد عود خام گاوزبان هر یک ده درم کهربا
تخم کاسنی کشنیز هر یک پنج درم صندلین طباشیر هر یک هشت درم فرنجمشک افتیمون ورق گل سرخ هر یک شش درم درونج عقرب
عنبر هر یک دو درم سانج هندی زرنباد بادرنگبویه خشخاش بنفشه گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یکدرم مشک نیم درم
بکوبند و بشراب سیب بسرشتند و یکمثقال تناول کنند مفرح یاقوتی لولو ناسفته هشت درم بسد چهار درم
یاقوت رمانی دو درم صندل سرخ بادرنگبویه بهمن سفید گل مختوم ریوند چینی هر یک دو درم ورق زر مثقالی [illegible]
دو نیم مثقال عقیق کهربا نیلوفر زرشک کشنیز تخم گل بود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی کافور عنبر اشهب هر یک
سه درم طباشیر صندل سفید ورق گل سرخ هر یک پنج درم سانج زرنباد درونج هر یک درمی و نیم مشک نیم مثقال
ابریشم سوخته یکدرم اَمُله هلیله کابلی هر یک بیست درم گلاب و قند هر یک [illegible] شراب سیب و به و آب انارین هر یک
بیست درم مفرح حار قرفه قرنفل دارچینی سنبل فرنجمشک درونج هر یک ده درم زرنباد قاقله کبابه هر یک
پنج درم [illegible] عود [illegible] سانج هر یک سه درم زعفران مصطگی هر یک مثقالی عنبر اشهب درمی مشک نیم مثقال
ورق زر نیم درم ابلج در آب [illegible] خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته بیخته بعسل و هلیله بسرشتند مفرح بارد
ورق گل طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یک درمی کشنیز خشک صندل هر یک نیم درم تخم توزک مغز تخم خیارین
و کدو هر یک دو درم زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا بسد هر یک دانگی بکوبند و بشیره
قند بسرشتند آخر خفقان گرم را مفید بود بسد لولو ناسفته کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یک درمی کشنیز خشک صندل
هر یک پنج درم تخم توزک تخم خیارین و کدو هر یک دو درم مشک یکدرم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشتند
آخر خفقان سرد را نافع بود گاوزبان درونج هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشتند آخر
قلب و خفقان و غشی را مفید بود مصطگی دارچینی فلفل نام فرنجمشک بادرنجبویه سانج هر یک پنج درم کشنیز خشک سنبل
سه درم کهربا لولو طباشیر هر یک دو درم و نیم بادرنگبویه هشت درم مشک یکدرم زعفران پنج درم بکوبند و بعسل هلیله بسرشتند
دواء المسک حلو خفقان و امراض سوداوی و ضعف قلب و معده را مفید بود زرنباد درونج بهمن سانج سنبل قاقله قرفه قرنفل
هر یک درمی لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام مقرض حیده هر یک درمی و نیم زنجبیل اغلق هر یک نیم درم مشک دانگی بکوبند

[illegible]

و بعسل یا شیر یا قند بسرشند و دواء المسک مر خفقان سودائی و سوء المزاج قلب را مفید بود و ریاح حاره و
صرع صبیان و رطوبت معده و اماس حنجره را نافع است سنبل مرمکی ساذج هر یک دو درم زعفران نانخواه تخم
کرفس هر یک چهار درم صبر سقوطری افسنتین رومی هر یک بست درم ریوند چینی شش درم جندبیدستر رومی نیم درم
را در آب گرم حل کرده بعسل خام سه وزن بسرشند الوشیدارو مقوی قلب و معده و کبد و مفرح و مقوی
نفس و بدن بود و بوی دهن و رنگ روی نیکو گرداند صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد پنج درم زعفران
قرنفل بنادوا ضیغی قاقله بسباسه جوزبوا بسباسه هر یک دو درم مصطکی قرنفل اسارون رومی هر یک سه درم
بکوبند و بیزند و آمله یک رطل در سه رطل آب بجوشانند تا ثلثی آید پس صافی کنند و با دو رطل قند بقوام آورند و ادویه
کوفته در آن ریزند و بچوب بید بزنند فلونیا رومی قولنج و خفقان و اوجاع کبد و سعال را مفید بود زعفران پنج درم
فلفل سفید بزر البنج هر یک بست درم افیون ده درم فطر اسالیون سنبل هر یک چهار درم کرفس سه درم ساذج سلیخه
عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک درمی بکوبند و بروغن بلسان ملوث گردانند و بعسل سه چندان ادویه
بسرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت اسقاط را نافع
بود فلفل سفید بزر البنج هر یک بست درم افیون ده درم زعفران پنج درم سنبل عاقرقرحا فرفیون هر یک دو درم
جندبیدستر بنادر روج هر یک پنج درم لولو مشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه وزن بسرشند
و بعد از شش ماه استعمال نمایند باب چهارم در معاجین و اطریفلات معجون نجاح مسهل سوداء و اخلاط غلیظه
باشد صبر هلیله سیاه و هلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس تربد هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی پنج مثقال باشد معجون تربد قولنج بگشاید و درد پشت و بادها را مفید بود صبر سقمونیا یک مثقال تربد ده
مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرنفل تار مشک قرنفل فلفل هر یک درمی شکر ده مثقال مجموع بکوبند و بعسل
بسرشند شربتی پنج درم باشد معجون سورنجان سعتر فلفل سفید نمک هندی ورق گل کشنیز خشک هر یک دو درم
سورنجان سه درم تربد سفید پانزده درم روغن بادام هفت درم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم بسرشند
شربتی یک درم تا پنج درم باشد معجون خیارشنبر تربد بست درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم
رازیانه انیسون مصطکی پنج درم رب السوس هفت درم مغز خیارشنبر صد درم فانید پنجاه درم روغن بادام

درم بکوبند و بعسل کف گرفته بسرشند معجون حجر الیهود کلیه و مثانه را پاک کند و ریگ اندازد و راه بول بگشاید صفت آن
تخم خربزه و تخم خیار بادرنگ مجموع مقشر حب کاکنج هریک پنج درم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی
یک مثقال بود معجون عقرب سنگ کلیه و مثانه را از فضلات و رمل پاک گرداند عقرب سوخته سه درم [illegible]
زنجبیل یک درم فلفل دارفلفل هریک ده درم تخم کاکنج هریک پنج درم [illegible] درم بکوبند و بعسل بسرشند
شربتی از آن [illegible] معجون جلنجبین تریاق [illegible] آن [illegible] فاضل [illegible]
[illegible] بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود صفت
[illegible] تخم خیار بادرنگ تخم خرفه [illegible] هریک هفت درم [illegible]
بریان کرده زعفران هریک سه درم حب کاکنج بیست و پنج عدد کثیرا [illegible] درم بکوبند و بعسل [illegible] بسرشند شربتی
یک مثقال باشد معجون [illegible] قولنج و پیچش و نفخ معده و امعا را مفید بود صفت آن زنجبیل [illegible]
[illegible] مصطکی دارفلفل [illegible] حب البلسان هریک چهار درم [illegible] سه درم [illegible]
هریک [illegible] درم بکوبند و [illegible] ادویه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد معجون
[illegible] قوی [illegible] و الات منی [illegible] پشت و مفاصل [illegible]
دفع کند و رنگ روی [illegible] خوش گرداند و عقل [illegible] صفت آن فلفل و دارفلفل زنجبیل
[illegible] هلیله [illegible] زراوند [illegible] جوز هندی [illegible] هریک ده درم [illegible]
[illegible] مجموع کوفته [illegible] چندان [illegible] بسرشند معجون [illegible] قولنج و درد [illegible] را مفید بود
صفت آن [illegible] سیاه هریک بیست درم [illegible] افیون [illegible] هریک ده درم زعفران پنج درم [illegible]
[illegible] یک مثقال بکوبند و [illegible] درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و [illegible] چهار ماه مثقالی
بخورند معجون [illegible] مفید بود [illegible] صفت آن [illegible] هندی
[illegible] هریک ده درم زعفران [illegible] مصطکی هریک سه درم عود [illegible] هریک [illegible] درم
بکوبند [illegible] ادویه [illegible] شربتی یک درم باشد معجون [illegible] مفید بود [illegible]
[illegible] هریک [illegible] درم [illegible] کوفته [illegible] عسل بسرشند

شربتی یک مثقال بود معجون سه است دندان پشت و ریاح را مفید بود و قوت بخشد و بکشاید صفت آن مصطکی فلفل دار فلفل
زنجبیل جوز بوا سقوفیا کمون سداب خولنجان قرنفل متساوی بعسل با سرشته قند سفید شربتی یک مثقال باشد معجون و جح
و معده و سپرز اشک را مفید بود صفت آن وج علیقت زنجبیل را متساوی بکوبند و بعسل بسرشته قند سفید شربتی
یک مثقال باشد معجون لبوب منی بیفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روی نیکو گرداند صفت
آن مغز بادام و جوز و چلغوزه و حب الفندق فستق ناجیل خشخاش تودری سفید و سفید کنجد تخم گندنا و حب پیا زیرو شلغم
و شبت و پنبه دانه زنجبیل و دار فلفل و کبابه و قرنفل و دارچینی و شقاقل و خولنجان و تخم حلبه با عسل سه چندان
ادویه بیامیزند مثقال تا دو مثقال تناول کنند معجون شاذ ریطوس مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال
و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بکشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند و سده و ضیق النفس و اوجاع سینه
و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن صبر سقوطری پانزده غاریقون بیست درم زعفران دارچینی مصطکی
حب البان فرفیون فلفل دار فلفل خیطیانا و فقاح اذخر هر یک دو درم قسط کمادریوس افتیمون هر یک چهار درم و اسارون
سلیخه سقوفیا هر یک شش درم سنبل سه درم و نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چندان ادویه بسرشته و بعد از شش ماه چهار مثقال
تناول کنند معجون سورنجان اوجاع نقرس و مفاصل و عرق النسا را مفید بود صفت آن سورنجان سفید شش درم
بوزیدان ماهی زهره پنج کنیز ره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس رازیانه ورق حنا
زنجبیل فلفل سفید و کشنیز خشک نمک هندی سفید هر یک درمی و نیم ورق گل محموده زنجبیل هر یک سه درم تربد
پنج درم روغن بادام هفت درم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا چهار درم باشد معجون بلادر رعشه و فالج
و سکته و لقوه و جمیع امراض بارده را مفید بود صفت آن زنجبیل عاقرقرحا شونیز قسط فلفل وج هر یک ده درم
سداب حلتیت خیطیانا رازیانه حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل هر یک پنج درم عسل بلادر پنج مثقال ادویه
بکوبند و بروغن جوز یا بادام چرب کنند و بعسل بسرشته شربتی مثقال باشد سقوفیا جمیع امراض که به ریاح
غلیظه و سده بود هضم و سده الاستسقا و قولنج و حصبه بول و اوجاع احشا را مفید بود صفت آن جند بیدستر افتیمون هر یک
اسارون دو قوبیه یک درمی فلفل دار فلفل قسط قند هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند بعسل بسرشته و بعد از
شش ماه نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح و بواسیر و حب و وجع معده را مفید بود و رنگ روی نیکو گرداند

و طرار شهرزوری ... دهد و بدن را از اخلاط ... پاک ... سده ... سپرز ... دماغ ... نافع ... در ... معجون ... بواسیر ... و اوجاع ... در ... کرمانی ... و قبض الدواء ... معروف ... مجرب ... کرد ... علاج الامراض

دیابیطس را بیفزاید صفت آن هلیله سیاه و کابلی بلیله آمله فلفل دارفلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان بسباسه شیطرج هندی شقاقل
تودری سرخ و سفید لسان العصافیر کرفس خشخاش هر یک ... بکوبند و بروغن بادام ملوث کنند و بعسل بسرشند قطع
بخورند اطریفل کشنیزی صداع و بخارات معده را مفید بود صفت آن هلیله زرد بلیله کابلی املج کشنیز خشک قسا ... بکوبند و بعسل
بسرشند اطریفل افتیمون امراض سودا و امراض سوداوی را مفید بود و موی را سیاه گرداند و از سفید شدن باز دارد صفت آن هلیله کابلی ده درم سنا افتیمون ...
پنج درم شیطرج سه درم بسفایج ده درم انیسون ... هندی هر یک پنج درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقال باشد اطریفل مقل ... مفید بود
صفت آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند مقل شش درم در آب گندنا حل کنند ... بسرشند اطریفل صغیر هلیله کابلی
بلیله آمله هر یک ... بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل بسرشند شربتی مثقالی بخورند اطریفل کبیر امراض بلغمی را مفید بود هلیله
کابلی بیست درم بلیله آمله هر یک ده درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سورنجان زنجبیل هر یک پنج درم بسفایج اسطوخودوس
هر یک هفت درم قسط سه درم غاریقون شش درم مصطکی انیسون قرنفل خیربوا جوزبوا هر یک دو درم فلفل دارفلفل ...
هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و چهار درم تناول کنند آخر گرم دوازده ... دانه ... صفت آن برنج
کابلی هشت درم تربد قسط حب النیل هر یک پنج درم قنبیل ترمس شیح افسنتین افتیمون ملح نفطی ...
سقمونیا شحم حنظل ... هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم باشد آخر ...
مفید باشد هلیله کابلی بلیله آمله تربد زنجبیل قنبیل ... بکوبند و بعسل بسرشند شربتی مثقال باشد باب پنجم
در اشربه و لعوقات و ربوبات و سکنجبینات شراب بنفشه تب صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الریه را
مفید بود و تلیین طبع و ادرار بول کند و سینه را نرم سازد صفت آن بنفشه تازه یکمن و چهار من آب بجوشانند
و صافی کنند و هر یک من را دو من قند بچاشنی ببندند و بقوام آرند شراب نیلوفر ... صداع و سعال
گرم و حمیات صفراوی را مفید بود صفت آن همچون صفت شراب بنفشه است شراب عناب غلبه دم و ...
و حصبه و جدری را نافع بود صفت آن عناب ... بگیرند ... رطل آب بجوشانند و صافی کنند با قند بقوام آرند
شراب سیب مقوی قلب و معده ... تشنگی بنشاند صفت آن سیب ترش دو پاره کنند و دانه از آن بیرون
کنند و در هاون سنگین بکوبند بجوشانند و صاف کنند با قند بقوام آرند شراب ... مقوی قلب و معده و ...
و مفرح ... و اسهال باز دارد و تشنگی بنشاند ... شراب ... صداع و تشنگی ... صفراوی را مفید بود

ومقوی معده باشد صفت آن آب انار بگیرند و با قند چندان که مذاق را خوش آید بقوام آرند شراب ورد مفید تپ
صفراوی را مفید بود و تسکین عطش و تلیین طبع کند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من و نیم کنند و دو من
آب گرم بران ریزند و شبانروزی بگذارند پس نیک بدست بمالند و در دیگ کنند و بجوشانند تا طعم و لون گل
بآب دهد پس صاف کنند و هر یک من آب را دو من قند بجاشنی نهند و بقوام آرند و بعد ازان که صافی کنند چهار من
دیگر ورق گل دران آب ریزند و بجوشانند و صافی کنند پس با قند بقوام آرند و شراب ورد دیگر گویند و در صال [illegible]
او بیش بود شراب فواکه مقوی قلب و معده و احشا بود و تپ صفراوی را مفید بود صفت آن به و سیب
امرود و سماق و انار ترش و زرشک و زعرور و ریواس متساوی بکوبند و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب
ریباس سعال صفراوی و حمیات حاده و تشنگی را مفید بود و مقوی معده باشد صفت آن ریباس [illegible]
و آب آن بگیرند و با قند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را مفید بود و همچنین سازند [illegible]
خشخاش سعال و نزله و قرحه سینه و ریه و سهر را مفید بود صفت آن خشخاش بکوبند و در [illegible]
در دیگ سنگین بجوشانند و هر دو هم بیرون آرند و بدست می مالند تا شیره آن بیرون آید پس با قند بقوام آرند [illegible]
لیمو مقوی قلب [illegible] و تشنگی بنشاند صفت آن قند با جلاب سازند و بقوام آرند [illegible]
آب لیمو چندان که [illegible] باشد بران ریزند و فرو گیرند و شراب حماض و نارنج همچنین سازند شراب
صندل سفید [illegible] پنجاه درم ازان در یک من گلاب شبانروزی بخیسانند پس [illegible]
و بدست می مالند تا [illegible] صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند شراب نعناع غثیان و قی و فواق را [illegible]
آن یک رطل نعناع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا نیمه آید با دو رطل قند بقوام آرند شراب [illegible]
[illegible] سعال را مفید [illegible] سینه را از اخلاط پاک کند صفت آن [illegible]
[illegible]
[illegible] بقوام آرند شراب [illegible]
[illegible] و تلیین طبع کند صفت آن پوست بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ [illegible]
[illegible] تخم کشوث [illegible] تخم کاسنی پانزده درم ورق گل [illegible] درم [illegible]

در دو من آب بجوشانند در پوند کوفته در خرقهٔ کتان بندند در دیگ اندازند تا بجا... انگک آید پس با دو من قند
بقوام آرند و اگر بعد از آنکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و ببندند قوی بود شراب بزوری پوست تخم کا
بست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنج درم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنج درم تخم
ده درم مجموع نیمکوفته در دو من آب بجوشانند تا بیکمن آید و با یکمن قند بقوام آرند شراب انجبار اسهال و
موی و نفث و نزف دم را مفید بود و کبد و معده را تقویت دهد صفت آن انجبار هفت مثقال قرط پنج مثقال
صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل به سودن لسانید و باقی بکوبند و بجوشانند و با یکمن قند بقوام آرند شراب
اسطوخودوس امراض سوداوی و بلغمی را مفید بود صفت آن اسطوخودوس و سیاه‌شان هر یک ده درم
عود و بسفایج و مسک گاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک پنج درم سپستان سی عدد مویز طائفی بیست درم
ورق گل بنفشه هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با سه رطل بقوام قند آرند آخر سده
دماغ را مفید بود صفت آن اسطوخودوس ده درم بسفایج پنج درم بادرنگبویه گاوزبان هر یک پنج درم همچنین
با عسل رطلی بقوام آرند شراب افسنتین سقوط اشتها و ضعف معده را مفید بود صفت آن افسنتین سی درم
در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و صافی کنند و به دیگر گیرند بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی
و شراب عسل هر یک نصف رطل مجموع باهم ضم کنند و بقوام آرند شراب پخته جوش جهت ضعف معده و کبد
باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول نافع باشد صفت آن آب انگور جوشیده
گوشت بزغالهٔ پخته بیست من در دیگ کنند و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطکی خولنجان جوزبوا هر یک
پنج درم قرنفل بسباسه سنبل کبابه زرنباد سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی دارفلفل عاقرقرحا قاقله
هر یک دو درم مجموع نیمکوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود بعضی با انگور و نعناع نیز
و لحظه لحظه آن کیسه را بدست می مالند و می فشارند بعد از آن فروگیرند و صافی کنند و مشک دو دانگ و عنبر
یک مثقال در رطلی گلاب حل کنند و بران ریزند و پنج من قند با عسل بقوام آرند جهت ضعف معده و کبد و
دق و تشنگی را مفید بود صفت آن به رسیده پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون چوبین و سنگین بکوبند و بست من از آن
بگیرند و ده من شربت صافی بستانند و نقل به بشانند و زی در آن خیسانند و صافی کنند و آن نقل را با آب بشویند چنانچه

تلخی نماند و بریزند و آن آبها با هم در دیگ سنگین بجوشانند تا بنیم آید پس دیگر باره بپالایند و با پنج من قند
با عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله صغار و کبار و زعفران و دارچینی هر یک سه درم مصطکی زنجبیل هر یک
درمی و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بجنبانند تا قوت با آب دهد پس بیرون آرند و
بقوام آرند و یک درم مشک در گلاب حل کنند و در آن ریزند آن رب بود فوایدش چنان باشد که آب آن بگیرند و اشتها را بغایت
آرند رب اجاص التهاب حمیات و یبوست طبع و عطش را مفید بود صفت آن آلو سیاه در آب بجوشانند
و صافی کنند و آن آب صافی بجوشانند تا بقوام آید و بیشتر رب بدین طریق گیرند سکنجبین ساذج حمیات
حاد و تشنگی و سده را مفید بود و قطع بلغم و صفرا کند صفت آن سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و با یک من قند
یا عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری استسقا و سوء القنیه و تپهای حاد و را مفید بود صفت آن تخم کاسنی
پنج درم سه تخم پانزده درم پوست بیخ کاسنی ده درم پوست بیخ رازیانه پنج درم و نیم کوفته در سه رطل آب
و رطلی سرکه بخیسانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند و فلفل بدست بمالند و صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند
بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن تخم کرفس و رازیانه و
کاسنی و انیسون هر یک پنج درم پوست بیخ رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافث ... هر یک سه درم
چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی و رازیانه و کرفس هر یک سه درم سه تخم پانزده درم
پوست بیخ کاسنی هفت درم پوست بیخ رازیانه پنج درم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد
و سده بگشاید و ناقه را مفید بود صفت آب به یک من قند و سرکه رطلی پاک ... بقوام آرند سکنجبین
عنصلی ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و نقرس و امراض بلغمی را مفید باشد صفت سرکه
ده من شراب صافی و دو من عسل سه من ... کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه و ... دو ... و سه آب
و فلفل هر یک ده درم تخم کرفس و کمون و قردمانا هر یک پنج درم نیکو فته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب نهند
بعد از آن صافی کنند و نگاه دارند سرکه عنصلی عنصل یکبار و چوبین بشکافند و خارج و داخل آن پاک کنند و از آن
یکمن باده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین رمانی حمیات محرقه و معده و کبد را مفید بود صفت
آن آب انار ... من ... باغوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یکمن گلاب سی درم با هم بیامیزند و بهم ...

مزاج را کمین قند بچاشنی بپزند و بقوام آرند سکنجبین بیوند اوجاع و سده کبد را مفید بود و طبیعت نرم کند صفت
آن بیونچ چهار ده درهم غافت [illegible] بسفایج تخم کشوث تخم کرفس هر یک سه درهم بچیل [illegible] هر یک [illegible] قند در چهار رطل آب بجوشانند
تا به دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال و خشونت حلق و سینه را مفید بود و طبیعت را نرم کند
پس آن سپستان دویست عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهار درهم مغز خیار شنبر پانزده درهم در شش من آب بجوشانند
تا به یک من آید با رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا بود سعال مزمن را مفید باشد [illegible] سینه را پاک کند صفت زوفا
ایرسا هر یک بیست درهم در شش رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را
مفید بود و قطع بلغم کند صفت حب الرشاد ده درهم بیخ [illegible] چهار درهم [illegible] ایرسا هر یک سه درهم بکوفته در دو رطل
آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی عسل بقوام آرند لعوق حلبا با شیر [illegible] سینه را مفید بود صفت صمغ عربی فانید
هر یک شش درهم نشاسته کثیرا هر یک دو درهم حلبه [illegible] چهار درهم [illegible] مغز بادام [illegible] پانزده درهم قند شصت درهم
بکوبند و با رطلی عسل و بیست درهم روغن بادام بیامیزند بقوام آرند لعوق [illegible] سعال و خشونت حلق و سینه را مفید بود
صفت صمغ عربی کثیرا نشاسته [illegible] هر یک درهم مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هر یک پنج درهم حلبه چهار درهم قند ده درهم
بکوبند و در میان رطلی شیر قند بقوام آرند لعوق [illegible] سعال رطب [illegible] را مفید بود صفت [illegible] بریان کرده ده درهم
ایرسا دو درهم [illegible] هر یک درمی بکوبند در میان رطلی عسل کنند لعوق [illegible] سه [illegible] دو درهم
و سعال بلغمی را مفید بود [illegible] ایرسا [illegible] هر یک ده درهم [illegible] بریان کرده [illegible] دانه بیرون
کرده هشتاد درهم [illegible] در میان [illegible] لعوق [illegible] سعال مزمن
مفید بود صفت [illegible] الاصول [illegible]
[illegible] صفت [illegible] هر یک دو درهم [illegible]
[illegible] هر یک چهار درهم [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] درهم [illegible] دانه بیرون کرده بیست درهم [illegible]
آب بجوشانند تا [illegible] بقوام آرند [illegible] صفت [illegible] کرفس [illegible]
[illegible] درهم [illegible]

عود و فاوانیا حب الآس هر یک سه درم مویز طائفی پانزده عدد ... عناب کلیه و مثانه را مفید بود صفت بیخ کرفس

و کبر هر یک پنج درم رازیانه تخم خیار هر یک هفت درم سپستان پیاز دشتی هر یک سه درم مویز طائفی ده درم انجیر

ده عدد در سه رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید با رطلی قند بقوام آرند پنج درم ... بخورند و با آن ...

کبد و طحال و برودت معده و ... جهات بلغمی را مفید بود صفت پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک هشت درم بیخ اذخر

اذخر هر یک پنج درم ... سنبل هر یک درمی و نیم ... عود و بلسان هر یک دو درم بادآورد و غافث پوست بیخ کبر

افسنتین ورق گل هر یک پنج درم مویز طائفی بیست درم انجیر ده عدد در دو من آب بجوشانند تا یک من آید با یک من قند بقوام

آرند گلقند مقوی معده و دافع بلغم بود صفت ورق گل سرخ یک من در دست بمالند تا تر شود و یک من قند ...

سازند و بر سر آن ریزند و در آفتاب نهند و هر گاه کم شود باز قند بریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند

... یک هفته ... باشد و نیم من ... با یک من شیره قند بریزند و در آفتاب نهند سیب مربی مقوی

قلب و معده بود صفت سیب شیرین چهار عدد پوست باز کنند و در دیگ سنگین با شیره قند با آتش نرم بجوشانند ...

... چنین سازند آن را پاره کنند و ... پاک سازند ... نقصان باه را مفید بود صفت ...

در دوغ ... بجوشانند و سه روز ... کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و ... کنند پس بیرون آرند

و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند هلیله مربی ... معده را تقویت دهد و کبد را نفع نماید ...

... امراض سوداوی را مفید بود صفت هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب ... بر سر آن ریزند

... و ... کنند ... و در دیگ سنگین ... بجوشانند تا پخته شود

هلیله بیرون آرند و ... در ظرف چینی یا کاسی نهند و عسل کف گرفته با شیره قند بر سر آن

ریزند و ... بعد از بیست روز باز عسل بر سر آن ریزند و یکبار دیگر بجوشانند و بخورند زنجبیل پرورده

زنجبیل ... در آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند و در آب و عسل بجوشانند تا آب منتفی شود و

در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل ... کلیه و مثانه را مفید بود صفت شقاقل ...

... بیرون آرند و در عسل ... مقوی معده و مفرح باشد ...

... پستان ... کنند ... بجوشانند ...

و عسل بر سر آن ریزند جوز هندی مقوی باه بود صفت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بتراشند و پوست خارج وی آنگاه آن را
پاک کنند و در عسل بجوشانند و در ظرفی کنند باب ششم در جوارشات جوارش عنبر خفقان و سوء هضم و اوجاع رحم را مفید بود
صفت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل دار فلفل قرنفل زعفران هر یک دو درم عنبر اشهب مصطکی
جوزبوا پنج درم مشک یک درم بکوبند و بیزند و بعسل بسرشند و در میان قند بقوام آورده بریزند و پهن کنند شربتی یک مثقال تا دو مثقال باشد جوارش
مسهل مقوی معده بود و قولنج بگشاید و بادها بشکند صفت آن سیب [illegible] پاره کنند و در دو من خل خمر یا شراب بجوشانند
و بعد از آن بکوبند و بفشارند و صافی کنند و باز در [illegible] عسل بقوام رسانند آنگاه زنجبیل و دارچینی و دار فلفل هر یک دو درم
سنبل قاقله زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم سقمونیا ده درم تربد بیست درم بکوبند و در آن
بریزند تا با هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند و بر سنگی یا تخته که برای این کار باشد پهن کنند و بعد از آن که آن را قطعه کرده باشند
بگذارند تا خشک شود پس بکار برند [illegible] شربتی یک مثقال باشد [illegible] و در میان آتش نهند تا بریان شود و
آنگاه چهار درم از آن با یک درم سقمونیا و نیم درم فلفل و نیم درم زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی از آن یک درم باشد جوارش
سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را مفید بود صفت آن به رسیده ده من کوفته و در خل خمر بجوشانند چندانکه
مهرا شود پس صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند پس زنجبیل و فلفل و دار فلفل هر یک چهار درم تخم کرفس
درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند چنانچه گفته شد شربتی یک مثقال باشد جوارش تمری قولنج را و [illegible]
معده را مفید بود صفت آن [illegible] فطراسالیون زنجبیل فلفل هر یک ده درم و نیم سقمونیا بریان
کرده پنج درم مغز بادام [illegible] ده درم بکوبند و خرمای نیک دانه بیرون کرده بیست درم [illegible]
بجوشانند تا حل شود و بپالایند و با عسل بیامیزند و ادویه با آن بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش کافور
ضعف معده و سوء الاستمراء و بلغم غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل جوزبوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه [illegible]
زنجبیل [illegible] قرنفل قاقله کافور زعفران متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش عود تقویت معده
و ازاله رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران هر یک درمی عود
فلفل هر یک پنج درم بکوبند و با شیره قند یا عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد جوارش سنبل سنبل تخم کرفس
انیسون مصطکی هر یک درمی عود سه درم بسباسه [illegible] کابلی قرنفل [illegible] هر یک دو درم و نیم جوزبوا یک درم

مربا جوز بعد درم ورق گل قصب الذریره هریک دو درم و نیم جوارش مصطکی سردی معده و کبد و سوء هضم
و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطکی هفت درم بکوبند و با رطلی القوام آرند جوارش بکوفی جبات بلغمی
و سوداوی و سردی و رطوبت معده و فواق بلغمی را مفید بود صفت آن زیره کرمانی شبانه روزی در سرکه خیسانند و
خشک کرده بریان کنند چهل درم از آن با ورق سداب و فلفل و زنجبیل هریک شش درم بوره ارمنی دو درم
بکوبند و با سه چندان عسل با قند بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش بلادر ذهن و فکر صافی کند و رنگ
روی نیکو گرداند و سردی و درد و اوجاع معده و نسیان را مفید بود صفت آن بلادر دار فلفل هلیله کابلی بلیله
حب بیدستر هریک چهار درم قسط حب الغار شکر طبرزد هریک دوازده درم بکوبند و با عسل بلادر در روغن گاو هریک
پانزده درم بیامیزند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دو درم بخورند جوارش اترج هضم طعام کند و رنگ و روی و
بوی دهن خوش کند صفت آن پوست ترنج شش درم قرنفل جوزبوا فلفل دار فلفل خیربوا دارچینی خولنجان
هریک درمی مشک دانگی بکوبند و بعسل بسرشند جوارش مقلیاثا بواسیر و مغص و زحیر را مفید بود صفت آن
حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هریک درمی مصطکی شش درم پوست هلیله کابلی بروغن گاو بریان
کرده پنج درم بگلاب بسرشند جوارش سماق اسهال بازدارد صفت آن سماق ده درم دانه انار چهار درم [illegible]
[illegible] هریک سه درم صمغ عربی گلنار هریک شش درم بکوبند و بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد جوارش
مشک خفقان و ضعف قلب و معده را مفید بود صفت آن مشک نیم مثقال قاقله خیربوا قرنفل زنجبیل دار فلفل
عود هریک ده درم دارچینی شش درم زعفران دو درم فانیذ مثل جمیع بکوبند و بعسل بسرشند جوارش سقنقور مقوی باه
کلیه بود صفت آن تخم [illegible] پیاز و شلغم و شبت و گندنا و تخم کرفس و جرجیر و [illegible] هریک شش درم حبة الخضراء لسان
العصافیر کنجد جلغوزه حب الرشاد [illegible] بریان کرده هریک سه درم زنجبیل [illegible] خولنجان دار فلفل هریک پنج درم
جوزبوا [illegible] دارچینی هریک دو درم سقنقور [illegible] فانیذ بوزن جمیع ادویه بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دو درم
جوارش [illegible] بواسیر و هضم طعام را مفید بود و قوت باه دهد صفت آن زنجبیل فلفل هریک ده درم دار فلفل
شش درم فانیذ [illegible] جوز [illegible] هریک پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش شهریاران [illegible] رطوبت
معده و کبد را مفید بود و قولنج بگشاید و طبع نرم کند صفت آن [illegible] زنجبیل [illegible] فلفل دار فلفل [illegible]

[illegible]

قرص فلفل نافع ببا سه مصطکی و اصل السوس سنبل سلیخه تخم کرفس بادیانه انیسون هر یک شش درم فطراسالیون تربد هر یک دوازده درم

سقمونیا ده درم حب بید مشرشفته زعفران بیست درم بکوبند و بعسل سرشته شربتی یک مثقال باشد جوارش کندر رومی

بیرودت و ضعف معده را مفید بود صفت آن فلفل دار فلفل قرنفل جوز بوا هر یک سه درم کندر پانزده درم زنجبیل خولنجان

هر یک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند و بعسل سرشته آخر کنند شصت درم فلفل دار فلفل هر یک دو ازده درم زنجبیل

خولنجان هر یک دوازده درم جوز بوا قرنفل سنبل بیخ درم مشک نیم درم با هم ضم کنند برودت معده و عدم اشتها و اسهال

و سلس البول را مفید بود آخر کلتار فلفل سنبل قوردنه کاشم اشترغاز ایلیه سیاه چهار درم شونیز دو درم عسل سه وزن ادویه شربتی سه درم جوارش

قاقلی برودت و ارواح معده و اشتها و سوس و جشا حامض و شهوت کلبی و ریاح غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل سفید و سیاه دار فلفل

هر یک سه درم و لیسان فوه دو درم چهار سنبل هر یک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون سیاه ابو اس هر یک درمی بکوبند و بعسل سرشته شربتی دو درم

باشد باب هفتم در قرصهای مسهله و غیره قرص طباشیر طبیعت را نرم کند حمیات محرقه و سعال و تشنگی را مفید بود صفت طباشیر دو درم

تخم خیار تخم خیار بن کدو و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خشخاش سفید کثیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بکو بسرشته شربتی

یک مثقال باشد آخر ورق گل سرخ و ترنجبین هر یک شش درم طباشیر کثیرا هر یک ده درم نشاسته سه درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشته

قرص طباشیر معتدل حمیات حاره و یبوست و عطش را مفید بود صفت آن طباشیر زرشک ورق گل سرخ هر یک درمی

مغز تخم خیار بن تخم کدو و کاهو و کاسنی و رب السوس هر یک نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند و بلعاب بکو بسرشته

قرص طباشیر بیست ورق گل پنج درم تخم خرفه شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی هر یک ...

و گلاب بسرشته شربتی یک مثقال باشد آخر صمغ عربی تخم خرفه بریان کرده نشاسته هر یک دو درم ورق گل ... درم

طباشیر سماق زرشک گلنار ... هر یک درمی و نیم بکوبند و بلعاب بکو بسرشته و قرص سازند قرص زرشک کبیر

حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود صفت آن عصاره زرشک غافث تخم هر یک سه درم ورد گل ...

شش درم تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث و ماس الک ... هر یک دو درم زعفران

یک درم بکوبند و باب ترنجبین بسرشته آخر صفیر زرشک دانه ... بریان کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیار بن هر یک ... درم

ورق گل پنج درم ریوند چینی سنبل هر یک درمی بکوبند و با جبن بسرشته قرص کهربا ... درم ... بود

صفت آن خشخاش سفید مصطکی کهربا هر یک ده درم زعفران ده درم بکوبند و باب بسرشته قرص گلنار اسهال ...

وزرشک درم را سفید بود صفت آن سپید وطین مختوم صمغ عربی تباشیری بکوبند و با آب گلنار بسرشند قرص
پنجنکشت سده و کبد و طحال را نافع بود صفت آن پنجنکشت تخم کاسنی و تخم گشنیز و تخم کدو تباشیری بکوبند با سکنجبین بسرشند
قرص افسنتین سده و کبد و طحال و سوء المزاج و امراض بلغمی را مفید بود صفت آن افسنتین تخم کرفس انیسون اسارون
بادام تلخ تباشیری بکوبند و با آب [illegible] سازند قرص ورد حمیات بلغمی و صفراوی را مفید بود صفت آن ورد گل هفت درم
عصاره غافث طباشیر سنبل رب السوس هر یک درمی بکوبند و با آب بسرشند قرص ورد کبیر اوجاع معده و سده [illegible] استسقا
و حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن ورد [illegible] سنبل مصطکی [illegible] افسنتین هر یک یک مثقال [illegible] بسرشند
و شربتی دو مثقال با شراب [illegible] معده حمیات بلغمی را مفید بود صفت آن ورق گل [illegible] پنجنکشت چهار درم سنبل [illegible]
قرص [illegible] حمیات [illegible] و امراض [illegible] را مفید بود صفت آن [illegible] هر یک [illegible] تخم کرفس
انیسون عصاره غافث هر یک دو درم با آب بسرشند قرص کافور حمیات حاده [illegible] مفید بود [illegible] ورق گل [illegible] صمغ عربی
طباشیر [illegible] چهار درم تخم خیار و کدو و [illegible] سکنجبین هر یک [illegible] نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم
بکوبند و با [illegible] بسرشند قرص بنفشه سعال [illegible] و صداع [illegible] مفید بود [illegible] بنفشه ده درم [illegible]
رب السوس هر یک یک درم [illegible] بکوبند و با آب بسرشند این شربتی باشد [illegible] سعال و صفراوی
صفت آن بنفشه ده درم رب السوس [illegible] ده درم [illegible] بنفشه ده درم [illegible]
[illegible] بکوبند و با آب بسرشند شربتی [illegible] قرص سنبل [illegible] مفید بود صفت آن [illegible]
[illegible] سنبل هر یک [illegible] زعفران انیسون [illegible] مصطکی [illegible] هر یک دو درم [illegible] شربتی یک مثقال
قرص کاکنج قروح کلیه و مثانه را مفید بود [illegible] تخم کرفس [illegible] رازیانه دو درم زعفران [illegible] رب السوس تخم [illegible]
انیسون هر یک [illegible] حب کاکنج [illegible] تخم خیارین [illegible] درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند شربتی یک مثقال باشد قرص [illegible]
[illegible] ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کتیرا [illegible] هر یک دو درم زعفران
دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک [illegible] طباشیر قرص گل ارمنی [illegible] را نافع بود [illegible] گل ارمنی [illegible]
[illegible] طباشیر [illegible] بکوبند و با [illegible] شربتی دو درم [illegible]
[illegible] چهار درم طباشیر [illegible]

[illegible] در رفع [illegible] و قوت [illegible] مفید است [illegible] مقدم [illegible] ۱۲

وسبل وغشاوه را مفید بود حب ایارج فیقرا که بدین سبب حب النیل نیز گویند هلیله کابلی غاریقون افتیمون هر یک نیم درم تخم حنظل
نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و این شربتی باشد حب وجاع معده و امراض دماغ و ظلمت چشم
را نافع بود حب صبر سقوطری بیست درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کتیرا مصطکی سقمونیا زعفران هر یک دو درم
بکوبند و بآب قرع بسرشند شربتی دو درم باشد حب شبیار صبر سقوطری شش درم ترید مصطکی پوست هلیله زرد و ورق
گل سرخ هر یک پنج درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی دو مثقال باشد وقت خواب حب قوقایا صبر سقوطری [illegible] سقمونیا [illegible]
هر یک دو درم سقمونیا شحم حنظل هر یک درمی بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال حب صبر اوجاع نقرس و
مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه دماغ و معده کند از بلغم صبر سقوطری [illegible] مثقالی ترید یک درم حب النیل غاریقون
افتیمون هر یک نیم درم شحم الحنظل ملح هندی هر یک دانگی و نیم مقل کتیرا هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس بسرشند
و حب سازند حب سورنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صبر سقوطری ترید سفید ماهی زهره هر یک درمی
سورنجان یک مثقال کتیرا شحم الحنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم ملح هندی دانگی و نیم بکوبند
و بآب کرفس بسرشند و این شربتی باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و منفعت بصر و معده را مفید بود
صبر بنفشه دو درم ترید یک درم رب السوس هلیله زرد هر یک نیم درم افتیمون دانگی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ
بکوبند و بآب قرع بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی
را مفید بود صبر هلیله زرد کابلی هر یک نیم درم ترید هفت درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج
غاریقون هر یک درم شحم حنظل یک درم و نیم [illegible] هر یک درمی بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد
حب مقل بواسیر و اوجاع مقعد را مفید بود صبر هلیله سیاه بلیله آمله هر یک دو درم [illegible] مقل [illegible] درم و آب
گندنا [illegible] بسرشند شربتی دو درم باشد حب غافث حیات بلغمی و سوداوی را مفید بود
[illegible] صبر سقوطری هلیله زرد عصاره غافث متساوی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال باشد حب [illegible]
[illegible] اوجاع [illegible] را مفید بود [illegible] تخم کرفس انزروت هلیله زرد هر یک [illegible]
[illegible] درم شحم حنظل [illegible] درم بکوبند و بآب [illegible] بسرشند شربتی سه درم حب [illegible] کبیر صداع
[illegible] را مفید بود و تنقیه دماغ از بلغم کند صبر هلیله کابلی شش درم آمله افتیمون غاریقون [illegible] سقمونیا [illegible] درم

افتیمون پنج درم ایارج فیقرا تربد هر یک هفت درم قرنفل یک درم تخم کرفس اسارون انیسون هر یک دو دانگ
بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر تربد دو درم صبر سقوطری حب النیل هر یک درمی شحم حنظل
سقمونیا هر یک دو دانگ بکوبند و بآب بسرشند شربتی یکمثقال بود حب افتیمون مسهل سودا بود ص افتیمون
دو درم غاریقون تربد جز اشیده بروغن بادام چرب کرده اسطوخودوس بسفایج هر یک درمی نمک هندی بکوبند و بآب رازیانه
بسرشند و این شربتی باشد حب افاویه قولنج بگشاید و بادها بشکند طبیعت نرم کند ص زنجبیل قرنفل دارچینی
فلفل دارفلفل نارمشک مصطگی هر یک درمی و نیم سقمونیا سه درم مجموع بکوبند و بشکر بسرشند و حب سازند و مقدار
نخودی و هر یک حب از ان نوبتی استعمال کند حب شیطرج اوجاع مفاصل لقوه و فالج را مفید بود و طبیعت بگشاید
ص تربد ده درم صبر سقوطری بست درم زنجبیل قرنفل حرد ابیض شیطرج هر یک دو درم فلفل دارفلفل عاقرقرحا
هر یک درمی قاینه چهار درم بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی سه درم باشد حب ایارج اعلال سر و معده را مفید بود
ص ایارج فیقرا شش درم هلیله زرد چهار درم انگ هندی دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو درم
و نیم باشد آخر ایارج فیقرا هر یک پنج [illegible] سقمونیا دانگی شحم حنظل دانگی و نیم بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی
باشد حب السعال سعالی را که از حرارت بود مفید است [illegible] کتیرا [illegible] نشاسته صمغ عربی خشخاش
هر یک [illegible] رب السوس دو درم [illegible] بلعاب [illegible] بسرشند و حب سازند
و مقدار نخودی زیر زبان نهند آخر سعالی را که از برودت بود مفید است صفت آن مغز بادام [illegible] پرسیاوشان
رب السوس تخم کرفس [illegible] کند ص حب ایلیا قاقله
قرنفل فوفل کافور دارچینی خولنجان هر یک درمی بکوبند مشک دانگی بگلاب حل کنند و دوا را بدان بسرشند
و حب سازند آخر پوست ترنج ورق ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل عود مشک [illegible] کبابه
سعد هر یک ده درم مشک یک درم بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند باب نهم در ایارجات ایارج فیقرا
امراض سر و معده و قولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود ص مصطگی زعفران حب البلسان
سنبل قرنفل اسارون سلیخه دارفلفل دارچینی عود بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری [illegible] جمیع بکوبند
و با هم بیامیزند و یک مثقال از ان استعمال کنند ایارج جالینوس شحم حنظل غاریقون [illegible] الغایه

بریان کرده شیق تمنیا خربق سیاه و غاریقون فرفیون هریک شانزده درم بسفایج افتیمون مقل کمافریوس شحم حنظل
قنطوریون هریک هفت درم سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه و سفید و دارچینی جاوشیر جند بیدستر دار فلفل قنطر اسالیون
هریک چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخهٔ دیگر مقل و بسفایج و افتیمون کمافریوس و سلیخه نیست و بعضی
گفته‌اند که صبر و زعفران هریک چهار درم شربتی یک مثقال است ایارهٔ لوغاذیا تنقیهٔ بدن از فضلات غلیظه و لزجه بکند و سکته
و فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع و جذام و دوار و داء الثعلب را مفید بود و اوجاع مفاصل و برص و بهق و سعفه و صمم
و دوار و تغیر عقل و وسواس و جنون و امراض کلیه و مثانه و اوجاع ارحام [illegible] را نافع و مفید بود صفت شحم حنظل بیست و پنج درم
بصل الفار بریان کرده و غاریقون سقمونیا حاشا بسافنج خربق سیاه صبر سقطری و غاریقون فراسیون جند بیدستر سلیخه
فلفل سفید و سیاه دار فلفل زعفران دارچینی بسفایج سکبینج جند بیدستر قنطر اسالیون زراوند طویل عصاره
افسنتین فربیون سنبل حماما زنجبیل جنطیانا اسطوخودوس هریک دو درم افتیمون کمافریوس مقل صبر سقوطری هریک
سه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال بود ایارهٔ جالینوس افتیمون بسفایج هریک سه درم [illegible] سه درم
بلیلهٔ کابلی سه درم گاوزبان پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال ایارهٔ روفس داء الثعلب را مفید بود
تنقیهٔ بدن از سوداء و بلغم کند صفت شحم حنظل کمافریوس هریک بیست درم صبر سقوطری پنج درم خولنجان
ده درم سکبینج جاوشیر هریک شش درم زراوند مدحرج قنطر اسالیون فلفل ابیض سلیخه دار فلفل دارچینی زعفران
زنجبیل جند بیدستر هریک دو درم چنانکه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایارهٔ
ارکاغانیس امراض مزمنه و دوار و اوجاع و صداع و ابتدای آب و اوجاع حلق و عسر النفس و مفاصل
و جرب و داء الکلب و تشنج و قولنج را مفید بود صفت شحم حنظل بیست [illegible] فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل
دار فلفل خربق سیاه کمافریوس هریک بیست درم بصل الفار بریان کرده صبر فربیون زعفران جنطیانا
قنطر اسالیون [illegible] جاوشیر هریک ده درم جعده دارچینی سکبینج سنبل [illegible] زراوند مدحرج هریک
دو درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال شب بعد از شش ماه اگر جهت داء الکلب تناول کنند پنج درم
[illegible] و اوجاع [illegible] درم [illegible] ادویهٔ [illegible] ایارهٔ شیخ الرئیس خربق سیاه
شحم حنظل مثقالی [illegible] غاریقون مثقالی [illegible] نیم مثقال ورق [illegible] فلفل

مثقالی زنجبیل و مثقال [illegible] حب الاس سه درم تخم کرفس و تخم گندنا هر یک سه درم گاوزبان دو درم
شاهسفرم و تخم فرنجمشک بالنگو تخم [illegible] هر یک دو درم افیون نیم درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال با شراب [illegible] ارشش
ایارج که مقوی بصر باشد و صداع و ثقل معده و کبد و طحال را مفید بود صفت شحم حنظل ده درم کمافریوس سلیخه
فلفل سیاه و سفید هر یک دو درم صبر [illegible] زعفران هر یک درمی سقمونیا شش درم عصاره افسنتین دو درم
بکوبند و بعسل بسرشند شربتی چهار درم باشد باب [illegible] در سفوفات سفوف انار دانه ضعف معده و سعال
و تشنگی و قی و اسهال را مفید بود صفت انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره کرمانی در سرکه خیسانیده بریان
کرده خرنوب سماق [illegible] دانه [illegible] بلوط کشنیز بریان کرده [illegible] هر یک پنج درم بکوبند و با هم
بیامیزند [illegible] انار دانه ده درم بلوط سماق دانه [illegible] زیره [illegible] کشنیز بریان کرده خرنوب
هر یک پنج درم [illegible] هر یک دو درم و نیم سفوف مقلیا تا اسهال [illegible] ضعف معده و
بواسیر را مفید بود صفت [illegible] بریان کرده [illegible] درم زیره [illegible] بزرگ تخم گندنا با هلیله سیاه [illegible]
خیسانیده هر یک پنج درم مصطکی دو درم مجموع بکوبند و مثقالی با آب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال [illegible]
را مفید بود صفت [illegible] زرشک تخم شاهسفرم [illegible] بریان کرده نشاسته صمغ عربی گل ارمنی هر یک دو درم
بکوبند و بروغن بادام بریان کرده یا بروغن گل چرب کنند و پنج درم با گلاب بخورند سفوف سماق اسهال
را مفید بود صفت سماق انار دانه زرشک هر یک بریان کرده ده درم [illegible] پنج درم خرنوب [illegible] درم صمغ عربی گلنار [illegible]
درمی بکوبند و مثقالی بخورند سفوف زرشک مقوی معده و [illegible] صفت زرشک سماق انار دانه بریان
نانخواه زنجبیل آرد سنجد هر یک [illegible] درم بکوبند و با [illegible] مثقال قند بیامیزند سفوف [illegible]
صفت نانخواه [illegible] تخم کرفس انیسون هر یک دو درم قرنفل قاقله [illegible] فلفل هر یک [illegible]
مثقالی [illegible] رنگ [illegible] زنان [illegible] مفید بود صفت [illegible] تخم کرفس هر یک [illegible]
نانخواه [illegible] هر یک سه درم [illegible] زیره کرمانی دو درم [illegible] درم قند [illegible]
که از حرارت بود مفید باشد صفت [illegible] دو درم تخم [illegible] سه درم کشنیز [illegible] بکوبند و مثقالی بخورند [illegible]
مفید بود صفت [illegible] هر یک [illegible] درم بکوبند شربتی [illegible]

و وجع مفاصل اسفید بود حب سورنجان دو درم سقمونیا یکدرم کبابه سه درم قند نقی درم شربتی سه درم باشد حب
و وجع مفاصل و ضعف معده را نافع باشد حب نعناع قاقله سنبل جوز سعد هر یک دو درم مصطکی تخم کرفس ورق گل
هر یک سه درم سنگ از خرد هر یک درمی بکوبند و سه درم بخورند آخر سده و صلابت طحال را مفید بود حب تخم کاسنی
کرمانی هر یک پنجدرم چهار نخ کبابه درم ورد هم بیامیزند و دو درم بخورند آخر فواق که از امتلا بود زایل کند حب
فطراسالیون سنکون هر یک سه درم باب یازدهم در مطبوخات و نقوعات و غیره مطبوخ فواکه مسهل صفرا و اخلاط
رقیقه بود و حمیات حاده را نافع بود صفت آن سنا مکی هفت درم بنفشه پنجدرم تخم کاسنی نیلوفر هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان
آلو سیاه آلو کیلی هر یک بیست عدد تمر هندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیار شنبر هر یک پانزده درم
مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود صفت آن پنجدرم برنج سمک سه درم هلیله زرد و کابلی هر یک هفت درم تخم کاسنی نیلوفر
بنفشه هر یک سه درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلو سیاه هر یک بیست عدد خیار شنبر ترنجبین هر یک پانزده
درم مطبوخ افتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته باشد و امراض سوداوی را نافع بود صفت آن سنا پوست هلیله کابلی
هلیله زرد ورق گل افتیمون هر یک هفت درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک چهار درم بالنگو گاوزبان هلیله آمله اسطوخودوس
بسفایج هر یک ... مویز طائفی ده درم ...
... افتیمون ... در خرقه کتان بندند و دران اندازند تا سه جوش بزند پس ترنجبین پانزده درم
خیار شنبر بیست درم حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا و بلغم غلیظ باشد صفت آن پوست هلیله زرد ده درم
هلیله کابلی و سیاه هفت درم هلیله آمله هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم آلو سیاه ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک
سه درم بسفایج هکو ... دو درم غاریقون یکدرم افتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه تمر هندی هر یک ده درم هلیله آمله غافث افسنتین
گاوزبان بالنگو هر یک چهار درم آلو سیاه بیست عدد مویز طائفی بیست درم سنا مکی هفت درم اسطوخودوس کما فیطوس بسفایج هر یک سه درم
رازیانه فرنفل انیسون سافج هر یک ... تخم فرنجمشک دو درم افتیمون هفت درم بجوشانند و صافی کنند غاریقون صبر
سقوطری هر یک درمی ملح نفطی حجر لازورد هر یک دو دانگ شحم حنظل دو دانگ و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند
و بیاشامند مطبوخ خیار شنبر اخلاط رقیق و صفرا را دفع کند صفت آن پوست هلیله زرد هفت درم تمر هندی مویز طائفی
هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک ده عدد ورق گل پنجدرم خیار شنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب

واوجاع سینه و سعال را مفید بود صفت سپستان بیست عدد انجیر سفید ده عدد و مویز طائفی پانزده درم بیخ سوسن سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خبازی هر یک چهار درم همه را نیکو کوفته شش درم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط صحیح را نضج دهد و رفع کند و اوجاع مفاصل را مفید بود صفت سنا پنج درم بیخ سوسن سورنجان سه ورد باه تربد هر یک پنج درم تخم کاسنی تخم هر یک سه درم انجیر و عناب هر یک ده عدد سپستان بیست عدد گلقند خیار شنبر ترنجبین هر یک ده درم قرص قاوقی که جهت سرفه و ذات الجنب را مفید بود صفت سنا مکی بنفشه هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان بیست عدد تخم کاسنی خبازی هر یک سه درم شیرخشت ترنجبین هر یک پانزده درم نقوع که سودا را مفید بود صفت افسنتین ده درم سقوطری شش درم بکوبند و با سه رطل آب گرم در ظرفی کنند و در آفتاب نهند و شب در جای گرم و بعد از سه روز صاف کنند و بیست درم از آن با ده درم روغن بادام بیاشامند نقوع مسهل صفرا بود و صداع گرم را مفید بود صفت پوست هلیله زرد ده درم آلو سیاه عناب هر یک بیست عدد سپستان سی عدد تمر هندی بیست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیار شنبر ده درم ترنجبین ده درم و سه رطل آب گرم شبانروز بخیسانند و در رطلی از آن بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود صفت آلو سیاه آلو بیلی هر یک بیست عدد عناب ده عدد تمر هندی بیست درم زرد آلو خشک سی درم ترنجبین نبات هر یک ده درم در یک من آب بخیسانند نقوعی که ادرار بول و طمث کند صفت تخم خربزه کوفته هفت درم تخم کرفس انیسون رازیانه هر یک دو درم و نیم بکوبند و با سه رطل آب در ظرفی کنند و سه روز در آفتاب نهند چهل درم از آن بیاشامند آخر بقایا امراض حاده را مفید بود و عروق را از فضول پاک کند صفت آلو سیاه سپستان هر یک سی دانه مویز طائفی بیست درم تمر هندی سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه نیکو کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند و آب بران ریزند و روز در آفتاب نهند و شب جای گرم نهند و بعد از سه روز چهل درم از آن با ده درم نبات یا ترنجبین بیاشامند باب دوازدهم در شرابها گفته شد که در امراض حاره استعمال کنند صفت آن انجیر ده عدد عناب بیست عدد سپستان سی عدد سنا هفت درم همه کوفته ده درم ... خشک هر یک ... نیم درم و سه رطل آب تا به نیمه آید صاف کنند و شکر سی ده درم ...

بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج را سفید بود صفت حلبه بزرگ هریک ده درم عناب انجیر هریک
ده عدد سپستان بیست عدد خطمی خشک بابونه شبت هریک کفی نانخواه رازیانه هریک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا
به ثلثی آید صافی کنند بوره یکدرم نمک دو درم مقل نیم درم عسل روغن کنجد هریک ده درم با آن ضم کنند حقنه که بر دو دست عضلات
سفلی را سفید بود صفت مقل اشق سکبینج هریک پنجدرم جاوشیر جندبیدستر هریک درمی نانخواه رازیانه تخم کرفس سیساليوس
هریک دو درم حلبه خشک بابونه شبت هریک هفتدرم در سه رطل آب و سه رطل شیر بجوشانند تا به ثلثی آید صافی کنند
و با روغن کنجد و روغن کاو و عسل هریک ده درم بیامیزند و استعمال کنند حقنه که حبات حاده را نافع بود صفت بنفشه نیلوفر خطمی
بنفشه هریک کفی عناب ده عدد سپستان سی عدد طائفی هریک بیست دانه روغن کنجد بنفشه ترنجبین هریک ده درم نمک و
بوره هریک نیم درم حقنه که نقرس و مفاصل را سفید بود صفت ... شاهترج قیصوم ... ابونج قنطوریون ورق سپندان ...
هاشا هریک ده درم تخم حنظل ... قنطوریون هریک نیم درم روغن کنجد بیست درم حقنه که قولنج ... را سفید بود صفت خشک بابونه
اکلیل الملک شبت هریک کفی حلبه حریل هریک هفتدرم کندم انجیر خشک دانه مجموع نیلوفر هریک ده درم رازیانه تخم کرفس
هریک درمی سپستان خطمی قنطوریون هریک پنجدرم انجیر ده عدد سداب ... هریک دسته عسل و روغن ... کنجد
و ابکامه هریک ده درم بوره ارمنی نیم مثقال سکبینج یکدرم جاوشیر نیم درم حقنه که تنگ و قروح امعا را سفید کرد صفت ... کنار
بلوط هریک ده درم گلنار دانه مورد ورق گل هریک پنجدرم ... دوازده درم بجوشانند و آب لسان الحمل پانزده درم
زرده بیضه بریان کرده ده درم یا ده درم روغن گل بیزند اقاقیا یکدرم پس کاغذ سوخته درمی نشاسته بریان
کرده درم الاخوین هریک نیم درم عصاره ... نیم درم بکوبند و با آن ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را بگشاید صفت تخم حنظل
یکدرم قنطوریون باریک پنجدرم ورق سداب فودنه هریک ششدرم سعتر پنج درم بجوشانند و صافی کنند عسل ده درم
جندبیدستر سکبینج جاوشیر هریک نیم درم با آن ضم کنند حقنه بابونه شبت هریک ده درم سداب خشک دانه سیساليوس
زیره بید انجیر هریک ... سکبینج سه درم مقل چهار درم تخم حنظل یکدرم بوره نیم درم ابکامه ده درم روغن زیت پانزده درم
حقنه که در امراض حاره استعمال کنند صفت عناب ده عدد سپستان بیست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی
سیساليوس هریک کفی بجوشانند و آب چند درم ... درم روغن کنجد بیست درم ابکامه ده درم با آن ضم کنند و استعمال
نمایند باب سیزدهم در شیافها و فرزجهاست شیافی که قولنج بگشاید صفت جندبیدستر ...

قثاء الحمار اسپند بتساوی بکوبند و شیاف سازند آخر بوره ارمنی نمک هندی شحم حنظل بتساوی بکوبند آخر
سیلان غلیظ سفید بود ص بورهٔ زهرهٔ گاو قثاء الحمار هر یک دو درم بکوبند و بشکر سرخ بسرشند آخر محروری
فرزجه را نافع بود و در عقب مسهل که قاصر باشد بکار دارند ص شحم حنظل نیم درم بورهٔ صابون خطمی نمک هندی هر یک
دو درم بکوبند و بشکر معقود بسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود ص سکبینج بورهٔ مقل شحم حنظل برابر بکوبند با شکر بسرشند
آخر در حمیات و امراض حاده بکار برند ص نمک بورهٔ خطمی بتساوی بکوبند و بشکر بسرشند آخر زحیر و رفتن خون
از مقعد باز دارد ص افیون کندر زعفران بتساوی بکوبند و باب گشنیز بسرشند آخر مدر اقاقیا
بزر البنج صمغ عربی انجبار بریان کرده هر یک درمی بکوبند و باب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و فم
رحم را که از برودت بود نافع باشد صفت آن کندر مقل قنه هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بیدستر
هر یک درمی میعه مصطکی روغن سوسن بابونه غاریقون پیه مرغ و بط هر یک سه درم صمغها بگدازند
و پیه بگدازند و باقی بکوبند و بهم بیامیزند و بصوف بردارند آخر اختناق رحم را مفید بود صفت پیه مرغ و بط
زعفران سنبل حماما مصطکی هر یک درمی روغن بلسان و سوسن هر یک سه درم شمع شصت درم آخر که رفتن
خون را مفید بود ص اقاقیا هر یک دو درم گلنار صدف سوخته نشاسته قرطاس سوخته شب یمانی زعفران
هر یک درمی افیون نیم درم بکوبند و باب بسرشند و بردارند آخر مدر اقاقیا ریوند لادن زعفران کافور گل ارمنی
بتساوی بکوبند و باب لسان الحمل بیامیزند فرزجه که طمث دم باز دارد صفت آن ورق گل پوست انار مورد عفص
پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیة التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود صفت آن حب بلسان
روغن ناردین هر یک سه درم قرنفل جوزبوا کتان سوخته هر یک درمی زیره دو درم جند بیدستر نیم درم فرزجه که
سیلان را مفید بود صفت آن تخم شبت کرفس سعد قنه سکبینج مصطکی حماما زیره قردمانا قسط میعه سائله سنبل الانجبار
اشق جند بیدستر بتساوی بکوبند و با روغن شبت یا بابونه استعمال کنند آخر که دم طمث باز دارد صفت آن
شب یمانی نیم درم افیون بزر البنج هر یک دانگی آخر مردارسنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی سه بکوبند و شیاف سازند و بردارند
فرزجه که فم رحم را گرم کند صفت آن سم دانه بکوبند و به روغن نفت بیامیزند و بردارند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو کند صفت آن
سک زعفران در شراب بجوشانند و خرقه کتان در آن اندازند تا آب آن همه بچکد و خشک شود و آن را پاره

پاره کنند بوقت حاجت پاره ازان برداشته بشیاف اچلاع فرزجه کنند فرج را تنگ کند صفت آن قاقلی اذخر یکیک درم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و بدان بیالایند خشک کنند و پاره ازان بکار برند فرزجه که رطوبت فرج را باز دارد حص مازو تخم حماض هریکی دو درم سر منه جبث الحدید هریک نیم درم بکوبند جفت بلوط کلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و بدین دوا بیالایند و استعمال کنند با حب الاس هم درین روغن ناردین منافع بسیار دارد و جمیع امراض بارده و اوجاع اندرونی را مفید بود و شرب و ضماد آن اوجاع رحم و خفقان و حمیرا و قولنج ریحی و تحلیل و چکانیدن بگوش و مثانه را سود دارد حص قصب الذریره ورق غار سعد حب بلسان فقاح اذخر اسارون و قرنفل و مصطکی و هر یکی بیست درم بکوبند و دیگی کنند و با شراب آب چندانکه بر سر آن بایستد و پنجم رطل روغن کنجد بران بریزند و با آتش بجوشانند پس صافی کنند و روغن گل و حماما و سلیخه و عصاره میوه تر و هر یکی هشت درم با آب و روغن که اول صاف کرده اند شراب بجوشانند و صاف کنند و بر خمانند بعد ازان حب بوا پنجاه درم سنبل رومی قرنفل سعد هر یکی سی درم و روغن بلسان شش درم ادویه بکوفته کنند و با شراب این یخنی صافی در آمیزند و بجوشانند تا آب بره و روغن بماند روغن قسط مقوی عصب باشد و اوجاع بارد را مفید بود حص قسط قرفه شنه ابریسا سعد سنبل سلیخه هر یکی ده درم راس حب بلسان هر یکی پنجم درم مجموع بکوفته شبی در پنج رطل خیسانند و در پنج رطل آب بجوشانند تا بهیچ آید و پنج رطل روغن کنجد بر سر آن ریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آخر او جاع و برودت کبد و معده را مفید بود و تقویت عصب کند و موی بر وبانند حص قسط ده درم سلیخه شش درم ورق سرو و حور شصت درم و بکوفته شبی در شراب خیسانند و رطل و نیم روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صافی کنند و روغن موی موی را برویاند و تقویت کند و موی را بلند کند مفید بود حص ورق مورد تازه دوازده من ده من آب بجوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن باقی ماند اگر عوض مورد عصاره مورد کنند اقوی بود آخر یا مورد خشک بیست رطل بکوبند و در شراب شبانروزی بخیسانند و بعد ازان بجوشانند و صافی کنند و چهار رطل روغن کنجد بران ریزند روغن بابونه اوجاع کبد و ریاح را مفید بود حص بابونه تازه بشویند و در سایه خشک کنند دیگر رطل ازان و دو رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند و روغن آن بگیرند آخر بابونه تازه یا خشک کمین در چهار من

آب بجوشانند تا یکمن آید پس صافی کنند با یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن گل ورق گل تازه یکمن بادام مقشر چهار من در
کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود و آنگاه بادام را روغن بگیرند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی
رطلی ورق گل بدست بمالند و با یکمن روغن کنجد در شیشه کنند و با آفتاب بیاویزند روغن بنفشه بنفشه تازه یکمن با دو من
بادام چنانکه گفته شد بسازند و روغن نیلوفر و نرگس و شقایق نیز چنین سازند روغن کدو کدو را پوست بجدا کنند
و مغز از آن بدر کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من از آن آب در یکمن روغن کنجد بجوشانند روغن مصطکی
منفعت معده و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند صفت یک رطل مصطکی در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بهتر آنست که مصطکی بکوبند و با روغن بجوشانند تا گداخته شود روغن بان
اعصاب نرم کند و درد وی زایل نماید و تقویت اعصاب نماید صفت مغز حب البان بکوبند و با آب بجوشانند تا روغن
او بر روی آب آید پس صاف کنند روغن نارجیل تقویت و تسمین باه کند و او را نیز همچنین سازند روغن آمله تقویت
و تسوید شعر کند صفت آمله پوست بیخ صنوبر برسان یکی بکوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد
بجوشانند روغن بهار نارنج دار الثعلب اوجاع بارده را مفید بود صفت ورق حب الغار در روغن کنجد بجوشانند
و در ظرفی نهند و یک هفته در آفتاب نهند روغن خشخاش صبر بول و درد گرده را مفید بود صفت زنجبیل
چهار درم خشخاش ده درم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید رطلی روغن کنجد بر آن ریزند و بجوشانند روغن
زنبق امراض بارده را مفید بود صفت گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند روغن یاسمن
و خیری را نیز همچنین بگیرند روغن سوسن اورام را به تحلیل برد و صلابات نرم کند صفت سلیخه قسط
حب البان مصطکی هر یک ده درم قرنفل قرفه هر یک پنج درم زعفران سه درم بکوفته با سی عدد گل سوسن
آسمانجونی ورق کرده در روغن کنجد رطلی بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از ده روز
استعمال نمایند روغن سداب برودت کلیه و مثانه و رحم و سستی اعصاب و ریاح را مفید بود صفت
نیم من ورق سداب چهار من روغن کنجد و چهار من آب برگ کنجد و چهار من آب بجوشانند تا روغن باقی ماند
و روغن مرزنجوش همچنین بگیرند روغن قسط که موی استبر و دراز کند صفت سنبل هندی حماما زوفا قسط هر یک
سه درم لادن یک درم زعفران یک درم و نیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند با نیم رطل روغن کنجد

بجوشانند آخر وانه سود و تخم کرفس برگ مورد و تخم چقندر گل شقایق پوست جوز لادن پرسیاوشان متساوی بکوبند چنانچه
گفته شد آخر که بواسیر و امراض بارده را مفید بود ص مقل ده درم شق جاوشیر بسفایج حب بلسان مغز بادام تلخ
هر یک پنج درم بکوبند و در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و با رطلی روغن کنجد بجوشانند. باب پانزدهم در سعوطات
و عطوسات و غراغر و سنونات سعوطی که سر و دماغ گرم را مفید بود ص آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر شیر زنان
متساوی بکوبند و بیامیزند و در بینی کنند سعوطی که صداع گرم را مفید بود ص طباشیر دو درم نشاسته کافور
هر یک نیم درم بکوبند و با روغن بنفشه برشته آخر صداع بارد و لقوه را مفید بود ص صبر شونیز بوره متساوی
بکوبند آخر جذام را مفید بود ص دار فلفل مامیران شیطرج هر یک ... مشک طرامشیع پنجگشت هر یک سه درم
بکوبند و با روغن کنجد برشته آخر که لقوه و فالج را مفید بود ص تخم حنظل اسطوخودوس فلفل جند بیدستر
کندش متساوی بکوبند ... در تنگ بنهند و ببویند آخر شونیز بوره جند بیدستر شحم حنظل فلفل هر یک دو درم
مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل زنجبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مشک مرزنجوش خربق سفید
جند بیدستر متساوی بکوبند آخر سبات و صداع را مفید بود ص خربق سیاه و صداع را مفید بود ص خربق سیاه
مرزنجوش هر یک ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم گل هر یک پنج درم شکر دانگی فلفل دار فلفل هر یک سه درم غرغره
که فضلات را از دماغ و سر فرود آرد ص عاقرقرحا زنجبیل دار فلفل هر یک دو درم خردل فلفل هر یک چهار درم انار دانه
پنج درم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند بدان غرغره کنند نافع باشد غرغره که خناق و بیخچه را مفید بود ص عدس مقشر
عناب ده عدد ... با ده درم آب گشنیز بیامیزند و رب توت ده درم در آن حل کنند غرغره
که بیخچه و خناق را انفجار دهد و منفجر کند ص سیر سی درم تخم ترشی ده درم ... پنج درم غرغره که سقوط لهات
و اوجاع حلق را مفید بود ص شبت ورق گل عصاره لحیة التیس ... ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند مضمضه
که قلاع را مفید بود ص صفت گشنیز خشک سماق هر یک ده درم طباشیر یک درم بکوبند و با آب گشنیز بیامیزند و بدان
کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود ص شب یمانی مازو هر یک دو درم تخم گل چهار درم سرکه ده درم بکوبند
با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود ص زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و با آب گرم
و سرکه بیامیزند مضمضه کردن بدان مفید بود مضمضه آن جماعت را که انار و ورق انار در سرکه بجوشانند

و بدان مضمضه کنند سنونی که دندان را از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زبد البحر هر یک پنج درم
نوشادر و افیون مصطکی هر یک دو درم و نیم شادنه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بمسواک و بر دندان بمالند سنونی که
دندان سیاه شده را پاک کند حص قرنفل دو درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج دو درم مازو سوخته هفت درم
سنونی صدف سوخته شاخ گاو کوهی سرطان بحری سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته
سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند و لثه را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیر چوب یا ره
جو سوخته ملح اندرانی زبد البحر هر یک دو درم عاقرقرحا کبابه ثمره گز هر یک پنج درم شب یمانی دو درم قرنفل یکدرم
سماق چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن را کم کند حص گلنار سود و فوفه نمک سوخته اکلیل
هر یک ده درم نوشادر دو درم سورنج سه درم مازو یکدرم آخر که قرح لثه و سیلان خون از آن باز دارد صفت
آن ثمره گز و سک هر یک سه درم محیط التیس و طین مختوم و ابهل هر یک درمی دارچینی نیم درم آخر فوفه ده درم
شب یمانی پنج درم سنونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم
نمک سوخته چهار درم زعفران سنبل مصطکی سداب هر یک دو درم سماق گلنار هر یک درمی سنونی که بن
دندان سخت کند صفت آن مختوم عفص کزمازج بوره ارمنی زبد البحر مساوی بکوبند سنونی که درد دندان را
که از برودت بود مفید بود صفت آن فلفل دو درم بوره ارمنی شش درم عاقرقرحا سورنج زنجبیل هر یک
چهار درم آخر سیر شونیز هر یک دو درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند آخر سورنج شب قسط دو دانگ
سکر قلع پیشان حص شب یمانی مساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه با دندانهای دیگر نرسد و زبان نجسد
کند که بر آید آخر نشتر در اطراف دندان فرو برند زاج و مازو و سورنج شب یمانی و اقاقیا بسایند و شمع
و قطران بسرشند و بر دندان نهند آخر عاقرقرحا و سرکه بجوشانند و بهم از آن بسایند و نشتر
حوالی دندان فرو برند و این ادویه نهند یا شب یمانی نزدیک هم در الیه و ضماد کنند طلاهای که کافت
نمش اسفید بود صفت آن پوست بیضه پیشان با آب خربزه بپرورند ... یا طلا خون بیاید
با سیران نخود با بادام تلخ مساوی بکوبند و با آب ترب و شیر دختران بسرشند و طلا کنند آخر ... نخود کوفته گرسنه
تخم خربزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرسا حب بلسان بذر البحر زراوند مدحرج هر یک ... درم قاقله ...

ورمی شیطرج بزرگ سرگین گنجشک انزروت هریک درمی و نیم بکوبند و باب حبوب بسرشند طلائی که بهق سفید
را مفید بود صفت آن زرنیخ ده درم کندش شیطرج هریک پنج درم بکوبند و باروغن زیت بسرشند و طلا کنند
طلائی که برص ابیض را صفت آن شیطرج خربق سیاه و پوست بیخ کبر تخم ترب و ناسخ خردل متساوی بکوبند
و با سرکه و آب بسرشند و طلا کنند ضمادی که بهق سیاه و سفید را مفید بود برص کندش خربق سفید مویزج سقمونیا
هریک ده درم شقائق بیست درم و ناسخ شیطرج خردل بادزیون تخم ترب تخم حنظل هشت درم بکوبند و بسرکه بسرشند
طلائی که جرب را مفید است برص کبریت فلفل مرداسنگ سپیدک نقره زراوند خربق سیاه متساوی بکوبند و زیبق
و زیت کشته همه بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب شش ساعت رها کنند پس باب اشنان بشویند طلائی که جرب
و قوبا را مفید بود صفت آن زرنیخ اقلیمیا زر صبر اقاقیا حضض سعد شیافات مامیثا زعفران گل ارمنی بکوبند
و باب کشنیز بسرشند ضماد صفت ادرام حاده که بها مفید بود صفت آن صندلین بابونه اکلیل الملک هریک
سه درم گل نیلوفر بنفشه هریک چهار درم بکوبند و بروغن گل بسرشند و بران نهند ضمادی که حرارت قلب
را ... اسهال ... صفت آن سنبل مصطکی قسط ... هریک دو درم ... چهار درم بکوبند
... درم ... بران بسرشند ضمادی که حرارت قلب که به اسهال کند صفت آن شمع سفید
... گل بنفشه هریک بیست درم باهم دیگر ... کنند و با گلاب و آب ... کاسنی و لسان
... زحل ... بران ... ضمادی که صلابت طحال را مفید بود برص مقل ازرق بیست درم
اشق ده درم باقلا ... اکلیل الملک حلبه بزرگ بابونه سنبل هریک پنج درم بکوبند و طلی انجیر در
سرکه بجوشانند تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند ... روغن شبت و بابونه با آن ضم کنند و طلا سازند
و اگر اشق ... بگذارد ... طلا کنند مفید بود آخر انجیر سیاه پنج عدد در سرکه بجوشانند و قسط چهار درم
... ده درم پنج ... درم بکوبند و با روغن خیری و آن سرکه و انجیر بسرشند و در حال ... طلا کنند
و دو ساعت بگذارند ضمادی که نقرس ... را مفید بود برص ... صندل سفید ...
... سورنجان متساوی بکوبند و با ... سفیده بیضه سرکه بسرشند ضماد ... اگر ...
... اگر ... اسهال ... اگر ... کند ... هریک ...

فائده ضماد دیگر ... شقائق ... هریک ده درم ... درم ...

هر یک چهار درم پیه بز پنجدرم درعی زیت ده درم شمع پنجدرم باهم بیامیزند و استعمال کنند ضمادی که سبز خلع را مفید بود

صمغ مغات گل ارمنی هر یک بیست درم فرخطمی هر یک ده درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سفیده بیضه بسرشند آخر باشد مغات

خطمی گل ارمنی صبر هر یک ده درم شب یمانی راسن کندر سنگ زعفران هر یک پنجدرم بکوبند و با آب برگ بید بسرشند آخر باشد

بیست درم لادن گل ارمنی هر یک ده درم زعفران سه درم بکوبند و با آب گرم و روغن گلاب بسرشند آخر که پیشانی را بحال خود

بگذارد تا بزرگ نشود صفت آرد جو و پنبه سوخته قسادی بکوبند و بسرکه بسرشند و هر ماه سه روز بهای بطلا کنند ضمادی

که شیر از پستان کم کند صفت آن دردی سرکه اکلیل الملک آرد باقلا با آب خود بسرشند ضمادی که ورم پستان را مفید بود

صفت آن باقلا و حلبه و خطمی کوکنار هر یک ده درم زعفران نیم درم بکوبند و بسفیده تخم مرغ بسرشند ضمادی که سعفه را مفید بود

صفت آن نجار [illegible] زراوند مقل [illegible] قسادی بکوبند با روغن گندم و سرکه و عسل بسرشند ضمادی که سعفه

مفید بود صفت آن نمک هندی سوخته زاج سوخته کبریت [illegible] زراوند نطولی که سعفه را مفید بود

صفت آن بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم نیلوفر پوست خشخاش ورق گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و بر سر آن فرو ریزند

و بر سر آن بریزند نطولی که صداع بارد را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفت درم

تمام ورق غارشیح هر یک چار درم [illegible] را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو

روباه ترب تخم خشخاش گل خطمی سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بیست عدد بجوشانند و بر سر آن برو ریزند و آب [illegible]

باده درم روغن بنفشه بر سر بریزند نطولی که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت

هر یک هفت درم تمام ورق غارشیح هر یک چار درم نطولی [illegible] را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید

کاهو [illegible] روباه ترب تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بیست عدد بجوشانند و بر سر آن [illegible]

آن با ده درم روغن بنفشه بر سر بریزند ضمادی که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک تخم کرفس انیسون

مرزنجوش شبت سداب قسادی بجوشانند [illegible] بارده را نافع بود صفت [illegible] بابونه

اکلیل الملک شبت حلبه و باده ترب خطمی انیسون [illegible] بنفشه پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و در آن [illegible]

بابونه [illegible] ضعف بصر و سلاق و غشاوه را نافع بود [illegible]

[illegible] هندی [illegible] اقلیمیا [illegible] سنبل [illegible]

زعفران سنبل هر یک دو درم شادنه مغسول شش درم فلفل سفید دارفلفل نوشادر هر یک درمی و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ اخری اقلیمیا زر توتیا صبر سرطان بحری مس سوخته توبال نحاس سافج صبر نحاس محرق فلفل سفید و سیاه دارفلفل نوشادر هر یک درمی شادنه مغسول دو درم و نیم مشک دانگی باسلیقون کبیر جرب و سبل و ظفره و دمعه

و کحل عین اسفیداج رصاص اقلیمیا فضه زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم نمک اندرانی سافج هندی اسفیداج رصاص فلفل دارفلفل چند بیدستر سنبل اثمد هر یک دو درم قرنفل یک درم صبر سقوطری پنج درم اثمد نمک هندی هر یک درمی ماميران نوشادر زرد چوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک سیسته وده مثقال عصاره بابونه پنج درم نیک سحق کنند تا همچو غبار شود باسلیقون صغیر اقلیمیا زر زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پنج درم اسفیداج نمک اندرانی نوشادر جعده سافج فلفل دارفلفل هر یک درم مشک حنظل هر یک نیم درم قرنفل هر یک درمی روشنائی که سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمعه را نفع دهد اسفیداج رصاص شادنج مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی توبال زنجار دارفلفل هر یک چهار درم فلفل سیاه و سفید زبد البحر هر یک هشت درم صبر سنبل قرنفل هر یک چهار درم و نیم زنجبیل خولنجان هر یک دو درم زعفران نوشادر هر یک درمی نسخه اخری مس سوخته شادنج هر یک پنج درم فلفل دارفلفل زعفران شیح حنظل هر یک نیم درم زنجار صبر بوره هر یک درمی اقلیمیا زر دو درم کحل زعفران تاریکی و خاریدن و آب ریختن چشم را اسفیداج رصاص زعفران سنبل هر یک دو درم فلفل دانگی و نیم دارفلفل یک درم نوشادر نیم درم مازو سه درم کافور نیم دانگ کحل اثمد مقوی بصر بوصص اثمد مغسول توتیا مرقشیثا پنج درم اقلیمیا زر مغسول بسد لولو ناسفته هر یک سه درم زعفران نیم درم شادنج دو درم کحل سافج تقویت چشم کند و ظفره برد و بیاض را سود دهد ده درم مرقشیثا چهار درم اقلیمیا ذهب دو درم زعفران سرطان هر یک نیم درم مشک قیراطی لولو دانگی و نیم کحل شیخ نجیب ظلمت و حکه و دمعه را مفید بوصص شادنه دو درم خون سیاوشان قاقله مشک هر یک دانگی مس سوخته مازو هر یک درمی سافج دو دانگ سنبل دارفلفل هر یک نیم درم کافور نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زائل کند صدف زبد البحر اقلیمیا ذهب سرمه مرجان مرقشیثا سرطان بحری هر یک چهار دانگی نمک اندرانی پنج درم شادنه لولو ناسفته هر یک نیم درم توتیا هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دارفلفل سنبل قرنفل هر یک دانگی و نیم ماميران نمک هندی هر یک دو دانگ کحل

کفایه منصوری

جربه قروح را مفید بود توتیا ده درم اثمد سه درم توبال مس یک درم و نیم شیح سوخته لولو اقلیمیا از هر یک درمی کحل سازند
مقوی بصر و نافع رطوبت بود و جرب و سبل را نافع باشد صفت اثمد توتیا هندی توبال مس شیح سوخته هر یک چهار درم
مامیران یک درم کحلی که سبل را مفید بود صفت پوست هلیله زرد زنجبیل هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر
یک درم شادنج مغسول دو درم [illegible] جرب و سبل و سلاق و دمعه را مفید توتیا کرمانی پوست هلیله زرد هر یک
پنج درم زنجبیل دارفلفل سه درم ملح هندی مامیران هر یک دو درم بکوبند و با آب غوره هفت روز پرورده کنند بعد از آن خشک
کنند و بسایند اخری توتیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله زرد زنجبیل هر یک دو درم و نیم نمک هندی یک درم برودی که جراحت
[illegible] اقلیمیا فضه چهار درم توتیای هندی سرمه هر یک پنج درم بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند و [illegible] کنند
و بشویند [illegible] بعد از آن خشک نمایند پنج دانگ کافور سحق کنند برودی که مدا را مفید بود صفت شادنج مس سوخته [illegible]
نشاسته هر یک [illegible] صمغ عربی سه درم اقلیمیا چهار درم اسفیداج شصت درم بسایند برود اسفیداج چشم را مفید بود صفت
افیون درم کافور دو درم مشک [illegible] زعفران دو دانگ هر یک پنج درم مس سوخته [illegible] اقلیمیا فضه پنج درم صمغ عربی چهار درم توتیا
[illegible] هر یک درمی سرمه بیست درم نبات دو دانگ حضض حلبه کتان [illegible] یک دانگی برود کافوری توتیای کرمانی
[illegible] برودی که بیاض [illegible] را مفید بود صفت اقلیمیا شانزده درم اسفیداج دوازده درم افیون
نشاسته هر یک [illegible] انزروت [illegible] هشت درم ذرور صغیر و ذرور کبیر و جلاء عین که از رطوبت بود مفید باشد صفت
انزروت شیر خر پرورده پنج درم نشاسته دو درم صبر تخم گل زعفران هر یک نیم درم افیون چهار دانگ ذرور ابیض
[illegible] انزروت پنج درم نشاسته دو درم نبات و صمغ عربی هر یک درمی ذرور صغیر [illegible]
[illegible] صفت انزروت پرورده ده درم نشاسته چهار درم ذرور کبیر [illegible] بسایند ذرور
[illegible] اسفیداج اقلیمیا فضه هر یک دو درم شادنه مس سوخته هر یک سه درم و نیم [illegible]
[illegible] صمغ عربی چهار درم افیون نیم درم لولو زبد البحر نبات نشاسته هر یک چهار درم ذروری که [illegible]
[illegible] را مفید بود صفت آب ازیانه پنجاه درم فیلزهره کلنگ و خروس [illegible] هر یک سه درم مشک کافور هر یک
مثقال بسایند و در آب ازیانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند ذرور [illegible] را مفید بود
[illegible] انزروت پرورده نشاسته نبات متساوی بسایند اکسیر قروح عین مفید بود صفت

شادنج مغسول توتیا هندی توبال مس سوخته اقلیمیاء ذهب هر یک دو درم سرمه قرشیشا زبد البحر هر یک درمی آرد کرسنه
و عین را مفید بود ص شادنه مغسول شبح سوخته هر یک دو درم پوست بیضه شتر مرغ نشاسته پنج درم زرورد
کر بیاض سیم را مفید افتد ص سرطان بحری اقلیمیاء ذهب سرگین سوسمار و شبح سوخته زبد البحر متساوی بسایند

شیاف قیصری مر زفره را مفید بود ص شادنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هر یک شش درم قلقطار سوخته زنجار
هر یک هشت درم افیون دو درم و نیم بکوبند و بسایند و آب رازیانه بسرشند و شیاف سازند در سایه خشک کنند بوقت حاجت
بنگی بمالند و در چشم کشند شیاف دینارجون وجع و حرارت و ظفره را مفید بود ص اقلیمیاء ذهب اسفیداج هر یک
ده درم کتیرا هر یک پنج درم سنبل بوخرن سیاوشان هر یک چهار درم مس سوخته زعفران نشاسته هر یکی دو درم
زرد چوبه یک درم برنج سرخ نبات افیون اقاقیا هر یک نیم درم بکوبند و آب بسرشند و شیاف سازند شیاف مرارت
ظلمت و ضعف عین را مفید بود ص انزروت صبر زعفران هر یکی دو درم زهره کفتار زهره کبک روغن بلسان هر یکی
بسایند و به آب سداب شیاف سازند آخر زهره کلنگ و سوت و نیس و عقاب و بازه و کبک و باشه و روباه و خرس و سیاه
در سایه خشک کنند متساوی بسایند ده درم از آن با شحم حنظل و سکبینج و افیون هر یک درمی بسایند و به آب رازیانه بسرشند
شیاف و برنج ظفره و سبل و بیاض را مفید بود ص کحل زنگار سافج هر یک درمی و نیم اقلیمیا دو درم اشق سکبینج دارفلفل
هر یک نیم درم اشق و سکبینج را بجوشانند و باقی را بکوبند و بدان بسرشند شیاف اسود وجع و سبل را مفید بود و سنگ
چهار درم صمغ عربی کتیرا هر یک درمی اقاقیا مغسول پنج درم سنبل افیون هر یک چهار دانگ و نیم درم شیافی که در دمیدن درد
نافع باشد و حرقت و سبل را مفید بود اقلیمیاء زر اسفیداج افیون مس سوخته صمغ عربی هر یک چهار درم
سنبل نشاسته هر یک درمی و نیم اقاقیا مغسول بست و چهار درم بکوبند و به آب روباه ترک بسرشند شیاف ابیض شیخ
و ابتدای رمد را مفید بود صمغ نشاسته کتیرا هر یک دو درم اقلیمیا هفده درمی اسفیداج شش درم بکوبند و سفیده
تخم مرغ بسرشند شیاف احمر رمد را مفید بود شادنه مغسول شش درم مس سوخته چهار درم سنبل بوخرن یکی ... دو درم
صمغ عربی کتیرا هر یکی پنج درم خون سیاوشان زعفران هر یک نیم درم ... بجوشانند باقی بسایند و بدان بسرشند آخر
جرب و سلاق و سبل و استرخا و جفن را نافع بود شادنج شانزده ... چهار و دوازده درم قلقطار سوخته شش درم
شب یمانی دو درم مس سوخته چهار درم بسایند و بشراب بسرشند شیاف اخضر بیاض زائل کند زنجار

درمی و نیم اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی هر یک درمی بکوبند و بآب سداب بسرشند آخر جرب و سبل و بیاض
و آثار قروح و غشاوه را نافع بود قلیمیا فضه افیون هر یک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هر یک دو درم
اشق بخیسانند و ادویه کوفته بدان بسرشند شیاف احمر غشاوه و ابتدای آب را نافع بود انزروت شیاف
ماميثا هر یک هشت درم بوره ارمنی فلفل سفید هر یک چهار درم زرنیخ سرخ دو درم زعفران درمی و نیم آخر غشاوه و
سلاق را نافع بود و قره بردیاند و مقوی بصر باشد اقلیمیا زر اقاقیا هر یک پنجدرم [illegible] دو درم افیون هر یک پنجدرم
صمغ عربی زنجار هر یک چار درم اثمد یک درم باب پنجم در مرهمها و ذرورها مرهم داخلیون خنازیر و اورام
صلب را بتحلیل برد مرداسنج ده درم بسایند و با بیست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب حلبه و بزرکتان و خطمی هر یک
بیست درم بر سر آن بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و بر هم زنند تا اجزا امتزاجی حاصل شود مرهم کافور گوشت برویاند
و ریش خشک کند شمع سفید اسفیداج هر یک دو درم روغن گل چار درم کافور دانگی سپیده تخم مرغ درمی با هم بسایند
مرهم باسلیقون گوشت برویاند زفت راتینج هر یک پنجدرم قنه چار درم با زیت بگدازند آخر مرداسنگ خون سیاوشان
انزروت زراوند مرهم هر یک پنجدرم [illegible] زفت رومی راتینج شمع هر یک پنجدرم روغن کنجد پانزده درم مرهم [illegible] خنازیر
و سرطان را نافع بود مرداسنج پنجدرم قنه اشق هر یک ده درم علک البطم شش درم شمع ده درم [illegible] چار درم با زیت
یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم غسل قروح [illegible] گوشت برویاند مرداسنگ ده درم با زیت و سرکه هر یک چهل درم بسایند
ده درم زنجار بسایند و با آن ضم کنند و بزنند مرهم زنجار گوشت زائد بکند و قرحه را خشک گرداند علک البطم راتینج
هر یک پنجدرم زنجار ده درم با روغن زیت بیامیزند مرهم نوره آکله و حرقت آتش را مفید بود آهک بشویند و با روغن
زیت بیامیزند آخر آهک شسته چهل درم [illegible] و کبریت شمع هر یک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم [illegible] اورام صلب
خنازیر و سرطان و طاعون را نافع بود شمع [illegible] مقل ازرق مرداسنگ هر یک چار درم جاوشیر زنجار قنه هر یک
ده درم اشق هفت درم زراوند طویل [illegible] هر یک سه درم آنچه کوفتنی باشد بکوبند باقی را به زیت بگدازند و مرهم سازند
مرهم اسفیداج گوشت برویاند شمع ده درم روغن گل پنجاه درم بگدازند اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم
قلقطار قروح [illegible] و سرطان و اورام [illegible] را نافع بود [illegible] و زیت هر یک رطلی مرداسنگ نیم رطل قلقطار
چهل درم با هم بسایند مرهم شادنج [illegible] و شقاق و قروح فرج و قضیب را نافع بود روغن گل بنفشه

هر یک ابت درهم شیح شش درم اسفیداج رصاص و تخم لیفیس شادنه مغسول گل ارمنی هر یک دو درم افیون
مصری پنج درم آخر یا هی که گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک کند مرداسنگ شش درم گلنار و شیح سرمه
خون سیاوشان شیح سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه هر یک درمی و با شمع و زیت هم سازند آخر مرداسنگ
ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کندر و قنه و انزروت و خون سیاوشان و زفت هر یک پنج درم
بسایند و با آن بیامیزند مرهمی که احتراق و قروح متقی و گندیدن و واسیرا نافع بود مرداسنگ یک درم اسفیداج
پنج درم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند چون از آتش فرو گیرند سفیدهٔ تخم مرغ با آن بیامیزند مرهمی که بواسیر را
نافع بود شمع سفید کوهان شتر گداخته هر یک پنج درم زفت رومی دو درم قطراسالیون و مغز آب گندنا ده درم
مرهمی که سوختگی آتش را مفید افتد خبث نقره اسفیداج رصاص توتیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه با هم بیامیزند
مرهمی که گوشت زائد ببرد و بوراقش مجبر کرده اشق در آب خیسانیده و با هم چند آن صابون و زنگار دون بسایند و با زنگ
آن زرد چوبه بیامیزند دیگ سرد یک دوای اکال بود عفونت را آکله و گوشت زائد را زائل کند زرنیخ سرخ
و زرد هر یک شش درم مرد و درم آهک آب ده درم با ده درم زنگار یک درم بسایند و بخل خمیر سرشند و قرص
سازند و خشک کنند ذروری که گوشت زائد بخورد آهک آب نرده ده درم زرنیخ سرخ و زرد قلقطار هر یک
دو درم کندر اقلیمیا فضه خربق سفید هر یک سه درم بسایند و نگهدارند آخر آهک پنج درم زنجی دو درم قلقطار توبال
مس مرداسنگ خبث رصاص هر یک مثقال ذروری که بواسیر و قروح را مفید بود انزروت دم الاخوین شادنج
بکوبند ذرور دیگر که گوشت برویاند و قروح خشک کند صبر ده درم کندر گلنار هر یک پنج درم ذروری که خون
باز دارد و جراحات خشک کند صبر انزروت دم الاخوین گلنار کندر ذروری که زخم شمشیر و کارد را نافع بود
و خون باز دارد صبر انزروت دم الاخوین زنگار اشق شادنج ذروری که قروح را مندمل گرداند
صبر گلنار و شیح مغسول اقلیمیا مغسول شادنج ذروری صبر گلنار مازو [illegible]
در حلواهای و مسمنات حلواهای که تقویت دماغ کند و فربه گرداند و باقلا سفید پوست کنده با چهار یک آب در دیگ کنند و بجوشانند
تا منعقد گردد پس بردارند و با کیله باقلا بادام مقشر کوفته و دانگ بریزند و بر تخته پهن کنند تا خشک شود حلوایی که گرده و
باه را تقویت دهد رطلی آرد سفید با یک من روغن گاو بریان کنند و سه رطل عسل در بستند درم گلاب و رطلی آب با هم بیامیزند

[illegible]

بدان ریزند و بریان کنند پس خشخاش و مغز فستق دران ریزند و فرو دارند آخر آرد شسته و نگبین و سه رطل آب و ده درم
گلاب و یک رطل روغن کنجد بجوشانند پس دو من قند بر سر آن کنند و بنهند عصیدهٔ تمر مقوی باه بود خرما چوب دانه بیرون کرده
دو من با دو من آب بجوشانند تا حل شود پس فرود گیرند و بدست بمالند و بپالایند و با رطلی قند و رطلی عسل و یک درم
زعفران بجوشانند و کعک خرد کرده کوفته و بیخته آنقدر که باید دران ریزند با نگبین روغن کنجد بریان کنند و جوز
بادام و فستق مجموع مقشر دران بریان کنند سمنی بادام فندق فستق بن چلغوزه شهدانه بکوبند و بعسل بسرشند
هر روز مقدار بیست درم تا سی درم بخورند سفوف که فربه کند بادام فندق بن مغز کنجد خشخاش هر یک بیست درم
کسیلا ده درم [illegible] مثل مجموع بکوبند و هشت درم تناول کنند سمنی که [illegible] سفید بود نخود و [illegible] شیر گاو
خیسانند [illegible] درم ازان با پنج سفید شسته و خشخاش گندم و جو مقشر و قند هر یک [illegible] درم بادام مقشر پنجاه درم
بکوبند و [illegible] درم تا چهل درم ازان در شیر بجوشانند و بخورند و بحمام روند آخر نخود و باقلا حرف سفید نانخواه
هر یک [illegible] درم کسیلا چهار درم [illegible] که بانی فلفل هر یک درمی بکوبند و با مثل آن آرد سفید بسرشند و نانی بپزند با شیره
[illegible] خشخاش کبر با هر یک سه درم بکوبند و با آرد گندم و شکر بیامیزند هر روز بیست درم
ازان با شیره [illegible] سمنی که هزال از اکل طین حاصل شده باشد [illegible] خشخاش کتیرا بهمن زرنباد بکوبند و با
شکر [illegible] سمنی که فربه کند [illegible] بکوبند نیم رطل قرفه [illegible] و بکوبند
نیم رطل [illegible] شیر [illegible] پنج شسته و گندم هر یک دو رطل و نیم بکوبند و بجوشانند تا مجموع ممزوج شود و پنجاه درم
ازان [illegible] با روغن بادام و جوز هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند بعد ازانکه دفع براز کرده باشند [illegible]
[illegible] موجب فربهی باشد باب پنجم در متفرقات علاجات رعاف کاغذ سوخته شاخ گاو کوهی
سوخته [illegible] صبر اقاقیا مر [illegible] سوخته شب یمانی هر یک درمی کافور دانگی بکوبند
[illegible] اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته هر یک دو درم بکوبند و با آب [illegible]
[illegible] اقاقیا [illegible] کافور [illegible] لسان الحمل [illegible] سوخته [illegible] هر یک درم [illegible]
هر یک [illegible] سوخته [illegible] درم بکوبند و با لسان الحمل بسرشند باب [illegible] فی ادویه که فی [illegible]
[illegible]

زرشک سه درم نعناع پوست فستق مصطکی عود خام سنبل سعد قرنفل [illegible] مشک [illegible] هر یک یک درم [illegible]
و دو درم از آن با نجند آخر قی [illegible] نافع بود انار دانه [illegible] درم مصطکی نعناع هر یک درمی در رطلی آب بجوشانند تا بچهار آید
صافی کنند عود مشک هر یک درمی بسایند و بر سر آن [illegible] صافی کنند و بخورند آخر مشک درمی قرنفل سعد
هر یک دو درم کزمازج پوست انار کندر هر یک پنج درم افیون [illegible] آنگه بکوبند و با آب [illegible] شربتی یک درم بیاشامند و قی
که بسته اکل خوردن قطع کنند زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک دو درم فلفل دو درم قرنفل پنج درم بکوبند مثقال
بخورند آخر مصطکی دو درم عود خام [illegible] زیره کرمانی [illegible] درم [illegible] سکنجبین بیامیزند و بدو نوبت بخورند
ادویه مفرحه اگر [illegible] با روغن [illegible] حل کنند [illegible] بمالند [illegible] بیاید و آب [illegible] چنین کنند
آخر عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند آخر زنجبیل [illegible] آب [illegible] پیاز [illegible] سوخته و کوفته بروغن گل
پرورده در بدن بمالند عرق [illegible] آخر گل [illegible] بروغن گل پرورده [illegible] در بدن بمالند عرق
باز دارد آخر گلنار سوده [illegible] متساوی بکوبند و با آب [illegible] بمالند آخر گل [illegible] بکوبند و با روغن مورد
بمالند ادویه حبل بهمن سرخ کتیرا [illegible] هر یک [illegible] مثقالی لولو ناسفته خردل سفید
هر یک نیم مثقال بکوبند و بعسل سرشته [illegible] هر روز مثقالی [illegible] بعد از آن مجامعت کنند که موجب
حمل شود فرزجه [illegible] چهار درم روغن [illegible] درم [illegible] هر یک [illegible] درم با هم بیامیزند
و بصوف بردارند آخر [illegible] گوش [illegible] ساق [illegible] بکوبند و بعسل سرشته
بردارند آخر زعفران [illegible] سنبل اکلیل الملک هر یک [illegible] ساق [illegible] درم [illegible] شمع روغن سنبل
هر یک دو درم با سفیده بیضه ده درم بیامیزند و بعد از طهر بردارند [illegible] که نافع بود خون خرگوش [illegible] آب
[illegible] متساوی بکوبند و بروغن گاو تازه بسرشته [illegible] آتش [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] هشت درم بکوبند [illegible] بعد از طهر [illegible] کنند
دوای که چون استعمال کنند [illegible] هر یک درمی
زنجبیل ده درم قند دوازده درم سک نیم مثقال بسایند و با عسل سرشته [illegible] مثقال بخورند فرزجه که
درین باب نافع بود قسطافلیسون [illegible] هر یک [illegible] افیون [illegible] فلفل هر یک [illegible] بکوبند و بعسل سرشته [illegible]

مجامعت بردارند و دیگر استعمال آن استدلال [illegible] اگر زن البته [illegible] باشد یا نه کنند حب بلسان هر یک [illegible] درم [illegible]
دارچینی هر یک ورقی سنبل چهار درم ساذج [illegible] بکوبند و [illegible] حب سازند و بر آتش نهند و در زیر گیرند اگر بوی بخار آن از دهن
بیرون آید البته حمل [illegible] و دیگر [illegible] باشد گاه باشد که جهت اخراج بچه کالی یا داخلی یا سقطی که در حالت هشیاری [illegible]
نمی دانند بدان محتاج شوند [illegible] پنج درم [illegible] سیاه دو درم تخم گلاب بیست درم در سه رطل آب بجوشانند تا
به رطلی آید نیم رطل کنند و پاک در آن [illegible] بجوشانند [illegible] کنند و [illegible] کنند و بکوبند مثقالی در آن [illegible]
[illegible] آخر [illegible] سیاه [illegible] مثقالی [illegible] مثقال [illegible] سازند و با عسل [illegible] مثقالی از آن [illegible]
اگر [illegible] در شراب بجوشانند [illegible] بجوشانند و بدهند یا را [illegible] شراب بجوشانند
از آن [illegible] تریاق [illegible] با گلاب بدهند یا [illegible] گاو [illegible]
از شراب [illegible] و برف [illegible] اگر [illegible] از آن شراب [illegible] شراب [illegible]
کرده [illegible] بسایند و در شراب کنند [illegible] مثقالی [illegible] از یانه [illegible]
مثقالی سوخته با هم بسایند [illegible] کنند [illegible] تا خشک شود با هم که مجامعت کنند
[illegible] شود و عسل و زنجبیل [illegible] و مامیران [illegible] پلنگ سوخته [illegible]
[illegible] اشنان سوخته هر کدام که باشد [illegible] اگر [illegible] گاو [illegible] مامیران
و [illegible] صعتر [illegible] مثقالی [illegible] مثقال [illegible] عاشق [illegible] شود [illegible]
کرده و اگر [illegible] الیسفر [illegible] تخم [illegible] افلونیا [illegible] کنند [illegible] بدهند [illegible]
[illegible] سازند و در ساعت [illegible] کنند [illegible] عاشق [illegible] عاشق و محزون گردد و اگر [illegible]
بکوبند یا روغن [illegible] طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده باشد بزرگ گردد و اگر [illegible] بسایند بعد از آن [illegible]
روغن یا سپید طلا کنند [illegible] و اگر [illegible] درم [illegible] ده درم [illegible] بسایند [illegible] طلا کنند [illegible] کنند و اگر [illegible] در آفتاب نهند
تا [illegible] شود [illegible] بردارند و [illegible] بردارند [illegible] کنند و اگر بزرگ [illegible]
[illegible] کنند [illegible] اگر [illegible] زعفران [illegible]
بردارند [illegible] اگر [illegible] یا [illegible] اگر [illegible] کنند

بسم الله الرحمن الرحیم

چوب چینی نزد قومی گرم و تر است و رای حکیم عماد الدین محمود را هم اعتقاد همین است و گروهی یابس
و در حرارت معتدل دانسته‌اند و گروهی سرد در اول مرتبه اول و خشک در اول مرتبه دوم گمان کرده‌اند و منضج
با آب موجب مزید سردی وی است و منقیه پیش او و نزد جمیع رطوبت فضلیه بسیار دارد و لهذا المقوی یاد آنست
و بزودی متعفن میگردد و در امزجه مرطوبی اثر سوء اخراج دارد زیاده است بنا بر زوال رطوبت فضلیه و بعضی گرم و خشک
دانسته‌اند لیکن بسبب مجاورت آب رطوبت و حرارت ضعیف میشود و نزد محققین مرکب القوی لیکن در زائد بودن
احدی الکیفیتین فاعلیتین اختلاف است چوب چینی مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه باده و اعضای
تناسل و معده و مجفف رطوبت غریبه با لطف و سریع النفوذ و معرق بدن و مفتح سده و محلل مواد غلیظه و مدر بول
و عرق است و منقی روح از کثافات خون و ملین صلابات و منعقدات و قالع قروح و جروح مزمنه متعسر العلاج
و داء الفیل و آکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربع
و دوالی و وجع مفاصل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق سیاه و با کثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام
و استسقا و امثال آن و جهت تسخین بدن و تنویم و تسمین بدن و امراض خبیثه و رفع سمیت خلط و قطع عادت
افیون بی‌نظیر و انواع بواسیر را در غایت النفع است و آنکه در بعضی امزجه مضر دانسته‌اند از عدم مراعات
امزجه است چه نحیف و محرور را التعریق و استعمال شیر مبادا و ادویه حاره مضرت و بهره در او بعضی ریده و کثرت
آب با قلت قدر چوب چینی و صاحب سده اختلاط را جرم آن که مسامات قوی است لهذا در اکثر مواد استعمال
جوشانده او است و مربای او ضعیف الاثر است از طبیخ او مگر در ضعف معده و دماغ و باید دانست که خوب
بیخ چوب چینی آنست که در وی گره و عرق باشد و بعضی گفته‌اند که هم عرق یعنی هر گاه در آب بیندازند در میان
بایستد و نه نشیند نگرد و چه غرقی دلیل افراط ثقل وی دلیل فجاجت است و لیو سیدا و که خورده و کهنه و سخت
که از کارد به دشواری بریده شود نباشد و میانه باشد در خردی و بزرگی اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی
بهتر است با آنکه هر چند بزرگتر بهتر و اگر جامع صفات نباشد کوچکتر بهتر است دیگر آنکه مثل کمان بسیار کج نباشد
و سطح ظاهر وی مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و در لین و صلابت و لون مستوی الاجزا باشد بلکه استوا

ودلیل استواری نضج درجمیع اجزاست و طعمی بروی غالب نباشد و بقدر غیر محسوس مائل بشیرینی بود و طعم غذا است دلیل است بر آنکه عصر
طعمی نمود و بوی رایحه بدهد که دلیل است بر بودن این بر طبیعت خود و عدم اختلاط چیزهای دیگر با آن و دیگر آنکه از مفسدات
و متغیرات مثل بخار و دخان کافور و فتیله و چیزهای بد بو مثل آهک و مشک و امثال آن و رسیدن نمی باران و آب دریا و گرد و غبار
محفوظ باشد و نگاه داشتن آن در تسلسل شش ماه بلا نقصان افتادن گرم است و دیگر آنکه پوسیده نباشد و هرگاه قصد خوردن کنند
باید که اول تنقیه بحسب حاجت نمایند و اکثر حاجت فصد و مسهل افتد و گاهی بیکی اکتفا نموده شود و گاهی بهر دو
عدم حاجت بهر دو ترک نموده می آید و آب نزدیک نمایند پس بعد غسل و بر عرق ها مناسب اکتفا ورزند و ادنی مدت ترک آب
یک هفته است و قبل شروع نمودن این مسهل عادت بکم خوردن نمک نمایند تا اینکه وقت شروع نمودن قلیلی از نمک باقی باشد
برای مزاج گرم خریف و برای مزاج بارد ربیع مناسب است و در گرما که هوا در بسیار گرم باشد استعمال ممنوع است و بدن ضعیف و علیل
استعمال این دوا ابتدا باید کرد و در ایام خوردن اجتناب از آب سرد و مرطبات و ترشیها و بقولات و لبنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه
غلیظه و کثرت اکل و امتلاء معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و جز آن آنچه منافی صحت باشد لازم دانند و از شیرینیها
مفرطا و ادویه بسیار گرم پرهیز نمایند اگر کسی مزاج مقتضی تبرید باشد شیره خرفه و امثال آن همراه بید مشک و گلاب و دیگر شیره
استعمال باید کرد و اگر دیگر عوارض مثل پیچش و جز آن و دیگر ادویه این مرض همراه چوب چینی یا عرقیات استعمال باید کرد
و تا مقدور از غم و جز آن اجتناب نمایند و بفرحت و بهجت بگذرانند و چون از خوردن چوب فراغت شود همان پرهیز که
در میان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نمایند و بتدریج در عرصه یک هفته روز
تمام نمک کنند و از حمام واجب تا دوازده روز پرهیز باید کرد و اگر خواهش بسیار باشد بعد از بیست روز قصدی ندارد
و بسیار باشد که موجب مضرت میگردد و در ایام خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت بود و در آخر شباب
و ترکیب خوردن این دوا بطریق صدر در رساله ها مرقوم شده اما طریقه مخصوص این دوا آنست که بگیرند
مثقال چوب چینی و از کارد ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا سفال یا مس سفید قلعی
که بیرون و آثار تا دو پهر شب تر نمایند و بعد از آن که دو پهر بگذرد بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس
آهسته آهسته در ظرف و اکنند صبح و شام باقدری نبات شیرین کرده بطریق قهوه بخورند
بمصرف نمایند غذا نان گندم و جوجه مشوی با پلاو و چلاو و کباب بی نمک و زرده و حلوا

مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذاهای لطیف و سبک هرچه طبیب اتا فرماید و از سبزیهای پیاز بقدری که اگر گوشت
باصلاح آرد و دیگر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کارد ریزه کرده در دیگ انداخته درده آثار آب بطریق سابق بجوشانند
تا نصف بماند آتش موقوف نماید و همین طرف آهسته آهسته واکشند این اخرج طریق ضروری مثل بوی شستن و طعام
پختن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری از این گرفته جامه و کلاه و پاجامه و جز آن رنگین نمایند و تا
ایام خوردن چوب چینی همین پارچه نگاه دارند و بر بدن با احتیاط خود دارند تا هوا اثر نکند بعد سه روز بیک باشد
بجز زیر و جا افزوده نشوند انچه از چوب چینی اول که بودن سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که برای استعمال تمام
بجوشانند افزوده باشند و انیکه مرقوم شد اکثر بیست و الا گاهی از یک مثقال که برای خوردن مقرر است زیاده و کم هم
نموده غرض همه امور مفوض برای طبیب است و باید که سرپوش دیگ را اول گل نگذارند و خمیر محکم بگیرند که بخار از دیگ
بیرون نیاید و از هر جا که بخار بیرون آمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند باید که با آتش نرم بجوشانند و بعد از آنکه سنگ
بر سرپوش بگذارند زیرا که مناسبست که در وقت بخار سرپوش مندفع میگردد و معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب
رسیده باشد چند طریقست اول آنکه قدر آب اینکه بعد طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند سرپوش نزدیک
گذاشته سیخ در سرپوش نمایند و چوب باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ بیندازند تا هر جاکه تر شود بآن نشان سازند
پیش از ابتدای طبخ امتحان کرده باشند تا بآن نشان برسد فرود آرند دیگر آنکه مقدار مطلوب از آب در دیگ انداخته در آن نیچه گرفته در
آن وزن نمایند بعد از آن ابتدای طبخ وزن کرده باشند هرگاه بر بیان آن برسد از آتش فرود آورده بکار برند طریق سوم
آنکه بجهة امتحان معلوم نمایند که در یک پیمانه چند آب ... و این طریق قیاس ... طبخ ... شده باشد
و باید که سعی کند و طبخ تمام تا دم صبح شود چنان نشود که وقت خوردن آب سرد گردد و باید که هر روز سر یک نزدیک
مریض آهسته واکشد تا بخار خفیف بسر و دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بخار چوب چینی
بگذارند و اگر قوت و تحمل مریض باشد هر روز تعریق نمایند و اگر نه هر دو روز یکبار و یا هر چهار روز یا هر هفته یکبار
مفوض برای طبیب است بهتر آنست که روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق اینست که علیل را بر کرسی
بیدباف گذشته یا بر کرسی چوبی سوراخ دار بنشانند و لحاف بر سر کشند و آن وقت هم را ... بیرون
گذشته ... که موجب ... و هلاک گردد و جمعی از جهال بعضی را که ... تمام ...

نموده بودند بالا که ساختند پس اگر نفس کشاده باشد با عرق وارند اصلاً از جای خود حرکت نکنند و دیگر در زیر
کرسی در آورده بتدریج بخار برسانند و صبر کنند که تمام بخار بر آید و عرق تمام شود پس دیگ بر آورده آب صفا
اگر گرفته یکی دو پیاله از همین آب بیاشامند بتدریج عرق را از پارچه خشک نمایند و از سجاف برانند و لباس خود
بپوشند باید دانست که قدر آب و جوشانیدن بحسب مزاج مختلف است در مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر
بجوشانند و آب زیاده نگاه دارند و در مزاج بارد ثلث یا ربع آب نگاه دارند و نیز در مزاج حار عرقهای سرد چوب چینی
مخلوط کرده بنوشند و گفته اند که بهتر آنست که روز چهارم روز اول بعرق نشینند تا مسامات مفتوح و رطوبات
رقیق شده بمواد استعداد اندفاع بهم رسانند پس آنگه سفوف چوب چینی در مزاجهای و معده های که رطوبت
غالب باشد با ادویه مناسب بغایت نافع است لیکن با یک ماده ورم در احشا نباشد چه درین حالت
نهایت مضر است و میر هاشم گفته که گاهی به تنهائی و گاهی با نبات و بعضی اوقات با ادویه مناسبه بمرض
و مزاج ترکیب نموده سفوف نموده با گلاب یا بید مشک و عرق گاوزبان دادم بغایت سودمند یافتم قدر خوراک
چوب چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد بتدریج اضافه نموده از یک مثقال تجاوز
ننمایند و در بدن متوسط مائل باعتدال از چهار دانگ شروع باید کرد بتدریج یک مثقال و نیم رسانند و اگر
مزاج و بنیه قوی باشد از یک مثقال شروع نمایند تا دو مثقال بتدریج رسانند نهایت تا سه مثقال و مدت
خوردن این سفوف ده دوازده یا پانزده روز است و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی است و اگر بعد ازین احتیاج باقی باشد
بهتر آنست که بیست روز اول شروع از اقل نمایند و به همان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اکثر از آن رسد

خاتمة الطبع

فراوان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین اوان سعادت توامان کتاب لاجواب و نسخهٔ انتخاب
منبع فوائد ضروری اعنی کفایهٔ منصوری مع رسالهٔ چوب چینی در مطبع آفاق مرجع چشمهٔ مروت
منبع فتوت صاحب همت والا جناب منشی نولکشور در ماه ربیع الثانی ۱۲۹۰ هجری مطابق
ماه جون ۱۸۷۳ ع بار دوم بمقام لکهنو منطبع گردید